

**1**

اندیشه های اسلامی در پرتو کتاب وسنت

شناخت الله

تألیف:

**دکتر عمر سلیمان اشقر**

ترجمه:

**گروه فرهنگی انتشارات حرمین**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | شناخت الله | | | |
| **عنوان اصلی:** | العقيدة في الله | | | |
| **تألیف:** | دکتر عمر سلیمان اشقر | | | |
| **ترجمه:** | گروه فرهنگی انتشارات حرمین | | | |
| **موضوع:** | عقاید کلام – مجموعه عقاید اسلامی – دیگر مسائل عقیدتی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

## فهرست موضوعات

[فهرست موضوعات 1](#_Toc319182654)

[مقدمه‌ی چاپ جدید 7](#_Toc319182655)

[پیش درآمد چاپ اول 9](#_Toc319182656)

[پیش گفتار 13](#_Toc319182657)

[مبحث اول: تعریف و بیان عقیده 13](#_Toc319182658)

[مطلب اول: معنی لغوی و اصطلاحی عقیده 13](#_Toc319182659)

[مطلب دوم: عقاید تئوری و قلبي 14](#_Toc319182660)

[مطلب سوم: عقيده باوری است مبتنی بر یقین بدون شک وتردید 15](#_Toc319182661)

[مطلب چهارم: معتقدات اموري غيبی و نامرئي هستند 17](#_Toc319182662)

[مطلب پنجم: عقيده‌ی صحيح و عقيده‌ی فاسد 17](#_Toc319182663)

[مطلب ششم: اهميت و ضرورت عقيده‌ی اسلامي 19](#_Toc319182664)

[مبحث دوم: رابطه‌ی عقيده با ايمان و شریعت 24](#_Toc319182665)

[مطلب اول: رابطه‌ی عقیده با ایمان 24](#_Toc319182666)

[مطلب دوم: پيوند و ارتباط عقيده با شريعت 26](#_Toc319182667)

[مطلب سوم: توجه نمودن به عمل 27](#_Toc319182668)

[مبحث سوم: ايمان و كفر 28](#_Toc319182669)

[مطلب اول: انكارکردن عقيده چه حكمی دارد 28](#_Toc319182670)

[مطلب دوم: گفتار و كرداري كه كفر محسوب ميشود 29](#_Toc319182671)

[مطلب سوم: رفتار با كفار 30](#_Toc319182672)

[مطلب چهارم: جايگاه كفار نزد خداوند 30](#_Toc319182673)

[مطلب پنجم: ترك واجبات و انجام محرمات 32](#_Toc319182674)

[مبحث چهارم: عقيده، فلسفه و علم كلام 51](#_Toc319182675)

[مطلب اول: فرق ميان عقيده‌ی اسلامی و فلسفه و علم كلام 51](#_Toc319182676)

[مطلب دوم: موضع علما در برابر فلسفه و علم كلام 67](#_Toc319182677)

[مطلب سوم: مقایسهای میان صاحبان عقیده و صاحبان رأی 72](#_Toc319182678)

[مبحث پنجم: روشهای علما و دانشمندان در اثبات عقاید 74](#_Toc319182679)

[توضيح و رد شبهات اين گروه 77](#_Toc319182680)

[نصوصي كه بر صحت استدلال به احادیث آحاد دلالت می کنند 82](#_Toc319182681)

[رد ديدگاه كساني كه خبر واحد را در باب عقيده حجت نميدانند 85](#_Toc319182682)

[عقایدي كه به وسیله‌ی احاديث ثابت شدهاند 87](#_Toc319182683)

[حكم كساني كه امور ثابت شده با احادیث آحاد را انکار میکنند 91](#_Toc319182684)

[اين است منهج صحیح 91](#_Toc319182685)

[شبههای كه نياز به توضيح دارد: 92](#_Toc319182686)

[دعوت مشکوک تقریب اديان 93](#_Toc319182687)

[ايمان به خداوند 97](#_Toc319182688)

[مقدمه 97](#_Toc319182689)

[اهميت این اصل 97](#_Toc319182690)

[مواردی که متعلق به ايمان به خداوند هستند 98](#_Toc319182691)

[فصل اول: دلایل وجود خداوند 99](#_Toc319182692)

[اول: دليل فطرت 99](#_Toc319182693)

[مصیبت، فطرت را پاکیزه می گرداند 102](#_Toc319182694)

[مشركانی که پیامبر اکرم ص در میان آنان مبعوث گردید به وجود آفریدگار اعتراف داشتند 103](#_Toc319182695)

[كفر مردم امروزی بزرگتر و خطرناکتر است 105](#_Toc319182696)

[دليل دوم: هر آفريده را آفریدگاری لازم است 105](#_Toc319182697)

[براي توضیح اين قا نون به مثال زیر توجه کنید 106](#_Toc319182698)

[ديدگاه علوم تجربي درباره‌ی اين قانون 111](#_Toc319182699)

[عقل باید اعتراف كند 111](#_Toc319182700)

[اشكالاتي پيرامون به وجود آمدن جهان هستي 112](#_Toc319182701)

[1ـ نظریه‌ی تصادف 112](#_Toc319182702)

[2- طبيعت آفريدگار است! 114](#_Toc319182703)

[3- نظريه تولد ذاتي (شبهه اي كه بطلانش به اثبات رسيده است) 115](#_Toc319182704)

[4-نظريه‌ی داروین 120](#_Toc319182705)

[تطور و پیشرفت از دیدگاه داروین 121](#_Toc319182706)

[1- انتخاب طبيعي 121](#_Toc319182707)

[2- انتخاب جنسي 122](#_Toc319182708)

[3-صفات جدید به نسل بعدی منتقل میشوند 122](#_Toc319182709)

[درهم شکستن پایههای نظریه‌ی داروین 122](#_Toc319182710)

[1- علم حفاري همواره ناقص بوده است 122](#_Toc319182711)

[1- حلقههای مفقود میان طبقات مختلف موجودات زنده باعث ایجاد نقص در این زنجیره شده است 123](#_Toc319182712)

[2- تشابه میان جنین حيوانات 123](#_Toc319182713)

[اشتباه داروین در تشریح مراحل تکامل 124](#_Toc319182714)

[شواهد خارجي، نظريه‌ی داروین را تایيد نمی کنند 126](#_Toc319182715)

[ديدگاه دانشمندان علوم طبيعي (فیزیکدانان) درباره‌ی نظريه‌ی تکامل 128](#_Toc319182716)

[نظريه نه حقیقت 129](#_Toc319182717)

[چرا نظريه‌ی داروین گسترش پيدا كرد؟ 129](#_Toc319182718)

[قرآن و نظريه‌ی داروین 130](#_Toc319182719)

[عكس اين نظريه، صحیح است 131](#_Toc319182720)

[در پایان این مطلب 137](#_Toc319182721)

[فصل دوم معرفی الله و پيوند دادن دلها با او 139](#_Toc319182722)

[مقدمه 139](#_Toc319182723)

[مبحث اول: دلالت نشانیهای جهان هستی بر وجود آفريدگار 139](#_Toc319182724)

[مطلب اول: روش قرآن در استدلال به آیات جهان 139](#_Toc319182725)

[مطلب دوم: دانشمندان شگفتي‌هاي صنعت خدا را در آفريده‌هايش بيان مي‌كنند 163](#_Toc319182726)

[نمونه های ديگري از شگفتي‌هاي هدایت و راهنمایي خداوند نسبت به آفریده‌هایش 198](#_Toc319182727)

[مبحث دوم: شناخت و اثبات وجود خدا در پرتو نصوص (مباحث اسما و صفات) 234](#_Toc319182728)

[مطلب اول: دیدرس عقل در حوزة اسما و صفات خداوند 234](#_Toc319182729)

[مطلب دوم: مجموعه‌اي از صفات كه در قرآن و حديث آمده‌اند 235](#_Toc319182730)

[مطلب سوّم: اسمای حسني خداوند 301](#_Toc319182732)

[مطلب چهارم: روشي كه در پرتو آن مي توان صفات خداوند را فهميد 317](#_Toc319182734)

[مطلب پنجم: اقسام صفات نزد متکلمین 323](#_Toc319182736)

[مطلب ششم: قواعد و ضوابط مهم درباره‌ی اسما و صفات خداوند 352](#_Toc319182741)

[مطلب هفتم: ديدگاه اهل سنت و جماعت درباره‌ی صفات خداوند 366](#_Toc319182742)

[فصل سوم توحيد خداوند متعال 373](#_Toc319182743)

[مبحث اول: معنای توحید و اقسام آن 373](#_Toc319182744)

["توحيد نظری كافي نيست بلكه توحيد عملي نیز ضرروي است" 374](#_Toc319182745)

[کسانی كه تنها خدا را نميپرستند، در تناقض بسر میبرند 374](#_Toc319182746)

[مبحث دوم: كلمه‌ی توحيد: معنا، فضايل و شرایط آن 375](#_Toc319182747)

[1-معنای آنرا بداند 375](#_Toc319182748)

[2-به آن، يقين داشته باشد 376](#_Toc319182749)

[3- مقتضاي اين كلمه را با قلب و زبان بپذیرد 377](#_Toc319182750)

[4- تسلیم مدلول و مفهوم این كلمه باشد 377](#_Toc319182751)

[5- با صداقت آن را به زبان آورد 378](#_Toc319182752)

[6- با اخلاص بگوید 379](#_Toc319182753)

[7- به این کلمه محبت داشته باشد 380](#_Toc319182754)

[اشاره‌ی سلف به بعضي از شرايط مذكور 381](#_Toc319182755)

[مبحث سوم: عبادت 381](#_Toc319182756)

[مطلب اول: تعريف عبادت 381](#_Toc319182757)

[مطلب دوم: عابد كسي است كه زندگیاش را با بيم و اميد سپری میکند 382](#_Toc319182758)

[مطلب سوّم: اركان عبادت 384](#_Toc319182759)

[مطلب چهارم: انواع عبادتهایی که نباید غیر خدا را در آنها قصد کرد 385](#_Toc319182760)

[مبحث چهارم: چیزهایی که با توحید منافات دارند و با آن در تضاد هستند 386](#_Toc319182761)

[انواع شرک: شرک دراصطلاح شریعت بر دو نوع است: 387](#_Toc319182762)

[بزرگترین گناه و زشتترین ستم 389](#_Toc319182763)

[فصل چهارم نگاهی به تاریخ عقیده 393](#_Toc319182764)

[مبحث اول: آیا عقیده به مرور زمان تکامل یافته و توسعه پیدا کرده است؟ 393](#_Toc319182765)

[تنها قرآن می تواند تاریخ عقیده را به صورت واضح و آشکار بیان کند 395](#_Toc319182766)

[مبحث دوم: تاریخ عقیده از منظر قرآن 396](#_Toc319182767)

[نخستین نسل بشر بر دین توحید بودند 397](#_Toc319182768)

[اولین انحراف در عقیده و نخستین پیامبر 399](#_Toc319182769)

[فصل پنجم خدا در تصور امتهای گمراه 413](#_Toc319182771)

[مبحث اول: پروردگار از دیدگاه یونانیها 414](#_Toc319182772)

[مبحث دوم: خدا وند نزد یهود 416](#_Toc319182773)

[مبحث سوم: انحراف اعراب از توحید 427](#_Toc319182774)

[آغاز انحراف 430](#_Toc319182775)

[بت‌های عرب 431](#_Toc319182776)

[تاریکی شدید هنگام بعثت 435](#_Toc319182777)

[منابع و مراجع 439](#_Toc319182778)

## مقدمه­ی چاپ جدید

سپاس خدای را که تنها اوست شایسته‌ی پرستش، برپادارنده‌ی آسمانها و زمین، آن ذاتی که ما را به دین پاک و راه راست هدایت فرمود.

درود و سلام خدا بر بهترین آفریده­ها؛ خاتم پیامبران؛ محمد ص و خاندان پاک و یاران خوب و پیروان راستینش تا قیام قیامت.

حدود پانزده سال است که نوشتن مجموعه‌ی «اندیشه های اسلامی در پرتو کتاب و سنت» را آغاز نمودم؛ اما تنها چند سالی بیش نیست که نوشتن آنها به پایان رسید. بله، تقدیر خداوند چنین بود که این سلسله در مناطق زیادی پخش و نشر گردد و خوشبختانه مورد استقبال و استفاده­ی بسیاری از محققین و دانش پژوهان در مناطق مختلف جهان قرار گیرد؛ بنده این توفیق را فضل وعنایت الهی می‌دانم؛ زیرا او بود که که در نوشتن این مجموعه مرا راهنمایی نمود و تنها او بود که که به من کمک کرد تا آن را به پایان برسانم و هم او بود که آن را مورد قبول و پذیرش خونندگان قرار داد؛ سپاس وستایش و منت بی پایان از آنِ ذات یگانه‌ی اوست؛ از او میخواهم که اجر و ثواب آن را توشه‏ای برای آخرت من قرار دهد.

هنگامی که نگارش آن را کامل نمودم، تمایل داشتم که به بخشهایی از این سلسله بویژه قسمت اول آن، نگاهی بیندازم؛ اما مشغولیت های زیاد، مشکلات زندگی و در کنار آنها کسالت بدنی ام سد راهی برای انجام این مهم به شمار می رفتند.

اما به هر حال، در چند ماه گذشته، فرصتی پیش آمد و من آن را برای بازنگری سه جلد اول این مجموعه، غنیمت شمردم؛ امیدوارم که توفیق و کمک خداوند متعال شامل حالم شود و بتوانم در روزهای آینده بازنگری و ویراستاری قسمتهای باقیمانده‌ی این مجموعه را نیز به پایان برسانم.

قابل یادآوری است که در مباحث و موضوعات ویراستاری شده هیچ گونه تغییری نداده‏ام؛ اما تلاش زیادی نموده ام تا مطالب آن را مستند نمایم و متن آنرا تقویت کنم. البته تغییراتی از قبیل تقدیم و تأخیر در پاره ای از موضوعات انجام داده‏ام؛ گاهی هم مطالبی را به تناسب نیاز به آن افزوده و یا موضوع را بسط و گسترش داده و یا مستدل نموده ام؛ همچنین بخشهای کمی از آنرا حذف و یا مختصر نموده‏ام.

ناگفته نماند که تبدیل و تغییر و یا اصلاح در نوشته‏های انسان، امری طبیعی به شمار می رود؛ چرا که تنها کتاب خداوند است که نقص در آن راهی ندارد.

والحمد لله رب العالمین

عمر سلیمان عبد الله اشقر

دانشکده شریعت- دانشگاه اردن

19 رجب 1414 هـ.

31 کانون دوم(ینایر)1994. م

## پیش درآمد چاپ اول

إن الحمد لله، نحمده و نستعینه و نستغفره و نستهدیه، و نتوب الیه، و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سیئات أعمالنا، من یهدِهِ الله فلا مضل له، و من یضلله فلا هادی له، و أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمدا ًعبده و رسوله و بعد:

کتابی را که پیش رو دارید در زمینه‌ی عقیده و باور اسلامی به رشته‌ی تحریر در آمده است؛ از خداوند متعال مسئلت می نمایم که آن را برای نویسنده، خواننده و ناشر مفید بگرداند؛ صرفا در جهت رضایت خویش قرار دهد و توشه­ای برای آخرتم به حساب آورد؛ چرا که او ذاتی شنوا و اجابت کننده است.

این نوشته، همچنان که از نامش پیدا است، کتابی است در زمینه‌ی عقیده و باور اسلامی که از دو منبع اصلی یعنی قرآن و سنت پیامبر اکرم ص گرفته شده است و پر واضح است که پایه­های عقیده‌ی نسل نخستین این امت بر اساس این دو منبع، پایه گذاری شده بود.

فکر نمی­کنم کسی مخالف این واقعیت باشد که عقیده و باور گروه نخست این امت، عقیده­ای پاک وصاف همچون آب دریاها و نیرومند و استوار همچون کوههای سر به فلک کشیده بوده است وخداوند به وسیله‌ی صاحبان این عقیده و باور، مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد.

حال اگر ما اندیشه­های دینی خود را به منابع اصلی­اش یعنی منابعی که نیاکان و سلف صالح این امت با آنها سیراب شده و از چشمه‏های آن بهره مند گردیدند، بازگردانیم، باید توبیخ شویم و مورد سرزنش قرارگیریم؟!

قضیه‌ی بازگشت به قرآن و سنت مسئله‏ای است که امروزه گروههای زیادی با زبان، سخنرانی و مقالات و نوشته‏های خود ادعای آن را دارند؛ اما در میدان عمل و هنگام استدلال، با آن مخالفت می کنند و آشکارا می بینیم که رای و نظر افراد را بر نصوص قرآن و احادیث پیامبر ترجیح داده و مسیری جدا از مسیر حق، و راهی غیر از راه اسلام و قرآن را در رفتار و تعاملشان در پیش گرفته اند؛ به همین دلیل، مقدمه را طولانی نموده و تلاش کرده‏ام که بر بازگشت به این دو مصدر یعنی قرآن و سنت صحیح پیامبر، به خصوص در زمینه های عقیده و شریعت بیشتر تأکید نمایم و شبهات برخی از منتقدان سنت پیامبر را روشن نمایم.

در مقدمه‌ی این کتاب، علاوه بر بیان این موضوع، به مباحث فراوان دیگری نیز اشاره شده، مانند تعریف عقیده، جایگاه آن در شریعت، حکم انکار کردن یا رد یکی از اصول آن؛ گاهی هم به بیان شبهه‏ی کسانی پرداخته­ام که در گذشته و حال آن را مطرح نموده‏اند، مانند تکفیر مردم به صرف ارتکاب گناه.

از این نکته هم غافل نبوده‏ام که در مقدمه‌ی این کتاب، به بیان منهج قرآنی که اسلام آورده و همچنین بیان چگونگی مخالفت آن با منهج فلسفی کلامی که منشأ بلاهای بزرگی بر سر این امت بوده است، بپردازم. امیدوارم که توانسته باشم فرق بین این دو منهج را از لحاظ اخذ و عطا و راه و روش استدلال با استفاده از قرآن و سنت پیامبر ص بیان نمایم تا در این اثنا، برتری و تفوق منهج قرآنی و ویژگیهای منحصر به فرد آن روشن گردد.

در بحث ایمان به خدا نیز دلایل کافی برای اثبات وجود خدا، مناقشه و مجادله با بی باوران و رد نظریه‏های الحادی و آنهایی که می‏گویند دنیا به صورت تصادفی به وجود آمده یا اینکه طبیعت آن را به وجود آورده، بیان می­نمایم.

پس از آن، به بیان راههای شناخت پروردگار یعنی آیات هستی وآیات قرآنی پرداخته و موضوع را با الهام از آیات قرآن وسنت پاک پیامبر ص دنبال نموده‏ام؛ چرا که طرح این مسایل لب و اساس و محور اصلی کتاب را تشکیل می دهد.

از آنجایی که مسئله‌ی اسما و صفات دارای اهمیت زیادی است و سبب اساسی تفرقه و اختلاف این امت شده است، چاره‏ای نداشتم جز اینکه به ذکر پایه‏ها و اصولی بپردازم که تنها در روشنایی آنها، درک نصوصی که از اسما و صفات خدا بحث   
می کنند، امکان پذیر است؛ همچنین به بیان قواعد مهمی پرداخته­ام که این مسئله را روشن نموده و به آنهایی که مسیر حق و راه قرآن و ایمان را گم کردهاند، پاسخ میدهد.

در پایان، به بیان و توضیح مفهوم واقعی توحید و یگانگی خدا و چگونگی تحقق آن پرداخته‏ام و مفهوم لا اله الاّ الله و معنی و شرایط آن را بیان داشته‏ام؛ همچنین مسایلی را که با توحید در تضاد هستند و آن را نقض می کنند، مورد توجه قرار داده­ام.

سپس مختصری از تاریخ عقیده را بیان داشته و بطلان نظریه‌ی تطور عقیده را روشن نموده‏ام و برای این کار، از کتابهای قدیم و جدید استفاده نموده­ام و معیار استفاده‌ی از این کتابها صرفا همخوانی داشتن آنها با قران و سنت بوده است.

به هر حال، این کتاب، گروهی از مردم را خشنود، و گروه دیگری را خشمگین می‏کند؛ اما خداوند خوب می‏داند که من تنها رضایت او را خواستارم و وقتی که من این مباحث را مینویسم بدین معنی نیست که اشتباه و خطایی در آنها وجود ندارد؛ زیرا چه بسا که قلم به خطا میرود و عقل دچار پراکنده گویی می شود و فکر سرگردان میگردد و باید دانست که بجز مصطفی ص هیج کس دیگری، معصوم نیست. بنده همینجا اعلان می­کنم که تا زمانی که زنده­ام از هر خطا و اشتباهی که مخالف با فرمان خدا و دستورات رسول الله ص باشد رجوع می نمایم. اما اگر قبل از اینکه به اشتباهم پی ببرم، خداوند امانت عمر را از من گرفت، نظرم طبق این سخن امام شافعی رحمه الله است که فرمود:

«إذا صح الحدیث فهو مذهبی، واذا رأیتم قولی یخالف قول رسول الله فاضربوا بقولی عرض الحائط».

(اگر صحت حدیثی به ثبوت رسید، همان حدیث، مذهب من است و هرگاه دیدید که سخن من مخالف سخن رسول الله ص است، آن را به دیوار بکوبید.)

به امید خداوند متعال در آینده‌ی نه چندان دور، کتابهای دیگری به همین نام و با همین روش که جوانب دیگر اصول عقیده را روشن می سازد، منتشر خواهد شد؛ از ایزد منان استواری و صداقت در کردار و گفتار را خواستارم؛ چرا که هر تلاش و کوششی بدون یاری او بی نتیجه و عقیم خواهد ماند.

دکتر عمر سلیمان اشقر

کویت 18رجب سال 1398 هـ.

مصادف با 24 یونیو 1978 م.

## پیش گفتار

### مبحث اول: تعریف و بیان عقیده

مطلب اول: معنی لغوی و اصطلاحی عقیده

کلمه‌ی عقيده در سخنان و گفتگوهای مردم بسیار بر زبان می آید استعمال می شود؛ مثلا مي‏گويند: من چنين اعتقادي دارم؛ فلاني اعتقاد خوبی دارد؛ عقيده‌ی اسلامي عاملی بسيار قوي و موثر در پيروزي‏هاي بزرگ اسلامی در هر زمان و مكانی بوده و می­توان گفت که: جنگ میان ما مسلمانان و يهودیها در واقع يك جنگ اعتقادي است.

اكنون سؤال اين است كه هدف مردم از بكار بردن کلمه‌ی «عقيده» چيست؟ و معنی لغوی آن کدام است؟ و در اصطلاح و شریعت چه مفهومی دارد؟

عقايد به اموری قطعي و يقيني اطلاق ميگردد كه انسان، آنها را پذيرفته و دلها در سايه‌ی آن احساس آرامش می كنند بگونه‏ای که هيچ شك و ترديدی در آنها وجود ندارد.[[1]](#footnote-1)

«عقد الحبل» به معنای بستن ریسمان به یکدیگر است، و عكس آن که «حل» باشد به معنای باز كردن است.

ماده تركيبي عقد (ع- ق-د) در لغت به معني لزوم، تاكيد و طلب توثيق است؛ در قرآن كريم چنین آمده است که:

ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﭼ [مائده:٨٩]

(خداوند شما را به خاطر سوگندهاي بيهوده و بي‌اراده، مؤاخذه نمي‌كند؛ ولي شما را در برابر سوگندهایي كه از روي قصد و اراده خورده‌ايد مؤاخذه مي‌كند).

سوگند یاد کردن و قسم خوردن مستلزم قصد و اراده­ی قطعی است؛ بر خلاف سوگندهای لغو و باطلی كه بدون اراده و قصد بر زبانها جاري مي­گردد.

قطعي­ترین و محکم­ترین عهدها و پيمانها را عقود می­گویند؛ خداوند متعال   
می­فرماید: ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎﮏ ﭼ [مائده:١]

(اي مؤمنان! به پيمانها و قراردادها وفا كنيد).

عربها میگویند: «اعتقد الشیء» يعني فلان چیز سخت و سفت شد.[[2]](#footnote-2)

وعقيده در اسلام در مقابل شريعت است؛ زيرا اسلام يعني عقيده و شريعت؛ منظور از شريعت نیز احكام و تكاليف عملي است كه اسلام در عبادات و معاملات به رعايت آن­ها امر كرده است.

مطلب دوم: عقاید تئوری و قلبي

عقاید امور عملي نيستند؛ بلكه اموری تئوری هستند كه مسلمان بايد قلباً بدانها باور داشته باشد؛ زيرا خداوند به وسيله­ی كتابش يا از طريق وحي بر پيامبرش ص درباره­ی آنها خبر داده است.

پایه­های اعتقادی كه خداوند ما را به باور داشتن آنها امر نموده است، در این آیه آمده است:

ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﭼ **[بقره:٢٨٥]**

‏ (فرستاده­ی خدا محمّد ص معتقد است بدانچه از سوي پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان نيز بدان باور دارند؛ همگي به خدا، فرشتگان او، كتابهاي وي و پيامبرانش ايمان داشته و مي‌گويند: ميان هيچ يك از پيامبران او فرق نمي‌گذاريم. و مي‌گويند: ـ اوامر و نواهي ربّاني را ـ شنيديم و اطاعت كرديم؛ پروردگارا! آمرزش تو را خواهانيم و بازگشت به سوي تو است.) ‏

رسول الله ص نیز در حديث معروف به حديث جبرئيل علیه السلام اصول عقايد را به طور مشخص بيان نموده است؛ چنانکه میفرماید:

«**الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَلِقَائِهِ، وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ الْآخِرِ**». [[3]](#footnote-3)

(ايمان عبارت است از: باور به خداوند، فرشتگان، كتابهايش، ديدارش، پيامبرانش و زندگي بعد از مرگ.)

بنابر این، عقیده در اسلام عبارت است از مجموعه مسائل علمي که نسبت دادنش به خدا و پیامبرش ص به صحت رسیده که مسلمانان باید آنها را بپذیرند و قلباً آنها را تصدیق نمایند.

مطلب سوم: عقيده باوری است مبتنی بر یقین بدون شک وتردید

براي اينكه اين اصول، به عنوان عقیده قرار بگيرند، ضروري است كه به صورت قطعی و بدور از هر گونه شك و ترديد آنها را بپذيریم؛ پس اگر درباره­ی آنها اندكی شك و گمان داشته باشيم، عقيده بشمار نمی‌روند؛ بلكه ظن و گمان­اند. صاحب المعجم الوسیط درباره­ی عقيده مي­گويد: العقیدة: الحكم الذي لا يقبل الشك فيه لدى معتقده. [[4]](#footnote-4)

عقيده عبارت از حكمي است كه از ديدگاه فرد معتقد به آن، هيچگونه شكي در آن وجود نداشته باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید:

ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﭼ [حجرات:١٥]

(مؤمنان واقعي تنها كساني هستند كه به خدا و پيغمبرش ايمان آورده‌اند؛ سپس هرگز شكّ و ترديدي به خود راه نداده‌اند.) ‏

و مي­فرمايد: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭼ [بقره:١- ٢]

(الف و لام و ميم از حروف مقطعات هستند؛ ‏هیچ شک و تردیدی در این کتاب وجود ندارد و راهنماي پرهيزگاران است). ‏و در جایی دیگر مي­فرمايد: ﭽ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭼ [آل عمران:٩]

(پروردگار ما! تو مردم را در روزي كه هیچ شک و ترديدي در آن وجود ندارد، جمع خواهي نمود و باید بدانید که خداوند خلاف وعده نمي‌كند). ‏

همچنین خداوند در سوره­ی توبه مشرکان را به سبب شک و گمانهایشان مذمت و سرزنش مینماید ومیفرماید:

ﭽ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﭼ [توبه:٤٥]

(دلهايشان دچار شكّ و ترديد شده است؛ و آنان در این شک و تردیدشان، متحیر و سرگردانند).

مطلب چهارم: معتقدات اموري غيبی و نامرئي هستند

باید توجه داشت که امور اعتقادي كه باور داشتن آنها واجب و ضروری است، اموری غيبي و نامرئي هستند؛ خداوند در مقام مدح و ستایش مؤمنان می‌فرماید:

ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭼ [بقره:٣]

(مؤمنان پرهيزگار كساني هستند كه به امور غیبی ایمان می آورند).

پس ذات خداوند متعال، فرشتگانش و روز قيامت از جمله امور غيبی هستند؛ اما واضح است که كتابهای آسماني و پيامبران، مرئي و ديدني هستند؛ منظور از غیب بودن آنها این است که پيامبران از جانب خداوند فرستاده شده­اند و كتابهای آسماني نيز از جانب او نازل گرديده­اند و مسلماً مسئله­ی فرستاده شدن از جانب خداوند هم يك مسئله­ی غيبي و نامرئي است.

مطلب پنجم: عقيده­ی صحيح و عقيده­ی فاسد

عقيده تنها به دين اسلام اختصاص ندارد بلكه صاحب هر دين و آييني قطعاً داراي نوعي عقيده است كه زندگي خود را بر اساس آن، تنظيم مي كند؛ اين اعتقادات هم در افراد و هم در گروه­ها، ديده ميشود؛ باید دانست که عقيده از روز نخست آفرينش تا امروز و تا روزي كه خداوند بساط زمین و آنچه را که روی آن وجود دارد،   
برمی­چیند، وجود داشته است؛ اما ما باید بدانیم که اساسا دو نوع عقیده وجود دارد:

اول: عقايد صحيح

عقايدی كه به وسيله­ی پيامبران الهي ارائه گرديده، عقایدی صحیح هستند؛ اين عقايد اصولاً يكي هستند و با هم تفاوتي ندارند؛ زيرا آنها از جانب خداوند آگاه و دانا فرستاده شده­اند و امكان اختلاف و متفاوت بودنشان به لحاظ تعدد پيامبران و تفاوتهای زمانی ومکانی وجود ندارد.

دوم: عقايد باطل و فاسد

عقايدي هستند كه با وجود كثرت و زیادی آنها، بطلانشان آشكار است؛ زيرا آنها ساخته و پرداخته­ی بشر و نتیجه­ی افكار و انديشه­هاي خردمندان و متفكران مي باشند. گفتنی است که بشر به هر مرتبه و درجه­ی بلند علمی که برسد باز هم علم و دانشش محدود و متأثر از عادات و رسوم محيط می‌باشد.

گاهی هم فساد عقيده ناشی از تحريف، تغییر و تبديل ارزش­هاي متعالي الهي است؛ چنانکه عقايد يهود و نصارای امروزی اين واقعيت را تأييد مي كند؛ زيرا عقايد آن­ها از دير زمان دستخوش تحريف شده است هر چند كه در ابتدا عقايد آنها نيز صحيح بوده است.

امروزه عقيده­ی صحيح كجا يافت مي شود؟

در واقع، امروزه عقیده­ی صحیح و سالم بجز در دین مبین اسلام، در هيچ دين و آييني دیگر یافت نمی شود؛ زيرا خداوند متعال، خود حفظ ونگهداری اين دين را به عهده گرفته است؛ چنانچه مي فرمايد:

ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﭼ [حجر:٩]

(‏ما خودمان قرآن را نازل کردیم و خودمان آنرا حفظ می کنیم).

بنابراين، اگر در عقايد ساير اديان و مكاتب، رنگ و بويي از حق ديده شود باز هم نمي تواند مظهر و تجلي حق باشد.

اگر کسی در جستجو و شناسایی اعتقادات و اندیشه­های صحیح برآید، قطعاً در دین یهود و نصارا و يا مباحث فلاسفه آن را نخواهد يافت؛ بلكه تنها در دو منبع اساسي اسلام يعني قرآن و سنت مي توان آن را به دست آورد؛ چرا که تنها این دو منبع هستند که پاک و صاف و شفاف باقی مانده اند و عقل را با دليل و برهان قانع   
می­نمایند و قلب را با نور ايمان روشن می­کنند و به او یقین و حيات مي­بخشند.

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭼ [شورى:٥٢]

(همچنين کلام خود را به فرمان خود، به تو وحی کرديم؛ تو نمی­دانستی کتاب و ايمان چيست؛ ولی ما آن را نوری ساختيم تا هر يک از بندگانمان را که بخواهيم بدان هدايت کنيم).

مطلب ششم: اهميت و ضرورت عقيده­ی اسلامي

بشر به همان اندازه كه به آب و هوا نياز دارد به عقيده­ی صحيح هم نيازمند است؛ زيرا انسان بدون داشتن عقيده­ی صحيح، دچار سردرگمي شده و نميتواند حقيقت، ماهیت و وجود خود را بشناسد. و این تنها اسلام است که می تواند به سؤالاتی که همواره فکر انسان را به خود مشغول نموده و همچنان مشغول می نماید، جواب دهد؛ سؤالاتی همچون اینکه: جهان هستي چگونه بوجود آمده است و چه كسي آن را به وجود آورده است؟ بشر از كجا آمده است؟ نقش او در جهان هستي چيست؟ پيوند انسان با خدایي كه او را آفريده است، چگونه بايد باشد؟ آيا غير از اين جهانی كه می­بینیم و در آن زندگي مي­كنيم، دنياي نامرئي ديگري هم وجود دارد؟ آيا غير از انسان، موجود ديگري كه صاحب عقل و خرد باشد وجود دارد؟

آيا پس از زندگي در این دنيا جهان دیگري هست که ما بدانجا برویم؟ اگر پاسخ مثبت است، زندگي در آنجا چگونه خواهد بود؟

غير از عقيده­ی صحيح اسلامي هيچ عقيده­ی ديگري وجود ندارد كه بتواند به سؤالات مذكور پاسخ درست و قانع كننده­اي بدهد؛ هركسي كه این عقيده را نشناسد و يا آ‌ن را نپذيرد، دچار سرگشتگی و درماندگی می شود، مانند آن شاعر[[5]](#footnote-5) فلك زده و سردرگم و گرفتار که اشعار زير را سروده است:

|  |
| --- |
| جئت لا أعلم من أين، ولكنی أتیت ولقد أبصرت قدامی طريقاً فمشیت |
| وسأبقی سائراًً إن شئت هذا أم أبيت كيف جئت كيف أبصرت طريقي؟ |

لست أدری

(آمده‏ام، نمی‌دانم که از کجا آمده‏ام؛ اما آمده‏ام. در برابر خویش راهی را دیده‏ام وپیموده‏ام.

در ادامه­ی راه نیز اگر بخواهم و نخواهم، پیش می روم؛ چگونه آمده ام؟ چگونه راهم را دیده‏ام؟ نمی‌دانم!)

|  |
| --- |
| أجديد أم قديم أنا في هذا الوجود؟ هل أنا حرٌ طليق أم أسير في قيود؟ |
| هل أنا قائد نفسي في حياتي أم مقود؟ اتمنـــی أننـــي أدري و لكنــی |

لست أدري.

(در این جهان هستی تازه­ام یا کهنه­ام؟ آزاد و رهایم یا در بند و زندانی­ام؟ خودم افسار خویش را بدست دارم یا دیگری؟ خیلی دلم می خواهد بدانم؛ اما هیچ   
نمی‌دانم!)

|  |
| --- |
| وطريقي ما طريقي؟ أطويل أم قصير ؟ هل أنا أصعد أم أهبـــط فيه و أغور ؟ |
| أأنا السائر في الدرب أم الدرب تسير ؟ ام كلانا واقــــف والــدهر یجري ؟! |

لست أدری

(راه من! چگونه است راه من؟ کوتاه است یا بلند؟ آیا به فراز می­روم یا اندر آن می­افتم و فرو می­روم؟

آیا من در جهان سیر می­کنم یا جهان است که سیر میکند؟ یا هر دو ایستاده­ایم و روزگار است که راه می­پیماید؟ هیچ نمی‌دانم!)

|  |
| --- |
| ليت شعري و أنا في عالم الغيب الأمين أتراني كنت ادری أننی فيه دفـــين |
| وبأنـــي سوف أبدو و بأني سأكون أم ترانــی كـنت لا أدرك شيئاً؟ |

لست أدری

(شما چه فکر می کنید؟ پیش از اینکه من انسانی این چنین شوم، نیست بودم یا نابود؟ یا فکر می کنید که چیزی بود؟ آیا این معمّا راه حلّی دارد یا تا ابد معمّا خواهد ماند؟ هیچ نمی‌دانم؛ و چرا هیچ نمی‌دانم؟؟ هیچ نمی دانم!)

|  |
| --- |
| أتراني قبلما أصبحـــت إنسـاناً سویّاً كنت محوا أو محالا أم تراني كنت شيئاً |
| ألهذا اللغز حلٌ؟ أم سیبقی ابدیاً لست أدري... و لماذا لست أدري ؟ |

لست أدری

(به گمان تو قبل از اينكه من به صورت يك انسان كامل درآیم، هيچ چیزی نبودم یا وجودم محال بود يا اينكه اصلاً چیزی بودم؟ آيا اين معما پاسخي دارد؟ يا هميشه به صورت معما مي ماند؟ نمي دانم و چرا نمي دانم؟ نمی‌دانم.)

ملاحظه نمایید که اين شخص چقدر سردرگم وسرگردان است! آری، اين نادانی و بي­خردی چه بی­تابی و اضطرابی برای نفس بشر به وجود می آورد؟! آيا انسانهای امروزی، نسبت به واقعیتهای بزرگی که صحیح زندگی کردن بدون آنها ممکن نیست، معرفت و شناخت را از دست داده اند؟ آیا مسلمانی که این حقایق را می­شناسد و   
می­داند، از اين همه غم و اندوهها كه نفس را به خود مشغول كرده و موجب ناراحتي واضطرابهای رواني شده­اند، به دور است؟ آري، مسلمان آگاه به حقايق بزرگ زندگي، لذت يقين و آرامش خاطر را لمس مي­كند و آگاهانه قدم بر می­دارد و راه مستقيمی را مي­پيمايد كه منتهي به هدف مي­شود و نشاني­هاي راه را مي­شناسد و هدف خود را تشخيص مي­دهد.

به سخنان شاعر سرگرداني كه پيرامون مرگ سخن مي­گويد گوش فرا دهید:

|  |
| --- |
| إن يك الموت قصاصاً! اي ذنب للطهارة؟ وإن یك ثواباً، اي فضل للدعارة؟ |
| و إذا كان و ما فيه جزاء أو خسارة فـــلم الأسمــاء إثم وصــلاح ؟ |

لست أدری

(اگر مرگ به سبب قصاص است پس پاک بودن چه گناهی دارد؟ و اگر مرگ پاداش است، هرزگی و عیاشی چه فضیلتی دارد؟ و وقتی که مرگ، پاداش و سزا هست، پس خوبی و بدی، این نامها برای چیست؟ هیچ نمی‌دانم!)

|  |
| --- |
| إن یك الموت رقاداً بعده صحو طويل فلما ذا ليس يبقي صحونا هذا الجميل؟ |
| و لماذا للمرء لايدري متی وقت الرحيل؟ و متی ینكشف الستر فـــــــــيدری؟ |

لست أدری

(اگر مرگ خواب است و بیداری و هوشیاری طولانی به دنبال دارد، پس چرا برای همیشه هوشیار و بیدار نباشیم که این زیبا است؟ و چرا انسان نمی­داند کی   
می­میرد؟ و کی پرده از روی آن برداشته می شود تا درک شود؟ هیچ نمی‌دانم.!)

|  |
| --- |
| ان یک الموت هجوعاً يملأ النفس سلاماً وانعتاقاً لا اعتقالاًوابتداء لا ختامـــــاً |
| فلماذا لا أعشق النوم ولا أهوی الحماما؟ ولماذا تجزع الأرواح منــــــــــه ؟ |

لست أدری

(اکر مرگ خواب است و جان را سالم می­گرداند و اگر مرگ آزادی است و نه بردگی؛ آغاز است و پایان نیست؛ پس چرا خواب را دوست ندارم؟ حمام وشستشوی بدن را آرزو نکنم؟ و چرا انسانها از آن ـ مرگ ـ بیم دارند؟ هیچ نمی‌دانم.)

|  |
| --- |
| (أوراء القبر بعد الموت بعث ونشور؟ فحیاة، فخلود، أم فنـــــاء فـدثور؟ |
| أکلام الناس صدق أم کلام الناس زور؟ أصحیح أن بعــــــــض الناس یدری؟ |

لست أدری)

(آیا در آنسوی قبر پس از مرگ، زنده شدن و بر انگیخته شدنی هست؟ زندگانی و ماندگاری است یا نابودی وفنای همیشگی؟ آیا حرف مردم راست است یا دروغ؟ آیا درست است که بعضی از مردم می­دانند؟ هیچ نمی­دانم!)

|  |
| --- |
| إن أکن أبعث بعد الموت جثماناً وعقلاً أتری أبعثُ بعضاً أم تری أبعث کُلاً |
| أتری أبعث طفلاً أم تری أبعث کهلاً ؟ ثمَ هل أعرف بعـــد البعث ذاتی؟ |

لست أدری

(اگر درست است که پس از مرگ، بدن و عقلم زنده می شوند.؟ آیا قسمتی از من زنده می شود یا تمام وجودم؟ آیا وقتی که زنده شدم، جوانم یا پیر؟ وآیا پس از زنده شدن، خود را می شناسم؟ هیچ نمی‌دانم!)

اين شاعر نمي­داند كه بازگشت وي به كجاست در حالي كه محل بازگشت براي انسان بسيار حايز اهميت است. شاعر مي­خواهد به محل بازگشت خود اطمينان حاصل كند؛ ما حیرت زدگی و سرگرداني او را به نحوي درك مي­كنيم؛ زيرا او محل بازگشت خود را نمي­داند و از چگونگي بازگشت نيز بي خبر است؛ بايد گفت: او سنگدل و فلك زده شده است و بي هدف پيمودن راه زندگي، او را خسته و درمانده كرده است؛ نه تنها او بلكه انسانهای بي­شمار ديگري هم مانند او سرگردان هستند؛ برخي از آنها می­توانند از پوچي و بيهودگي زندگي خود سخن بگويند؛ ولي برخي ديگر متأسفانه از اظهار شقاوت خود خجالت مي­كشند و افكارشان در بند بدبختی و فلک زدگی محبوس مانده است.

«نمی‌دانم» تنها جواب این شاعر نیست بلکه جواب همه­ی آنها در برابر این سؤالات همیشگی است. این سقراط ؛فیلسوف مشهور؛ است که به غول فلاسفه شهرت دارد؛ وی به صراحت و آشکارا میگوید: «چیزی که من همیشه نسبت به آن جهل داشته­ام، این است که من نمی­دانم».[[6]](#footnote-6) بلکه باید بدانیم که «نمی‌دانم» یک مذهب فلسفی قدیمی است.

تنها در سايه­ی اسلام است كه انسان قادر به دانستن اين حقايق مي­شود که از كجا آمده است و به كجا مي رود و نقش او در جهان هستي چيست؟ و درستی و واقعی این حقایق را درک خواهد نمود؛ در مثل­ها آمده است که میان انسان دانا و نادان تفاوتهای زيادي وجود دارد.

ﭽ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﭼ [ملك:٢٢]

(آيا آن كسي كه نگونسار و بر رخساره راه مي‌رود، راهياب‌تر است يا كسي كه بر پا ايستاده و درست و در راه راست، گام بر مي‌دارد؟)

### مبحث دوم: رابطه­ی عقيده با ايمان و شریعت

مطلب اول: رابطه­ی عقیده با ایمان

خداوند در قرآن کریم ایمان و اهل ایمان را در جاهای زیادی ستایش نموده است؛ چنانچه می‌فرماید:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭼ [مؤمنون:١] (مسلّماً مؤمنان پيروز و رستگارند.)

‏ و نیز مي­فرمايد: ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ [بقره:٥]

‏(اين چنين كساني، هدايت و رهنمود خداي خويش را دريافت كرده و حتماً رستگارند.)

همچنین خداوند مؤمنان را وعده­ی بهشت میدهد و میفرماید:

ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﭼ [مؤمنون:١٠-١١]

‏ (آنان مستحقّان سعادت و فراچنگ آورندگان بهشت هستند؛ آنان بهشتِ برين را تملّك مي‌كنند و جاودانه در آن خواهند ماند.) ‏

ايماني كه خداوند صاحبان آن را ستوده است، تنها عقيده­ی محض نيست با وجود اينکه عقيده نمادي واقعي از پايه و اساس ايمان است؛ اما ايمان عبارت است از:   
عقيده­اي كه در دل استقرار يافته بگونه­ای که از آن جدا نشود.

دارنده­ی ایمان به وسيله­ی زبان آنچه را كه در دلش پنهان است، اظهار می­كند و با عمل به مقتضاي آن، اعتقاد و گفتارش را تصديق می­نماید.

بايد گفت: عقيده­اي كه در دل پنهان باشد و در ظاهر نمادي نداشته باشد،   
عقيده­اي بی حاصل و رو به زوال خواهد بود و شايستگي آن را ندارد که عقيده­اش بناميم؛ بسياري از مردم، حقيقت را آن طور كه هست، مي­دانند اما بدان توجه ندارند و زندگي خود را مطابق آن تنظیم نمی­کنند؛ بلكه به مبارزه با آن برمي­خيزند؛ آري، اين شيطان است كه بزرگترين حقايق را مي­داند، خدا را مي شناسد، صداقت و حقانيت كتب آسماني و پيامبران الهي را مي­داند، اما مبارزه عليه آن­ها را برخورد لازم و واجب نموده است.

فرعون به خوبي مي­دانست كه معجزات موسی از جانب خدا است؛ اما ستمگرانه و متكبرانه آنها را انكار كرد و نپذيرفت؛ چنانکچه خداوند متعال در قرآن كريم در مورد او و پیروانش مي­فرماید:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭼ [نمل:١٤]

‏ (ستمگرانه و متكبرانه، معجزات را انكار كردند، هر چند كه در دل بدانها يقين و اطمينان داشتند؛ بنگر سرانجام و سرنوشت تباهكاران چگونه شد؟) یعنی در دريا غرق شدند و به دوزخ واصل گشتند.) ‏

موسي خطاب به فرعون میگوید:

ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﭼ [سراء:١٠٢]

‏ (تو خوب مي‌داني كه اين معجزه‌هاي روشني‌بخش را جز صاحب آسمانها و زمين نفرستاده است ـ و تو كاملاً آگاهانه حقائق را انكار مي‌كني). ‏

اهل كتاب خوب مي­دانستند كه محمد ص از جانب پروردگار مبعوث شده است:

ﭽ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭼ [بقره:١٤٦]

(آنان او ـ محمّد ـ را مي‌شناسند بدان گونه كه پسران خود را مي‌شناسند؛‏ اما بدان اعتراف نمی­كردند.)

سخن ابوطالب، خطاب به رسول اكرم ص را گوش فرا دهيد که چگونه به سبب ايمان نياوردنش از آنحضرت ص عذر خواهي مي­كند:

|  |
| --- |
| ولقد علمت بأن دين محمد من خير أديان البريةدیناً |
| لولا الملامة او حذار مسبة لوجدتنیي سمحاً بذاك مبیناً |

(همانا به خوبي مي­دانم كه دين محمد از بهترين دين­هايی است كه براي هدايت انسان آمده است؛ اگر ترس از نكوهش و بدگويي مردم نمي­بود، با سينه­ی بسيار باز آن را به آغوش مي­گرفتم.)

آري؛ ايمان، تنها شناخت خدا نیست و بس؛ و يا شناختي نیست كه انسان را از اعتراف به آن منع كند و او را از پذيرفتن احكام و مقتضياتش باز دارد؛ بلكه ايمان عقيده­ای است كه دل صاحبش بدان خشنود گردد و آن را بپسندد و با زبان آن را اعلان کند و راه روشني كه خداوند آن را فرستاده، مورد رضايت قرار دهد. به همین جهت است كه سلف صالح گفتهاند: «الايمان: اعتقاد بالجنان، و نطق باللسان، و عمل بالأركان».[[7]](#footnote-7) يعني ايمان مشتمل بر سه اصل است: اعتقاد قلبي، اظهار و اعلان با زبان و عمل با جوارح و اعضاء.

مطلب دوم: پيوند و ارتباط عقيده با شريعت

همان گونه كه بيان كرديم ايمان دو بخش دارد:

بخش اول آن عبارت بود از: عقيده­ی شفاف، راسخ و استوار در قلب. بخش دوم نیز عبارت است از اعمالي كه توسط اعضا و جوارح انجام مي گيرند؛ و اگر يكي از دو بخش ياد شده از بین برود، ايمان نیز يا از بين مي­رود و يا با خلل ومشکل جدی مواجه مي­شود؛ زيرا پيوند ميان اين دو بخش بسيار مستحكم و جدا نشدني است.

خداوند براي روشن ساختن اين نكته مثالي آورده و مي­فرمايد: ايمان مانند درختي است زيبا و پاكيزه كه ريشه­های آن در زمين حاصلخيز فرو رفته و شاخ و برگ­هايش رو به آسمان بلند شده­اند و این درخت، گل و ميوه دارد و به خواست خداوند در تمام فصول سال ميوه مي­دهد. ايمان به منزله­ی آن درخت است و عقيده نیز به منزله­ی ريشه­های آن است كه در قلب مؤمن جاي گرفته است؛ عمل و کردار هم تنه و شاخ و برگ و ميوه­هاي آن را تشکیل می­دهند.

همانا اگر ريشه­هاي این درخت بيرون آورده شوند يا بپوسند، درخت خشك شده و از بين مي­رود. قضیه­ی ایمان هم همین طور است؛ اگر عقيده از بين برود، ايمان نيز باقي نخواهد ماند؛ اما اگر ساق وشاخ وبرگه­هایش يا بعضي از آن­ها بريده شوند، درخت ضعیف و پژمرده مي­شود و گاها از بين مي­رود؛ زيرا وجود شاخ و برگ­ها براي حفاظت از درخت لازم می­باشد؛ لذا هر وقت كه اعمال ترك شود يا بخشي از آن­ها به فراموشي سپرده شود، ايمان يا ناقص می­شود و يا کاملاً از بين مي­رود.

مطلب سوم: توجه نمودن به عمل

با توجه به مثال فوق، انجام اعمالي كه خداوند آن­ها را بر ما واجب نموده، يا انجام دادن آنها را پسنديده است، ضروري است. از طرف ديگر هم ترك اعمالي كه خداوند انجام دادن آنها را منع و نهي فرموده است، ضروري مي­باشد؛ زیرا ترک آنها هم قسمتی از دین به حساب می­آید و عمل ترك شده اگر چه کم و ناچیز هم باشد، نباید انسان آن را نادیده بگیرد؛ چرا که به همان ميزان ايمان را تقليل مي­دهد.

آري، آنان كه عمل به سنت­های رسول الله ص را کم اهمیت می­دانند و به مواضع نادرست خود اصرار مي­ورزند، بايد عواقب خطرناک کار خود را بدانند. متأسفانه بعضي از مرم در اين خصوص، پا را از گلیمشان فراتر نهاده و بسياري از احكام دين و   
سنت­های پیامبر اکرم ص را قشور و پوسته می­نامند و آنها را نادیده و بي­ارزش   
مي­انگارند. از خداوند متعال مي­خواهيم كه آنان را مورد بخشش خود قرار دهد؛ چرا که همه­ی امور دینی هر چند كه اعتبار و اهميت آنها نسبت به يكديگر متفاوت باشد با ارزش به شمار می­آیند و به منزله­ی مغز و هسته هستند.

گفتنی است هرگز منظور ما اين نيست كه به اولويت­ها در علم و عمل و دعوت الي الله توجه نكنيم؛ بلكه چنین توجهی، يك امر ضروري است كه همه بايد آن را مد نظر قرار دهند؛ اما آنچه که ما در پی رد و انکار آن هستيم، عدم توجه به جزئيات و نكوهش كساني است كه خود را پايبند امور كوچك و بزرگ احكام اسلامي و سنت رسول الله ص نمي­دانند.

هنگامي كه اولين شهيد محراب ؛فاروق اعظم؛ ضربت خورده بود، جواني نزد او آمد و مطلبي را با وی در ميان گذاشت. اما هنگامی كه مي­خواست بيرون برود، عمر بن خطاب او را صدا زد و خطاب به او فرمود: ای برادر زاده­ی من! لباست را بالا بزن؛ زيرا اين امر، موجب پاكيزگي لباس و دوري از معصيت پروردگار مي­گردد».[[8]](#footnote-8) اين حادثه چقدر مرا متأثر نمود؛ زيرا كسي كه در انتظا مرگ است باز هم امر به معروف مي­كند و آن جوان را از كاري كه مردم امروزي آن را بسیار ناچيز و بي ارزش مي­دانند، منع می­نماید.

### مبحث سوم: ايمان و كفر

مطلب اول: انكارکردن عقيده چه حكمی دارد

هر كسي كه عقیده را انکار کند و مانند كمونيست­ها به طور كلي وجود خداوند را منكر شود و پيامبران و كتابهای الهي را تكذيب کند و به معاد و كيفر و پاداش اعمال در آن روز ايمان نداشته باشد و يا منكر بخشي از عقايد شود، يقيناً كافر است. و ما بايد بدانيم كه عقيده­ی اسلامي به هیچ وجه تجزیه پذير نیست؛ چرا که به منزله­ی يك واحد به هم پيوسته و جدا ناپذير می‌باشد.

بدين جهت، ايمان به خدا، مقتضي ايمان به فرشتگان، ایمان به پيامبران، ایمان به كتابهای آسماني و ایمان به روز قيامت مي­باشد. ايمان به كتابهای آسماني نیز مستلزم ايمان به دستورات آن­ها است؛ همان گونه كه ايمان به رسول الله ص نیز شامل ايمان آوردن و پذيرفتن تمامي چيزهايي است كه آنحضرت ص از آنها سخن گفته است. به همین جهت، خداوند آنانی را که به یکی از اصول، ایمان می­آورند و اصل دیگری را رد می­کنند، كافر مي­داند:

ﭽ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﭼ [نساء:١٥٠–١٥١]

(كساني كه به خدا و پيامبرانش ايمان ندارند و مي‌خواهند ميان خدا و پيامبرانش جدایي بيندازند ـ و بگويند كه به خدا ايمان داريم؛ ولي به پيامبران ايمان نداريم ـ و مي‌گويند كه به برخي از پيامبران ايمان داريم و به برخي ديگر ايمان نداريم و مي‌خواهند راهي ميان كفر و ايمان برگزينند، بي­گمان، جملگي آنان كافرند و ما براي كافران عذاب خواركننده‌اي فراهم آورده‌ايم.)‏ ‏

باید دانست که تكذيب يكي از بخش­هاي اصول اعتقادي كه قرآن و حديث از آنها سخن گفتهاند، كفر است؛ مانند انكار يكي از پيامبران خدا يا انكار يكی از كتابهای الهي و آسماني ویا فرشته­ای از فرشتگان.

مطلب دوم: گفتار و كرداري كه كفر محسوب مي­شود

كفر تنها محدود به نفي و رد اصول اعتقادي نيست؛ بلكه بعضی از اعمال هستند که انجام دادنشان كفر محسوب میشود. و ما می­توانیم در یک جمله بگوییم که عبادت و پرستش غیر خدا، کفر است؛ زيرا عبادت خاص خدا بوده و حق او است؛ پس انجام دادنش برای غیر خدا شرک است؛ بعنوان نمونه، نماز براي غير خدا، ذبح براي غير خدا و درخواست از غير خدا شرك است. گاهي هم انسان به وسيله­ی گفتن یک سخن از دايره­ی اسلام، خارج مي­شود؛ مانند دشنام دادن و ناسزا گفتن به خدا، پيامبر و اسلام، و یا مورد استهزا قرار دادن اسلام و متهم نمودن آن به نقص و كوتاهي و بنياد گرايي، يا برتری دادن اديان و مكاتب گمراه کننده­ی بشری مانند كمونيسم، بودایی و يا ساير اديان تحريف شده مانند يهوديت ومسیحیت بر اسلام و...

مطلب سوم: رفتار با كفار

بر هر فرد مسلمان لازم است كه كافر را دشمن خود بداند و همان گونه كه كفر را مكروه و مبغوض مي­داند، كفار را نیز به دليل آلوده بودنشان به کفر، زشت و ناپسند بشمارد؛ بله، بر مسلمان واجب است كه همواره با گفتار و کردار خویش عليه كفر و کافران، مبارزه كند و گمراهي و سرگردانیهایشان را برای آنها تشریح کند و توضيح دهد و آنها را به راه راست، دعوت نماید و حق را با موضعی بسیار شفاف و قوي به آنها عرضه نماید؛ زیرا ما اگر چه کافران را دوست نداریم اما دوست داریم که هدایت شوند و راه راست را دریابند.

در ارتباط با کافران نیز احکامی وجود دارد که در کتابهای فقهی بیان شده است از جمله نباید زنان و دختران مسلمان را به عقد و ازدواج آنها درآورد؛ همچنین ما مسلمانان حق نداریم كه با زنان كفار (غير از اهل كتاب) ازدواج كنیم و نباید مردگان آنها را غسل نماییم و بر آنها نماز جنازه بخوانیم.

مطلب چهارم: جايگاه كفار نزد خداوند

كسي كه دعوت اسلامی به او رسيده باشد اما آگاهانه آنرا نپذيرد و ردش کند، كافر شده و براي هميشه در دوزخ باقي خواهند ماند و در روز قيامت، هيچگونه عذر يا دليلي از او پذیرفته نخواهد شد.

اما كساني كه به دليل دوري از مراكز اسلامی يا به خاطر كر و لال بودن، دعوت اسلامی به آنان نرسد يا اينكه دعوت به آنها برسد اما به دليل پيري و کهنسالي از درك آن عاجز و ناتوان باشند، این گروهها در روز قيامت، عذاب داده نخواهند شد؛ زيرا بر آنان، اتمام حجت نشده است؛ خداوند در مورد آنها می‌فرماید: ﭽ ﯨ ﯩﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ [اسراء:١5]

(ما هيچ شخص و ملتی را مجازات نمی­نماییم مگر اينكه پيامبري بفرستيم.) ‏

دلیل بر اینکه این گروه در روز قیامت مورد آزمایش و امتحان قرار می­گیرند، حدیثی است که اسود بن سریع آن را روایت کرده است؛ او میگوید: رسول الله ص فرمود: «**أَرْبَعَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْلُونَ بِحُجَّةٍ: أَصَمُّ لا يَسْمَعُ، وَرَجُلٌ أَحْمَقُ، وَرَجُلٌ هَرَمٌ، وَمَنْ مَاتَ فِي الْفَتْرَةِ، فَأَمَّا الأَصَمُّ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، جَاءَ وَالصِّبْيَانُ يَقْذِفُونِي بِالْبَعْرِ، وَأَمَّا الْهَرَمُ ، فَيَقُولُ: لَقَدْ جَاءَ الإِسْلامُ وَمَا أَعْقِلُ، وَأَمَّا الَّذِي مَاتَ فِي الْفَتْرَةِ، فَيَقُولُ: رَبِّ مَا أَتَانِي رَسُولُكَ، فَيَأْخُذَ مَوَاثِيقَهُمْ لَيُطِيعَنَّهُ، فَيُرْسِلَ إِلَيْهِمْ رَسُولا أَنِ ادْخُلُوا النَّارَ، قَالَ: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ دَخَلُوهَا لَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلامًا».**[[9]](#footnote-9)

(چهار گروه روز قيامت، براي بی گناهی خود دليل مي­آورند: 1ـ انسان كر و لال كه توان شنيدن را از دست داده است. 2ـ انسان جاهل 3ـ انسان پير و ناتوان 4ـ انساني كه در دوران فترت ـ حد فاصل میان دو پيامبرـ زندگی کرده است و دعوت هیچ پیامبری به او نرسیده است. انسان كر و لال مي­گويد: پروردگارا! اسلام آمد حال آنکه من توانایی شنيدن را از دست داده بودم. انسان احمق و سفيه مي­گويد: پروردگارا! هنگامی اسلام آمد که كودكان سرگين حيوانات به سوي من پرتاب مي­كردند ـ یعنی من دیوانه بودم. انسان پیر و ناتوان مي­گويد: پروردگارا! اسلام آمد در حالی که من توان درك و فهميدن را از دست داده بودم. انساني كه در دوران فترت فوت کرده است، مي گويد: پروردگارا! هيچ پيامبري به سوي من نيامد تا از او پیروی کنم. بعد از آن، خداوند از آنان تعهد مي­گيرد تا از او اطاعت كنند. سپس دستور میدهد که آنان را به دوزخ ببرند؛ سوگند به ذاتی كه جان محمد در اختيار او است، اگر آنان وارد دوزخ شوند، آتش برایشان سرد می­شود و هیچ آزاری به آنان نمی­رساند.)

مطلب پنجم: ترك واجبات و انجام محرمات

1- ديدگاه سلف درباره­ی كسي كه مرتكب گناه كبيره مي‏شود

بدون شک، کسی که واجبات اسلام از قبیل زكات، روزه، حج و نيكي به والدين را ترك میکند يا كارهاي حرامي از قبیل زنا، ربا و حيف و ميل مال يتيم را مرتكب می­شود، يقيناً چنین شخصی چهره­ی ايمان را خدشه دار نموده است و به ميزان ترك طاعات از يك طرف و ارتكاب گناهان از سوي ديگر، از ايمانش كاسته می­شود؛ اما آيا چنين شخصي صرفاً به خاطر ترك واجبات و ارتكاب محرمات تکفیر می­شود در حالي كه او، طاعات و واجبات را انکار و رد ننموده است و انجام دادن محرمات را نیز حلال و روا ندانسته است؟

نصوص شرعي (آيات و رواياتي) كه در اختيار ما هستند، حكايت از آن دارند كه مسلمان با ارتكاب گناه و ترك واجبات، كافر نمي­شود؛ بلكه اين اعمال موجب نقص ايمان او مي شوند و سرانجام كارش كه او را عذاب دهد یا قلم عفو برگناهانش بكشد، به خواست و اراده­ی خداوند برمیگردد.

یکی از نصوصي كه به صراحت بر مطلب فوق دلالت دارد، این سخن خداوند   
عز و جل است که می­فرماید:

ﭽﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯﭼ [نساء:٤٨]

(بيگمان، خداوند هرگز شرك به خود را نمي‌بخشد؛ ولي گناهان جز آن را از هركس كه خود بخواهد مي‌بخشد.)

همچنین رواياتي وارد شده است که معنی و مفهوم آیه­ی فوق را توضيح می­دهد؛ چنانچه در حديث قدسي آمده است که رسول اکرم ص گفت: خداوند عز و جل   
مي­فرمايد:

**«يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطَايَا، ثُمَّ لَقِيتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا، لَأَتَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً».**[[10]](#footnote-10)

(اي فرزند آدم! تو اگر با گناهانی به اندازه­ی پری زمين نزد من بيايي، من با همان ميزان مغفرت نزد تو مي آيم به شرط اينكه كسي را شريك من قرارنداده باشي).

در حديث قدسي ديگري چنين آمده است که خداوند فرمود:

«**مَنْ لَقِيَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئَةً لَا يُشْرِكُ بِي شَيْئًا لَقِيتُهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً».**[[11]](#footnote-11)

(كسي که با یک دنیای گناه نزد من بیاید، اما برای من انباز و شریکی قرار نداده باشد، من نیز با یک دنیا از مغفرت به ديدار او مي­روم).

عتبان بن مالک روايت مي­كند كه رسول الله ص فرمود:

«**فَإِنَّ اللهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللهَ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ**».[[12]](#footnote-12)

(کسی که با اخلاص لا إله إلا الله بگوید، خداوند عز و جل او را بر دوزخ، حرام می­نماید.)

جابر روایت می­کند که نبی اکرم ص فرمود:

**«مَنْ مَاتَ لاَ يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ**».[[13]](#footnote-13)

(هر کس بمیرد در حالی که برای خداوند شریکی قرار نداده است، وارد بهشت می­شود.)

در حدیث مشهور به حدیث شفاعت چنین آمده است که خداوند میفرماید:

«**وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَكِبْرِيَائِي وَعَظَمَتِي، لَأُخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ**».[[14]](#footnote-14)

(به عزت و عظمت و کبریا و جلالم سوگند! هرکس که ـ خالصانه ـ لا إله إلا اللّه بگوید، او را از آتش جهنم بیرون خواهم آورد.)

ابوسعيد خدري می‌گوید: رسول الله ص فرمود:

«**يَدْخُلُ أَهْلُ الـْجَنَّةِ الْـجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُولُ اللهٌ تَعَالَى: أَخْرِجُوا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ**».[[15]](#footnote-15)

(بهشتيان به بهشت، و دوزخيان به دوزخ مي­روند؛ سپس خداوند متعال میفرماید: در دل هركس که به اندازه­ی يك دانه­ی اسپند، ايمان وجود دارد، او را از دوزخ بيرون بياورید).

ابوسفيان میگوید:

«جاوَرتُ جابر بن عبدالله بمکّة شتة أشهر، فسأله رجل: هل كنتم تسمّون احداً من أهل القبلة كافراً؟ قال: معاذ الله! قال: فهل تسمونه مشركاً؟ قال: لا».[[16]](#footnote-16)

(بمدت شش ماه در مكه همسايه­ی جابر بن عبدالله بودم. شخصي از وي پرسيد: آيا شما كسي از اهل قبله را كافر مي­دانستيد؟ جابر گفت: پناه برخداوند. دوباره آن شخص پرسيد: آيا شما كسي از اهل قبله را مشرك مي­دانيد؟ گفت: خير.)

با توجه به اين نصوص است که علما و اندیشمندان بزرگ و گذشته­ی این امت در مورد شخصی که مرتکب گناهان کبیره می­شود یا واجباتی را ترک می­کند، گفتهاند: «چنین شخصی به دليل ايمان داشتن، مؤمن شمرده می­شود و به سبب ارتكاب گناهان كبيره، فاسق است.

بلی، آنان فردی را که مرتکب گناهان كبيره شود، صاحب ايمان مي­دانند؛ اما نه ايمان قوي ونیرومندی كه او را وادار به انجام طاعات و پرهیز از محرمات نماید؛ بلكه چون مرتکب گناهان کبیره شده، ایمانش نیز مقید به فسق گردیده است.

2- آن دسته از خوارج که مرتكبان گناه كبيره را كافر مي­دانند

در برابر علمای سلف، گروهی دیگر قرار دارند که مردم را به سبب کوتاهی در واجبات یا انجام امور حرام، كافر مي­دانند.

گفتنی است که ما همواره كساني را مشاهده می­نماییم كه مردم را به سبب چنين کارهایی (ترک واجبات یا انجام محرمات) متهم به كفر می­کنند و باید دانست که نخستين كساني كه این نظریه را مطرح کردند، گروه خوارج بودند.

خوارج كساني بودند که پس از داور قرار گرفتن ابو موسی اشعري و عمرو بن عاص برای پایان دادن اختلاف میان مردم به رهبري علي و معاويه از سپاه   
امیر المؤمنین علي جدا شدند؛ زيرا آنها اعتقاد داشتند كه حَكَم قرار دادن انسان از لحاظ شرعی، اشتباه بوده و آن را كفر می­دانستند؛ بدين جهت آنها تمامی مسلمانانی را كه به چنين داوری و حكمیتي تن داده بودند، كافر می­دانستند تا جایی که خودشان هم مجدداً ایمان آوردند چون خود را نيز كافر تلقي مي­كردند و برای بازگشت به سپاه علي شرط گذاشته بودند كه علي بايد كافر شدنش را بپذيرد و بدان اقرار نماید و مجدداً ایمان بیاورد. اما علي به جنگ با آنان برخاست و بزرگترين عالم و دانشمند زمان خود یعنی عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما را نزد آنان فرستاد و او هم برای آنان، حجت و دلیل آورد و مذهبشان را نقص کرد و سر انجام چند هزار نفر از آنان به سپاه علي برگشتند؛ ولی حدود دو هزار تن ديگر بر موضع خود اصرار ورزیدند. اینجا بود که علي به مبارزه با اين دو هزار نفر برخاست و آنان را از بین برد؛ اما مذهبشان گسترش پيدا كرد و تعداد زيادي از مسلمانان از نظریه­ی آنان، تبعيت كردند که از آن تاريخ به بعد، نظریه­ی تكفير هر از چند گاهي در میان توده­های مردم، بروز مي­كرد که متأسفانه در این عصر نيز مجدداً بروز كرده است.

دلايل خوارج براي تكفير مرتكبین گناهان كبيره

خوارج[[17]](#footnote-17) بر اين باورند كه مرتكب گناه كبيره، كافر است و از دایره­ی اسلام، خارج می­شود و جان و مالش مباح می­گردد و براي هميشه در دوزخ باقي خواهد ماند. آنها براي تأييد نظريه­ی خود به دلايلي استناد مي­كنند كه به گمانشان، مدعاي آنان را تأیید می­کند؛ از آن جمله می­گویند:

1ـ شما در این مسئله که اعمال، جزئی از ايمان بشمار می­روند و ايمان عبارت از اعتقاد وگفتار وکردار می­باشد، با ما اتفاق نظر دارید؛ پس هرگاه جزئي از ايمان زايل شود، كل ايمان نیز از بين مي­رود، همانگونه که اگر قسمتی از یک عمل زایل شود و از بین برود، کل عمل نیز از بین می­رود.

2ـ استدلال دوم آنان اين است كه خداوند بعضي از گناهان را فسق ناميده است؛ چنانچه مي­فرمايد:

ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭼ [حجرات:٦]

(اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! اگر شخص فاسقي خبري را به شما رسانيد، درباره­ی آن تحقيق كنيد.‏)

در این جا کلمه­ی فاسق به معنی دروغگو به کار رفته است و اين نكته از تأمل و دقت در سياق آيه به دست مي آيد.

همچنین رسول الله ص مي­فرمايد: **«سِبَابُ الـْمُسْلِمِ فُسُوقٌ**».[[18]](#footnote-18)

(دشنام دادن به مؤمن، فسق شمرده می شود.)

خوارج چنین استدلال می کنند که: خداوند بعضي از گناهان همچون خوردن مال يتيم را ظلم و ستم نامیده است؛ چنانچه مي­فرمايد:

ﭽﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎﮏﭼ [نساء:١٠]

‏(بيگمان، كساني كه اموال يتيمان را به ناحق و ستمگرانه مي‌خورند، انگار آتش در شكمهاي خود مي‌ريزند).

همچنين خداوند كساني را كه زن بيوه را در ايام عده از خانه­ی شوهرش بيرون میکنند، ظالم و ستمگر نامیده است؛ چرا که آنان از حدود الهی، تجاوز کرده­اند؛ چنانچه میفرماید:

ﭽ ﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵﭶ ﭼ [طلاق:١]

(‏و از خداوند كه پروردگار شما است بترسيد و پرهيزگاري پیشه كنيد و زنان را ـ بعد از طلاق در مدّت عدّه ـ از خانه‌هايشان بيرون نكنيد و زنان هم ـ تا پايان عدّه از منازل شوهرانشان ـ بيرون نروند مگر اين كه زنان كار زشت و پلشت آشكاري انجام دهند. اينها قوانين و مقرّرات الهي است و هركس از قوانين و مقرّرات الهي پا فراتر نهد و تجاوز كند، به خويشتن ستم مي‌كند).

خوارج مي­گويند: همانگونه که مشاهده می­نمایید همه­ی اين گناهان فسق و ظلم هستند و براساس نص صريح قرآن کریم، فاسق و ستمگر كافر هستند؛ چنانچه خداوند می­فرماید:

ﭽ ﮟ ﮠ ﮡﭼ [بقره:٢٥٤] (و كافران همان ستمگرانند.)

و در جایی دیگر می­فرماید:

ﭽ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ [نور:٥٥]

(وكساني كه بعد از آن ـ وعده­ی راستين ـ كافر شوند، آنان همان فاسقانند). ‏

همچنین مي­گويند: روایاتی وارد شده است که ايمان را از كساني كه مرتكب گناه شده­اند، نفي مي­كند؛ از آن جمله حديث صحیح مسلم است که رسول الله ص میفرماید:

«لاَ يَزْنِى الزَّانِى حِينَ يَزْنِى وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ».[[19]](#footnote-19)

(زناکار هنگام زنا، و دزد هنگام دزدي، و شرابخوار هنگامي كه مشروب مي نوشد، مؤمن نيستند).

همچنین رسول الله ص میفرماید:

«وَلا يُبْغِضُ الأَنْصَارَأَحَدٌ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ».[[20]](#footnote-20)

(کسی که به خدا و پیامبرش، ایمان داشته باشد، نسبت به انصار کینه و دشمنی   
نمی­ورزد).

و در حدیث دیگری میفرماید:

«وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ، لاَ تَدْخُلُوا الْـجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلاَ تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا».[[21]](#footnote-21)

(سوگند به ذاتي كه روح من در دست اوست، شما به بهشت نمي­رويد تا زمانی كه مؤمن نباشيد؛ و مؤمن بشمار نمی­روید تا وقتی که یکدیگر را دوست نداشته باشید).

3ـ پیامبر اکرم ص از کسانی که بعضي از گناهان را انجام می­دهند تبري جسته است؛ چنانچه میفرماید:

«مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا، وَمَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا».[[22]](#footnote-22)

(کسی که با ما بجنگد و علیه ما اسلحه بكشد، از ما نیست؛ همچنین کسی که ما را فریب دهد، از ما نیست.)

و در حديثی ديگر میفرماید: «مَنْ غَشَّ فَلَيْسَ مِنِّي» [[23]](#footnote-23)

(کسی که اهل فریب و نیرنگ باشد، از من نیست).

همچنین در حديثي كه بخاري و مسلم آن را از ابو هريره روايت كرده­اند،   
پیامبر اکرم ص فرمود: «وَاللهِ لاَ يُؤْمِنْ، وَاللهِ لاَ يُؤْمِنْ، وَاللهِ لاَ يُؤْمِنْ، قِيلَ: وَمَنْ يَا رَسُوْلَ اللهِ؟ قَالَ: «الَّذِي لاَ يَأْمَنُ جَارَهُ بَوُائِقَهُ»**.**[[24]](#footnote-24)

(به خدا سوگند که ایمان ندارد؛ به خدا سوگند که ایمان ندارد؛ به خدا سوگند که ایمان ندارد. مردم پرسیدند: چه كسي ای رسول خدا؟ فرمود: كسي كه همسايه اش از اذیت و آزار او در امان نباشد).

4ـ بعضي از گناهان كفر نامیده می­شوند چنانچه خداوند می­فرمايد:

ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﭼ [آل عمران:٩٧]

(براي خدا، حج بيت الله بر کساني که قدرت رفتن به آن را داشته باشند، واجب است؛ و هر که راه کفر را در پيش گيرد، بداند که خدا از جهانيان بي نياز است.)

همچنین رسول الله ص مي­فرمايد:

«لاَ تَرْجِعُوا بَعْدِى كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ».[[25]](#footnote-25)

(بعد از من كافر نشويد و گردن همديگر را نزنيد.)

و در حدیث دیگری مي­فرمايد: «إِذَا كَفَّرَ الرَّجُلُ أَخَاهُ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا».[[26]](#footnote-26)

(هرگاه كسي نسبت كفر را به برادرش بدهد، الزاماً كفر به يكي از آنها ملحق   
مي شود.)

رد دلایل خوارج

اين­ها دلایلی بودند كه خوارج براساس آن­ها شخص مرتكب گناه كبيره را تکفیر مي­کردند. اینک به ذكر خطاها و اشتباهات آنان در زمینه­ی این استدلالها مي­پردازيم.

1ـ در باره­ی این دلیل آنان که اعمال در دایره­ی ایمان قرار دارند، باید گفت که ما این موضوع را انکار نمی­کنیم؛ اما اشتباه آنان اینجا است كه اعمال را شرط ايمان   
مي­دانند در حالي كه چنين نيست؛ بلكه زایل شدن اعمال، منافي با كمال ايمان است؛ يعني هرگاه اعمال زایل شود، بخشي از ايمان زایل مي­شود و ايمان به صورت ناقص، باقي می­ماند. مثال آن دقیقاً مانند اين است كه اگر دست يا پاي انسان را قطع كنند یا چشم او را کور نمایند و یا گوشش را ببرند با وجود این، بصورت انسان باقي مي­ماند و همچنان می­تواند به حیات خود ادامه دهد. اما اگر یک انسان از وسط نصف شود يا سرش را از بدنش جدا کنند یا قلب او را بيرون بياورند، مسلم است که به صورت انسان زنده، باقی نخواهد ماند. دقیقاً این شخص، مانند ایمانی است که از بین می­رود. وكسي که اعمال واجبی را ترک کند یا کارهای حرامی را مرتکب شود، ایمانش همانند انسانی است که دچار نقص عضو شده باشد.

2- اما استدلال دوم مبنی براینکه فسق و ستم كفر هستند؛ این فهم، نادرست و اشتباه است؛ زيرا فسق به معنای بیرون رفتن از طاعت خداوند است و بيرون رفتن از فرمان خدا نیز دارای مراحل متعددي است؛ گاهي مترادف با كفر است و گاهي هم مترادف با كفر نیست؛ مثلاً انکار کردن فرشتگان خارج شدن از فرمان خدا و موجب کفر می­شود و نوشیدن شراب نيز خارج شدن از فرمان خدا و معصیت است؛ اما موجب کفر نمی­گردد.

ظلم هم همین طور دارای مراحل و درجات متعددی است؛ گاهي شديد و در حد كفر است و گاهي هم كمتر از آن مي­باشد.

می­توان اين مسئله را با ترسيم کردن يك مستطیل بزرگ و یک مستطیل كوچک در داخل آن بهتر فهميد؛ بدین ترتیب كه مستطیل بزرگ نمايانگر ظلم و فسق، و مستطیل كوچك بيانگر كفر باشد؛ کفر در مستطیل ظلم و فسق قرار می گیرد؛ زیرا مفهوم آنها عامتر از مفهوم كفر است؛ بدين معنی که بعضي از ظلم­ها و فسق­ها كفر نيستند.

|  |  |
| --- | --- |
| ظلم وفسق مانند: ربا، خوردن مال یتیم، دروغ   |  | | --- | | کفر مانند: انکار وجود خدا. تکذیب فرشتگان و کتابهای آسمانی وپیامبران و روز قیامت و عبادت غیر خدا، همچون پرستش عیسی، دروغ، خوردن مال یتیم | |

دلیل این كه بعضی اوقات، فسق به معنی کفر نيست اين حديث پیامبر خدا ص است كه مي­فرمايد: **«**سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ**».**[[27]](#footnote-27)

(یعنی دشنام دادن به مسلمان فسق، و کشتنش کفر است.)

بسيار روشن است كه رسول الله ص در اين حديث، كفر و فسق را از يكديگر جدا كرده است اگر چه منظور از كفر در اين حديث، كفري است كه شخص به سبب آن از دايره­ی اسلام خارج نمی­شود.

اما نصوصي كه خوارج بدانها استناد نموده­اند مبنی بر اینكه ارتکاب گناه باعث نفی ایمان مي­گردد يا اينكه ر سول الله ص از مرتكب چنين گناهاني تبري جسته است و يا اين نصوص به كافر بودن كساني تصریح دارند كه مرتكب گناه شده­اند، به این معنی نیست که ایمان بر اثر گناه از بین می­رود و گناه و معصيت موجب کفر می­گردد؛ بلکه منظور اين است كه اين نوع گناه صورت واقعي و خالصانه­ی ايمان را که خداوند اهل آن را در جاهایی از قرآن ستوده است، از بين می­برد؛ چنانچه فرموده است:

ﭽ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀﰁ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ [توبه:١١١-١١٢] ‏

(بيگمان خداوند جان و مال مؤمنان را با بهشت خريداري مي‌نماید؛ آنان در راه خدا می­جنگند و می­كشند و كشته می­شوند؛ اين وعده­ی حقی است كه خداوند آن را در تورات و انجيل و قرآن ثبت كرده است و چه كسي از خدا به عهد خود بهتر وفا   
می­كند‌؟ پس به معامله‌اي كه كرده‌ايد شاد باشيد و اين پيروزي بزرگ و رستگاري سترگي است. ‏از جمله اوصاف اين مؤمنان اين است كه تائب، عابد، سپاسگزار، سیر کننده در روی زمين، نمازگزار، دستوردهنده­ی به كار نيك، بازدارنده از كار بد و رعایت کننده­ی قوانين الهی مي‌باشند. اي پيغمبر! به مؤمنان مژده بده).

و در جایی دیگر مي­فرمايد:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ [مؤمنون:١- ٥]

‏(بطور قطع، مؤمنان پيروز و رستگارند؛ ‏آن كساني كه در نمازهایشان خشوع و خضوع دارند؛ آنانی كه از کارهای بيهوده و سخنان ياوه دوری ­می­کنند؛ آن کسانی كه زكات مالشان را پرداخت می­نمایند و شرمگاههایشان را حفاظت مي‌كنند.) ‏

و در سوره­ی انفال مي­فرمايد:

ﭽﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﭼ [نفال:٢-٣]

‏(مؤمنان، تنها كساني هستند كه هر وقت نام خدا برده شود، دلهايشان هراسان مي‌گردد ـ و در انجام نيكيها و خوبيها بيشتر مي‌كوشند ـ و هنگامي كه آيات الهی بر آنان خوانده مي‌شود، بر ايمانشان مي‌افزايد و بر پروردگار خود توكّل مي‌كنند؛ آنان كسانی هستند كه نماز را برپا می­دارند و از آنچه به آنها عطا كرده‌ايم، انفاق می­کنند). ‏

ابوعبيد قاسم بن سلام[[28]](#footnote-28) بعد از ذكر اين آيات مي­گويد: «اين آيات اموری را که بر اهل ایمان فرض شده، توضیح داده­اند و گناهان و معاصی را از اهل ایمان نفی   
نموده­اند؛ سپس سنت با احادیثی که ویژگیهای ایمان در آنها آمده است، ایمان را تفسیر نموده است. پس هنگامی که گناهان و معاصی با ایمانی که در قرآن بیان شده و احادیث پیامبر ص آن را تفسیر نموده است، آمیخته شود، در این صورت است که   
می­گوییم: چنین ایمانی دارای آن شرایطی نیست که خداوند آنرا بر مؤمنان مقرر نموده است؛ همچنین در این ایمان، نشانه­هایی که معرف ایمان هستند، وجود ندارد؛ لذا ایمان واقعی و حقیقی از چنین افرادی سلب می­شود ولی اسم ایمان، باقی می­ماند.

سپس ابوعبيد به مناقشه و نقد شبهه­ی كساني پرداخته که میگویند چگونه جایز است که گفته شود: مؤمن نیست و ايمان هم از وي سلب نشده است؟ در حالی که اين دو جمله با هم تضاد دارند. آنگاه وی توضیح میدهد و میگوید: تضادي ميان اين دو جمله وجود ندارد؛ بلكه اين، سخني است كه طبق عرف و عادت عرب گفته شده است. و پر واضح است که اگر شخصي یک عمل را بطور کامل و خوب انجام ندهد، عمل وی به طور كلي نادیده گرفته می­شود و آن را نفي مي­كنند و مسلم است كه قرآن به زبان عربی و طبق اسلوب و شيوه هاي كلام عرب نازل شده است.

زبان عربی که زبانی بسیار جامع و فراگیر است، عملی را که به نحو شایسته انجام نگرفته، نادیده می­گیرد، چنانکه اگر صنعتگری کارش را خوب انجام نداده باشد به او مي­گويند: تو هيچ صنعت يا عملي را انجام نداده­اي، در حالی که معلوم است مفهوم اين سخن در چنين حالتي نفي كيفيت و زيبايي در عمل است نه نفی مطلق عمل؛ پس آن شخص از ديدگاه آنها عامل و سازنده است اما به لحاظ عدم زيبايي و استحكام در کارش او را سازنده و صانع به حساب نمي­آورند.

آقاي ابوعبيد در ادامه­ی مطلب مي­گويد: «اعراب سخنانی شدیدتر از این هم دارند؛ مثلاً درباره­ی شخصي كه از پدرش نافرماني کرده و او را اذیت و آزار میکند، مي­گويند: فلانی فرزند نیست؛ حال آنكه مي­دانند که فرزند و بچه­ی او است؛ اما چون به مقتضاي وظیفه­ی فرزندي عمل نکرده است، مي­گويند: فرزند نیست. اين اصطلاح تنها به فرزند محدود نمي­شود بلكه درباره­ی برادر و همسر و خدمتگذار نیز بكار مي­رود؛ البته منظور آنها از به کار بردن این جمله بیان كوتاهي کردن آنان در اعمال و وظایفی است که بر آنها واجب بوده است مانند فرمان برداری و نیکی و...؛ اما اهمیت و حرمت نکاح و خدمت گذار بودن و نسبیت و... به جای خود باقی است».

سپس توضیح میدهد که نصوصي كه ایمان را نفي کرده­اند، كاملاً مطابق با همين شيوه و اسلوب وارده شده­اند. او میگوید: «گناهاني كه ايمان را نفی می­کنند در واقع همینگونه هستند، موجب از بين رفتن اصل ايمان نمي­شوند، نام مؤمن همچنان بر شخص، اطلاق می­شود، جز مؤمن، چیز دیگری به آنها گفته نمی­شود و مانند مؤمنان با آن­ها رفتار مي­شود».

او برای اثبات سخن خود می­گوید: خداوند در سوره­ی آل عمران از اهل کتاب تعهد گرفته است که كتاب را براي مردم بیان نمایند و آن را كتمان نكنند؛ ولی آنان، كتاب خدا و عهد و پيماني را كه با خداي خود بسته بودند ناديده گرفتند؛ با وجود این، خداوند در آيات ديگر قران کریم آنان را جزو اهل کتاب دانسته و خوردن گوشت حیوانی را که به دست آنها ذبح شده و همچنین نكاح زنان اهل کتاب را براي ما حلال قرار داده است؛ چرا که آنان از لحاظ اسمی و در زمینه­ی احكام، اهل كتاب بشمار می­روند اگر چه در واقع، به کتاب عمل نکرده­اند و با اهل کتاب واقعی بسیار تفاوت دارند.

همچنين وی به حديث بخاري و مسلم استناد می­نماید و می­گوید: رسول الله ص به یک نفر از صحابه که نمازش را درست نمی­خواند، چند بار فرمود: «**ارْجِعْ فَصَلِّ، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ».**[[29]](#footnote-29) یعنی برو و دوباره نمازت را بخوان؛ زیرا که تو نماز نخوانده­ای.

ما ملاحظه می­کنیم که آن شخص، چند بار نماز خواند و از نظر اسمی و ظاهری می­گوییم: نمازش را خوانده است؛ اما درحقيقت، نمازگزار نبوده است.

مراد از نصوصي كه پیامبر اکرم ص در آنها از گناهکاران اعلان برائت نموده است

ابوعبيد قاسم بن سلام مي­گويد: «در واقع برائت در اين نصوص به معني بيزاري پیامبر از آنها یا بیزاری امتش از آنها نیست؛ بلکه هدف پیامبر اکرم ص این بوده که آنها از پيروان و مقتديان واقعي ما نیستند و آنگونه كه شايسته است احكام شریعت را رعایت نمی­کنند.»

معني و مفهوم روایاتی كه مرتكبین گناهان را كافر شمرده‏اند

ابوعبيد قاسم بن سلام مي­گويد: «روایاتی که در رابطه با کفر و شرک و وجوب آن بر اثر گناه نقل شده­اند به معني اثبات كفر و شرك براي مرتكب گناه و سلب ایمان از مرتکب شونده­ی آن نیست؛ بلکه به این معنی است كه اين گونه اعمال از جمله اخلاق و رفتار كافران و مشركان می­باشند و شایسته نیست که مؤمن دست به چنين اعمالی بزند؛ در این زمینه نیز دلایلی در قران و سنت وجود دارد».

وی در ادامه می­گوید: روشن است كه منظور از گناهاني كه كفر و شرک نامیده   
شده­اند، اين است كه اين گونه مسائل از اخلاق و رفتار و الفاظ و احكام کافران و مشركان هستند.

آنگاه ابو عبید برای اثبات ادعای خود به قول ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیه­ی شصت سوره­ی مائده استناد نموده و می­گوید: خداوند عزوجل می­فرماید:

ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ [مائده:٤٤]

(هر كس برابر آنچه كه خداوند نازل كرده است، حكم نكند، كافر است.)

ابن عباس رضی الله عنهما مي­گويد: «منظور از كافر، آن كفري نيست كه انسان را از امت اسلام خارج کند.» عطا مي­گويد: «كفری است پایین تر از كفر واقعی».

گفتنی است که محقق كتاب ابوعبید درباره­ی اثر ابن عباس مي­گويد: این اثر را حاكم در المستدرك از طريق طاووس از ابن عباس روایت نموده است و حاکم و ذهبي آنرا صحيح دانسته اند.[[30]](#footnote-30)

بنابراين، حكم کردن به چیزی غير از قرآن و سنت، اگر چه كفر ناميده شده است اما انسان را از ملت اسلام خارج نمي­كند؛ بلكه دين وی به حال خود باقي است هر چند كه به گناه آلوده شده است. پس معنی این سخن این است که «حکم بغیر ما انزل الله» از روش و سنن كافران است چنانچه خداوند در سوره­ی مائده می­فرماید:

ﭽ ﯾ ﯿ ﰀﰁ ﭼ [مائده:٥٠] ‏

(آيا آنان، جوياي حكم جاهليّت هستند؟)

سپس عبيد بن سلام مي گويد: تفسیر آن نزد مفسرین این است که هر كس به غير ما انزل الله حكم كند در حالي كه او بر دين اسلام است، مانند اهل جاهليت حكم کرده است؛ زيرا كه اهل جاهليت این چنین حكم مي­كردند و این برداشت مانند سخن رسول الله ص است كه مي­فرمايد:

«ثَلاثَةٌ مِنْ أَمْرِ الـْجَاهِلِيَّةِ: الطَّعْنُ فِى الأَنْسَابِ، وَالنِّيَاحَةُ، وَالْأَنْوَاءُ».[[31]](#footnote-31)

(اين سه عمل از جمله اعمال دوران جاهليت هستند: عیب جویی از نسب ديگران، نوحه خوانی بر میت و مؤثر دانستن ستاره ها در بارندگي.)

وهمچنین حدیث: «آيَةُ الـْمُنَافِقِ ثَلاَثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعْدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ».[[32]](#footnote-32)

(سه چيز نشانه­ی منافق است: هرگاه صحبت کند، دروغ مي گويد؛ هرگاه وعده دهد، خلاف آن عمل مي­كند؛ و هر وقت امانتي در اختيار او قرار گيرد، به آن خيانت مي­كند.)

ابوعبيد بن سلام مي­گويد: «منظور از روايات فوق، اين نيست كه مرتكب اين اعمال جاهل، كافر و منافق شده است؛ زيرا او به خدا و احكام نازل شده از جانب او ايمان دارد و فرايض و واجباتش را انجام مي دهد؛ بلكه معني روايات اين است كه اين گونه اعمال از جمله اعمال حرام و مربوط به اهل كفر هستند که در كتاب خدا و سنت رسول الله ص از آنها منع شده است تا مسلمانان از آنها اجتناب کنند و خود را دور نگهدارند تا احكام وشریعتشان هیچ گونه شباهتي با کفار و منافقان نداشته باشد».

همچنین ابو عبید می­گوید: رسول الله ص میفرماید:

«أَيُّمَا امْرَأَةٍ اسْتَعْطَرَتْ، ثُمَّ مَرَّتْ عَلَى الْقَوْمِ لِيَجِدُوا رِيحَهَا فَهِيَ زَانِيَةٌ».[[33]](#footnote-33)

(يعني هر زني که خود را عطر بزند و از كنار مرداني بگذرد كه بو و عطرش به مشام آن­ها برسد، آن زن زناکار است.)

اکنون سؤال این است که آيا این زنا همان زنایی است که حد برايش مقرر گردیده است؟

شاید منظور ابوعبيد از اين كه میگوید: حكم بغير ما انزل الله، موجب كفر و خارج شدن از اسلام نيست، اين باشد که اگر قاضي یا حاكم مسلمان در يك مورد مطابق خواهشات نفسانی خودش حكم کند و در بقيه­ی موارد مطابق حکم خداوند حکم نماید، كافر نمي­شود. اما باید دانست که حكم كردن طبق قوانين كفر و اجرای آنها بر ملتهای مسلمان با استفاده از نیروی قهريه و به زندان انداختن و شكنجه کردن كساني كه به سوی اسلام دعوت می­نمایند و ندای تطبیق شریعت الهی را سر می­دهند، در كفر آنها كوچكترين شکی وجود ندارد و به جرأت مي­توان گفت كه آنها هیچ گونه ارتباط و پیوندي با اسلام ندارندغ چنانکه قرآن کریم مي­فرمايد:

ﭽ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﭼ [نساء:٦٥]

‏(نه؛ به پروردگارت سوگند كه آنان مؤمن بشمار نمي‌آيند تا تو را در اختلافات و درگيريهاي خود به داوري نطلبند و سپس ملالي در دل خود از داوري تو نداشته و كاملاً تسليم قضاوت تو باشند.) ‏

3- آنهایی که بر اين باورند كه مرتكب گناهان كبيره مؤمن كامل است

خوارج به یک جنبه از نصوص استناد کرده­اند؛ آنها به نصوصی استدلال کرده­اند که مرتکب کبیره را معیوب و ناقص الایمان معرفی نموده­اند و نتوانسته­اند نصوصی را که ایمان را بطور کامل از مرتکب کبیره نفی نمی­کند، خوب درک کنند. اما در مقابل این گروه، کسان دیگری هستند که مي‏گويند ارتكاب گناهان كبيره هیچگونه خللي در ايمان به وجود نمي­آورد و تاكيد مي­كنند كه «با وجود ايمان، ارتكاب گناه هيچ ضرری به حال فرد ندارد». و مي گويند: ايمان باور و اعتقاد قلبي و نطق و اقرار به زبان است و اعمال هيچگونه نقشي در ايمان ندارد و بر اين باورند كه ايمان قلبي يك حالت دروني و يكسان است و همه­ی مردم به لحاظ داشتن آن در يك سطح قرار دارند و هيچگونه تفاوتي ميان آنها ديده نمي‏شود؛ آنها برای اثبات این نظریه­ی خود نیز به نصوصي استدلال مي‏كنند كه بیانگر این نکته می­باشد که کسانی که مرتکب گناه كبيره می­شوند، مؤمن و اهل بهشت می­باشند.

اما باید دانست که اين ديدگاه مردود است؛ زیرا نصوص زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه اعمال بخشي از ايمان بشمار می­روند چنانکه پیامبر اکرم ص فرمود:

«الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ أَوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ، فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَن الطَّرِيقِ، وَالـْحَيَاءُ مِنْ الْإِيمَانِ».[[34]](#footnote-34)

(ايمان هفتاد و اندي و يا شصت و اندي شاخه دارد كه بهترين آنها كلمه­ی لا اله الا الله، و كمترين آنها برداشتن خس و خاشاک از سر راه است و حيا نيز شاخه­اي از ايمان است.)

علاوه بر مطالب گذشته، روایات تهدیدآمیزی که از پیامبر اکرم ص روایت شده­اند این دیدگاه را رد و نفي مي­كنند مانند این حدیث:

«لاَ يَزْنِى الزَّانِى حِينَ يَزْنِى وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ».

(انسان درحالی که زنا میکند، ایمان ندارد و دزد به هنگام دزدی کردن ایمان ندارد وشراب خوار در هنگام خوردن شراب ایمان ندارد.)

ديدگاه اين دو گروه هر كدام به نوبه­ی خود آثار منفي و عواقب نامطلوبي دارد؛ گروه اول كه مرتكب گناهان كبيره را كافر مي­دانند، مردم را از رحمت الهي مأيوس میکنند وگروه دوم نیز مردم را نسبت به ارتكاب معاصي گستاخ مي­كنند و موجب مي­شوند كه انگيزه­ی ارتكاب گناه در انسان بیشتر گردد. سلف و گذشتگان امت اسلامی، راه ميانه­اي را در پيش گرفته­اند بدين معني كه مرتكب معاصي را در دنيا مؤمن دانسته و فرجامش را در قيامت به خداوند مي­سپارند و این خداوند است كه آنها را عذاب می­دهد يا قلم عفو بر گناهانشان می­كشد.

### مبحث چهارم: عقيده، فلسفه و علم كلام

مطلب اول: فرق ميان عقيده­ی اسلامی و فلسفه و علم كلام

علی رغم اینکه موضوع فلسفه همان موضوعي است كه دین به آن می­پردازد؛ زيرا فلاسفه مدعي هستند كه هدف از مباحث و تحقيقات آنان، معرفت و شناخت اصل وجود و غايت آن و همچنین شناخت راه­هايی است كه انسان را در دنيا و آخرت به سعادت واقعي برساند و اين دو قضیه موضوع علم فلسفه­ی عملي و نظري را تشکیل   
می­دهند و موضوع علم دین نیز همین است؛[[35]](#footnote-35) اما با وجود این، اختلاف ميان دين و فلسفه، بسيار دامنه دار و گسترده است؛ زیرا دين و فلسفه از لحاظ مصادر و منابع، منهج و روش، قدرت تأثيرگذاری و غلبه، شيوه­ی استدلال و نتایج با یکدیگر تفاوتها و اختلافات زیادی دارند که ما در این مبحث در صدد تبیین و روشن نمودن این تفاوتها هستیم تا خلط و التباسی ميان دين و فلسفه صورت نگیرد.

1- مصا در و منا بع

فلسفه با تمام اشکال خود یک نوع واكنش انسانی است که هر آنچه در طبيعت انسان وجود دارد از قبیل محدوديتها، رسيدن تدريجي به مجهولات، قابلیت تغییر و تحول، حرکت میان هدايت و گمراهي و دوری و نزدیکی به كمال همه و همه در شكل گيري آن تاثير دارند.

بدين جهت، بزرگاني كه ستون و هسته­ی اصلي فلسفه بوده­اند، نتوانسته­اند خود را از تأثيرات محيط رها سازند؛ بنابراين، تصورات و معتقدات آنان بازتاب گسترده­اي از اوضاع و شرايط محيط آنها بوده است. [[36]](#footnote-36)

به عنوان مثال، وقتي به زندگي و آثار افلاطون نگاه مي­كنيم و آن را مورد ارزیابی قرار می­دهیم، مشاهده می­کنیم كه وی خرافات و افسانه­هاي موجود و حاكم زمان خويش را تكرار مي­كند؛ حتی خودش نيز به داستان سرايي و خرافی­گری پرداخته و آنها را جزو افكار و معتقدات خود قرار مي­دهد تا جایی که بسياري از نظريات و معتقداتش در واقع داستانها و افسانه­های ساختگی هستند.

شايسته است كه به سخنان عقاد در مورد افلاطون گوش فرا دهيم.

عقاد مي­گويد: «افكار و انديشه­هاي بت پرستان بر افلاطون غلبه پيدا كردند و او با تاثير پذيري از عرف و عادات و مشاهدات زمان خويش، خدايان و نيمه خداياني را كه به طور كلي جايگاهي در اديان توحيدي ندارند، در انديشه و معتقدات خود گنجانده است».[[37]](#footnote-37)

سپس عقاد، نظريه­ی افلاطون درباره­ی وجود را به عنوان دليل براي اثبات ادعايش ارائه مي­دهد و مي­گويد: «وجود در مذهب افلاطون دارای دو طبقه­ی متقابل است   
1ـ طبقه­ی عقل مطلق 2ـ ماده­ی اوليه يا هيولا که تمام قدرت و نیرویش از عقل مطلق، و عجز و ناتواني­اش از هيولا نشأت مي­گيرد. و در ميان عقل مطلق و ماده­ی اوليه (هيولا) موجودات متفاوتي هستند که هر اندازه از عقل مطلق بهره بگیرند به همان میزان برتری و والایی دست می­یابند و هر اندازه از هیولا بهره بگیرند به همان اندازه به سمت پستی و سقوط گرایش پیدا می­کنند. موجودات متوسط و مياني نیز یا ارباب می­شوند یا نيمه ارباب؛ بعضي از آنها نیز نفوس بشری را تشکیل می­دهند.»[[38]](#footnote-38)

براساس اظهارات آقاي عقاد دليل اينكه افلاطون به وجود اين اربابها (خدايان) متوسط متقاعد شده و آنها را به رسميت شناخته است، اين است كه افلاطون   
می خواسته که همه­ی آنچه را که در جهان وجود دارد از قبیل بدي، نقص و درد و ألم، همگی اینها را توجیه كند. وی معتقد است که عقل مطلق كمال محض است و محدود به زمان و مكان نيست و جز خير و نیکی و فضیلت، چيز ديگري از وي صادر   
نمی شود؛ بنابراين، همين خدايان وسطي (ارباب المتوسط) هستند كه عهده دار خلق و آفرينش­اند؛ زيرا كه آنان در رتبه­ای میان خداي توانا و هيولاي ناتوان قرار گرفته­اند و نقص، عيب، بدي، درد و ناراحتي از همين رتبه­ی میانی و متوسط (بین عقل مطلق وهیولا) ناشي مي­شود.[[39]](#footnote-39) همچنین مشهور است که افلاطون معتقد به تناسخ ارواح بوده است. آري اين است منابع و مآخذ فلسفه.

اما عقیده­ی اسلامي، وحي الهی بوده که به سوي ما فرستاده شده است و از ثبات و استحکام و صداقت و قاطعیتی برخوردار است که به هیچ وجه تغییر و دگرگونی و باطل در آن راه ندارد.

علاوه بر اين، عقیده­ی اسلامي، در واقع یک هديه­ی بسيار با ارزشي است که خیلی سهل و بدون هيچگونه رنج و زحمتي در اختيار مسلمانان قرار گرفته و در مقاطع وشرایط بسيار تاريك وخفقان، در يك چشم به هم زدن با نور خود آنان را هدايت   
می­نماید.

2- خط مشی و برنامه[[40]](#footnote-40)

خط مشی فلسفي با راه و روش اسلامي از ابتدا تا انتها تفاوت اساسي دارد؛ بسياري از فلاسفه، تحقیق و بررسی در مورد نفس انسان را آغاز کار خود می­دانند و آن را به عنوان اصل و مبناي احكام فلسفي قرار داده­اند. روي اين اصل، آنها ابزار شناخت انسان را گاهی حس دانسته وگاهی عقل، گاهی هم هر دوي آنها را برشمرده و می­گويند كه علم بدون وجود آنها به دست نمي­آيد.

فلاسفه، علوم حسي و بديهي و امثال اینها را بعنوان اصلي كه بدون آنها هیچ گونه علم و شناختی بدست نمي­آيد، قرار داده­اند و بعد مدعي شده­اند كه آنها به وسيله­ی علوم حسي و بديهي می­توانند امور نزديك به خود مانند امور طبيعي، رياضي و اخلاقي را درك کنند و اين سه اصل (امور طبيعي، رياضي و اخلاق) را مبنای ساير علوم قرار داده­اند. به همین جهت، آنها را در اصول علم كلام تجسم نموده­اند بدین صورت که یک، نصف دو است و جسم در یک زمان در دو جا قرار نمی­گیرد و دو چیز متضاد مانند سیاهی و سفیدی با هم جمع نمی­شوند.

اما بسياري از فيلسوفها، اخلاقیاتی نظیر عدالت و عفت و پاکدامنی را جزو اصول نمي­دانند بلكه آنها را از فروعی که نيازمند دليل هستند، مي­دانند.

بسياري از نویسندگان و مؤلفین علم فلسفه، ابتدا کار را از منطق شروع مي­كنند و به تدريج به علوم طبيعي و رياضي مي­پردازند و سرانجام به علم الهيات دست   
مي­يابند. اما نويسندگان علم كلام، ابتدا در مورد مقدمات آن يعني مشاهده و علم و دليل که از جنس و خانواده­ی علم منطق می­باشند، شروع نموده و سپس به پیدایش جهان و اثبات پدید آورنده­اش می­پردازند. بعضي دیگر هم معلومات را به موجود و معدوم و اقسام آن تقسيم می­نمایند، همانگونه که فیلسوفها در آغاز علم الهي اين كار را انجام می­دهند.

اغلب فلاسفه دامنه­ی امور طبيعي را به تفصیل دنبال نموده و سپس به افلاك (آسمانها) و احوال آنها مي­پردازند؛ آنگاه فیلسوفان خدا شناس به سوي واجب الوجود (حق تعالي) صعود کرده و بعد به سوي عقول و نفوس پیش رفته­اند؛ برخی دیگر از فلاسفه نیز بتدا به اثبات واجب الوجود پرداخته­اند از این جهت که وجودي برایش واجب و ضروري است.

اما هدفي كه متکلمين موحد؛ آن کسانی که در کتابهای علم کلام به وحدانیت و یگانگی خداوند اقرار نموده­اند؛ دنبال می­کنند، اثبات وحدانيت و یگانگی آفريدگار است و اينكه او شريكي ندارد و آنان بر اين عقيده­اند كه منظور از لا اله اله الله همين است و بس.

اين روش و برنامه­ی فلسفي و كلامي، پژوهشگران و محققان را تا پايان عمر سرگرم قضايا و مسائلی مي­سازد که حتي در قسمتی از آن هم به نتيجه نمي­رسند. و اگر هم چیزی بدست بیاورند، شبهاتي است كه يقين را از بین می­برد و شخص را با شك و ترديد مواجه مي­سازد.

اما منهج و برنامه­ی قرآنی آغاز دعوت خود و کار تمام پيامبران الهی را دعوت به سوی بندگی خدا و پرستش او قرار میدهد:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭼ [نبياء:٢٥]

‏(ما پيش از تو هيچ پيامبري را نفرستاده‌ايم مگر اين كه به او وحي كرده‌ايم كه هیچ معبود حقی جز من وجود ندارد؛ پس تنها مرا پرستش كنيد.)

هر پیامبری که آمده است، نخستین ندایش دعوت قوم خود به سوی پروردگار واحد و تنها بوده و از آنها خواسته که با قلب و زبان و تمام بدن، خدا را بندگی کنند و مسلم است که بندگی خدا نيز شامل دو بخش (ياد و شناخت) اوست.

ﭽ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﭼ [مؤمنون:٢٣]

(الله را پرستش کنید؛ چرا كه شما معبود حقی جز او نداريد).

حقيقت علم از نظر پيامبران و داعيان دین شناخت ذات و صفات خداي يگانه است نه ادراك محسوسات و بديهيات. خداوند نخستين ذات مقدسي است كه جهان هستي را آفریده و آخرين ذات مقدسی است كه تمام جريانات و حوادث به سوي او بر مي­گردند. پس تنها خداوند مرجع و اصل همه چیز است و علم به ذات او ريشه­ی تمام علوم، و ذكر و ياد او پايه­ی تمام ذكرها می­باشد و بدست آوردن رضایت و خشنودي او جوهر تمام اعمال است.

دانستن ساير علوم از علم به ذات و صفات او سرچشمه می­گیرند و از بندگی او انواع و اقسام مقاصد صالح و نيكو نشأت مي­گيرد. در سايه­ی عبادت و یاري جستن از اوست که دل­ها به استوار­ترین و محکم­ترین پشتوانه متوسل شده و به دليل هدايتگر و برهان قابل اعتمادی دست یافته که همواره علم و ايمان بدان افزوده مي­گردد و از ناداني و ناسپاسي رهايي مي­يابند و علم به ذات و صفات خداي يگانه، بهترين راه و بهترین ابزار شناخت خدا و شناخت زندگي و پی بردن به تمام موجودات عالم و معرفت نفس انسان است.

ابن ابی حاتم میگوید: «با شناخت و معرفت خدا همه چیز را شناخته­ايم». از ابن عباس رضی الله عنهما سؤال شد: چگونه پروردگارت را شناختي؟ گفت: من طلب دينه بالقياس لم یزل دهره فی التباس، ظاعناً في الا عوجاج، زائغاً عن المنهج اعرفه بما عرّف به نفسه و أصِفه بما وصف به نفسه.

(هركس با قیاس به دنبال فهمیدن دينش باشد، همواره در سرگردانی و انحراف عمیق و دوری از منهج حق بسر می­برد؛ من خدا را آنگونه می­شناسم که خودش خود را معرفی نموده است و او را آنگونه توصیف می­نمایم كه او خودش را بدان وصف نموده است.)

همچنین رسول الله ص هنگامی که معاذ بن جبل را برای دعوت مردم بسوی الله به يمن اعزام نمود، خطاب به او فرمود: «تو نزد قوم و گروهی می روي كه اهل كتاب هستند؛ نخستين چيزي كه آنان را بدان دعوت خواهي كرد، بندگي و عبادت خداوند است؛ پس از اينكه به عبادت و بندگي پروردگار آشنا شدند، آنان را به سوی بقيه­ی واجبات اسلامي دعوت كن».

ما مشاهده می­کنیم که پیامبر خدا ص به معاذ دستور نداد که مردم را نخست به سوی شک و تردید و مشاهده و...دعوت نماید، آنگونه كه شيوه و روش بعضي از متكلمين است.

اينجاست كه امام بخاري رحمه الله كتابش را با وحي كه محور اصلي علم و ايمان است، آغاز نموده است و عنوان نخستين فصلش را «آغاز نزول وحی» نامیده است و در ابتداي آن از كيفيت نزول علم و ايمان به رسول اكرم ص سخن گفته است و بعد از آن، كتاب «الايمان» را كه به معني اعتراف به آنچه كه رسول الله ص آورده، تأليف نموده است. بعد از آن هم كتاب علم را كه در واقع، معرفت و شناخت برنامه­ای است که پیامبر اکرم ص آن را آورده است، ذکر نموده است. در واقع، امام بخاري كتابش را بر اساس ترتیب واقعي كه از علم و بينش عميق و دانش فراوان او حکایت دارد، مرتب نموده است.

خداوند در روز قيامت، آن هنگامي كه دوباره مردم را زنده مي­نماید، از علوم بديهي و حسي و يا فلسفه و منطق سؤال نمي­كند؛ بلكه از آنان مي­پرسد كه آيا دعوت انبيا عليهم السلام را پذيرفته­اند يا خير؟ اینجاست که در سوره­ی ملك مي­فرمايد:

ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﭼ [ملك:٨-١١]

(هرگاه كه گروهي در جهنم انداخته مي‌شوند، نگهبانان دوزخ از آنان مي‌پرسند که: آيا پيامبر بيم دهنده‌اي به ميان شما نيامد؟ آنان مي‌گويند: آري! پيامبران بيم دهنده‌اي به ميان ما آمدند؛ ولی ما آنان را تکذیب کردیم و گفتيم: خداوند به هيچ وجه، چيزي نازل ننموده است و شما در گمراهي بزرگي بسر می­برید. همچنین آنان مي‌گويند: اگر ما گوش شنوا مي‌داشتيم و يا عقل خود را به كار مي‌گرفتيم، هرگز از زمره­ی دوزخيان نمي‌شديم.‏ بله، اینگونه آنان به گناه خود اعتراف مي‌كنند؛ پس دوري ـ از رحمت خدا ـ بهره­ی دوزخيان باد!) ‏

و باید دانست که تنها با فرستادن پیامبران، بر مردم اتمام حجت مي­شود چنانکه خداوند عز و جل مي­فرمايد:

ﭽ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ [اسراء:١٥]

(و ما ـ هيچ شخص و قومي را ـ مجازات نخواهيم كرد مگر اين كه پيامبري براي آنان، مبعوث نماییم.)

بله، همانگونه كه دعوت به سوی عبادت خدا در منهج قرآن نقطه­ی شروع است و شناخت خدا پایه و اساسی است که بقیه­ی علوم وشناختها از آن سر چشمه می­گیرند، نقطه­ی نهایی نیز بندگی خدا و شناخت یگانگی و توحید او است.

اعتراف محض به وحدانیت خدا و یگانگی آفریننده که نقطه­ی نهایی منهج فلسفی و علم کلام است با وجود اهمیتی که دارد، اما در منهج قرآنی بسیار جزئی بوده و دین، این اعتراف را کافی نمی داند؛ به همین جهت، اعتراف مشركينی كه رسول الله ص با آنان مي جنگيد، برای آنها سودي نداشت؛ قرآن کریم مي­فرمايد:

ﭽ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﭼ [لقمان:٢٥]

‏ (هر گاه از آنان ـ مشرکین ـ بپرسي که چه كسي آسمانها و زمين را آفريده است‌؟ حتماً مي‌گويند: الله.) ‏

ﭽ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ [مؤمنون:٨٦-٨٧]

(بگو: پروردگار هفت آسمان و عرش عظيم چه كسي است؟ خواهند گفت: الله.)

وقتي كه نتيجه­ی تحقيقات و پژوهشهای بشری در رابطه با روح و نفس انسان هنوز هیچ نتیجه­ای نگرفته است و همچنان در حیرت و سرگردانی بسر می­برد، چگونه   
می­توان آن را محور و پايه­ی سایر علوم قرار داد! اما علم فلسفه در زمینه­ی آگاهی و اطلاع در مورد جهان متافیزیک در واقع دچار كجروي و گمراهیهای بسیار آشکار و سرسام­آوری شده است.

3- قدرت و نیروی تأثیرگذاری[[41]](#footnote-41)

عقيده در زمینه­ی تأثیرگذاری بر درون پیروانش از قدرت و نیرویی برخوردار است که فلسفه نباید انتظار رسیدن به چنین امتیازی را داشته باشد؛ در غیر اینصورت، پا را از گلیمش فراتر نهاده و دچار تناقض شده است؛ زيرا فلسفه در حد تواناییهای بشری به بررسی و کنکاش در مورد حقایق و معرفتها می پردازد و به اندازه­ی دستاوردهایش حقایق را عرضه کرده و به نمایش می گذارد؛ نخستين كساني که به ضعف وناتوانی عقل وخرد بشری شناخت پیدا می­کنند، فیلسوفها هستند. بنابراين، تسامح وتواضع علمي از بارزترين ويژگيهاي فلاسفه مي باشد؛ مثلاً در میان فیلسوفها سقراط میگوید: «الشئ الذي لا أزال أعلمه جيداً هو أنّني لست أعلم شيئاً» یعنی چيزي كه همواره خوب دانسته­ام این است که چیزی نمی‌دانم.

اما کسی که دارای عقیده است، خوب می­داند که عقیده­اش را از کسی دریافت نموده که به اسرار تمام جهان هستی آگاه بوده و نسبت به راز و رمز موجودات آگاهی مطلق دارد.

چنين عقيده­اي به مقتضای ماهيت خود الزام آور بوده و صاحبش را به خضوع و تسليم در برابر مقتضيات خود وادار می­نماید و هيچگونه جدال و مخالفتی از وی   
نمي­پذيرد و هرگز در مورد خود (عقيده) هیچگونه شک و تردیدی به صاحبش راه نمیدهد و اگر در مسئله­ای شک و تردید به خود راه دهد، تا زمانی که به یقین نرسد و بر یک رأی مشخص و معین قرار نگیرد و به آن ایمان نیاورد، درحقیقت او در آن زمینه فلسفه باف بوده نه دین دار؛ اما وقتی که به یقین رسید، آنگاه درباره­ی آن ديدگاه، چانه زنی و فلسفه بافی از وي پذيرفته نمي­شود و نمی­تواند نقض تعهد نماید؛ زیرا آن نظریه برايش «عقيده» گردیده و آماده است تا پاي جان از آن دفاع كند. باید دانست که بجز عقیده، هيچ تفكري چنین سلطه و تأثيری بر روح و روان انسان ندارد خواه آن تفكر سياسي باشد یا علمي و یا هر نوع تفکری دیگر.

آقاي شيخ محمد عبدالله دراز رمز و راز اين جريان را چنين بيان مي­كند: «راز   
نهفته­ی این پدیده، یعنی تأثیر سحرآمیز عقیده بر روح و روان انسان در این نکته نمایان می­شود که میان حقیقت شناخت و واقعیت ایمان و همچنین میان نیروی درونی که به وظایف شناخت و معرفت می­پردازد، با نیروی درونی که به وظایف ایمان می­پردازد، اختلافهای زیادی وجود دارد؛ مثلاً شخصی معنای تشنگی و گرسنگی را بسیار خوب می­داند اما ناراحتيهای ناشی از آنها را احساس نمیکند. همچنین گاهی یک انسان معني و مفهوم عشق و دوستي را مي­داند اما اهل عشق و محبت نيست؛ بله، چه بسا یک فرد يك اثر فني و دقيق را ببيند و به اسرار آن پي ببرد و از زيبايي­هاي ساخت آن آگاه شود؛ اما لذت آن را نچشد و برایش شگفت انگیز نباشد.

اينها بخشهایی از معرفت و علم هستند كه حواس يا فكر یا بداهت ما را بدانها هدايت مي كند؛ اما نفس با ديد بيگانه به آنها نگریسته و يا به صورت سطحي از آنها مي گذرد و به عمق و ژرفای آنها پي نمي­برد يا اینکه آنها را در ذهن خود ذخيره   
مي­كند ولي بدانها توجه ننموده و آنها را در خود هضم نمي­كند. ما باید متوجه این نکته باشیم که هر حالت رواني و درونی که در این مرحله بماند یعنی در حد افکار و مبادی توقف کند، ايمان بشمار نمی­رود و اندك ارتباطی با ایمان ندارد.

ايمان، شناختی است كه در اعماق ضمير تأثیر می­گذارد و از سویدای دلها عبور مي­كند؛ لذا سينه­ی انسان هيچگونه ضيق و حرجي را از آن احساس نمي­كند؛ بلكه يقين را احساس مي­كند و طعم ايمان را می­چشد و وجدان تصورات را از فضاي عقل به قرارگاه دل انتقال مي­دهد و آن را براي روح و روان مايه­ی شادابي و غذايي قرار   
مي­دهد كه در كيان آن داخل شده است و یکی از عناصر حياتش میگردد. آری! ایمان انديشه را به نيرويي فعال، خلاق و باز دارنده تبديل مي­كند؛ نيرويي كه همه­ی موانع را در برابر خود بي ارزش و فاقد اهميت مي­بيند.

آري، اين بود تفاوتهای ميان دين و فلسفه؛ هدف نهایی فلسفه، شناخت است؛ اما هدف دین ایمان و باور است؛ خواست و هدف فلسفه، انديشه­اي توخالي و شناختی جامد وبی محتوا و بی روح است؛ اما خواست و هدف دين روحي است پويا و نيرويي است پر حركت.

آقاي دراز بر اين عقيده است كه حوزه­ی عمل فلسفه، تنها زاويه­ای از زواياي نفس را در برمي­گيرد، در حالي كه دين تمام زواياي نفس را در برگرفته است؛ فلسفه نوعي نظريه پردازي و تجزيه و تحليل است. اما دين، شوق و شادابي است، عشق و علاقه است، تمام حقيقتها را در برگرفته است و از پوسته­های سطحي و خشك   
مي­گذرد تا به اعماق دل­ها برسد و ارزش واقعی و کمال خود را بدست آورد.

آقاي دراز بسيار ريزبينانه و دقیق تفاوتهای ميان دين و فلسفه را کشف و استنباط نموده و مي­گويد: غایت و هدف فلسفه حتي درحوزه­ی کاری و بخش عمليش، نظري وتئوری است؛ اما اهداف دين حتي در بخش علمي ونظریش باز عملی و کاربردی است. پس نهايت مطلوب فلسفه اين است كه حق و خير را به ما معرفي كند و بگويد كه آنها چه هستند و كجا هستند. و بعد از آن، هیچ گونه توجهی به نحوه­ی برخورد ما با حقي كه آن را معرفي نموده يا خيري كه آن را مشخص نموده است، ندارد. اما دين حق را به ما معرفي مي­كند؛ البته نه تنها برای اينكه آن را بشناسيم و بس، بلكه برای اینکه بدان ایمان بیاوریم و دوستش بداریم و ارجش بنهیم. دين ما را به وظايف خود آگاه مي­سازد تا به نحو احسن آنها را ادا کنیم و با تحقق بخشيدن به آن، روح خود را به كمال برسانيم.

آقاي دراز به منظور روشن نمودن بيشتر مطلب، ميان آثار عملی و کاربردی دين و فلسفه مقايسه­ای نموده و مي­گويد: «دين، توجه انسان را به اين امر معطوف مي­دارد كه انسان آفريدگارش را بشناسد و به او توجه كند و دوستش بدارد و او را تقدیس و تعظیم نماید؛ اما منظور فلسفه تنها شناخت و معرفتي است كه اسباب را با مسببات پيوند میدهد».

آقاي دراز در ادامه­ی صحبت­هاي خود روشن می­نماید که عقيده­ی ديني در   
عرصه­هاي اجتماعي قدم مي­گذراد و جهت تحقق بخشیدن به اهدافش صاحب عقیده را به پخش و انتشار آن دعوت می­نماید، در حاليكه فلسفه به توسعه و نشر   
اندیشه­های فلسفي چندان توجهی نمیکند و چه بسا فلاسفه از انتشار و انتقال   
انديشه­هاي خود به ديگران خست مي­ورزیده­اند و افكار فلسفي را براي خود احتكار نموده­اند.

4- روش و اسلوب [[42]](#footnote-42)

شيوه و اسلوبي كه عقيده­ی اسلامي در قالب آن شكل گرفته است، اسلوب   
ويژه­اي است كه از امتيازات بارز آن طراوت، شادابي، دلپذيري، ملموس بودن، القا کردن و رسانیدن واقعيت­هاي بزرگي است كه همه­ی آنها را نمي­توان در عبارت گنجاند. بلکه عبارات تنها می­توانند به آنها اشاره نمایند و همچنين از امتيازات بارز ديگر آن، اين است كه عقيده­ی اسلامی همه­ی جوانب بشريت را با تمام ابعاد وجودیش مورد خطاب قرار داده و همه­ی تواناییها و نيروها و راههاي نفوذ و شناخت انسان را تعقيب مي­كند، نه اینکه تنها انديشه­ی بشريت را مورد خطاب قرار دهد.

فلسفه شيوه و اسلوب ديگري را برگزیده است؛ زیرا مي­خواهد واقعيتها را در عبارات محدود كند و حقایق را در کلمات بگنجاند؛ اما نوع حقایقی که دین با آنها روبرو است، امکان ندارد بتوان آنها را در کالبد و قالب کلمات منحصر نمود؛ چون سرشت وطبیعت جنبه های اساسی و مهم این حقایق فراتر از حوزه­ی کار انديشه بشری هستند. بي ترديد، فلسفه منجر به پیچیدگی و خلط و بهم آمیختگی و خشكي مي­گردد. باتوجه به اين امر، شايسته نيست كه عقيده­ی اسلامي را با اسلوب و روش فلسفي ارائه نمود؛ زیرا اين اسلوب، عقيده­ی اسلامي را از بين برده و به طراوت و درخشندگي آن خاتمه مي­دهد و آن را در يك بعد از ابعاد وجودی انسان منحصر و محدود مي­كند.

بنابراين، هر موضوع و مبحثی که عقیده را به این روش و اسلوب غریب و بیگانه از سرشت و طبیعت خود ارائه دهد، نقص و پیچیدگی و خشكي و انحراف در آن نمایان است.

روش و اسلوب قرآن در بيان عقيده­ی اسلامی در کمال وضوح و روشنی و بدور از هر گونه ابهام و پیچیدگی بوده، به گونه ای که درک و فهم آن برای همه­ی مردم، با وجود اختلاف در ميزان درک و فهمشان، سهل وآسان بوده و هر كس به ميزان توانایی انديشه و مقدار قناعتش از آن بهره مي برد. برخلاف اسلوب­هاي فلسفي و كلامي پيچيده كه مملو از اصطلاحات پیچیده و مبهم هستند که به جز تعداد کمی از مردم، كسي قادر به درك محتويات آنها نيست.

5- روش استدلال

روشی که قرآن برای ارائه­ی دلایل در این رابطه در پیش گرفته است از امتیازاتی برخوردار است که با روشهای فلسفی و کلامی تفاوتهای اساسی دارد و می توان این تفاوتها را در نکات زیر بیان نمود:

الف ـ استدلال به آیات و نشانه­ها

فلاسفه و متكلمين همانند قران کریم درباره­ی يگانه بودن آفريدگار، به آيات و   
نشانه هاي محسوس و قابل رؤيت در جهان هستی استدلال مي كنند؛ اما روش قرآني در استدلال با روش فلسفی كلامي متفاوت است؛ زیرا قرآن به آيات ونشانه­هایی استدلال مي­كند كه علم به اين نشانه­ها مستلزم علم به صانع و آفريدگار آنها است مانند علم به شعاع آفتاب که مستلزم علم به وجود خورشید است، بدون نياز به قياسهايي كه متكلمين پيرامون حادث بودن جهان هستي از آنها استفاده نموده­اند.

به عنوان مثال، علم و آگاهی نسبت به اینکه جهان آفریده شده است و نیاز به آفریننده­ای دارد، يك مسئله­ی فطري و طبيعي است و نيازي به دليل و برهان ندارد؛ لذا انسان به طور فطري مي­داند كه اين جهان هستي كه انسان آن را مشاهده می‌کند، نياز به آفريدگاری دارد که مصنوع و پرورش یافته­ی اوست و اين امر هيچگونه نيازي به قياسهايي ندارد كه متكلمين بدان متوسل شده­اند تا حادث بودن جهان هستی و اینکه هر حادثی به محدث نیاز دارد را اثبات و معلوم کنند.

خداوند مي­فرمايد:

ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ [انبياء:٣٠-٣٣]

‏(آيا كافران نمي‌بينند كه آسمانها و زمين ـ در آغاز خلقت ـ به هم متّصل بوده و سپس ـ بر اثر انفجار دروني هولناكي ـ آنها را از هم جدا ساختيم ـ و تدريجاً به صورت جهان كنوني درآورده‌ايم و هرچيز زنده‌اي را ـ اعم از انسان و حيوان و گياه ـ از آب آفريده‌ايم. آيا ـ درباره­ی آفرينش كائنات نمي‌انديشند و ـ ايمان نمي‌آورند؟‏ ما در زمين كوههاي استوار و ريشه‌داري پديد آورده‌ايم تا زمين انسانها را مضطرب نسازد و توازن آنان را به هم نزند ـ و كوهها از فشار گدازه‌ها و گازهاي دروني و حركات پوسته­ی زمين و از وزش تند بادها تا حدّ زيادي جلوگيري كنند ـ و در لابلاي كوهها راههاي پهناوری به وجود آورده‌ايم تا اين كه انسانها راهياب گردند. ـ و با ديدن اين آثار به ذات آفريدگار پي ببرندـ.‏ ما آسمان را سقف محفوظي نموديم، ولي آنان از نشانه‌هاي آن، روي گردانند ـ و درباره­ی اين همه عظمتي كه بالاي سرشان جلوه‌گر است نمي‌انديشندـ.‏ خدا است كه شب و روز و خورشيد و ماه را آفريده ‌است و همه در مداري مي‌گردند ـ كه او براي آنها تعيين كرده است). ‏

ب ـ دلایل عقلي[[43]](#footnote-43)

دلایل عقلی كه قرآن به بیان آنها مي­پردازد تنها شايسته­ی عظمت و كمال خداوند   
می­باشند. پس قرآن در رابطه با خداوند، از به کار بردن قياس شمول و قياس تمثيل كه افراد و مقدمات آن از نظر خداوند مساوي هستند خودداری نموده است؛ زيرا اين دو قیاس مستلزم برابر دانستن خالق با مخلوق هستند.

بلکه قرآن در حق خداوند از قياس اولي استفاده نموده كه معني و مفهومش چنين است: هركمالی که موجود است و مستلزم فنا نیست و به هر دلیلی نقص در آن راه نداشته باشد و آفریده­ای بدان متصف باشد، خداوند شایسته­تر است که بدان متصف گردد؛ زيرا خداوند است که چنین کمالی را به آن بخشیده است. پس اگر خالق متصف به چنين كمالي نباشد درحالی که ممکن است که بدان متصف گردد، در این صورت در میان ممکنها آفریدهای وجود خواهد داشت که از خدا کاملتر است و چنین چیزی محال است؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید:

ﭽ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﭼ [نحل:٦٠]

(خدا داراي صفات عاليّه و برتر است).

همچنین هر نقص و عيبي كه مخلوق از آن مبرا و پاک است، خداوند شايسته­تر است كه ازآن منزه و پاک باشد.

ج ـ چنانکه ملاحظه می­کنیم دلايل عقلي قرآن با تعبيري بليغ­تر و مختصرتر بر حقایق دلالت مي­كنند؛ اما بیشتر دلایل عقلي كلامي و فلسفی ارزش استدلال نمودن به آنها را ندارند؛ زیرا ضعف در دلایلي كه از آن­ها بر وجود حق استدلال مي­شود منجر به شك و تردید و اضطراب و سرگرداني می­شود و حتي گاهی منجر به رد و نفي حق مي­گردد. اینجا است که در چنين حالتي، طرف مخالف به راحتي مي­تواند نقص و عيب دلایل را بيان كند و وقتی که دلایل را رد نمود، حق را رد نموده اگر چه حق در ذات خود قوي و نیرومند است و ضعف و ناتواني در دلایل رسيدن به حق بوده نه در ذات حق. بر این اساس، متكلمين بيشتر از دیگران از يك ديدگاه به ديدگاه ديگری منتقل مي­شوند و در بعضی موارد، سخنی را با قاطعیت بیان می­کنند در صورتی که نقیض و ضد آن سخن را در جای دیگری بیان می­دارند؛ حتي گاهی کسی را به سبب سخنی تکفیر می­کنند در حالی که در جای دیگری خودشان همان سخن را گفتهاند. بر خلاف دلایل قران و سنت که ارائه دهندگان آنها بر مواضع خويش ثابت قدم بوده و هيچگونه تزلزل و اضطرابي به خود راه نمی­دهند.[[44]](#footnote-44)

دـ ملاحظه می­شود که بسياري از دلایل متكلمين منجر به نتایج باطل و ناروا   
می­شوند؛ زيرا بعضي از دلایل آنها حقی را که به وسیله­ی قرآن و سنت ثابت شده است، رد و نفي می­کنند.

6- ثمره و نتيجه­ی آن

از جمله تفاوت­های دیگر این است که قرآن ايمان تفصيلي را به ما مي­دهد آنگونه كه جندب بن عبدالله مي­گويد:

«تعلمنا الإيمان، ثم تعلمنا القرآن، فازددنا ايمانا».

(ايمان را آموختيم؛ بعد، قرآن را آموختيم؛ پس ايمان ما افزوده شد.)

قرآن، پروردگار را برای ما این چنین توصيف مي­كند که او صورت، دست، پا، چشم، و گوش دارد و اسما و صفات او را براي ما برمي­شمارد و مي­گويد: او رحمن و رحيم و ملك و قدوس و سلام و مؤمن و مهيمن و عزيز و جبار و...است. همچنین قرآن کریم افعال و آفریده­های خداوند را به ما معرفي مي­نماید، قيامت و شدائد و ناراحتیهای آن را برای ما توصیف می­کند، بهشت و نعمتهای آن را چنان براي ما ترسيم مي­كند كه گويي هم اکنون ما با چشمان خود آنها را می­بینیم.

اما روش متكلمين و نهايت آنچه كه متکلمین در مورد خداوند به ما ارائه   
می­دهند، ایمان مجمل و بسیار ساده­ای است که نه شناخت کافی به ما می­بخشد و نه تصویر روشنی از ايمان به ما ارائه مي­نماید.

دین به ديگران نیازی ندارد

اسلام به كسي نياز ندارد كه آن را كامل كند؛ زیرا که خداوند دانا و آگاه آن را كامل كرده است چنانکه خداوند متعال مي­فرمايد:

ﭽ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﭼ [مائده:٣]

(امروز دين شما را برايتان كامل كردم و ـ با عزّت بخشيدن به شما و استوار دشتن گامهايتان ـ نعمت خود را بر شما تكميل نمودم.)

ما نيازي نمي­بينيم كه ميان اسلام و فلسفه و یا میان اسلام و يهوديت و مسیحیت و یا اسلام و كمونيسم و سوسياليسم و سرمایه­داری و... سازش و میانه­ای برقرار کنیم؛ زیرا اسلام به معنی واقعی کلمه، حق است و هيچگونه باطلی در آن، راه ندارد:

ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﭼ [فصلت:٤٢]

‏ (هيچگونه باطلي، از هيچ جهتي، متوجّه قرآن نمي‌گردد؛ چرا كه قرآن فرو فرستاده­ی خدایی است كه با حكمت و ستوده است.)

و سایر مکاتب یا از اساس باطل­اند و یا اینکه اساساً حق بوده­اند اما با باطل و خرافات آلوده شده­اند. اسلام نیامده تا خود را بر افکار بشری تحمیل کند؛ بلکه آمده تا بر زندگی و حیات مردم اشراف داشته باشد و کجی و ناهمواریهای عقیده و افکار بشری را اصلاح و ترمیم کند.

آري، بر ما مسلمانان واجب است كه عقايد و احکام خودمان را پاك و صاف و روشن و شفاف نگه داريم بگونه­اي كه مورد خواست و رضایت پروردگار است.  
ﭽ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈﰉ ﭼ [بقره:٢٥٦]

(چرا كه هدايت و كمال از گمراهي و ضلالت بازشناخته شده است.)

اگر عقاید و احكام اسلامي با غير اسلام در آميخته شود، منجر به خلط و به هم آمیختگی می­شود که خداوند متعال اهل کتاب را به سبب آن، مورد نكوهش قرار میدهد:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭼ

[آل عمران:٧١]

‏ (اي اهل كتاب! چرا حق را با باطل مي‌آميزيد و كتمانش مي‌كنيد حال آن كه شما مي‌دانيد ـ كه عقاب و عذاب خدا در برابر چنين كاري چيست.)

مطلب دوم: موضع علما در برابر فلسفه و علم كلام

همواره دانشمدان علوم دینی با عواملی که موجب خلط و به هم آمیخته شدن مباحث عقیده با فلسفه و علم کلام شده‏اند و نیز با کسانی که تحت تأثیر آن قرار گرفته و به عنوان فلاسفه­ی اسلامی شهرت یافته‏اند و این آمیختگی و درهم و برهمی را در عقیده­ی اسلامی به وجود آورده‏اند مانند ابن سینا، مبارزه نموده و با تمام نیرو و توان خود، در مقابل آن ایستاده‏اند.

قابل یادآوری است که دانشمندان در این زمینه به دو گروه تقسیم می­شوند:

گروه اول كساني هستند كه از همان ابتدا خطر مسلك فلسفي و كلامي را متوجه شده و عليه اين نوع تفکر اقدام نموده و با آن مبارزه کردهاند مانند امام احمد بن حنبل رحمه الله و همچنین امام شافعی که در مورد متکلمین میگوید:

«حكمي في اهل الكلام ان یضربوا بالجريد و النعال، ویطاف بهم فی القبائل والعشائر، ویقال: هذا جزاء من ترک الکتاب و السنة، و اقبل علی الکلام».

(رأی و نظر من در مورد متکلمین این است که آنها را باید در میان قبایل و عشایر با چوب و کفش، کتک بزنند و به آنان بگویند: این است پاداش کسی که قرآن و سنت را ترک کند و به فلسفه و کلام روی آورد.)

گروه دوم كساني هستند كه وارد مباحث كلامي و فلسفي شده‏اند و وقت خود را در اين مسير گذرانده‏اند و وقتی که متوجه اشتباه خود شده‏اند، دیر شده و آفتاب عمرشان افول کرده و دیگر پشیمانی و ندامت سودی نداشته و جز تأسف و حسرت هیچ چیزی نصیبشان نگردیده است. وظیفه­ی ما در برابر آنها این است که از خداوند بخواهیم آنها را مورد بخشش خود قرار دهد و در عین حال، کسانی را که بعد از آنها آمده‏اند باید از پیمودن راه غلط و اشتباه آنان برحذر نماییم.

از میان گروه دوم می توان به محمد بن عمر رازي اشاره نمود که در كتاب «اقسام اللذات» خود چنين مي­گويد:[[45]](#footnote-45)

|  |
| --- |
| نهاية اقدام العقول عقــــال و نهاية سعي العالمين ضلال |
| و ارواحنا في وحشة من جسومنا و حاصل دنيانا اذى و وبال |
| ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا سو ان جمعنا فیه قیل وقالوا |
| فکم قد رأینا من رجال ودولة فبادوا جمیعاً مسرعین وزالوا |
| وکم من جبال قد علا شرفاتها رجال فزالوا والجبال جبال |

(حاصل و ثمره­ي كار خردها پيچيدگي و گره است و حاصل سعي و تلاش علماي كلام و فلسفه، گمراهي و سردرگمی است؛ روح ما در خوف و هراس بدن بوده و نتيجه­ی دنیایمان نیز جز رنج و عذاب چيز ديگري نيست؛ در طول عمر خود از تحقیق و بررسی و مباحثه هیچ سودی عاید ما نشد جز جمع آوری و اندوختن قیل وقال؛ چندها بزرگ مرد و دولت را دیدیم که آمدند و به سرعت نابود شدند و رفتند و چندها کوه را دیدیم که مردانی به قله­هایشان رسیدند و رفتند اما کوهها به جای خود باقی ماندند و هنوز هم کوه هستند.)

رازي مي­گويد: «روشهای كلامي و مناهج فلسفي را مورد دقت و تأمل قرار   
دادم اما ندیدم که دردی را دوا نماید و تشنه­ای را سیراب کند». سپس به اسلوب و منهج قرآنی بازگشته و در باب صفات خدا به ذکر نمونه­های پرداخته و میگوید: «بهترين و نزديك­ترين راه، راه و روش قرآني است؛ به عنوان نمونه در مورد صفات ثبوتي خداوند مي­خوانيم:

ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﭼ [طه:٥]

‏ (خداوند مهرباني است كه بر عرش قرار گرفته است).

ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﭼ [فاطر:١٠]

(گفتار پاكيزه به سوي خداوند، بالا می­رود.)

و درباره­ی صفات سلبي مي­خوانيم:

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ [شورى:١١]

‏(هيچ چيزي همانند خداوند نيست ـ نه او در ذات و صفات به چيزي از اشیای آسمان و زمين مي‌ماند و نه چيزي از چيزهاي آسمان و زمين در ذات و صفات بدو مي‌ماند.)

ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﭼ [طه:١١٠]

(ولي انسانها از آفريدگار آگاهي كامل ندارند.)

بعد از ذکر این آیات، رازی می­گوید: «من جرب مثل تجربتي عرف مثل معرفتي».[[46]](#footnote-46)

(هر کس، تجربه­ای مانند تجربه­ی من ـ در مورد علم کلام و فلسفه ـ داشته باشد، به همان نتیجه­ای خواهد رسید که من به آن رسیده­ام.)

آقای شهرستاني نیز که خود را یکه تاز میدان و فرید دهر می­خواند، اعتراف   
می­نماید که پس از سالها تحقیق و بررسی بجز سرگردانی و ندامت هیچ چیز دیگری نزد فلاسفه و متکلمین به دست نیاورده است؛ بله، او میگوید:[[47]](#footnote-47)

|  |
| --- |
| لعمری لقد طفت المعاهد كلّها و سيرت طرفی بين تلك المعالم |
| فلــــم أر إلّا واضعاً كف حائر علـــــی ذقن أو قارعاً سن نادم |

(به جانم سوگند، تمام مراکز آموزشی ـ فلسفی ـ را سرزدم و به تمام آثار فلسفی نگاهی انداختم؛ بجز انسان سرگردانی که دست به چانه زده یا از شدت پشیمانی، دندانهایش را به یکدیگر می مالد، چیز دیگری ندیدم).

همچنین آقاي جويني که از مردان خبره و بسیار هوشمندی است که به علم فلسفه و کلام مشغول بوده، درباره­ی پرهیز از اشتغال به علم كلام مي­گويد:[[48]](#footnote-48) «اي دوستان من! به علم كلام نپردازید؛ اگر مي دانستم كه علم كلام مرا به اين جا مي­رساند، هرگز بدان نمی­پرداختم.»

او در آخرین لحظات زندگیش نیز اظهار تحسر و ندامت مي­كند و میگوید: «در عمق اقیانوس علم كلام فرو رفتم و اهل اسلام و علوم اسلامی را كنار گذاشتم و وارد مباحثي شدم كه مرا از آن منع می­کردند؛ پس وای بر فرزند جوینی اگر رحمت الهی شامل حالش نشود و او را در نيابد؛ اما هم اكنون در حالی می­میرم که ایمانی همچون ایمان مادرم یا پیر زنان دارم».

ابوحامد غزالي نيز از جمله دانشمندانی است كه در مباحث كلامي عمر زيادي را صرف نموده است و از يك فرقه به فرقه­ي ديگری تغییر مسلک داده تا اینکه در پايان عمرش در مسائل كلامي به توقف و حيرت و سرگردانی رسيده است و كتابی تحت عنوان «الجام العوام عن علم الكلام» (بازداشتن بی سوادان از علم كلام) تأليف نموده و حتی اشتغال به علم كلام را جز در شرايط استثنايي حرام دانسته است چنانکه میگوید: «الحق أنّ علم الکلام حرام الّا لشخصین» (حق این است که علم كلام حرام است مگر براي دوكس.) همچنین امام محمد غزالي در اواخر عمرش از علم كلام و روشهای كلامي منصرف شد و به علم حديث روي آورد و وقتی که دار فانی را وداع گفت، صحیح بخاري را بالای سینه­اش گذاشته بود.

ابوالحسن اشعري نیز معتزلي مسلک بود و چهل سال از زندگیش را اینگونه سپری نمود؛ بعد از آن، از این مسلک برگشت و آنان را گمراه خواند و در نفي و رد آنان تلاشهای زيادي مبذول داشت.[[49]](#footnote-49)

به دنبال آنان، گروهي آمدند كه روش و منهج صحیحی را در پیش گرفتند؛ البته اين گروه نیز علوم و مناهج آنها را فراگرفته و آن را مورد بررسی و ارزيابي قرار دادند؛ سپس آن را به باد انتقاد گرفته و با منهج قرآنی به رد آنها برخاستند و با همان اسلحه­ی خودشان به مبارزه­ی آنها رفتند و ضعف و کاستیهای ديدگاههاي فلسفي و كلامي را برملا نمودند که رهبر و پرچمدار اين گروه، شيخ الاسلام ابن تیميه بود.

مطلب سوم: مقایسه­ای میان صاحبان عقیده و صاحبان رأی

قبل از اینکه این موضوع را به پایان برسانم باید بگویم که ما به افراد صاحب عقيده نياز داريم نه به فیلسوفان؛ ما به کسانی نياز داريم كه دردها و مشكلات اين امت را مداوا كنند و چنین کاری هرگز از دست فیلسوفان بر نمی­آید.

استاد احمد امين رحمه الله ميان صاحب رأي و صاحب عقيده و تأثیر هر کدام از آنها بر زندگي، مقایسه­ای انجام داده و مي­گويد: اينكه درباره­ی چیزی رأی و نظری داشته باشید، با اینکه به همان چیز معتقد باشید تفاوتهای فاحشي وجود دارد.

زیرا وقتی انسان رأی و نظري داشته باشد، آن را به معلومات خود می­افزاید؛ اما هنگامی که به چیزی معتقد شود، آن را در خون خود جاری می­نماید و در مخ و استخوانش سرایت میدهد و در اعماق دلش فرو می برد.

صاحب رأی (فیلسوف) میگوید: چه بسا مطلبي که در واقع، باطل است من آن را درست و صحیح بدانم؛ زیرا امروز، دلایل آن را تأیید می­کنند و ممکن است فردا دلایلي باشد که عکس آن را به اثبات برساند و چه بسا من در مسأله­ای اشتباه كنم و گاهي هم ممکن است که حقیقت را دریافته باشم.

اما صاحب عقيده نسبت به عقيده­اش مطمئن بوده و صحتش را قطعي مي­داند و هیچ شك و ترديدي در مورد آن به خود راه نمی­دهد؛ زیرا وی هم اکنون هم عقيده­اش را حق می­داند و فردا هم آن را حق و صواب می­داند و هرگز این تصور را به خود راه نمی دهد که شاید فردا دلایلی پیدا شود که اعتقاد او را رد نماید یا شک و تردیدی در آن ایجاد کند.

برای صاحب رأي اهمیتی ندارد؛ اگر نظريه­اش جامه­ی عمل پوشید و تحقق يافت، خوشحال و شاداب مي­شود و اگر رأیش جامه­ی عمل نپوشید، مشكلي ندارد؛ چون از قبل رأیش را بر این بنا نهاده كه نظريه­اش درست است اما احتمال خطا و اشتباه هم دارد؛ همچنانکه نظریه­ی ديگران را اشتباه دانسته، هرچند احتمال صواب هم دارد؛ بر خلاف صاحب عقيده که مصمم و قاطع است و سردي و سستی به خود راه نمی­دهد؛ او بی خیال و لاابالی نیست؛ بلکه تا عقيده­اش تحقق پیدا نکند، آرام نمي گيرد.

بله، صاحب رأی خیلی ساده از نظریه­اش پشیمان شده و تغییر جهت میدهد؛ هر وقت دلیلی داشت یا مصلحتی ايجاب کرد به راحتي از نظريه­اش منصرف شده و به دلیل و رأی دیگری رو می­آورد؛ اما صاحب عقيده، به عقيده­اش افتخار نموده و با افتخار، عقیده­اش را ابراز می دارد مانند پیامبر اسلام ص که فرمود:

(لو وضعوا الشمس فی یمینی والقمر فی یساری علی ان أدع هذا الذی جئت به ماترکته.)[[50]](#footnote-50) (اگر آفتاب را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارند براي اينكه از عقيده­ای که آورده­ام، دست بردارم، هرگز آن را رها نمي­نمایم.)

رأي و نظريه مانند جسد خشک و بي روح است و تا زماني که عقيده در آن ندمد فاقد حيات است؛ رأي مانند غار تاريكي است که تا هنگامی که نور عقیده بر آن نتابد، روشني ندارد و تاريكي­اش برطرف نمي­گردد؛ عقل و نظريه راكد هستند و جريان ندارند و پشه­ها در سطح آن، تخم مي­گذارند؛ اما عقيده دریاي متلاطمی است که به حشرات ضعيف و ناتوان اجازه نمي­دهد كه روی آن زاد و ولد کنند؛ رأي، مه رقيقي است كه در فضا شكل مي­گيرد اما عقيده ستاره­ای است که مي­درخشد.

رأي مشكل آفرین است و پيامدهاي بدی دارد و به آرزوها قالب و جسد   
می بخشد؛ آری رأی شبهه برانگيزاست و شخص را دچار شك و ترديد مي كند؛ اما عقيده به مبارزه با خطرها پا به میدان می­گذارد و كوه­ها را به لرزه در مي­آورد، چهره­ی زمان را دگرگون می­نماید، سير تاريخ را تغيير مي­دهد و شك و ترديد را از ریشه   
مي­كند و قاطعیت و يقين را برمي­انگيزد و جز در برابر خواسته­هاي روح و ايمان تسليم نمي شود[[51]](#footnote-51).

### مبحث پنجم: روشهای علما و دانشمندان در اثبات عقاید[[52]](#footnote-52)

آيا ما به عذاب قبر، حوض كوثر، ترازوی اعمال و ساير امور اعتقادي باور داريم؟ چه چيز ی ما را وادار به ایمان به امور اعتقادی یا رد و نفی آنها می­کند؟

1ـ دانشمندان سلف بر اين عقيده هستند كه ايمان آوردن و تصدیق نمودن هرآنچه كه خداوند از آن خبر داده است يا رسول خدا ص آن را برای ما بیان نموده و به طریق صحیح و سند درست و معتبر به ما رسيده است، واجب بوده و باور داشتن به آنها لازم است. آنان ميان اخبار متواتر و آحاد[[53]](#footnote-53) فرقي قائل نيستند به شرط اينكه آن خبر، صحيح باشد؛ بلکه بدون هیچ تفاوتی، مسایل اعتقادی را با هر دوی آنها به اثبات می­رسانند.

براي اثبات نظریه­ی خود به دلایلی استناد می نمایند كه ما را به تصديق آنچه كه خدا و رسولش به ما خبر داده­اند، فرمان داده و اطاعت از آنها را بر ما واجب گردانیده است مانند آيات زير:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭼ [أحزاب:٣٦]

‏ (هيچ مرد و زن مؤمني در كاري كه خدا و پيغمبرش داوري كرده باشند، اختياري از خود در آن ندارند ـ و اراده­ی آنان بايد تابع اراده­ی خدا و رسول باشد ـ و هر كس هم از دستور خدا و پيغمبرش سرپيچي كند، گرفتار گمراهي كاملاً آشكاري مي‌گردد.) ‏

ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ [آل عمران:٣٢] ‏ (بگو: از خدا و پيغمبرش اطاعت و فرمانبرداري كنيد؛ پس اگر سرپيچي كنند، باید بدانند که خداوند كافران را دوست نمي‌دارد.) ‏

2ـ گروهي كه شناخت صحيحي درباره­ی حديث صحيح و ضعيف ندارند، در این رابطه به احاديث ساختگی و ضعيف[[54]](#footnote-54) استدلال كرده­اند، مانند این حديث:

(انتهیت الی ربی لیلة أسری بی الی السماء، فرأیت ربی، بینی وبینه حجاب ٌ بارزٌ، فرأیت کلّ شیئ منه، حتی رأیت تاجاً مخوصاً من لؤلؤ). (حدیث موضوع.)[[55]](#footnote-55)

(شب معراج در آسمان ها به حضور پروردگارم رسيدم؛ پس خدا را دیدم و ميان من و پروردگارم حجاب بارزي بود تمام او را نگاه كردم حتي تاج مخصوصي را كه از لؤلؤ ساخته شده بود، نيز ديدم.) این حديث، ساختگی است.

حديث (ان الله يجلس علی قنطرة الوسطی بين الجنة و النار.)

(خداوند بر پل مياني بین بهشت و دوزخ مي­نشيند). این حدیث نیز ضعيف است.

باید قبل از اینکه در باب عقاید یا احکام به احاديث استدلال نماییم، صحت و ضعف احادیث را بطور کامل بررسی کنیم؛ در غیر این صورت، ممكن است كه ما   
چيزهايي را به دين خدا نسبت دهیم كه در واقع از امور دين نيستند و همچنین امور باطلی را كه در واقع عقيده نيستند، به عنوان عقيده بدانیم.

کسانی كه مسایل اعتقادی را به وسيله­ی احاديث ساختگی يا ضعيف ثابت   
مي­كنند، در واقع، مانند كساني هستند که امور اعتقادی را با خواب­ها و خرافات و افسانه­ها ثابت مي­كنند.

3ـ گروه سومي استدلال به دلایل نقلي يعني استدلال به قرآن و حديث را در اثبات عقيده رد می­کنند و مي­گويند: «دلایل نقلي نمی­توانند انسان را به یقین برسانند و ايمان مطلوبی در او ایجاد نمایند؛ لذا مسایل اعتقادی با قران و حدیث به اثبات   
نمی­رسند».[[56]](#footnote-56) آنان برای اثبات مدعای خود می گویند: «از آنجایی که دلایل نقلی دارای احتمالات زيادي هستند، نمی توانند مسایل اعتقادی را به اثبات برسانند».

همین جا باید گفت که اين ديدگاه، دیدگاه نادرست و سخیفي است که برای رد آن، نیاز به تلاش زیاد و تحمل زحمت فراون نیست؛ زیرا این دیدگاه مخالف إجماع امت است؛ همچنین اگر نصوص قران و حدیث دارای احتمالات زیاد باشند، پس سخن انسان چه وضعیتی خواهد داشت؟ چگونه عقاید با كلام خدا و رسولش ثابت نمي­شود؟! معاذ الله، اين، بهتان بزرگي است.

4ـ گروه چهارم نیز استدلال به اخبار آحاد صحيح را در باب عقائد رد مي­كنند؛ آنان فقط به قرآن و حديث متواتر كه قطعی الثبوت هستند، استدلال مي­كنند؛ حتی به قرآن و حديث متواتر نیز تنها زمانی استدلال می­نمایند که قطعی الدلالت باشند[[57]](#footnote-57) و به نظر آنها اگر نص قطعي الدلالت نباشد، استدلال به آن جائز نمي­باشد و این رأی، عقيده علمای قدیمی علم كلام بوده و بعضی از علمای اصول نيز از آنان تبعیت نموده­اند. این عقيده در زمان ما چنان پخش شده و گسترش پیدا کرده که نزدیک است حق و قائلان آن به بوته­ی فراموشي سپرده شوند. علما و دانشمندان معاصر و گذشته همواره فساد اين دیدگاه و خطرات آن را براي مردم روشن كرده و پرده از شبهه­ی كساني كه معتقد به اين قول بوده‌اند، برداشتهاند.

توضيح و رد شبهات اين گروه[[58]](#footnote-58)

قبلاً بيان كرديم كه شبهه­ی اين گروه، اين است كه به گمان آنها، دلایل باب عقيده باید حتماً انسان را به یقین برسانند؛ اما احادیث آحاد و نصوص قرآني و روايات متواتری که قطعي الدلالت نیستند، انسان را به یقین نمی­رسانند؛ بلكه ظني هستند و شما می­دانید که ظن و گمان در اين باب، کاری از پیش نمی برد؛ چنانکه خداوند   
مي­فرمايد:

ﭽ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﭼ [نجم:٢٣]

(آنان صرفا از گمانها و خواهشات نفسانی پيروي مي‌كنند). ‏

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭼ [نجم:٢٨]

(‏آنان فقط از ظن و گمان پيروي مي‌كنند و ظن و گمان هم انسان را بي‌نياز از حق نمي‌گرداند و چیزی را به اثبات نمی­رساند).

وآیات دیگری نیز از این قبیل وجود دارد که خداوند مشرکان را به دلیل پیروی و اتباع از گمان، نکوهش مینماید. ‏

گفتنی است که استدلال اين گروه به آيات فوق و امثال آن، مردود است؛ زيرا ظن در این آیات به معني گمانی نیست که آنها از کلمه­ی ظن برداشت نموده اند؛ چرا که نصوصي را كه این گروه رد می­کنند و استدلال به آنها را در باب مسائل اعتقادي صحیح نمی­دانند، مفيد ظن راجح و گمان غالب هستند؛ اما ظني را كه خداوند در آیات فوق مورد نكوهش قرار داده است، همان شك است كه به معني حدس زدن   
مي­باشد. درکتاب «النهايه» و «اللسان» و ساير كتب لغت چنين آمده است: «ظن، همان شك است كه در بعضی از امور برای انسان پیش می­آید و انسان آن را ثابت شده تصور می­کند و براساس آن، حكم مي­كند.» آري، اين، همان ظن و گماني است كه خداوند مشركين را به خاطر آن نكوهش كرده است و آيه­ی زیر نیز این مطلب را تأیید می­نماید:

ﭽ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﭼ [أنعام:١١٦]

(چرا كه آنان جز از ظنّ و گمان پيروي نمي‌كنند و آنان فقط با حدس و تخمین سخن مي‌گويند.)

ما ملاحظه می­کنیم که ظن درا ین آيه به معني تخمین زدن و حدس و گمان مطلق است. همچنین اگر ظني كه مشركين به سبب آن نكوهش شده­اند به معنی ظن غالب مي بود، عمل كردن به چنین ظنی در باب احكام نیز جايز نمي­بود؛ چرا كه خداوند مشركين را به سبب عمل كردن به ظن و گمان مطلقاً نه تنها در باب عقيده بلكه در باب احكام نيز نكوهش كرده است و به دليل اينكه خداوند در برخي آيات تصريح نموده كه ظن و گماني كه مشركين به خاطر آن مورد نکوهش قرار گرفته اند شامل ظن در باب احكام نيز مي باشد. به اين آیات كه به طور صریح دال بر اين مدعا هستد، توجه کنید:

ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﭼ [نعام:١٤٨] ‏

(مشركان خواهند گفت: اگر خدا مي‌خواست، ما و پدران ما مشرك نمي‌شديم و چيزي را تحريم نمي‌كرديم. كساني كه پيش از آنان بوده‌اند نيز همين گونه تكذيب مي‌کردند تا سرانجام عذاب ما را چشيدند. بگو: آيا دليل قاطعي داريد تا آن را به ما ارائه دهيد؟! شما فقط از پندارهاي بي‌اساس پيروي مي‌كنيد و از روي ظنّ و تخمين كار مي‌كنيد.) ‏

در آیه­ی فوق ما ملاحظه می­کنیم که پیروی از ظن و گمان در مورد شرک که یک مسئله­ی اعتقادی است و همچنین تحریم اشیا که جزو احکام بشمار می­رود از طرف خداوند مورد نکوهش قرار گرفته است. لذا ما به این گروه می­گوییم چگونه شما در احکام از ظن و گمان پیروی می­کنید حال آنکه مشرکین بخاطر این عملشان نکوهش شده­اند. ‏

علاوه بر اين، ما سخن کسانی را كه می­گویند خبر واحد ظنی است و انسان را به علم و یقین نمی­رساند، تأیید نمی­نماییم؛ زیرا چه بسا که خبر واحد نيز انسان را به علم و یقین می­رساند. علامه صديق حسن خان قنوجی مي گويد: «اين اختلاف در مورد خبر واحد که آیا مفيد ظن است یا مفید علم، در صورتی است که سند دیگری وجود نداشته باشد که آن را تقویت کند؛ اما اگر خبر یا سند دیگری وجود داشته باشد که آن را تقویت نماید یا اینکه حدیث، مشهور یا مستفیض باشد، در این صورت اختلافی در مورد آن، وجود ندارد؛ و باید بدانیم که هرگاه عمل کردن به مقتضای خبر واحد مورد اتفاق و اجماع قرار گیرد، در این صورت نیز هیچگونه اختلافی وجود ندارد که چنین حدیثی انسان را به یقین می­رساند؛ زيرا اتفاق و اجماع، صدق آن را براي همگان محرز می­نماید. همچنين اگر خبر واحد مورد قبول امت قرار گیرد، طوری که بعضی به آن، عمل نمایند و برخی دیگر آنرا تأویل کنند، انسان را به یقین می­رساند که احاديث صحيح بخاري و صحیح مسلم از همين نوع مي­باشند؛ يعني تمام امت آنها را   
پذيرفته­اند تا جایی که يا به آنها عمل مي نمایند و يا آنها را تأويل مي­كنند.

علامه اسفرايني در کتاب «لوامع الأنوار البهیة» مي گويد:

«خبر واحد هر گاه مستفيض و مشهور باشد، مفيد علم نظري است، آنگونه كه علامه ابن مفلح و کسان دیگری هم از ابو اسحاق اسفرایني و ابن فورك نقل كرده­اند، حتي بعضي­ها گفتهاند كه مفيد قطعيت است».

سپس یادآور می­شود که خبر آحاد غير مستفيض به دليل احتمال سهو و خطا در آن، مفيد ظن است؛ اما از امام موفق (ابن قدامه) و ابن حمدان و طوفی و گروهي ديگر نقل شده است كه خبر واحد با وجود قرائن، مفيد علم مي شود.

علامه علاء الدين علي بن سليمان مرداوي در کتاب «شرح التحریر» مي­گويد: «اين قول اخير، آشکارتر و صحیحتر است». و اطمينان قلبي نسبت به خبر واحد مانند اطمينان قلب نسبت به متواتر يا شبيه آن، جزو قراین شمرده می شود.

باز ایشان تصریح و تأکید می­نماید که اگر خبر واحد غیر مستفیض را یکی از پیشوایانی که بر دقت و حفظ و امامتش اتفاق نظر وجود دارد، نقل کند، چنین حدیثی موجب علم است.

از قاضي ابو يعلي نقل شده که گفته است: «مذهب (حنبلیها) همین است.   
همچنین ابو خطاب می‌گوید: «ظاهر سخن و نظر اصحاب ما نيز همين است).

سفاريني نیز یادآور مي­شود که ابن زاعوني و امام تقي الدين ابن تيميه همین رأی را انتخاب نموده­اند؛ سپس میگوید: «دانشمندان علم اصول اعم از حنفیه وشافعیه و حنابله رحمهم ‏الله بر این باورند که هر گاه امت خبر واحد را قولاً و عملاً پذيرفته باشند، آن خبر، موجب علم و يقين مي­گردد.»

بعد از آن، يادآوری می­کند که مخالفين اين ديدگاه از میان پیروان ائمه فقط گروه اندکی هستند كه از دانشمندان علم كلام و متكلمين پيروي نموده­اند. در ادامه   
می‌گوید: از میان كساني كه خبر واحد را مفيد علم مي­دانند می­توان به ابو اسحاق،   
ابو الطيب، عبد الوهاب و امثال وی از علمای مالكي، و سرخسي و امثال او از علمای حنفي اشاره نمود. و در پایان می­گوید: «بیشتر فقها و اهل حديث و اغلب اشعريها و افراد دیگری نیز بر همین رأی هستند.»

علامه ابن صلاح مي­گويد: «باید دانست که احادیث مستند بخاري و مسلم باعث علم يقينی و نظري می­شوند؛ بر خلاف نظر کسانی كه مي گويند: اساساً خبر واحد مفید ظن است نه یقین؛ و این که امت اخبار آحاد را پذيرفته­اند بدین دلیل بوده که آنها عمل به ظن را واجب دانسته­اند اگر چه ظن گاهی موجب خطا هم مي­شود».

ابن صلاح مي­گويد: «من نيز چنين ديدگاهی داشتم و آن را قويتر مي­دانستم؛ اما بعدها برايم روشن گردید كه ديدگاه اول صحيح­تر است؛ زيرا کل امت، معصوم از خطا است و ظن كسي كه معصوم از اشتباه است، خطا نیست». منظور علامه ابن صلاح اين است كه امت بر صحت احاديث بخاري و مسلم اجماع و اتفاق نظر دارند.

سفاريني مي گويد: «هنگامی كه ابن كثير این نظر ابن صلاح را دید (که آنچه در صحیح بخاری و مسلم آمده است، صحیح است) آنرا تأیید نمود و گفت: من نيز با رأی ابن صلاح موافقم و آنچه را كه او تأیید نموده و بدان قایل شده است، تأیید   
می­نمایم».

سفاريني مي­افزايد: ابن كثير از سخنان استادش ابن تيمیه اطلاع یافت مبنی بر اینکه وی در مورد حدیثی که امت آنرا پذيرفته است از گروههای زیادی نقل کرده است که آنان چنین حدیثی را مفید علم و یقین می دانند و بعد از ذكر اسامي بعضی از ‌آنان، میگوید: این رأی، مذهب همه­ی اهل حديث و دیدگاه عموم سلف می­باشد.

خلاصه و لب مطلب اين است که: احادیث آحاد صحيح، همانگونه كه از زبان گروهی از علما نقل نمودیم، اگر همراه با قرائن باشند، انسان را به یقین می­رسانند. پس احاديثي كه در كتب حدیث آمده­اند و اهل علم صحت آنها را تأیید نموده و هیچ کس از علما و دانشمندان در مورد صحت آن­ها تردید نداشته و نسبت به آن اعتراضی ننموده­اند، مفید یقین می­باشند. چون امت بر صحت آنها اتفاق نموده است. و تمامی رواياتي را كه یکی از امام بخاري و امام مسلم و یا هر دوی آنها روایت نموده­اند و صحت آنها را هيچكس از اهل علم زیر سؤال نبرده است، از این قبیل شمرده می­شوند و مورد قبول و پذیرش امت می­باشند؛ همچنين احاديثي كه مشهور یا مستفيض هستند یا یکی از أئمه­ی بزرگ مانند مالك از نافع از ابن عمر روايت كرده­اند از همين نوع مي­باشند.

خلاصه­ی سخن این که دانشمندان و علمای اهل سنت احاديث آحاد صحيح را در زمینه­ی عقائد و احكام به طور يكسان پذيرفته­اند؛ و این که أئمه­ی اهل سنت امثال امام مالك، احمد، ترمذي، بخاري، مسلم، ابوداود، نسائی، دارمی و سایر محدثین احاديث آحادی را که در رابطه با اثبات عقاید می­باشند در کتابهای خود آورده اند، بهترين دليل برای اثبات اين مدعا است. قابل یادآوری است که احاديث متواتر در مورد مسایل اعتقادی در ميان اين روايات، بسيار اندك­اند؛ اگر اين پیشوایان، استدلال به این روايات را قبول نمی­داشتند و آنها را به عنوان دليل نمي­پسنديدند در حفظ و نقل و تدوين آنها اين همه زحمت را متحمل نمي­شدند. و باید گفت که هر كس خلاف اين را در مورد آنها بگوید، دروغ گفته و افترا بسته و سخن آنان هیچ تأثیری بر اینکه احاديث آحاد مفيد ظن غالب یا یقین هستند، ندارد.

ابن عبدالبر رحمه الله با وجود اينكه اخبار آحاد را مفيد ظن مي­داند؛ اما بر اين باور است كه همانگونه كه در احكام، عمل به آنها واجب است، در باب عقاید نیز واجب است. ایشان اين ديدگاه را به جمعي از اهل سنت نیز نسبت مي­دهد.[[59]](#footnote-59)

نصوصي كه بر صحت استدلال به احادیث آحاد دلالت می کنند

نصوصي زيادي وجود دارند كه دلیل بر صحت استدلال به احادیث آحاد و وجوب عمل به آنها می باشند از آن جمله:

1ـ ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭼ [توبه:١٢٢]

(مؤمنان را نسزد كه همگي بيرون بروند؛ بلکه بايد كه از هر قوم و قبيله‌اي، عدّه‌اي بروند تا دانش دین بیاموزند و هنگامي كه به سوي قوم و قبيله­ی خود برگشتند آنان را بترسانند تا ـ خويشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت ـ خودداري كنند.) ‏

اين آيه، قبایل و عشاير و انسانهای مؤمن را در اطراف و نواحی مختلف جهان تشویق می­نماید تا براي فرا گرفتن علم و بينش ديني تلاش نمایند و به نواحی مختلف بروند و پس از تحصیل علم به میان قوم خود بازگشته و آنان را به دین خدا هدايت و راهنمايي كنند. کلمه­ی «طائفة» در زبان عرب بر يك فرد و بيشتر از آن، اطلاق   
مي­گردد؛ تفقه در دين نیز شامل عقيده و احكام می شود؛ حتی تفقه و آگاهی یافتن نسبت به عقاید مهمتر از تفقه و آگاهی یافتن در احكام است؛ به همین سبب، امام ابوحنيفه رحمه الله صفحات اندکی در باب عقاید نگاشته و آنرا «فقه اکبر» نامیده است؛ پس این آيه دلیل آشکار و محکمی بر وجوب عمل به اخبار آحاد در باب عقاید است؛ و گر نه هرگز برای «طائفه» که شامل یک فرد نیز می شود، جايز نمي­بود كه قومشان را انذار كنند.

2ـ ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ [حجرات:٦]

‏ (اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! اگر شخص فاسقي خبري را به شما رسانيد   
درباره­ی آن تحقيق كنيد؛ مبادا به گروهي بدون آگاهي، آسيب برسانيد وانگاه از   
كرده­ی خود پشيمان شويد.) ‏

در این آیه، کلمه­ی **«** ﭦ» که در قرائت دیگری (فتثبتوا) نیز خوانده شده است بر این نکته دلالت دارد که اگر کسی خبری را برای شما آورد و آن کس، فاسق نبود بلکه عادل بود، خبرش حجت بوده و لازم نیست که در مورد آن، تحقیق شود و حتی سخنش بدون تحقیق هم مورد قبول است.

3ـ ﭽ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﭼ [توبه:١٢٢]

(بايد كه از هر قوم و قبيله‌اي، عدّه‌اي بروند تا دانش دین بیاموزند).

امام بخاري در صحيح خود در تفسیر و توضیح آیه­ی فوق چنین روایت می­کند که مالك بن حويرث گفت:

**«**أَتَيْنَا النَّبِيَّ ص وَنَحْنُ شَبَبَةٌ مُتَقَارِبُونَ، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ رَسُولُ اللهِ ص رَفِيقًا، فَلَمَّا ظَنَّ أَنَّا قَدْ اشْتَهَيْنَا أَهْلَنَا أَوْ قَدْ اشْتَقْنَا سَأَلَنَا عَمَّنْ تَرَكْنَا بَعْدَنَا فَأَخْبَرْنَاهُ، قَالَ: ارْجِعُوا إِلَى أَهْلِيكُمْ فَأَقِيمُوا فِيهِمْ وَعَلِّمُوهُمْ وَمُرُوهُمْ وَصَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي».[[60]](#footnote-60)

(ما چند نفر جوان هم سن و سال خدمت پیامبر اکرم ص رسیدیم و مدت بیست شبانه روز نزد آن حضرت ص مانديم. پیامبراکرم ص بسيار عطوف و مهربان بود؛ هنگامی که احساس نمود دلمان برای دیدن خانواده­هایمان تنگ شده است و آرزو داریم که آنها را ببینیم، از ماپرسید: «چه کسانی را در خانواده­های خود، گذاشته­اید»؟ ما جریان را برايش بیان نمودیم. آنگاه فرمود: «به خانه­هايتان برگرديد و در میانشان بمانید و آنها را آموزش دهید و آنان را دستور دهید و نماز بخوانید همانگونه که من آن را خواندم). [[61]](#footnote-61)

در این حدیث، پیامبر اکرم ص به هر كدام از آن جوانان دستور داد تا اهل منزل و خانواده­ی خود را آموزش دهند و مسلم است که آموزش شامل عقيده و احكام   
می­شود؛ حتی عقیده ضروری­تر و مهم­تر است که آن را یاد بگیرند؛ پس اگر عقايد به وسيله­ی اخبار و احاديث آحاد، اثبات نگردد، اين دستور پیامبر اکرم ص بی معني و مفهوم مي­شود.

4ـ در جای دیگری از صحيح بخاري و مسلم آمده که تعدادی از مردم يمن نزد رسول الله ص آمدند و عرض كردند: «ابْعَثْ مَعَنَا رَجُلاً يُعَلِّمْنَا السُّنَّةَ وَالإِسْلاَمَ، فَأَخَذَ بِيَدِ أَبِى عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ فَقَالَ : «هَذَا أَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ»[[62]](#footnote-62)

(كسي را همراه ما بفرست تا سنت و احكام اسلامي را به ما ياد بدهد.   
پیامبر اکرم ص دست ابوعبيده را گرفت و فرمود: «فرد مورد نياز شما ابوعبيده است که امين این امت می‌باشد.)

اگر خبر واحد دليل و حجت نمي بود، رسول اكرم ص ابو عبيده را به تنهایی اعزام نمي­نمود؛ علاوه بر اين، پیامبر اکرم ص به کرات و مرات یارانش را برای چنین مأموريتهایی فرستاده است؛ مانند اعزام نمودن حضرت علي، معاذ بن جبل و   
ابو موسي اشعري كه روايات مربوط به آنها در صحيح بخاری و صحیح مسلم و ساير كتب حديث نقل شده­اند.

هیچ شک و تردیدی وجود ندارد كه اين بزرگواران در تعليم و آموزش­هاي خود، عقائد را نيز به مردم آموخته­اند؛ پس اگر سخن و پيام اين افراد حجت نمي­بود، پیامبر اکرم ص آنها را به صورت فردي، اعزام نمي نمود.

امام شافعي رحمه الله در كتاب خود «الرسالة» مي­گويد: اگر خبر واحد براي فرستاده شدگان و مردمی که به سویشان فرستاده شده­اند حجت نمي­بود، رسول الله ص هرگز پیام خود را توسط آنان به صورت فردی نمي­فرستاد.[[63]](#footnote-63)

رد ديدگاه كساني كه خبر واحد را در باب عقيده حجت نمي­دانند

علما و دانشمندان دینی، ديدگاه كساني كه خبر واحد را در باب عقيده حجت   
نمي­دانند به دلایل مختلفی رد نموده اند؛ از آن جمله:

1ـ این رأی که عقیده به وسیله­ی احادیث آحاد ثابت نمی­شود، بدعت است و هیچ گونه اساس و ریشه­ای در شریعت ندارد و هر سخنی که اینگونه باشد، مردود است.

2ـ خود اين نظریه ـ یعنی این که خبر واحد در باب عقیده، حجت نیست ـ یک عقيده است و برای اثباتش به دلیل قطعی نیاز دارد که آنها برای این سخن خود، دلیل قطعی ندارند.

3ـ اگر دليلی قطعي مبنی بر اينكه عقايد به وسیله­ی اخبار آحاد ثابت نمي­شود وجود می­داشت، حتما صحابه و همچنین تابعین و سلف صالح آن را مي­دانستند و به صراحت، بیان مي­كردند.

4ـ این سخن مخالف منهج علمی صحابه است؛ زيرا همه­ی صحابه خبري را که از رسول الله ص نقل مي­شد، مي­پذيرفتند، اگر چه آن را از زبان یک نفر می­شنیدند و هيچ كدام از صحابه خبر صحابي ديگر را به دلیل اینکه خبرش واحد است، رد نمي­كرد.

5ـ دلایلی که بر وجوب عمل به كتاب و سنت دلالت دارند، شامل عقيده و احكام می­شوند؛ پس اختصاص دادن اين دلایل به احكام در صورتی که آحاد باشند، تخصيص بدون مخصص بوده و فاقد اعتبار است.

6ـ خداوند پيامبرش را براي بلاغ مبین (تبليغ آشكار) فرستاده است و مسلم است كه بلاغ مبين این است كه مخاطب را قانع نماید و علم را برايش حاصل کند؛ پس اگر خبر واحد مفيد علم نمي­بود، تبليغ به وسيله­ی آن انجام نمي­گرفت؛ زيرا اتمام حجت تنها وقتی صورت می­گیرد که علم بدان حاصل شود.

7ـ اين قول (که اخبار آحاد در باب عقيده واجب العمل نیستند) مستلزم بطلان عمل به اخبار آحاد در باب عقيده، پس از اصحاب که آنها مستقيما از رسول الله ص شنيده­اند، مي­گردد؛ زيرا احاديث پیامبر اکرم ص قبل از تدوين، تنها به صورت آحاد به دست مردم رسيده­اند و کسانی كه احاديث را به صورت متواتر دریافت نموده­اند، بسيار كم هستند. تازه اعلام اینکه فلان حدیث، متواتر است نزد آنها موجب علم نمی شود؛ زیرا این اعلام نیز خبر واحد است.

8 ـ اين قول، موجب ترک عمل به احاديث آحادی می­شود كه در باب عقيده و احكام هستند؛ زيرا عمل نكردن به آنها در باب عقاید به معنی رد آن­ها است؛ پس چگونه در باب احكام مي­توان بدانها عمل كرد؟!

9- علمای اصول آنگونه که شیخ شلتوت می‌گوید بر این رأی اتفاق نظر ندارند؛ بلکه امام مالك، امام شافعي، یاران امام ابو حنيفه، داوود بن علي و اطرافیانش همچون ابن حزم بر این باورند که خبر واحد موجب علم است. همچنین از علمای حنبلی نیز حسين بن علي كرابيسي، حارث بن اسد محاسبي و قاضي ابو یعلي بر اين باورند كه خبر واحد مفيد علم است.

عقایدي كه به وسیله­ی احاديث ثابت شده­اند

قبل از اینکه اين موضوع را به پایان برسانیم به ذكر نمونه­هایی از عقاید مي­پردازيم كه به وسیله­ی احاديث صحیح آحاد به ثبوت رسیده­اند:

1ـ عقیده به نبوت آدم عليه السلام و سایر پيامبرانی كه در قرآن كريم به نبوت آنان تصريح نشده است.

2ـ عقیده به برتری پیامبر اسلام ص بر سایر پيامبران.

3ـ عقیده به شفاعت پیامبر اکرم ص در روز محشر.

4ـ عقیده به شفاعت رسول اكرم ص براي مرتکبین گناهان كبيره از میان امتش.

5ـ عقیده به همه­ی معجزات پیامبر خدا ص به جز قرآن؛ از جمله معجزه­ی شق القمر که با وجود ذکر آن در قرآن، آن را به گونه­ای تأویل نموده­اند که مخالف با احادیث صحیحی است که بدان تصریح نموده است.

6ـ باور به احادیثی که از آفرينش موجودات، ویژگیهای فرشتگان، جن، بهشت و دوزخ و این که آنها هم اکنون آفریده شده­اند و اينكه حجر الأسود از سنگهاي بهشت است، بحث می­کنند.

7ـ بسياري از ويژگيهاي رسول الله ص كه علامه سيوطي آن­ها را در كتاب «الخصائص الكبري» آورده است؛ مانند وارد شدن به بهشت، ديدن اهل بهشت، دیدن آنچه كه براي پرهيزگاران در آنجا تدارك ديده شده است و تسلیم شدن جن همراه   
رسول الله ص.

8 ـ يقين درباره­ی اينكه ده يار بهشتي به طور حتم از اهل بهشت هستند.

9ـ ايمان به سؤال و جواب منكر نكير در قبر.

10ـ ايمان به عذاب قبر

11ـ ايمان به ترازوي دو کفه در روز قيامت

12ـ ايمان به فشار قبر

13ـ ايمان به پل صراط

14ـ ايمان به حوض كوثر و اينكه هر كس يك بار از آن بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد.

15ـ ایمان داشتن به رفتن هفتاد هزار نفر از امت رسول الله ص به بهشت بدون حساب و کتاب.

16ـ ایمان به تمام ویژگیهایی که در حدیث صحیح برای قيامت و حشر و نشر بیان شده­اند با وجود اینکه در قرآن بدانها تصريح نشده است.

17ـ ايمان به قضا و قدر، خير و شر و اينكه خداوند سعادت و شقاوت، رزق و روزی، مدت عمر انسان را در علم خود نوشته است.

18ـ ايمان به قلمي كه همه چيز را نوشته است.

19ـ ايمان به اينكه اهل گناهان کبیره برای همیشه در دوزخ نخواهند ماند.

20ـ ایمان به اینکه ارواح شهیدان به شکل پرندگان سبزی در بهشت می­باشند.

21ـ ایمان به اینکه زمین اجازه­ی پوساندن جسد پیامبران را ندارد.

22ـ ایمان به اینکه خداوند فرشتگانی دارد که همواره در حال گردش بوده و درود و سلام امتش را به پیامبر اکرم ص مي­رسانند.

23ـ ايمان داشتن به تمام علامات و نشانه های قيامت مانند ظهور مهدي، نزول عيسی و آمدن دجال و غيره.

قابل یادآوری است که همه­ی عقاید فوق با اخبار آحاد به اثبات نرسیده­اند؛ بلكه بعضي از اين اعتقادات با احاديث متواتر به اثبات رسیده­اند؛ اما چون این گروه از شناخت کافی در مورد احاديث متواتر و آحاد برخوردار نیستند باعث شده است که آنها تمام مسایل اعتقادی فوق یا بیشتر آنها را نپذیرند. در صورتی که احاديث ظهور دجال، پیدایش مهدي و نزول عيسي بن مريم متواترند چنانچه بسياري از علما به تواتر آنها تصريح نمودهاند.

مصیبت بزرگتر اين است كه آنها عقاید ثابت شده به وسیله­ی احاديث متواتر و حتی اندیشه­های اثبات شده به وسیله­ی قرآن را به گمان اینکه این دلایل قطعی نیستند چنانچه اشاره کردیم، نمی پذیرند. به همين خاطر، آنان رؤيت پروردگار را در روز قيامت قبول ندارند حال آنكه این مطلب در قرآن کریم وارد شده است و احادیث متواتر نیز به بیان آن پرداخته­اند؛ خداوند متعال می‌فرماید:

ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ [قيامت:٢٢–٢٣]‏

(چهره­هایی در روز قیامت، شاداب­اند و بسوی پروردگارشان نگاه می­کنند.)

امام ابوالحسن اشعري معتزله را بخاطر تقلید از بزرگان و اندیشمندانشان و رد نصوص قران و سنت، مورد نكوهش قرار می­دهد و مي­گويد:

«خواهشات نفسانی منحرفان از راه حق امثال معتزله و قدریها باعث شده است تا با تقلید از بزرگان و گذشتگانشان قرآن را طبق رأي و نظر شخصی خود، چنان تفسیر کنند که نه منشأ قرآني دارد و نه از رسول الله ص نقل شده است و نه هیچ یک از علمای سلف به چنین تفسیری قائل بوده­اند؛ بلی، آنها با روایاتی که صحابه از پیامبر اکرم ص نقل نموده­اند مبنی بر اینکه مؤمنان در روز قیامت، خداوند را با چشمانشان مشاهده خواهند نمود، مخالفت ورزیده­اند؛ حال آنکه این موضوع از جهات مختلفی و با احادیث و اخبار متواتری به اثبات رسیده است؛ هم چنين اين گروه پا را فراتر گذاشته و شفاعت رسول الله ص را در حق گناهكاران، انکار نموده و روايات گذشتگان این امت را در این زمینه رد نموده­اند و بالاتر از این، منكر عذاب قبر شده و نمی­پذیرند که کافران در قبرهایشان دچار عذاب می­شوند».[[64]](#footnote-64)

ابوالحسن اشعري در جای دیگری مي­گويد: «معتزله حوض و عذاب قبر را منكر شده­اند»[[65]](#footnote-65). و در کتاب "مقالات الاسلامیين" مي­گويد: معتزله و خواج درباره­ی عذاب قبر دچار اختلاف شده­اند؛ بعضي آن را نفي كرده­اند و برخی دیگر آن را پذيرفته­اند»[[66]](#footnote-66)

همچنین وی در جایی دیگر از کتابش مي­گويد: «درباره­ی اینکه آیا شفاعت   
رسول الله ص شامل حال مرتكبان گناهان كبيره می­شود يا خير نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ در این میان، معتزله اين شفاعت را انکار کرده و چنین شفاعتی را باطل   
شمرده­اند». [[67]](#footnote-67)

و در جای دیگری از مقالات میگوید: «معتزله قبول ندارند که خداوند داری چشم و دست است؛ همچنین معتزله دیدن خداوند را با چشم، آمدنش را در روز قیامت و نزول او را به آسمان دنیا باور ندارند؛ همچنین یکی دیگر از باورهای آنان، این است که افراد فاسق برای همیشه در دوزخ می­مانند».

بله، آنان در موارد دیگری نیز با احادیث صحیح و متواتر حتی با آیات قرآن کریم مخالفت ورزیده­اند. در اینجا ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که هر کس، عقایدی را رد کند که با احادیث صحیح به اثبات رسیده­اند، چنین شخصی راه و روش معتزله را در پیش گرفته و از راه و روش اهل سنت فاصله گرفته است.

حكم كساني كه امور ثابت شده با احادیث آحاد را انکار می­کنند

سفاريني از اسحاق بن راهويه نقل نموده است که وی انکار کنندگان احادیث آحاد را كافر دانسته است؛ اما نظر صحيح­تر اين است كه آنها كافر نیستند؛ چنین به نظر   
می­رسد که این فتوا با توجه به انکار احادیثی صادر شده است که همه­ی امت آنها را قبول داشته و بر صحت آنها اتفاق نظر نموده­اند.

ما اگر چه منكر احادیث آحاد را كافر نمي­دانيم؛ اما بر اين عقيده هستيم كساني كه احاديث صحيح رسول الله ص در باب عقيده رد كرده­اند، سخت در اشتباه بوده و احتمال آن مي­رود كه بخاطر این کارشان، گمراه و گرفتار عذاب شوند:

ﭽ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﭼ [نور:٦٣]

(آنان كه با فرمان پیامبر مخالفت مي‌كنند، بايد بترسند كه مبادا به بلایی گرفتار آیند یا اینکه دچار عذاب دردناکی شوند).

اين است منهج صحیح

ما در اين پژوهشی كه تقديم حضورتان مي­گردد، صرفا به قران و سنت پایبند خواهیم بود؛ لذا بر خود لازم می­دانیم كه اندیشه­های ارائه شده در این پژوهش را بر منهج قران و سنت ارائه دهیم و از از چهارچوب آنها پا را فراتر نگذلریم. و این، همان روشي است كه دلهاي نخستین افراد اين امت را زنده نمود.

و این، تنها راهی است که می­تواند سایر امت را اصلاح نماید؛ امام مالك بن انس ؛امام و دانشمند مدينه­ی منوره؛ چه زیبا مي­گويد که: «هر گز آخر اين امت اصلاح   
نمي­شود مگر با همان چيزي كه افراد نخست اين امت به وسیله­ی آن، اصلاح شدند».

آری، ما قبلا برتری منهج قرآن و تفاوتهای آن را با راه و روش فلسفه در اثبات مسائل اعتقادی بیان نمودیم؛ و همین برتری و تفاوتها است که ما را ملزم به پیروی از منهج قران می­نماید.

شبهه­ای كه نياز به توضيح دارد:

چگونه با كساني كه به قرآن ايمان ندارند، صحبت کنیم؟

برخی از کسانی كه بهره­ی اندکی از دین دارند، مي­گويند: چگونه قرآن را به کسانی که بدان ایمان ندارند، عرضه نمایيم؟ ما باید مردم امروز را با منطق علم جدید مادی و دلایل عقلی مورد خطاب قرار دهیم و وقتی که در برابر اسلام، تسليم شدند و قران را پذیرفتند، آنگاه با قرآن کریم آن­ها را مورد خطاب قرار دهیم.

ما به اين گروه مي­گوييم: شما را به خدا سوگند میدهیم، اندكي بينديشيد؛ چگونه خداوند پيامبرش را دستور داد تا کافرانی را بترساند و بیم دهد كه نه به خدا ایمان داشتند و نه قرآن و پيامبر را قبول داشتند؟ ﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭼ [انعام:١٩]

(تا شما و تمام كساني را كه اين قرآن بدانها مي‌رسد با قرآن، بيم دهم).

خداوند چگونه به پيامبرش دستور داد تا قرآن را برايشان تلاوت كند؟ آيا رسول الله ص قرآن را براي معاندين تلاوت نمی­نمود تا باطن آنان را حركت داده و دل­هايشان را به لرزه درآورد؟

آيات قرآن کریم با افرادی همچون اميه بن خلف و وليد بن عتبه با وجود كفر شدید و عداوت فراوانی كه با اسلام و مسلمین داشتند، چه كرد؟

برخی می­گویند: امروزه قرآن در هر جای دنیا حتی در رادیوی لندن و واشنگتن هم تلاوت مي‏شود؛ اما با وجود اين، حتي مسلماناني كه آن را مي­خوانند به آن ايمان و اعتقادی ندارند.

پاسخ اين اشكال، اين است که در گذشته، هنگامی كه مردم عرب به آيات قرآن کریم گوش فرا می­دادند، این آیات به اعماق دلهایشان نفوذ مي­كرد؛ زيرا آنان عرب بودند و معاني و مقاصد آيات را بخوبی درک مي­کردند. اما امروز ميان قرآن و مردم حجاب و موانع زيادي وجود دارد که برخي از اين موانع به زبان و لغت مردم بر مي‏گردد و برخي ديگر به شبهات و ايراداتي برمیگردد كه در اذهان مردم ایجاد نموده­اند و از دیدگاه مردم به عنوان یک واقعيت پذيرفته شده‏اند.

به همین جهت، در این عصر، مهمترین وظیفه­ی کارشناسان دینی اين است كه قرآن را به زباني بیان كنند كه مردم آنرا بفهمند و اساسا ارتباط مردم را با قرآن برقرار نمایند و آنان را با قران آشنا کنند. يعني مفاهیم قرآني را براي مردم توضیح دهند و معانی این کتاب بزرگ را در ذهن و فكر مردم احیا کنند تا مردم بار ديگر لذت آن را بچشند و با تمام وجود شیرینی آن را احساس کنند. همچنین اندیشمندان دینی باید معاني و مفاهیم قرآن را به دروغگویان و دروغ پردازان تفهیم کنند تا بدین طریق، دعوت تحقق پیدا کند و بر تمام مردم اتمام حجت شود. ما در مباحث گذشته بيان داشتيم كه قرآن تنها اخبار نیست؛ بلکه مشتمل بر دلایلي است كه خردها را قانع و تشنگي دلها را برطرف مي­سازد.

دعوت مشکوک تقریب اديان

باید دانست که روش صحیح و درست، همان روشی است که خداوند برای تثبیت و استقرار ایمان در دلها، به ما نشان داده است و باید براي هدايت خود و همچنین راهنمایی مردم پایبند آن باشيم و مردم را بر اساس آن تربيت كنيم.

دشمنان خدا و فريب خوردگان این امت مي­خواهند اين روش و اسلوب قرآني را با دعوت به تقریب و آشتی ميان اديان تخریب کنند؛ لذا کنگره­ها و کنفرانسهایی بدین منظور ترتیب می­دهند که به جز بی اعتمادی نسبت به دین و ابهام و سرگردانی هیچ نتیجه­ی دیگری ندارد .

مسلمانانی كه اين مجالس و محافل را برگزار می­کنند، در واقع دچار اشتباه و خطاي بزرگي می­شوند؛ زیرا آنها می خواهند اسلام را مانند يهوديت و مسیحیت در بوته­ی بحث و جدال قرار دهند و با این مکاتب يكسان نمایند.

اگر اين آقايان به جای این کار در ارتباط با ديگر ادیان، این اسلوب قرآنی را انتخاب می­كردند، عذرآنان پذيرفته مي­شد:

ﭽ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ [آل عمران:٦٤]

‏ (بگو: اي اهل كتاب! به سوي سخن دادگرانه‌اي بيایيد كه ميان ما و شما مشترك است و آن اینكه تنها خداوند يگانه را عبادت کنیم و چيزي را با او شريك قرار ندهیم و برخي از ما برخي ديگر را به جاي خداوند يگانه، به خدایي نگیرد؛ پس اگر آنها روی گردانی کردند، بگویيد شما گواه باشيد كه ما تسلیم دستورات الهی هستيم.) ‏

آنان می­بایست بطلان و اشتباهات اديان را به نحو احسن بيان مي­كردند و دين حق را به آنان نشان مي­دادند و براي آنان اقامه­ی حجت و دليل مي­كردند نه اينكه خواستار دوستی و محبت آنان مي­شدند و آنان را در باطل و اندیشه­های نادرستشان حمايت   
مي­كردند.

کسانی که اسلام را با ساير اديان و مذاهب و فلسفه­ها مخلوط مي­كنند و به گمان خود ميان نصوص قرآني و سخنان پيروان اديان دیگر توفيق و تلفيق ايجاد می­كنند تا به نقطه­ای برسند كه اسلام و ساير اديان را به هم نزدیک و در نهایت آشتی دهند، سخت در اشتباه بوده و راه را گم کرده و در تصمیم خود دچار توهم شده اند؛ زیرا اسلام دين الهي و مقدسی است که حافظ و نگهبان زندگي و بشریت است و هیچ نیازی ندارد که میان آن و ساير اديان وحدت ایجاد کنیم. در ادیان دیگر، امور باطل و گاهی هم خیر و صلاح وجود دارد؛ اما اسلام سراسرش حق و خیر وصلاح است و رسالت و وظیفه­ی ما اين است كه كتاب و دين پروردگارمان را متمايز از ساير اديان و كتب، نگه داريم.

ﭽ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﭼ [بقره:٢٥٦]

(همانا هدايت و كمال از گمراهي و ضلالت متمایز و جدا شده است.)

آری، باید اسلام را آنگونه که هست به مردم عرضه کنیم تا مردم بطور صاف و پاک و دور از خلط و بهم آمیختگی بدان دسترسی داشته باشند و آنرا بپذیرند.

خداوند كساني را كه در پي خلط و بهم آمیختن اسلام با ساير اديان هستند و به گمان خود مي­خواهند راه وسطی را ميان اسلام و اديان پيدا كنند، نكوهش كرده است و اين عمل را از جمله اعمال منافقين معرفي نموده است؛ چنانکه مي­فرمايد:

ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﭼ [نساء:٦١-٦٢]

(و زماني كه بديشان گفته می شود که به سوي چيزي بيایيد كه خداوند آن را نازل كرده است و همچنین به سوي پيغمبر روي آوريد، شما منافقان را می­بینید كه سخت به تو پشت مي‌كنند و ديگران را نيز از تو باز مي‌دارند؛‏ امّا چگونه است كه چون به سبب اعمالشان بلایي بدانان رسد نزد تو مي‌آيند و به خدا سوگند مي‌خورند كه ما هدفی جز خيرخواهي و وحدت نداشته‌ايم). ‏

## ايمان به خداوند

## مقدمه

### اهميت این اصل

نخستين اصل از اصول اعتقادي، ايمان به خداوند است؛ این ايمان، مهمترين اصول اعتقادي و عملي در اسلام بشمار می رود؛ وجود اسلام بر اين محور استوار است؛ اين اصل در واقع شالوده و لب قرآن کریم است؛ اگر بگوييم كه تمام قرآن بحث و سخن از ايمان است، سخن گزافی نگفته­ايم؛ زيرا قرآن، يا مستقيماً از ذات خدا سخن میگوید، یا از اسما و صفات و افعال خداوند بحث میکند مانند آية الکرسی و سوره­ی اخلاص؛ يا هم از دعوت به عبادت خداي يگانه و بی همتا صحبت می‌کند و یا از دعوت به ترك عبادت معبودان باطل سخن مي­گويد که تمام اینها در واقع ستايش خداوند و دعوت به اداي حقوق الهی و باز داشتن مردم از عبادت غير الله هستند.

بخشی دیگر از قران کریم نیز امر به فرمانبرداري و نهي از معصيت خداوند متعال است که اينها هم از لوازم و موجبات ايمان می­باشند؛ و فرازهایی از قران کریم هم از اوضاع و احوال مؤمنان و اينكه در دنيا چه كرامت و شرافتي دارند و در آخرت نیز چگونه پاداشي به آنها داده مي­شود، بحث میکند؛ همچنین در جاهای متعددی درباره­ی سرگذشت كافران و اینکه خداوند چگونه آنها را در دنيا مجازات می­نماید و در آخرت نیز به چه عذابهایی گرفتار می­شوند، سخن می‌گوید.

بنابر اين، همینگونه که مشاهده می­کنیم در تمام قرآن صحبت از ايمان به خداوند متعال است و نام خداوند متعال در قرآن با اسما و صفاتش حدود (10062) بار تکرار شده يعني به طور متوسط در هر صفحه تقريبا بیست بار وارد شده است و این، دليل روشن و بارزی بر اين واقعیت است.

ما مي توانيم بگوييم: ايمان به خداوند در برابر سایر اصول و فروع به منزله­ی تنه­ی يك درخت در مقايسه با ساير شاخ و برگ­ها است؛ ايمان به خداوند پایه­ی اساسی و بنيان دين است و هر اندازه که ایمان انسان قویتر و استوارتر باشد، بهره­ی او از اسلام به همان اندازه بیشتر خواهد بود.

### **مواردی که متعلق به ايمان به خداوند هستند**

مواردی که لازم است در این باب مورد بحث و بررسی قرار گیرند، به شرح زیر   
می­باشند:

1ـ دلایل وجود خداوند و رد شبهاتي كه در این رابطه مطرح می­شوند.

2ـ تعريف خداوند سبحان که در قرآن به دو روش بدان پرداخته شده است.

الف: بيان شگفتي­هایي كه در مخلوقات نهفته و دلیل بر قدرت و توانایی خداوند و نوآفرينیهای او هستند.

ب: بررسی آياتي كه مستقيماً از ذات، اسما، صفات و افعال خداوند سخن گفتهاند.

3ـ توحيد خداوند در عبادت و نفي هر گونه شريك براي او و رد تمام معبودان دیگر.

4ـ نگاهی به تاريخ اعتقادات الهي و بررسي گزینه­ی درست در این زمینه.

## فصل اول: دلایل وجود خداوند

### اول: دليل فطرت

فطرت سالم بدون هيچگونه دليلي به وجود آفريدگار، اعتراف می‌کند؛ قرآن در مورد وجود آفريدگار، طولانی به ایراد سخن نپرداخته است؛ بلکه بیشتر به این نکته   
می­پردازد كه فطرت سلیم و روانی که با شرک آلوده نشده باشد، بدون هيچگونه دليلي نه تنها به وجود آفريدگار، بلكه به يگانه بودن او نیز اعتراف میکند؛ چرا که این موضوع، فطری بوده و با روان هر کسی عجین است؛ چنانکه میفرماید:

ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ [روم:٣٠]

(روي خود را خالصانه متوجّه آیين اسلام بگردان؛ اين، سرشتي است كه خداوند مردم را بر آن سرشته است؛ پس نبايد سرشت خدا را تغيير داد؛ اين است دين و آیين محكم و استوار؛ ولي اكثر مردم نمي‌دانند.) ‏

اين فطرت همان پديده­اي است كه مورد توجه تمام پژوهشگران و محققان تاريخ اديان بوده است و همه­ی ملتهایی كه تاريخ آنها مورد پژوهش قرار گرفته است معبودانی براي خود انتخاب کردهاند که مورد توجه و تقدیس آنان بوده­اند.[[68]](#footnote-68)

در اینجا این سؤال مطرح است که اگر ایمان به خدای یگانه امری است فطری پس چرا انسانها در طول تاریخ، معبودان مختلفي را عبادت کردهاند؟

پاسخ اين سؤال اين است که فطرت، انسان را به سوي خالق و آفريدگار یگانه دعوت مي­كند؛ اما عوامل زيادي انسان را احاطه كرده­اند و اين عوامل انسان را از توجه به سوي معبود حقيقي منحرف مي­كنند؛ آنچه را كه پدران در روح و روان فرزندانشان غرس می­کنند و نويسندگان و معلمان و پژوهشگران به افكار و اندیشه­های نوآموزان القا مي­نمایند، فطرت را آلوده نموده و پرده­ای روی چشمان آنان قرار می­دهد بگونه­ای که نمی­توانند متوجه خدای واقعی شوند.

پیامبر اکرم ص برآنچه که ما بیان نمودیم مهر تأیید زده و در حدیثی که بخاري و مسلم از ابو هريره روایت نموده­اند، میفرماید:

**«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، أَوْ يُنَصِّرَانِهِ، أَوْ يُمَجِّسَانِهِ».**

(هر نوزادی بر فطرت پاک به دنيا مي­آيد؛ اما والدين ـ و همان عوامل محيطي ـ او را يهودي يا مسیحی و يا مجوسي بار مي­آورند.)

نكته­ی قابل توجه اين است كه پیامبر اکرم ص نفرمودند «یسلمانه» يعني والدين و عوامل محيطی او را مسلمان مي­كنند؛ زيرا كه مسلمان بودن، خواست و اقتضای فطرت است و نيازي به عوامل خارجي ندارد.

گاهي هم اين سؤال مطرح می­شود كه اگر نوزاد را به حال خودش بگذاريم و فطرت او را تحت تأثير قرار ندهيم، آيا موحد و اهل معرفت به بار مي­آيد؟ در پاسخ باید گفت که: اگر شياطين انس او را منحرف نكنند و فطرت او را آلوده نگردانند، شياطين جن او را رها نمي­كنند؛ زيرا شيطان با خود عهده كرده كه بني آدم را گمراه كند:

ﭽ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﰝ ﰞ ﭼ [ص:٨٢-٨٣]

(شیطان گفت: به عزّت و عظمت تو سوگند كه همه­ی آنان را گمراه خواهم كرد‏‏ مگر بندگان مخلص تو را ـ كه بر آنان سلطه و قدرتي ندارم و وسوسه‌ام در آنها تأثیری نمی­گذارد).‏

آری، به شيطان اين توانايي داده شده است كه خود را به قلب انسان برساند و در اعماق دلها نفوذ كند؛ چنانکه در حديث صحيح آمده است که:

**«إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِى مِنَ الإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ، فَخَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِى قُلُوبِكُمَا شَرًّا» أَوْ قَالَ: «شَيْئًا»**[[69]](#footnote-69)

(شيطان مانند خون در رگهای انسان عبور میکند و من از اين مي­ترسم كه شيطان در دلهاي شما شر و فساد القا كند.)

قرآن کریم نیز شيطان را اینگونه توصف نموده است:

ﭽ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﭼ [ناس:5]

‏ (وسوسه‌گري است كه در سينه‌هاي مردم به وسوسه مي‌پردازد). ‏

همچنین در روايات صحيح آمده است كه هر انسانی، همراهي از جنيها دارد كه او را به فساد و انجام دادن کارهای زشت وادار میکند. در قرآن کریم نیز آمده است که:

ﭽ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ [ق:٢٧]

(شيطاني كه در دنيا پيوسته همدم او است، مي‌گويد: پروردگارا! من او را به طغيان و سركشي وا نداشته‌ام؛ بلكه او خود در گمراهي ژرف بسر می­برده است.)

انسان تنها هنگامی از دست این همراه بد نجات پیدا می‌کند که به خداي يگانه پناه ببرد:

ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﭼ [ناس:١- ٦]

‏ (بگو: پناه مي‌برم به پروردگار مردم؛‌‏‏ به مالك و حاكم واقعي مردم؛ ‏ به معبود به حقّ مردم از شر وسوسه‌گري كه واپس مي‌رود؛ آن ‏‏وسوسه‌گري است كه در سينه‌هاي مردم به وسوسه مي‌پردازد چه از جنّيها باشد وچه از انسانها). ‏‏

شياطین جن در فساد و آلوده كردن فطرت انسان نقش بزرگي را ايفا مي­كنند. در كتاب صحيح مسلم از عياض بن حمار روایت است که روزي رسول اكرم ص   
خطبه­ای ایراد نمود و در قسمتی از آن خطبه چنین فرمود:

**«إِنَّ اللهَ أَمَرَنِي أَنْ أُعَلِّمَكُمْ مَا جَهِلْتُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي يَوْمِي هَذَا، وَإِنَّهُ قَالَ: كُلُّ مَالٍ نَحَلْتُهُ عِبَادِي فَهُوَ لَهُمْ حَلالٌ، وَإِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلَّهُمْ، فَأَتَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ، وَحَرَّمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحْلَلْتُ لَهُمْ، وَأَمَرَتْهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا**».

(اي مردم! خداوند به من دستورداده است تا شما را از آنچه كه نمي­دانيد و امروز به من آموخته است، آگاه نمایم؛ خداوند فرمود: تمام چیزهایی را كه به بندگانم عنایت نموده­ام، حلال­اند. و من تمام بندگانم را پاكيزه و بدور از انحراف آفریده­ام؛ اما شیاطین به سوی آنها آمده و آنها را از آیینشان منحرف نموده و آنچه را كه براي آنان حلال كرده بودم، برآنان حرام مي­كنند و به آنان فرمان میدهند که برای من شریک و انباز قرار دهند درحالی كه من دليلي براي این كار نفرستاده­ام).[[70]](#footnote-70)

مصیبت، فطرت را پاکیزه می گرداند

گاهی هم حجابها و پرده­ها از روی فطرت برداشته مي‏شود و به سبب بلا و مصيبتهایي که دامن­گیر انسان می­گردد و امكان هيچگونه كمك و ياري از جانب سایر انسان­ها وجود ندارد، پرده‏هايي كه فطرت را زنگ آلوده كرده­اند، زدوده مي­شوند. چه زیادند انسان­هاي ملحد و بي دينی كه هنگام گرفتار شدن درگرداب بلا و مصیبتها، پروردگار خود را می­شناسند و به سوي او باز می­گردند. کم نیستند مشرکانی که گرفتاریها باعث شده­اند تا در رديف بندگان مخلص خداوند قرار گیرد؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید:

ﭽ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﭼ [یونس:٢٢]

(اوست که شما را در خشکي و دريا راه مي­برد تا آنکه در کشتي­ها قرار گيريد، و باد موافق، آنان را پيش برد و سرنشينان بدان شادمان گردند و به ناگاه بادي سخت به آنان در رسد و از هر سو، موج به سويشان آيد، و آنان يقين کنند که گرفتار   
شده­اند. آن وقت خداوند را در حالي که دين و عبادت خالص را تنها از آن وي مي­دانند، به فرياد مي­خوانند و می­گویند: اگر ما را از اين حال بحراني نجات دهی، قطعاً از سپاسگزاران خواهيم بود.)

لابد شنيده­ايد كه سرنشينان هواپيمايي كه در فضا با نقص فنی مواجه می­گردد و هواپیما به هر طرف، کج و راست می­شود به گونه­ای که حتی خلبانها هم از هدايت و كنترل آن عاجز می­شوند و خود را تسليم قضا و قدر الهي می­کنند، در این لحظه­ی بسيار خطرناك و سرنوشت ساز، انديشه­ی الحاد و بی باوری از بين رفته، زبانها به زمزمه­ی دعا و نيايش پرداخته و دلها با صدق و اخلاص بسوي پروردگارشان مي­شتابند؛ آری، در چنین شرايط وحشتناک و خطرناکی است که تصور شرك و بی­دینی از ذهنها رخت بر بسته و اثری از آن باقی نمی­ماند.

مشركانی که پیامبر اکرم ص در میان آنان مبعوث گردید به وجود آفریدگار اعتراف داشتند

اعرابی كه رسول الله ص در میان آنان مبعوث گردید، به وجود آفريدگار اعتراف داشتند و او را يگانه آفريدگار جهان هستي می دانستند. همچنین مي­پذيرفتند كه او يگانه روزي دهنده است و سود و زیان به دست او است؛ اما آنان مخلصانه خدا را اطاعت نمی­كردند؛ بلکه در کنار خداوند متعال، خدایان دیگری را نيز عبادت مي­كردند؛ به همین خاطر، پیامبر اکرم ص برای وادار نمودن مشركين به بندگي خدای يگانه و خالص گرداندن دين براي آن ذات بی همتا در مورد آفريدگار و مالك آسمانها و زمين از آنها سؤال مي نمود؛ آنان نیز به وجود او اعتراف می­کردند و خالق بودن خداوند را قبول داشتند.

ﭽ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﭼ [لقمان:٢٥]

(هر گاه از آنان ـ مشرکان ـ بپرسي: چه كسي آسمانها و زمين را آفريده است‌؟ حتماً مي‌گويند: خدا. پس بگو: ستايش از آن الله است ولي بیشتر آنان نمي‌دانند ـ و اين است كه به مقتضاي اعتراف خود، عمل نمي­نمایند و عبادت را تنها به خدا منحصر نمي‌كنند.) ‏

در سوره­ی مؤمنون نیز مي­فرمايد:

ﭽﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﭼ [مؤمنون:٨٤–٨٩]

‏ (بگو: اگر شما دانا و فرزانه‌ايد، زمين و كساني كه روی زمين بسر می­برند، از آن چه کسی هستند؟!‏ ـ بر اساس نداي فطرت، و بداهت عقل ـ خواهند گفت: از آن الله هستند. بگو: پس چرا نمي‌انديشيد و به یاد نمی­آورید ـ كه تنها مالك كائنات شايسته­ی پرستش است و بس‌؟ ـ ‏بگو: چه كسي صاحب آسمانهاي هفتگانه و صاحب عرش عظيم است‌؟ ‏خواهند گفت: از آن الله است. بگو: پس چرا پرهيزگاري پيش نمي‌گيريد؟ ‏بگو: چه كسي فرماندهي بزرگ همه ‌چيز را در دست دارد و او كسي است كه پناه مي‌دهد و كسي را نمي‌توان از عذاب او پناه داد، اگر فهميده و آگاهيد؟!‏ خواهند گفت: الله. بگو: پس چگونه گول مي‌خوريد و جادو و جنبل مي‌شويد؟) ‏

مشهور است که اعراب، كعبه را تجليل مي­كردند و حج را انجام می­دادند و به برخی از عبادتهای بجا مانده از پیشینیان نيز پایبند بودند.

كفر مردم امروزی بزرگتر و خطر­ناکتر است

ما نبايد تنها به دلایل وجود خداوند بسنده كنيم؛ زيرا فطرت انسان به وجود او گواهي مي­دهد وحتی درمیان انسانهای گذشته هم به ندرت مي­توان منكرین وجود خدا را پيدا كرد به جز تعداد بسیار اندکی که در مقایسه با مجموع انسانها قابل ذکر هم نیستند.

اما امروزه، انحراف به اوج خود رسيده است؛ كساني را مشاهده مي­كنيم كه   
مي­گويند: خدايي وجود ندارد و اين مقوله را اساس و پايه­ی مذهب خود قرار داده و زندگي خود را بر اساس این اندیشه، بنا نهاده­اند و دولتهایی را با این معیار تشکیل   
داده­اند و صدها ملیون انسان به این تفکر گرایش پیدا کرده اند. بله، متأسفانه این مقوله در سراسر دنیا گسترش يافته است و درباره­ی آن، كتابهای متعددی تأليف شده است تا جایی که آنرا فلسفه و حکمتی مدون و قابل تدریس و آموختنی تلقی کرده­اند و می­خواهند آن را به عنوان یک مکتب علمی مطرح کنند و حقانیت آنرا به اثبات برسانند.

بنابراين، ضروری به نظر می رسد که ما مقداری بیشتر به این قضیه بپردازیم و این نظریه را با دلیل و حجت، مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

### **دليل دوم: هر آفريده را آفریدگاری لازم است**

قرآن كريم عليه منكرين دروغ پرداز، دلایلی را ارائه می­نمایند که خردهای سالم بدان اقرار و اعتراف می­کنند و منطق و عقل سليم انکار و رد آن را جايز نمي­داند؛ چنانکه خداوند متعال مي­فرمايد:

ﭽ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ [طور:٣٥–٣٦]

‏ (آيا آنان بدون هيچ گونه خالقي آفريده شده‌اند؟ و يا اين كه ـ خودشان خويشتن را آفريده‌اند و ـ خودشان آفريدگارند؟‏ يا اين كه آنها آسمانها و زمين را آفريده‌اند؟! بلكه ايشان طالب يقين نيستند) ‏

اين آيه به آنها مي­گويد: شما وجود داريد و این واقعيتي است انكار ناپذير و همچنین آسمانها و زمين وجود دارند و جای شک نیست.

و در عقل و خرد هر خردمندی ثابت است كه هر موجودی برای به وجود آمدنش سببي را لازم دارد و اين نكته­اي است كه شتر چرانها در صحراها هم آن را درك   
مي­كنند و مي­گويند:

«البعرة تدلّ علی البعير و الأثر يدلُّ علی المسير فسماء ذات أبراج و أرض ذات فجاج، الا تدل علی عليم الخبير؟!»

سرگین شتر، نشاني وجود شتر است، و آثار قدم­هاي عابران، نشان وجود آنان است؛ پس اين آسمان­هاي بلند و زمينهای داراي راه­هاي متعدد چگونه حكايت از وجود خداي عالم و آگاه ندارند؟! بله، این مسئله­ای است که دانشمندان و پژوهشگران زندگي و موجودات زنده نيز از آن به خوبي آگاه­اند.

آنچه را كه آيه­ی مذكور بدان اشاره دارد، همان چيزي است که دانشمندان، آن را قانون سبيت نامیده­اند؛ این قانون مي­گويد: هيچ چيز ممکنی خود به خود بوجود   
نمي­آيد؛ زيرا اسباب لازم براي به وجود آمدن خودش را ندارد و همچنین نمي تواند وجود را به چیزهای دیگر ببخشد؛ زیرا چیزی را که خودش نداشته باشد، چگونه   
می­تواند به دیگران ببخشد؟

براي توضیح اين قا نون به مثال زیر توجه کنید

چند سال قبل، باستان شناسان در صحرای ربع خالي به دنبال بادهایی که در آن منطقه وزیده بود، آثار شهري را كه در زير ريگها محو شده بود، کشف نمودند؛ آنان بلافاصله، تحقيق و پژوهشهای گسترده­ای را آغاز نمودند تا بتوانند اطلاعاتي را در مورد تاريخ بنای آن شهر بدست آورند؛ جالب اینجا است که به ذهن هيچ كدام از این باستان شناسان و ساير دانشمندان هم خطور نکرد که این شهر بر اثر عوامل طبیعی مانند تند بادها، باران یا گرما و سرما بوجود آمده باشد؛ بلكه اذعان داشتند كه اين شهر ساخته­ی دست انسان بوده است.

چنانچه کسی چنین تصور می­کرد که اين شهر در اثر حوادث طبيعي به وجود آمده است، قطعاً مردم او را فاقد عقل و خرد دانسته و دلشان به حال او می­سوخت و از خداوند می­خواستند که شفایش دهد.

حالا اگر كسي بگويد: اين شهر در ميان آسمان و زمين به وجود آمده و سپس روي زمين قرار گرفته است بدون اينكه انسان در ایجاد آن دخالتی داشته باشد، بي ترديد اين گفته در غرابت و شگفتی دست کمی از گفته­ی قبلي ندارد و حتی شگفت انگیزتر است؛ زيرا كه عدم نمي­تواند چيزي را وجود بخشد و اين امری است بسیار بدیهی که هيچ چيزي نمي­تواند خود را به وجود بياورد.

شهر یاد شده آنگونه كه ما آن را مي­شناسيم، قطعاً نياز به يك ایجاد کننده و سازنده داشته است و هر عملی دليل بر وجود عامل و نشان انجام دهنده­ی آن است؛ بنابراين، شهر مذكور نیز قطعاً ساخته­ی دست افرادي خردمند و ماهر در فن ساختمان سازي و آشنا به اصول بنایی بوده است.

اگر انساني را ببينيم كه از نقطه­ی پايين يك ساختمان به بالاترين نقطه­ی آن رفته باشد، آن را انكار نمي­كنیم و امري عجيب و شگفت آور نمي­دانیم؛ زيرا انسان قادر به انجام اين كار است. اما اگر سنگي را ببينيم كه در ردیف پایین ساختمان قرار داشته است؛ سپس به بالاترين سطح آن منتقل شده است، قطعاً نمي­پذیریم كه آن سنگ خود بخود به بالاي آن ساختمان رفته باشد؛ بلكه حتماً انساني آن را به آن جا انتقال داده است؛ زيرا كه سنگ خاصيت حركت و توانایی صعود را ندارد.

بسیار شگفت آور است که مردم بطور قطعی مي­دانند كه يك شهر بدون سازنده ساخته نمي­شود و خودش نیز نمي­تواند خود را بسازد و یقین دارند که برای انتقال سنگی از کف ساختمان به سقف آن، باید انسانی وجود داشته باشد که آن کار را انجام دهد؛ اما برای ایجاد و آفرینش این جهان هستی، آفريدگاری را لازم نمی­دانند و بوجود آمدن آن را بدون ایجاد کننده جائز و ممکن می­دانند؛ حال آنكه ساختن جهان هستي به مراتب پيچيده­تر از ساختن يك شهر یا بالا رفتن يك سنگ است؛ خداوند متعال مي فرمايد:

ﭽﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﭼ [غافر:٥٧]

‏ (قطعاً آفرينش آسمانها و زمين بسي دشوارتر از آفرينش مردم است و ليكن بيشتر مردم نمي‌دانند.) ‏

اما منكرين این مسئله، هنگامي كه با شيوه­ی علمي و منطقي که خردها را مخاطب قرار میدهد، روبرو می­شوند، ناچار یا آن را می­پذیرند و بدان اعتراف می­کنند یا اینکه راه لجاجت و عناد در پیش می­گیرند.

به همین دلیل، علما و دانشمندان اسلامی، همواره با منكرين وجود خدا مبارزه نموده­اند؛ يكي از دانشمندان اسلامی با گروهی از منکران وجود خدا روبرو شد و با آنها به مناظره و بحث و جدل در مورد خداوند پرداخت و به آنان گفت: اگر شخصي بگويد؟ یک كشتی را ديدم كه پر از اموال گرانبها بود و امواج متلاطم دريا و طوفانها آن را احاطه كرده بودند؛ اما آن كشتي بدون اینکه کسی آن را كنترل كند يا به حركت درآورد، خود بخود و بدون ناخدا در جهت درست، حركت مي­كرد؛ آيا عقلاً چنين چيزي ممكن است؟ آنان گفتند: خیر، عقل چنین چیزی را نمی­پذیرد. آن عالم بزرگوار گفت: وقتی که عقل چنین چیزی را محال و غیر معقول می­داند چگونه وجود و استمرار این جهان هستي را با اين همه گستردگی و پیچیدگی و دگرگونيهایش بدون آفريدگار و نگهبان ممكن و معقول مي­داند­؟!

اینجا بود که همه­ی حاضران به گريه افتادند و تسليم شدند و توبه نمودند و گفته­ی آن بزرگوار را تصدیق کردند.

بله، اين قانون كه عقلها در برابر آن تسليم هستند و آن را مي­پذيرند، همان چيزي است كه اين آيه­ی قرآن كريم بدان اشاره دارد:

ﭽ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭼ [طور:٣٥]

(آيا ايشان بدون هيچ گونه خالقي آفريده شده‌اند؟ يا اين كه خودشان آفريدگارند؟ ـ و خود را آفریده اند) .‏

با وجود اینکه خردمندان تسلیم این واقعیت هستند که این جهان هستی، آفريدگاری دارد كه تنها او شایسته­ی عبادت است؛ اما این آیه وجود آفریدگار را به روشی بسیار بلیغ و رسا و مؤثر، اثبات می­کند، به گونه­ای که به محض شنیدنش روح و روان انسان را به هیجان می­آورد.

امام بخاري در صحيح خود بروایت از جبير بن مطعم می‌گوید: پیامبر اکرم ص در نماز مغرب سوره­ی طور را تلاوت مي­نمود؛ هنگامی که به آيه­ی: ﭽ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ رسيد، نزديك بود كه قلبم از جایش کنده شود و پرواز کند.[[71]](#footnote-71)

امام بيهقي مي گويد: ابوسليمان خطابي می‌گوید: دليل به لرزه افتادن قلب معطم بن جبير اين بوده است كه او معني و مفهوم آيه را كاملاً درك نموده و به نشانه­هاي روشني كه این آيه در برگيرنده­ی آن است به خوبي پي برده است و سرشت پاک و تيزهوشي او محتواي آيه را برايش آشكار ساخته است.[[72]](#footnote-72)

خطابي در تفسیر آيه­ی فوق میگوید: یعنی آیا بدون آفریدگار به وجود آمده­اند؟! این سخن، جایز نیست؛ چون تعلق و پیوند آفریده با آفریدگار از ضروریات می‌باشد. آنها وقتی که خدای آفریدگار را انکار می­نمایند درحالی که امکان ندارد بدون آفریدگار به وجود آمده باشند؛ پس باید خودشان خود را به وجود آورده باشند؟! و این، نهایت تباهی و بطلان است؛ زیرا چیزی که خود، وجود نداشته باشد، چگونه قدرت و توانایی آنرا دارد که به دیگران، هستی ببخشد و کاری انجام دهد؟! پس وقتي که هر دو راه غير ممكن و باطل هستند، این خود، دليل روشني است مبني بر اينكه آنان آفريدگاری دارند و بايد به وي ايمان بياورند.

سپس مي­گويد:

ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭼ [طور:٣٦]

‏ (يا اينكه آنان آسمانها و زمين را آفريده‌اند؟! بلكه ايشان طالب يقين نيستند.) ‏

آنان هرگز وبه هیچ وجه نمي توانند ادعا کنند که آسمانها و زمین را ما آفریده­ایم؛ چون آنان براي ادعای خود دليلي ندارند؛ بلکه تمام دلیلها بر علیه آنان بوده نه به سود آنان.

این که خطابی میگوید: کافران نمی­توانند چنین ادعایی داشته باشند، تنها به منظور خاتمه دادن به مجادله ومباحثه است؛ زیرا ادامه­ی آن، سودي ندارد؛ و اگر نه ممكن است که در ميان آنها انسان لجوج و كينه توزي پیدا شود كه بگويد: من خودم را   
آفريده­ام همان گونه كه در گذشته نیز کسانی ادعا کرده­اند که مرگ و زندگی در دست آنها است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ ﮄ [بقره:٢٥٨]

‏ (آيا با خبري از كسي كه با ابراهيم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستيز را در پيش گرفت؛ آن هم بخاطر اینکه خداوند بدو حكومت و شاهي داده بود؛ هنگامي كه ابراهيم گفت: پروردگار من كسي است كه ـ با دميدن روح در بدن و بازپس گرفتن آن ـ زنده مي‌گرداند و مي‌ميراند، او گفت: من نیز زنده می­کنم و می­کشم).

ما مشاهده می­کنیم که ابراهیم علیه السلام در پاسخ اين سخن او سؤال دیگری را مطرح می­نماید که ناتوانی و عجز او را روشن می­نماید و نادرست بودن سخن قبلی او را نیز به اثبات می­رساند:

ﭽ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﭼ [بقره:٢٥٨]

(ابراهيم گفت: خداوند خورشيد را از مشرِق برمي‌آورد، تو آن را از مغرب برآور).

در نتیجه ﭽ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙﭼ [بقره:258] (آن مرد كافر مبهوت شد و خداوند مردم ستمكار ـ مُصِرّ بر تبهكاري و دشمنی حق ـ را هدايت نمي‌كند).

فرض كنيم كسي وجود دارد كه مي­گويد: من خودم را آفريده­ام؛ اما آیا مي­تواند ادعا كند كه آسمانها و زمین را نیز آفریده است؟! پس وقتی که عدم نتواند آسمان و زمین را بوجود آورد و همچنین آسمان و زمین خودشان را نیافریده­اند و از طرفی دیگر، منکران وجود خداوند هم نمی­توانند ادعای آفرینش آسمانها و زمین را داشته باشند، پس لابد همه­ی اینها آفریدگاری دارند که آنها را بوجود آورده است که بي گمان او، همان ذات پروردگار است.

ديدگاه علوم تجربي درباره­ی اين قانون

بي گمان، نیروی انسان و سرشت هر آفریده­ای از درک و دریافت مراحل مختلف اسباب و پی­گیری تمام حلقه­ها و سلسله­های آن عاجز و ناتوان بوده وهرگز نمی­تواند به آغاز جهان هستی پی ببرد؛ بنابراين، علوم تجربي از شناخت اصول اشياء و پی بردن به ماهیت آنها اظهار يأس و نااميدي كرده و انصراف خود را از تلاش در این زمینه اعلام نموده است. نهایت توانایی علوم تجربي در این زمینه برداشتن چند قدم محدود می‌باشد و بقيه­ی ميدان را به غيب که شناخت و آگاهی عالم و جاهل در مورد آن، یکسان است، سپرده است.

عقل باید اعتراف كند

اما اين ياس و نااميدي بشر درباره­ی شناخت تحولات و دگرگوني­هاي مفصل جهان هستي در گذشته و آينده، با یقين اجمالي و مختصری روبرو است که هر عقلي خواه و ناخواه بدان اعتراف دارد و آن اين است كه هر اندازه سلسه اسباب و مسببات بیشتر و طولانی­تر باشد خواه متناهي و محدود فرض شوند یا نامتناهی وغیر محدود، براي تفسير و تفهیم، وجود عقلاني آنها به وجود چیز ديگري نیاز است که وجود و بقایش متکی به خود بوده بگونه­ای که پیش از او هیچ چیزی وجود نداشته باشد؛ در غیر این صورت، تمام اين سلسله­ی ممكنات در پرده­ی ابهام باقي خواهد ماند (البته اگر براي آنها به مبدئی وجود بخش و مستقل قائل نباشيم).

### اشكالاتي پيرامون به وجود آمدن جهان هستي

اشكالاتي را مي­شنويم و مي­خوانيم كه در زمان گذشته مطرح بوده و امروز هم مجدداً مطرح می­شوند و كساني كه اين اشكالات را مطرح مي­كنند می­خواهند وجود جهان هستي را بدان توجیه نمایند. ما تلاش می­کنیم برخي از این شبهات را مورد بحث قرار دهیم و بطلان آن­ها را آشكار سازيم.

1ـ نظریه­ی تصادف

بعد از توضيح دلایل قرآني كه عقلها را مخاطب قرار مي­دهد و آنها را وادار به اعتراف به وجود آفريدگار مي كند، روشن می­شود كه نظريه­ی معتقدان به بوجود آمدن اتفاقی جهان هستي و بدون آفريدگار، نه تنها نظريه­ی درستي نيست بلكه نظريه­اي است كه بسيار دور از عقلانيت بشمار می­رود و صاحبان این نظریه در ليست كساني قرار دارند كه از عقل و خرد محروم بوده و بجز عناد و زورگويي در برابر دلیلی که خردها ناچار به تسلیم در برابر آن می­باشند، هيچ توجيه دیگری ندارند.

كساني هستند كه مي­گويند: «اگر شش میمون ملیونها سال روي ماشين تحرير بنشینند و دكمه­های آنرا بزنند، ممكن است در پايان، روي بعضي از کاغذها داستان­هاي شكسپير چاپ گردد؛ این جهان هستي نيز همینطور ممکن است که در نتيجه­ی بعضي از فعل و انعفالات كوركورانه­ی ماده طی ملیونها سال بوجود آمده باشد».

آقاي وحيدالدين خان بعد از نقل اين سخن هکسلي میگوید: «هرگونه سخني که از این قبیل باشد، پوچ و بيهوده است؛ زيرا از بدو تاريخ تا امروز ما حتي يك مورد را سراغ نداريم كه تصادف و اتفاق منجر به چنين واقعيت بزرگ و شگفت آوری شده باشد».

وحيد الدين خان به نقل از دانشمندی ديگر در رد این نظریه میگوید: «اين كه گفته شود زندگي در نتيجه­ی يك حادثه­ی اتفاقي بوجود آمده است در نوع خود مشابه اين سخن است كه بگوييم: فلان كتاب لغت بسيار بزرگ و حجیم در اثر يك انفجار در چاپخانه­ای به وجود آمده است».

آقاي وحيد الدين خان در ادامه­ی استدلال خود مي­گويد: «علم رياضي كه قضيه­ی تصادف را مطرح مي­كند، خود اين علم امكان به وجود آمدن جهان هستي را به صورت تصادفی رد میکند».

مثالي را كه وحيد الدين خان از يك دانشمند امريكايي به نام كريستي موريسون پيرامون محال بودن نظريه­ی تصادف، نقل كرده است، شايان توجه است؛ وی مي گويد: «اگر ده درهم را در دست گرفته و به ترتيب از عدد يك تا ده را روي آن ها بنویسید و بعد آنها را در جيب بگذاريد و خوب بهم بزنید و بعد به ترتيب، يكي يكي بيرون بياوريد، امكان اينكه بار اول سكه­ای را كه روي آن عدد يك نوشته شده است، بيرون بيايد، يك در ده (یک دهم) است. امكان اينكه تمام سكه ها از يك تا ده به ترتيب عددی که روی آنها نوشته شده است بيرون بيايند يك در ده بيليون (یک دهم بیلیونم) است.

روي اين محاسبه اگر وجود جهان هستي به صورت اتفاقي و تصادفی شكل گرفته است، برای شکل گیری آن به صورت فعلی، چه مدت زمانی را باید در بر گرفته باشد؟ محاسبه­ی مدت زمان شكل گيري آن بدین شيوه، در واقع يك امر وهمي و خيالی است چه رسد به تصور آن.

بي­گمان، هر آنچه كه در جهان هستي ديده مي­شود، حكايت از آن دارد كه آفريدگاری حكيم و دانا و آگاه آن را به وجود آورده است؛ اما انسان، بسیار نادان و ستمكار است؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید:

ﭽ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﭼ [عبس:١٧-٢٩] ‏ ‏

‏ (هلاک باد انسان! چه خدانشناس و ناسپاس است! ‏خدا او را از چه چيزی ‌آفريده است؟!‏ او را از نطفه­ی ناچيزي آفريده است و قوّت و قدرت بدو ‌بخشیده است. سپس راه ـ شناخت خوبي و بدي ـ را براي او آسان نموده است ـ تا راه هدايت را در پيش گيرد، و راه ضلالت را ترك گويدـ ؛ ‏بعد او را مي‌ميراند و وارد گورش مي‌گرداند؛‏ سپس هر وقت که خواست او را زنده مي‌گرداند. هرگز! هرگز! انسان دستوري را كه خدا بدو داده است، هنوز كه هنوز است انجام نداده است؛ انسان بايد به غذاي خويش بنگرد و درباره­ی آن بينديشد ـ كه چگونه ما آن را براي او فراهم كرده‌ايم و در ساختمان مواد غذایي و اجزاء حيات‌بخش آن، چه دقّت و مهارت و ظرافتي به كار برده‌ايم ـ ما آب را از آسمان به گونه­ی شگفتي مي‌بارانيم؛‏ سپس زمين را مي‌شكافيم و از هم باز مي‌كنيم؛ آنگاه ‏در آن، دانه‌ها را مي‌رويانيم از قبیل رَزها و گياهان خوردني و درختان زيتون و خرما).

چگونه ممكن است كه انسان بطور تصادفی و اتفاقی آفريده شده باشد و   
زندگی­اش شکل گرفته باشد آنهم به گونه­اي كه زمين و آسمان در تكوين و تأمين ساير نيازمنديهاي او به این شکل برنامه ریزی شده شركت داشته باشند؟! بلی، خداوند در بيان ويژگيها و خصوصيات انسان بسيار بجا فرموده است که:

ﭽ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ [احزاب:٧٢] ([[73]](#footnote-73))

(واقعاً ستمگر و نادانند.)

2- طبيعت آفريدگار است!

اين سخن، يك افترا است که در عصر حاضر بروز نموده و حتي در ميان دانشمندان خبره و نابغه در علوم مادی نیز رواج پیدا كرده و عده­ی زیادی وجود و پیدایش اشیاء را با آن توجیه می­نمایند و میگویند: اين طبيعت است كه به اشياء وجود و هستي مي­بخشد.

ما از طرفداران اين نظريه می­پرسیم که منظور شما از طبیعت چیست؟ آيا ذات و ماهیت اشياء مورد نظر است یا اینكه منظورتان سنن و قوانين و ضوابط حاكم بر جهان هستي است؟ يا اينكه منظور از طبیعت، نيرويي است ماورای جهان هستي كه این جهان را آفريده و بدان هستي بخشيده است؟

اگر بگويند منظور از طبيعت خود جهان هستي است، در این صورت، نیازی به رد این سخن نیست زیرا فساد و بطلان اين ديدگاه آشکار و روشن است و مانند همان سخن قبلی است که می گفتند: خود اشیا، اشیا را بوجود آورده است يعني اينكه: جهان هستي، جهان هستي را بوجودآورده است و زمين، زمين را، و آسمان، آسمان را آفریده، انسان و حيوانات زاده­ی دست جهان هستي می­باشند که در صفحات گذشته ثابت كرديم كه عقل سالم این سخن را قبول نمیکند و برای توضيح بیشتر مي­گوييم: هيچ چيزی نمی تواند موجودی برتر از خود را بیافریند؛ بعنوان مثال، طبيعت يعني زمين، آسمان، ستارگان، ماه و خورشيد كه فاقد عقل وشعور هستند چگونه ميتوانند انسان شنوا، بينا و صاحب خرد را بيافرينند! اين شدني نيست.

اگر بگويند همه­ی اين­ها به صورت اتفاقي و تصادفي به وجود آمده­اند، مي­گوييم: برای ما ثابت شده و به یقین رسیده­ایم که در آفرينش جهان هستي هیچگونه اتفاق و تصادفي وجود ندارد و در مباحث گذشته اين مطلب را به اثبات رسانده­ايم.

3- نظريه تولد ذاتي (شبهه اي كه بطلانش به اثبات رسيده است**)**

یکی از عواملی كه بت پرستي قرن حاضر را تثبيت و تقويت نموده است، اين نظریه است كه مي­گويند: آفريدگار، خود طبيعت است و زیست شناسان براي اثبات این نظریه، اموری مثل بوجود آمدن كرم از مدفوع انسان و حيوان و همچنين بوجود آمدن باكتريها از غذای فاسد شده را دلیل بر ادعای خود دانسته و بدان استناد نموده و   
مي­گويند: اينها موجودات زنده­اي هستند كه به خودي خود از طبيعت بوجود مي­آيند.

باید گفت: اين نظريه که بت پرستي جدید (ماديگرايي) در دل انسانهای گمراه و سرگردان و دور از هدايت خداوندي گسترش داده بود، ديری نپایید كه بطلانش توسط دانشمند فرانسوي معروف به پاستور کشف و اثبات گردید و ایشان ثابت نمودند که كرمها و باكتریهای موجود در جهان، به خودی خود و بدون واسطه از طبيعت بوجود نيامده­اند؛ بلكه آنها متولد از يك سلول بسيار دقیق و ريزی هستند كه با چشم قابل رؤيت نيستند؛ ایشان برای اثبات ادعاي خود دلایل قانع كننده­اي بیان داشت که دانشمندان را وادار به پذیرفتن آن نمود. وی مقداری از یک نوع غذا را دور از هوا قرار داد و باكتريهاي آنرا به وسيله­ی جوش دادن از بين برد و اینگونه پی برد که هيچگونه باكتري جديدي به وجود نمي­آيد و غذا نيز فاسد نمي­شود و اين همان روش کنسرو نمودن غذاها و نگهداری آنها برای مدتی طولانی است.

طبيعت همان قوانيني است كه بر جهان هستي حکمفرماست

گروهي ديگر بر اين باورند كه طبيعت عبارت از قوانيني است كه بر جهان هستي حاکم است و اين تفسير، ديدگاه آن عده از دانشمندانی است كه طبيعت را خالق و آفريدگار مي­دانند؛ آنها مي­گويند: اين جهان هستي از سنن و قوانيني پیروی مي­كند كه بر تمام اجزای آن حکومت میکند و آن را هدايت مي­نماید و به آن نظم مي­دهد و كليه­ی حوادث و پديده­هايی كه در آن به وقوع مي­پيوندند، مطابق و هماهنگ با اين سنن و قوانين تحقق مي­يابند؛ آنان مي­گويند: جهان هستي مانند ساعتي است كه برای مدت زمان طولاني با دقت و نظم كامل و بدون هیچگونه نيرویی به كارش ادامه مي­دهد.

در واقع هيچ يك از اين ديدگاه­ها و پيروانشان به این سؤال که آفريدگار جهان هستي چه كسي است، پاسخ نمي دهند؛ بلكه آنها از کیفیت وچگونگی عمل این جهان هستي پرده برمی­دارند و براي ما توضيح مي­دهند كه قوانين چگونه در اشيا عمل   
مي­كنند درحالی که ما در صدد پاسخ به اين سؤال هستيم كه اشيا را چه كسي آفريده است و آفريدگار این قوانين كه بر جهان هستي حاکم­اند، چه كسي است؟

وحيد الدين خان مي­گويد: مردم دوران باستان مي­دانسنتد كه باران از آسمان   
مي­بارد؛ اما مردم امروز از تمام فعل و انفعالات آن، از تبخير شدن آب درياها تا باریدن قطره­های آن بر روي زمين، آگاهي دارند؛ باید دانست که توصیف تمام اين مشاهدات، صورت ظاهری حوادث و وقایع هستند نه توجيه وتفسير آن؛ علم و دانش اين مطلب را براي ما روشن نمي­سازد كه حوادث چگونه به صورت قوانين درآمده­اند و نمي­گويد كه حوادث چگونه ميان زمين و آسمان به اين شيوه­ی مفيد و معجزه آسا تحقق مي­يابند بگونه­اي كه دانشمندان از طریق آنها این قوانين علمي را استنباط می­كنند.

پس بي­گمان، ادعاي انسان بعد از كشف نظام طبيعت داير بر اينكه او توجيه و تفسير جهان هستي را كشف نموده است، چیزی جز خود فريبي نیست؛ زيرا او با اين ادعا، صرفا حلقه­اي را از وسط زنجير به جاي حلقه­ی آخر آن گذاشته است.

طبيعت هيچ گوشه­اي از جهان هستي را تفسير و توجيه نمي­كند؛ بلكه خودش نیز به تفسير نياز دارد.

به این گفتگو كه ميان يك مرد برجسته و يك پزشك ماهر انجام گرفته است، توجه کنید.

مرد: دليل سرخ بودن خون چيست؟

پزشك: در خون انسان سلول­هاي قرمزي وجود دارد كه حجم هر یک از آنها یک هفت صدم اینچ مي­باشد.

مرد: بسيار خوب؛ اين سلولهاي قرمز رنگ چگونه بوجود آمده­اند؟

پزشك: موادي به نام هموگلوبين در اين سلولها وجود دارد که هرگاه اين مواد با اكسيژن در آميخته شود، به رنگ قرمز درمي­آيد.

مرد: بسيار خوب، اين سلولها كه حامل ماده­ی هموگلوبين هستند، از كجا بوجود   
مي­آيند؟

پزشك: آنها از جگر ساخته مي­شوند.

مرد: خیلی عجیب است! اما اين عناصر متعدد در خون و سلولها و جگر و غيره چگونه با هم مرتبط مي­شوند و با اين همه دقت و مهارت در انجام وظايف خود اندكی كوتاهي نمي­كنند؟

پزشك: آري اين همان چيزي است كه ما آن را بعنوان قانون طبيعت مي­شناسيم.

مرد: جناب پزشك منظورتان از اين قانون طبيعت چيست؟

پزشك: منظور از اين قانون، حرکات و فعل و انفعالات داخلي نیروهای طبيعي و شيميايي هستند.

مرد: چرا اين نیروها همواره يك هدف و نتيجه­ی مشخصی را دنبال مي­كنند و چگونه فعاليت­هاي خود را منظم مي­كنند تا اينكه پرندگان در هوا پرواز كنند و ماهي­ها درآب شنا كنند و انسان­ها در دنيا همراه و همزمان با تمام امكانات مورد نياز خود بوجود بيايند؟

پزشك: اين سؤال را از من نپرس؛ زيرا موضوع علم و دانش من تنها در مورد بوجود آمدن اشیاء است نه اینکه چرا و برای چه اشیا بوجود مي­آيند.

آری، اين سؤال و جواب ميزان صلاحيت علم و دانش جدید را براي شرح علل و اسباب جهان هستي، مشخص میکند؛ جهان هستي مانند ابزاري است كه در زير غلاف خود مي­چرخد و دور مي­زند و ما بجز چرخیدن، هیچ اطلاعات دیگری در مورد آن نداریم؛ اما هر گاه درب آنرا باز كنيم، براي ما روشن مي­شود كه اين ابزار چگونه با دایره­ها و دنده­ها مرتبط شده و برخي از آنها به دور برخي ديگر مي­چرخند و تمام حركات آنها را مي­بينيم؛ آيا اين بدان معني است كه ما به محض مشاهده­ی حرکات و چرخش آن، بوجود آورنده و آفریننده­ی این ابزار را شناخته­ایم؟ چگونه باور کردنی است که مشاهده نمودن آن از جانب ما این را ثابت کرده است که این ابزار خود بخود بوجود آمده و چرخش و گردش آنها ذاتی است؟ [[74]](#footnote-74)

نيروی آفریننده همان طبيعت است

اگر كسي بگويد طبيعت همان نيرويي است كه جهان هستي را آفریده است و آن نيرويي زنده، شنوا، بینا، دانا، و توانمند است؛ در جواب مي­گوييم: اين صحيح و درست است؛ اما اشتباه شما اينجاست كه شما آن را «طبيعت» ناميده­ايد در حالی که همين نيروي توانا و آفريننده و بينا ما را راهنمایی میکند که او را به نامی بشناسیم که   
شایسته­ی اوست و آن، الله است؛ خداوند خود را با اسما و صفات نيكویی به ما معرفي كرده است؛ لذا لازم است كه او را با نامهايي ياد كنيم كه خود را بدانها نامگذاری نموده است.

كساني كه پيش از آنها بودند نيز چنين مي‌گفتند

کسانی كه آفرينش را به طبيعت نسبت مي­دهند، پيشواياني در امت­هاي گذشته نيز داشتهاند که شبيه اين سخنان را می­گفتند و آنان، ملحدانی بودند که حوادث را به دهر و روزگار نسبت می­دادند؛ زیرا می­دیدند که با گذشت زمان و گردش شب و روز كودكان، جوان می­شوند؛ و جوانان، سالخورده می­گردند؛ و سالخوردگان مي­میرند؛ لذا آنان مرگ و زندگي را به دهر و زمان نسبت می­دادند.

ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﭼ [جاثيه:٢٤]

(و می­گفتند: بجز زندگي دنيوي ما، زندگی دیگری وجود ندارد؛ مي­ميريم و زنده مي­شويم و این دهر است که ما را هلاک می‌کند؛ آنان درباره­ی این موضوع، از دانشی برخوردار نیستند؛ بلکه صرفا به گمانه زنی می­پردازند.)

بلی، همانگونه که مشاهده می­کنیم پيشينيان حوادث را به عصر و زمان نسبت   
مي­دادند و امروزیها خود اشیا را علت وجودیشان می­دانند؛ باید دانست که هر دو گروه در گمراهی یکسانی بسر می­برند.

4-نظريه­ی داروین [[75]](#footnote-75)

طرفداران اين نظريه مي­خواستند وجود موجودات زنده را با اين ديدگاه توجيه كنند؛ متأسفانه این نظریه در میان مردم گسترش پیدا کرد؛ عده­ی زیادی با حسن نيت و به گمان اینکه این نظریه یک دیدگاه علمی است، در پی گسترش آن تلاشهای فراوانی نمودند؛ عده­ی ديگري نیز به دليل موافق بودن اين نظريه با خواهشات نفسانی­شان و با نیتهای شوم و نادرست درصدد گسترش آن برآمدند.

این نظريه تمام اديانی را كه پيرامون آفرينش انسان سخن گفته­اند، تكذيب مي­كند و مستمسكي براي مخالفان اديان الهي و آسماني به حساب مي­آيد و اینگونه آنان با توسل به اين نظريه توانستند بسياري از انسانها را فريب دهند.

این نظريه چه مي گويد؟

اين نظريه مي­گويد: اصل انسان و تمام موجودات زنده از يك حيوان بسيار ريز و كوچك شروع مي­شود و اين حيوان كوچك از آب به وجود آمده است؛ نسل اين حيوان در اثر تحولات و تغييراتي كه با گذشت زمان به خود ديده است، تغيير شكل داده تا اينكه به حالت موجود و صورت فعلی درآمده است و ويژگيها و صفات به دست   
آمده­ی اين نسل، به نسل­هاي بعدي منتقل شده و با گذشت ميليون­ها سال اين خصوصيات ریز و پست به خصوصيات والا و مترقي تبديل شده و تغییر و تحولاتی که محیط در آنها ایجاد نموده است، آن را به صورت انسان امروزی درآورده است.

این نظريه بر چه پایه‏ای استوار است؟

1ـ اين نظريه بر مشاهداتي مبتنی است كه در حفره­های زیر زمینی در زمان داروین متحقق گردید؛ پژوهشگران مشاهده کردند که در طبقات قدیمی زمین موجودات ابتدایی و ساده­ای وجود دارد و در طبقات بعدي آن، موجودات پيشرفته­تري هستند و به همین ترتیب در طبقات بعدي نیز موجودات پیشرفته­تری بسر می­برند؛ با توجه به اين مشاهدات، داروین به این نتیجه رسید که: «موجودات و حيوانات مترقي و پيشرفته­ی كنوني به تدریج از موجودات زنده و حيوانات ابتدايي به وجود آمده­اند».

2ـ نظريه­ی داروین متكي به چيزي است كه در زمان داروین شهرت داشت و آن اينكه جنين كليه­ی حيوانها در ابتدا شبيه همديگر هستند و اين تشابه و همسانی حكايت از آن دارد كه اصل موجودات يكي است همانگونه كه جنین آنها يكي است و این تغییر و تحولات در موجودات در روي زمين به وقوع پيوسته همانگونه كه در داخل رحم موجودات زنده دچا تغییر و تحول می­شوند.

3ـ همچنین وجود آپاندیس (روده­ی کور) در انسان، دلیلی است بر اینکه آنرا از میمون به ارث برده است؛ اما این عضو در انسان پیشرفت نکرده است؛ به همین خاطر هیچ کاری انجام نمی­دهد؛ حال اینکه این آپاندیس در زندگی میمونها کار خودش را انجام می­دهد.

### تطور و پیشرفت از دیدگاه داروین

بنابر توضيحات داروین عمل ارتقا و تطور به دو صورت زير انجام مي­گيرد:

1- انتخاب طبيعي

عوامل و عناصر نابود کننده موجب از بين رفتن موجودات ضعيف و ناتوان و باقی ماندن موجودات قوي و توانا می­شود. و اين همان چيزي است كه طرفداران این نظريه آن را به قانون «ماندگاری برای اصلح است» تفسیر می­نمایند؛ براساس اين ضابطه، هر موجودی که قوي و سالم باشد، باقی می­ماند و ويژگي­هايش را به نسل بعدي خود، منتقل مي­كند و اين صفات و ویژگیها با گذشت زمان جمع شده و صفات و ویژگیهای جديدي را بوجود می­آورند و اين همان رشد و نموی است كه موجب ارتقا و پیشرفت یک موجود از وضعیتی به وضعیت مناسب­تر و مطلوبتر مي­شود و این پیشرفت تدریجی همواره ادامه دارد.

2- انتخاب جنسي

انتخاب جنسي به واسطه­ی ميل و رغبت جنسهای نر و ماده به آميزش با جنس شایسته­تر و قوی­تر صورت مي­گيرد؛ در نتيجه، صفات قویتر و شایسته­تر باقي مي­ماند و صفات و ویژگیهای حيوان ضعيف و ناتوان به دليل عدم تمايل آميزش با ديگری از بين رفته و معدوم مي­شوند.

3-صفات جدید به نسل بعدی منتقل می­شوند

هرگاه ويژگي و صفت جدیدی به وجود آمد به نسل بعدی منتقل مي شود.

### درهم شکستن پایه­های نظریه­ی داروین

1- علم حفاري همواره ناقص بوده است

هیچ کسي نمي­تواند ادعا كند که كنکاش و جستجو در تمام طبقات زمين و زير كوه­ها و درياها به طور كامل انجام گرفته است؛ در نتیجه، چیز جدیدی کشف نمی­شود تا یافته­های گذشته را نقض کند.

بر فرض ثابت بودن یافته­های این علم، وجود موجودات ابتدایی و ساده در آغاز و وجود موجودات مترقي­تر در ادوار بعدي نمي­تواند دليل بر تحولات و پیشرفت موجودات پست و ناقص به موجودات برتر و مترقي­تر باشد؛ بلکه تنها مي­تواند دليل بر ترتيب اين موجودات ـ در صورت مناسب بودن محیط ـ برای بوجود آمدن آن به هر شکل باشد؛ مگر نه اين است كه علم حفاري در زمان داروین مي­گفت: عمر انسان ششصد هزار سال است حال آنكه اكتشافات جديد در علم حفاري سابقه­ی تاريخي عمر انسان را به دهها ميليون سال قبل مي­رساند.

آيا چنين تناقضاتی در يافته­هاي علم حفاري بارزترين دليل بر اين نیست كه علم حفاري همواره در حال تغییر و تحول است و نميتوان هیچ نظریه­ای قطعی بر اساس آن صادر نمود؟ آيا تناقض فوق، دلیل بر اين نیست كه ممكن است فردا حقايقي كشف شود كه ما عكس آن را انتظار داشتيم؟

دكتر مصطفي شاكر سلیم شرحی بر كتاب"الانسان في المرآة" (انسان درآينه) تألیف كلايد كلوكهون که پيرامون انسانهای نئاندرتال كه طرفداران نظریه­ی داروین آنها را نخستين انسانهای متحول شده از ميمون ميدانند، نوشته است. دكتر مصطفي در توصیف انسانهای نئاندرتال ضمن بيان خصوصيات بارز آنها مي نویسد: «دماغ آنها از نظر حجم از دماغ انسانهای امروزی بزرگتر بوده و جمجمه­ی آنها نيز بزرگ و پهن­تر بوده است....» تا اينكه در بخشي از سخنانش مي گويد: «زنجيره­اي كه علم حفاري بدان دست یافته است زنجیره­ای منقطع و بریده است و از آن بخشهای مجهول و ناشناخته بعنوان حلقه­هاي مفقود یاد می­شود».

دكتر سوريال در كتاب خود به نام «تصدع مذهب داروین» مي گويد:

1- حلقه­های مفقود میان طبقات مختلف موجودات زنده باعث ایجاد نقص در این زنجیره شده است

این زنجیره نه تنها ميان انسان و موجودات پايين­تر از آن، حلقه­های مفقودی دارد؛ بلكه ميان سایر طبقات موجودات زنده نیز حلقه­هایی ناشناخته وجود دارد؛ بنابراين، ميان حيوانات نخستين كه تک سلولی هستند و حيواناتی که چند سلولی هستند،   
حلقه­هایی ديده نمي­شود؛ همچنين ميان بی­مهرگان و مهره داران و حيوانات بدون ستون فقرات و ماهي­ها حلقات مفقودی وجود دارد؛ همینگونه ميان خزندگان و پرندگان، و ميان خزندگان و سایر حیوانات و انسانها زنجیره قطع شده است وحلقه­هایی از آن مفقود است.

2- تشابه میان جنین حيوانات

اين يك اشتباه بزرگ است كه بعضي از دانشمندان دچار آن شده­اند و اين خطا ناشی از نداشتن ابزارهایی است كه بتواند تفاوتهای ريز و دقيق میان جنین حیوانات را در شكل گيري، تركيب و ترتيب به تفصيل بيان كند؛ از طرفي ديگر، دانشمند آلماني «هگل» که بنيانگذار شکلهای مشابه جنین بشمار می­رود، بعد از اینکه از طرف جنین شناسان مورد انتقاد قرار گرفت، اعلام نمود که جنین حیوانات فقط هشت درصد با یکدیگر شباهت دارند.

3ـ اما وجود يك عضو از ميمونها در انسان به نام آپاندیس (روده­ی کور)   
نمی­تواند دليل قاطعي باشد مبنی بر اينكه انسان از ميمون متحول شده است و تغيير شكل داده است؛ بلكه دليل بر این است که انسان آپاندیس را از اجدادش که از نظر غذایی بر گیاهان متکی بوده­اند، به ارث برده است؛ لذا برای هضم گیاهان آفریده شده است. (اما امروزه گروهی از فیزیولوژیستها نظیر دکتر مارتین معتقدند که آپاندیس در نوزادان به تولید هورمون و در افراد بزرگسال به تولید "انتی ژن"­های مفید برای ایمنی بدن و مبارزه با بیماری کمک می­کند. همچنین تحقیقات دکتر پارکر، دکتر بولینجر و سایر همکارانشان در دانشگاه دوک آمریکا نشان می­دهد که آپاندیس نقش عمده­ای در سیستم ایمنی بدن دارد). مترجم

پس علم همواره در حال پيشرفت است؛ اگر زن صفتی از ویژگیهای موجودات نخستين و عقب افتاده بوده و مردانگی از خصوصيات موجودات پيشرفته مي­باشد و پستان­ها از نشانه­های ماده بودن است، چرا فيل نر مانند انسان، پستان دارد حال آنكه حيوان­های نر و سم دار مانند اسب و الاغ پستان ندارند؟ اكنون سؤال اين است كه اين اثر ماده بودن و زن صفتی چگونه در انسان باقي مانده اما در موجودات كمتر و پایین­تر از وي باقي نمانده است؟ حال آنكه داروین مدعي است كه انسان از يك موجود   
پست­تر از خود مانند ميمون تغيير شكل يافته است.

اشتباه داروین در تشریح مراحل تکامل

داروین بر اين باور است كه در جهان هستي راز و قانوني وجود دارد كه بر اساس آن موجودات ضعيف از بين مي­روند و بجز آن دسته از موجودات كه شایسته­تر و قوی­تر هستند، بقيه نابود مي­شوند و موجودات زنده و اصلح، صفات خود را به فرزندان خود منتقل مي­كنند؛ بنابراين، صفات قوي متراكم شده به صورت حيواني جديد بروز مي­كند. آري ما مي­پذيريم كه در جهان هستي، قانوني مبتني بر از بين رفتن همه­ی موجودات زنده اعم از ضعيف و قوي وجود دارد؛ زيرا خداوند مرگ را براي هر موجود زنده­ای قرار داده است؛ اما در برابر اين قانون، قانوني ديگر به نام قانون تکافل اجتماعی نيز ميان موجودات زنده حاكم است؛ زيرا خداوند زيستن و زنده بودن را مد نظر قرار داده و اسباب آن را نیز تدارك ديده است. ما می­بینیم كه خورشيد، ماه، ستارگان، درياها، بادها، بارانها، گياهان و نيروي جاذبه همه در جهت ابقا و ادامه­ی حيات انسان و ساير حيوانات همكاري دارند.

توجه كردن به عناصر نابود کننده و در نظر نگرفتن عوامل بقا، در واقع در بینش انسان خلل و نقص ایجاد میکند؛ اگر در جهان هستي، قانوني و نظامی براي از بين رفتن وجود دارد، در كنار آن، قانوني براي حيات و بقا نيز وجود دارد و هر كدام در حيات موجودات زنده نقش بسزايي دارند؛ اگر اوضاع و شرايط طبیعی مانند باد، رعد وبرق، حرارت، آب، تند بادها و غيره قادر به از بين بردن مخلوقات و دست آوردهاي آنان مانند كوركردن چشمان و منهدم ساختن بناها هستند، كاملاً غير عقلاني است که اين اوضاع و شرايط طبيعی و مرده و بي جان و فاقد درك و شعور را قادر به ایجاد و آفرینش چشم بدانیم حال آنکه خود چشم ندارند و یا اینکه آنها را قادر به بازسازی ساختماني بدانیم که نقص فني دارد.

آري، عقل مي­پذيرد كه اوضاع و شرايط طبيعي، صلاحيت تخريب و از بين بردن را دارند؛ اما كاملاً غير عقلاني است كه فکر کنیم اين اوضاع و شرايط مي­توانند اين جهان هستي و شگفت آور را تفسیر و توجيه كنند؛ بي گمان، هر عضوي از اعضای موجودات زنده در نهايت دقت و محكم كاري خلق شده و داراي نظامي بس دقيق و شگفت آور است که با سایر اعضا همکاری می‌کند به گونه­اي كه نسبت دادن اين محكم كاري و دقت و نظم فوق العاده و شگفت آور و دقیق به شرايط طبيعي بی برنامه و پر هرج و مرج از جمله محالات است.

سيد جمال الدين افغاني در كتاب خود «الرعد علی الدهريین» پس از بررسی و انتقاد از ديدگاه داروین و دهریها مي­گويد: «من از طرفداران اين نظريه مي­پرسم اجزای ماده با وجود انفصال و جدايي از همديگر، چگونه از اهداف همديگر آگاهي پيدا   
كرده­اند؟ و با ياري جستن از كدام ابزار و اسباب است که هر جزء، مسیر و مقصد خود را فهمیده است؟ كدام پارلمان و مجلس سنا و شیوخ براي ايجاد اين موجودات جهاني و بسيار بی­نظير برگزار گرديده است؟ قسمت بسیار کوچکی از این جهان هستي، مثلاً جوجه­اي كه در تخم گنجشكی قرار دارد، چگونه دانسته است كه به صورت پرنده ظاهر شود و دانه بخورد و برای زيستن خود به منقار و چینه دان نیاز دارد؟

بدون ترديد، اين نظام «بقاي اصلح» كه داروین آن را ارائه داده است، موجب نابودي حيات انسان می­شود و زندگي انسان را در واقع با هلاكت مواجه ساخته است؛ بله، این نظريه «بقاي اصلح» مجوز ظلم و ستم را براي هر ستمگری، خواه فرد باشد یا حكومت، فراهم ساخته است؛ زيرا ستمگر وقتي که به چپاول و ستمگری و حیله و نیرنگ می­پردازد، فکر نمیکند كه مرتكب رذایل اخلاقي شده است؛ بلكه بر اساس نظریه­ی داروین به قانوني از قوانين فطرت عمل مي­كند؛ آری، اين نظريه و بینش است كه مجوز هر جنايت و خيانتی را برای استعمارگران صادر کرده است.

2ـ اما آن انتخاب طبيعي كه باعث رغبت و ميل به زاد و ولد در ميان افراد قوي و از بين رفتن افراد ضعيف می­شود نیز نمي­تواند دليلي بر وجود تکامل در نوع آن باشد؛ بلكه از اين نکته، چنین برداشت می­شود که افراد قوی همان یک نوع، باقی می­مانند و افراد ضعیف آن از بین می‌روند.

شواهد خارجي، نظريه­ی داروین را تایيد نمی کنند

1ـ اگر اين نظريه صحيح و درست مي­بود ما باید بسياري از انسان­ها و حيوانات را مشاهده مي­كرديم كه مطابق با نظريه­ی رشد و تکامل بوجود می­آيند نه مطابق با قانون تناسل؛ و اگر رشد وتکامل به زمان طولانی نیاز دارد، این امر از مشاهده نمودن تعدادي ميمون در حال تحول به انسان بطور متوالي جلوگیری نمی‌کند.

2ـ اگر بپذيريم كه شرايط و اوضاع طبيعي، ميمون را به انسان تبديل كرده است، اما هرگز نمي­توانیم بپذيريم كه شرايط طبيعي همسر را برای مرد آنهم با ایجاد تعادل میان آنها بوجود آورده است تا بقای نسل انسان استمرار یابد.

3ـ توانایی انطباق زیست محیطی كه در برخي از موجودات مشاهده می­شود؛ مانند آفتاب پرست كه مطابق با مكان، تغيير شكل و رنگ مي­دهد، جریانی است که در خلقت موجودات نهفته است و همراه موجودات، متولد می­شود و بعضي از موجودات از قدرت بالایی در این زمینه برخوردارند و برخي ديگر نیز از توانایی بسیار اندك و ناچیزی برخوردارند که قابل ذکر نیست؛ اما به هر حال باید دانست که اين ویژگی در تمام مخلوقات، محدود مي­باشد و از حد و حدود معنیی تجاوز نمي­كند؛ لذا توانایی تغییر شکل و انطباق زیست محیطی در درون و ذات برخی از حیوانات نهفته است نه اینکه آنرا محیط ایجاد می­نماید آنگونه كه طرفداران این نظریه میگویند؛ وگر نه، محیط باید آنرا در مورد سنگها، خاكها و ساير جمادات نیز عملی می­نمود و آنها را تغییر شکل می­داد.

4ـ قورباغه از این جهت كه مي­تواند در خشكي و آب زندگي كند، بر انسان برتری دارد؛ همچنین پرندگان به دليل توانایی پرواز و سرعت حرکت بالا بدون استفاده از هرگونه وسیله­ای بر انسانها برتری دارند و همینگونه حس بويايي سگ قوي­تر از حس بويايي انسانها است؛ آيا مي­توان گفت كه بيني سگ پيشرفته­تر از بيني انسان­ها است؟ و آيا قورباغه­ها و پرندگان از بعضي جهات از انسان­ها پيشرفته­تراند؟

آري، چشم شتر یا اسب و الاغ در شب و روز يكسان مي­بیند در حالي كه چشم انسان در تاريكي نمی­تواند چیزها را ببیند؛ چشم شاهین تيزتر از چشم انسان است؛ پس آيا الاغ و شاهين از انسان­ها پيشرفته­ترند؟ و اگر خودكفايي را معيار پيشرفت بدانيم آنگونه كه ميان دولتها رواج دارد، پس بايد گياهان از انسان­ها و ساير حيوانات برتر باشند؛ زيرا گياهان بدون اينكه به غذاي ديگران نیاز داشته باشند هم غذای خود و هم غذاي ديگران را تهيه مي­كنند.

و اگر ضخامت و كلفتي جسم را معيار ترقي و پيشرفت بدانيم لازم است كه شتر، فيل و ساير حيوانات ما قبل تاريخ را از انسانها مترقي­تر بدانيم و آنها بايد پيشرفته­تر از انسانها باشند.

ديدگاه دانشمندان علوم طبيعي (فیزیکدانان) درباره­ی نظريه­ی تکامل

1ـ این نظریه از طرف فیزیک­دانان بیشتر به خاطر حمايت از آزادي انديشه و تفکری که کلیسا به مبارزه­ی با آن برخاسته بود، مورد تأیید قرار گرفت؛ بعد از آنکه درگیری بسیار شدیدی میان کشیشهای کلیسا و فیزیک­دانان رخ داد، دانشمندان علم فیزیک با تأیید این نظریه، كشيشهاي كلیسا و افكار آنان را مورد تاخت و تاز قرار دادند.

2ـ تعداد مخالفان نظریه­ی انتخاب طبيعي در تغییر و تحول نوعها به ويژه نوع انسان که خواهان دليلی محسوس بودند، كمتر از تعداد مخالفان خدا گرا در اروپا نبود.

هم اینک گوشه­هایی از سخنان مخالفين نظريه­ی داروین را آنگونه که استاد ابراهيم حوراني نقل نموده است، تقدیم حضورتان می­نمایم؛ وی می‌گوید: دانشمندان با آگاهی به اين كه داروین در مورد اين نظريه، بیست سال به تحقیق و جستجو پرداخته است، این نظریه را نپذيرفته­اند؛ بلكه همواره آن را رد نموده و مورد انتقاد قرار داده­اند که از میان آنها میتوان به «نشل» و «دالاس» اشاره نمود که به طور خلاصه مي­گويند: «رشد و تکامل به شیوه­ی انتخاب طبيعي در انسان صدق پيدا نمي­كند؛ بلكه بايد بپذيريم كه انسان از همان آغاز به صورت فعلي آفريده شده است.

یکی دیگر از آنها آقاي «فرخو» است که مي­گويد: «واقعیت امر براي ما روشن   
مي­سازد كه ميان ميمون و انسان تفاوتهای بسيار زيادي وجود دارد و به هيچ وجه ممكن، پذيرفتنی نیست كه انسان از نژاد ميمون يا هر جانور ديگری باشد؛ اصلاً شايسته نیست كه چنين چیزی را بگوییم.

یکی دیگر از آنها آقاي «ميفرت» می‌باشد که پس از بررسی و مورد بحث قرار دان حقايق موجودات زنده میگوید: تأیید نظريه­ی داروین براي ما غير ممكن است؛ این یک سخن بچه­گانه است.

یکی دیگر آقاي «فون بسكون» است که بعد از تحقیقی که با «فرخو» در مورد موازنه­ی انسان و ميمون انجام داده­اند، مي­گويد: «تفاوت ميان اين دو یعنی ميمون و انسان بسیار اساسي و جدي است.

یکی دیگر از آنها آقاي «أغاسيز» است؛ وی در رساله­اي پژوهشی پيرامون اصل انسان که در کنفرانس علمی وكتوريا ارائه شده است، مي­گويد: در واقع، نظريه­ی داروین اشتباه و باطل است و روش و اسلوب آن، كاملاً اسلوبی غير علمي است و هیچ سودي هم در بر ندارد.

یکی دیگر از آنها آقاي «هسكي» می‌باشد كه از طرفداران لاادريون و از دوستان داروین است که مي­گويد: اين نظريه هرگز براي ما ثابت نكرده است كه نوعي از گياهان يا حيوانات به روش انتخاب طبيعي يا انتخاب مصنوعي پيدا شده باشند.

یکی دیگر از اینها آقای «تندل» است که او هم مانند «هگل» مي­گويد: تردیدی وجود ندارد که معتقدان نظريه­ی رشد و تکامل نمی­دانند كه که این نظریه، حاصل و نتيجه­ی مقدماتی است که اساسا به اثبات نرسیده­اند و آنچه برای من قطعی است، این است که نظريه­ی داروین باید تغيير کند.

نظريه نه حقیقت

به دليل تمام مطالبی که تا کنون متذکر شدیم از سخنان داروین صرفا بعنوان «تئوری تکامل» یاد نموده­اند؛ و پر واضح است که ميان تئوری و قانون نزد دانشمندان تفاوتهای زيادي وجود دارد؛ زیرا تئوری در عرف و اصطلاح دانشمندان به ديدگاهي اطلاق   
می­گردد كه می توان آنرا تصدیق یا تکذیب نمود؛ اما در حقيقت يا قانون هیچگونه احتمال باطلی وجود ندارد.

چرا نظريه­ی داروین گسترش پيدا كرد؟

يكي از دلایل گسترش نظريه داروین اين بود كه اين نظريه زماني ارائه گرديد كه خداوند مي­خواست بطلان دين تحریف شده­ی نصاری برای همگان توسط خود پيروان آن آشكار گردد؛ لذا پيشرفت علوم توانست نقش مؤثري در آشکار ساختن بطلان آن ايفا کند به گونه­اي كه اين امر منجر به معركه­ی خونينی گردید كه هزاران نفر از دانشمندان علوم طبيعي جان خود را در این کشمکش از دست دادند؛ در اين نبرد داغ، هر گروه از تمام سلاحهای موجود عليه مخالفینش استفاده نمود؛ در نتيجه، دانشمندان علوم طبيعي، نخست از اين نظريه بعنوان یک ابزار در برابر دين خود و بعد از آن، عليه تمام ادياني كه سرزمینهایشان توسط آنان اشغال شده بود، مورد استفاده قرار دادند؛ چرا که آنان از یک طرف، به حقانيت این تئوری ايمان داشتند و از طرف دیگر می­خواستند از اين دين باطل كه مانع بزرگي در راه پژوهش­هاي علمي آنان بشمار می­رفت، انتقام بگیرند؛ همچنین از اين نظريه بعنوان ابزاري براي متلاشی ساختن اديان ملت­هاي تحت استعمار خود، استفاده کردند تا به راحتی بتوانند سلطه­ی خود را بر توده­هاي تحت استعمار، استحكام بخشند.

آري، نظام آموزش استعماري بعد از شكست دادن مباني ديني، تدريس اين نظريه را در برنامه­های درسی لازم گردانيد و آن را در قالب واقعيت­هاي علمي ارائه داد تا دانش آموزان را معتقد به صحت آن نماید و اختلاف دين با این علم ساختگی و تقلبی را در اذهان دانش آموزان، تثبيت کند؛ در نتيجه، مردم منكر مباني ديني خود شوند.

كافي است كه خوانندگان محترم بدانند تعداد زيادي از فرزندان اسلام توسط اين نظريه به انحراف كشيده شدند؛ اينجا است كه استعمارگران تلاش زیادی می­نمایند كه اين نظريه در مراكز علمي ما مسلمانان به فرزندان ما تدريس شود؛ حال آنکه خود امريكا تدريس آنرا از سال 1935 میلادی ممنوع کرده است.

اروپا هم بعد از اينكه دين تحريف شده­اش را محو ونابود ساخت، از موضع قبلي خود، عقب نشینی کرد و اعلام نمود كه تئوری داروین كه در جنگ دين و دانش بعنوان یک ابزار از آن استفاده نمود، يك حقيقت علمي نيست؛ بلكه صرفا یک تئوری است كه هر اندازه علم پيشرفت كند، بطلان آن بیشتر آشكار می­گردد.

قرآن و نظريه­ی داروین

هنگامی كه قرآن پيرامون واقعيت­هاي ازلی و جاودانی سخن مي­گويد، واجب است كه مردم به آن گوش فرا دهند و سكوت نمایند.

ﭽ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﭼ [أعراف:٢٠٤]

‏ (هنگامي كه قرآن خوانده مي‌شود، گوش فرا دهيد و سکوت نمایید تا رحمت الهی شامل حال شما گردد.) ‏

چرا که قرآن از جانب خداوندی دانا و آگاه است كه علم او همه چيز را فرا گرفته است و علم انسان در برابر علم خدا بسيار اندك و ناچیز است.

ﭽ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭼ [بقره:٢١٦]

( خدا ـ به رموز كارها آشنا است و از جمله مصلحت شما را ـ مي‌داند و شما ـ از اسرار امور بي‌خبريد و مصلحت خود را چنان كه شايد و بايد ـ نمي‌دانيد.)

چگونه آگاه به امور مخلوقات نباشد حال آنکه خود آنها را آفریده است.

ﭽ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ [ملك:١٤]

‏ (آيا کسي که آفريده است، نمي­داند حال آنكه او باريک بين و آگاه است؟!) ‏

چگونه مردم به خود اجازه مي­دهند تا پيرامون اصل و ریشه­ی بسيار دیرینه و گذشته­ی خود، اظهار نظر كنند و در باره­ی آن، سخن گويند حال آنكه آنان هنگام آفرينش اصلشان، حضور نداشتند.

ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﭼ [كهف:٥١]

(من ابليس و فرزندانش را هنگام آفرينش آسمانها و زمين، و آفرینش خودشان ـ در صحنه­ی خلقت ـ حاضر نكرده‌ام.)

پس مادام که آنان هنگام آفرینش حضور نداشته­اند، قطعاً در صد درک واقعیت برای آنها در این زمینه، بسیار اندک است و بیشتر دچار اشتباه می­شوند.

عكس اين نظريه، صحیح است

آنچه را كه خداوند دانا و آگاه و آفریدگار انسان اعلان نموده است، با چیزی که این بی­خردان و جاهلان می­پندارند، کاملا مخالف است؛ زیرا خداوند به ما خبر   
مي­دهد كه او انسان را از همان آغاز به صورت یک مخلوق مستقل و كامل آفريده است و قبل از اینکه آنرا خلق نماید، فرشتگانش را اطلاع داده است.

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭼ [بقره:٣٠]

‏ (زماني را يادآوري كن كه پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمين جانشيني مي گمارم.)

همچنین خداوند در مورد ماده­اي كه انسان را از آن آفريده است، مي فرمايد:

ﭽ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﭼ [حج:٥]

(ما شما را از خاك آفريديم.)

ابوموسي اشعري می‌گوید: شنيدم که رسول الله ص می­فرمود:

**«إِنَّ الله خَلَقَ آدَمَ مِنْ قَبْضَةٍ قَبَضَهَا مِنْ جَمِيعِ الأَرْضِ، فَجَاءَ بَنُو آدَمَ عَلَى قَدْرِ الأَرْضِ، مِنْهُمُ الأَحْمَرُ، وَالأَسْوَدُ، وَالسَّهْلُ، وَالْحَزَنُ، وَبَيْنَ ذَلِكَ، وَالْخَبِيثُ، وَالطَّيِّبُ».**[[76]](#footnote-76)

(خداوند آدم را از يك مشت خاك كه آن را از تمام زمين گرفته بود، آفريده است؛ به همين خاطر، فرزندان آدم به شكل هاي متعددي ظاهر شدند و طبق شكل و رنگ پوسته­ی زمين، بعضي­ها سرخ، بعضي­ها سفيد و بعضي­ها سياه هستند و همچنين   
بعضي­ها خشن، و بعضي­ها آرام، بعضي­ها ناپاك و بعضي­ها پاكيزه آفريده شدند.)

آري، آب نيز در آفرينش انسان به عنوان يك عنصر مهم مورد استفاده قرار گرفته است.

ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ [نور:٤٥]

(خداوند هر جنبنده‌اي را از آب آفريده است.)

پس اصل و سرشت انسان از آب و خاك بوده است چنانکه خداوند مي­فرمايد:

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭼ [أنعام:٢]

(خدا آن ذاتي است كه شما را از گِل آفريده است‌.)

اين طين (گل و لای) خشکیده­ی همچون سفال است که به انسان تبدیل شده است.

ﭽ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﭼ [الرحمن:١٤]

‏ (خدا انسان را از گِل خشكيده‌اي همچون سفال آفريده است.) ‏

خداوند آدم را با دستهاي خودش آفريده است:

ﭽ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ [ص:75]

(خداوند فرمود: اي ابليس! چه چيزی تو را از سجده کردن در برابر آنچه كه من با دستهاي خودم آفريده­ام، منع کرد؟)

خداوند از همان آغاز، آدم را تو خالی آفريده است. از انس روایت است که   
رسول اكرم ص فرمود:

«**لَـمَّا صَوَّرَ اللهَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ تَرَكَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَتْرُكَهُ، فَجَعَلَ إِبْلِيسُ يَطِيفُ بِهِ، وَيَنْظُرُ مَا هُوَ، فَلَمَّا رَآهُ أَجْوَفَ عَرَفَ أَنَّهُ خُلِقَ خَلْقًا لَمْ يَتَمَالَكْ.**»[[77]](#footnote-77)

(هنگامی كه خداوند آدم را در بهشت به تصویر کشید تا مدت زماني كه   
مي­خواست او را به حال خود گذاشت؛ پس ابليس اطراف او دور می­زد و نگاه می­كرد تا ببیند که او چیست. وقتي که او را توخالي يافت، فهميد آدم طوري آفريده شده است كه نمي­تواند خود را كنترل كند.)

بعد از آن، خداوند از روح خود در آن گل و لا دميد و اینگونه حيات در او به جریان افتاد و آدم شنوا، بينا، متکلم، عاقل و هوشیار گرديد؛ آنگاه به فرشتگان دستور داد تا وقتی که زندگي و حيات در آدم به جریان افتاد، او را سجده كنند:

ﭽ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﭼ [ص:٧٢]

‏ (هنگامي كه آن را سر و سامان دادم و آراسته و پيراسته كردم، از جان متعلّق به خود، در او دميدم و گفتم که همه در برابرش به سجده بیفتيد.) ‏

همچنین خداوند مکان سکونت آدم را بعد از آفرینش برای ما معرفی نموده است:

ﭽ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﭼ [بقره:٣٥]

(و گفتيم: اي آدم! تو با همسرت در بهشت سكونت كنید.)

و اینجا بود که آدم بلافاصله پس از آنکه آفریده شد، حرف زدن را آغاز نمود و آنچه را كه به او گفته می­شد، می­فهمید؛ خداوند متعال مي­فرمايد:

ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﭼ ]بقره:٣١–٣٣[

‏ (و نام همه­ی اشياء را به آدم آموخت؛ سپس آنها را به فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست مي‌گویيد ـ و خود را براي امر جانشيني از انسان بايسته‌تر مي‌بينيدـ اسامي اينها را برشماريد.‏‏ فرشتگان گفتند: منزّهي تو، ما چيزي جز آنچه تو به ما آموخته‌اي، نمي‌دانيم؛ همانا تو دانا و حكيمي. خداوند‏‏ فرمود: اي آدم! آنان را از نامهای اين پديده‌ها آگاه كن. پس هنگامي كه آدم نام اشیاء را برای فرشتگان برشمرد، خداوند فرمود: به شما نگفتم كه من غيب ـ و رازـ آسمانها و زمين را مي‌دانم و همچنین از آنچه شما آشكار يا پنهان مي‌نمایيد، آگاهم‌.) ‏

در حديث ابو هريره  آمده است که رسول الله ص فرمود:

«لَمـّا **خَلَقَ اللهَ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ الرُّوحَ عَطَسَ، فَقَالَ: الـْحَمْدُ لِلهِ، فَحَمِدَ اللهَ بِإِذْنِهِ، فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: يَرْحَمُكَ اللهُ، يَا آدَمُ! اذْهَبْ إِلَى أُولَئِكَ الـْمَلَائِكَةِ ـ إِلَى مَلَإٍ مِنْهُمْ جُلُوسٍ ـ فَقُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، قَالُوا: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللهِ**.»[[78]](#footnote-78)

(وقتي که خداوند آدم را آفرید و روح را در او دميد، آدم عطسه زد و گفت: الحمد الله؛ پس به اذن خداوند، او را ستود. پروردگارش در جواب او فرمود: اي آدم! خداوند بر تو رحم كند؛ برو نزد آن فرشتگان ـ اشاره به گروهي از فرشتگان كه نشسته بودند ـ و بگو: سلام بر شما باد. فرشتگان در جواب او گفتند: عليك السلام و رحمة الله، سلامتي و رحمت خداوند بر تو باد.)

بلی این، انسان نخستین ؛آدم؛ پدر تمام مردم؛ است و خداوند همسرش ؛حواء؛ را از خود او بوجود آورده است:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ [نساء:١]

(اي مردم! از پروردگارتان بترسيد؛ آن پروردگاري كه شما را از يك انسان آفريد و سپس همسرش را از او آفريد.)

چنين نيست كه انسان ناقص خلق شده باشد و بعد به تكامل رسيده باشد، آنگونه كه طرفداران تئوری تكامل مي­گويند؛ بلكه نخست، انسان به طور كامل، خلق شده و بعد از آن، خلقت او اندک اندک دچار کمی و نقص گردیده است؛ درحديثی که امام بخاري و مسلم روایت کرده اند، ابوهريره می‌گوید: رسول الله ص فرمود:

«**خَلَقَ اللهُ آدَمَ وَطُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا**»[[79]](#footnote-79)

(خداوند آدم را آفرید و قد او شصت ذراع بود.)

آري، گفتيم كه آدم از همان بدو آفرينش، كامل آفريده شده است؛ اينجا است كه مؤمنان در حالي كه کامل هستند به شكل و صورت آدم وارد بهشت مي شوند؛ در   
ادامه­­ی حديث گذشته آمده است که نبی اکرم ص فرمود:

«**فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، وَطُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا، فَلَمْ يَزَلْ يَنْقُصُ الـْخَلْقُ بَعْدُ حَتَّى الْآنَ**».[[80]](#footnote-80)

(هر مؤمنی به صورت آدم كه قدش شصت ذراع است، وارد بهشت مي­شود؛ بعد از آدم، فرزندانش از نظر آفرينش، اندک اندک کوچک شدند و اين جریان تاكنون نیز ادامه دارد).

خداوند به ما خبر داده است كه بعضي از گمراهان و معصيت كاران بشر مسخ   
شده­اند و به صورت ميمون و گراز درآمده­اند؛ بلی، ممكن است برخی از موجودات مترقي و تكامل يافته به موجودات ناقص و عقب افتاده متحول شوند و نزول كنند؛ اما اينكه ميمون يا گراز به صورت انسان متحول شده باشند، چيزي است كه بجز كم خردان و نادانان كسي آن را نمی­پذیرد.

آنچه بیان گردید گوشه­هایی از سخنان خداوند متعال و تعدادی از احادیث   
رسول مکرم اسلام پیرامون آفرینش انسان نخستین بود؛ ما تمام آیات و احادیث را در این زمینه، بیان ننمودیم وگرنه، سخن به درازا می­کشید و همچنین می­توانستیم تصوير بسیار روشني از آفرينش انسان داشته باشیم تا جایی که هیچگونه ابهامی در آن وجود نداشت؛ باید دانست که آنچه را اسلام ارائه مي­دهد، يك اصل بسيار روشن و مستحكم است كه انسان از انتساب بدان احساس كرامت و عزت میکند؛ اما انساني كه طرفداران تئوری تکامل آنرا به تصویر می­کشند و ارائه مي­دهند، ميموني است كه از موش و جیرجیرک و سوسک ارتقا يافته است؛ بدون ترديد انسان از نسبت دادن خود به چنين اصلي خجالت مي­كشد و آن را مايه­ی ننگ خود مي­داند.

بلی، انسانی را که مورخان و پیروان تئوری تکامل مورد بحث و بررسی قرار   
می­دهند و به دانش آموزان معرفی می­کنند، موجودی است وحشتناک و فاقد هر گونه درك و استعداد که نه سخن می‌گوید و نه چیزی را می­داند؛ بلکه از حیوانات فرا­   
می­گیرد و می­آموزد؛ این نوع تفکر، در واقع جنایتی است در حق انساني بس بزرگ.

### در پایان این مطلب

وقت آن فرا رسيده است كه بيدار شويم و به سوي دينمان برگرديم؛ همان ديني كه قرآن کریم آنرا براي ما به ارمغان آورده است؛ اين دين، منبع تمام خوبي­ها است و اخبار گذشتگان و آيندگان در آن، وجود دارد؛ حرف اول و آخر است؛ شوخي و مسخره نيست؛ هر كس، هدايت را در غير آن بجوید، خداوند او را به بيراهه مي­برد.

بر ما لازم است كه از پذيرفتن نتايج و حاصل اندیشه­های متعفن و زنگ زده در چنين موضوعاتي (كه قرآن پيرامون آن حرف اول و آخر را زده است) به شدت پرهيز کنيم.

لازم است جلوي اين شكست فكري که ما را به سرعت و بدون تفكر و تأمل وادار به پذيرفتن هر ديدگاه جديدی مي­كند، گرفته شود؛ در غیر این صورت، ما هرگز متوجه خطا و اشتباهی که بدان گرفتار شده­ایم، نمی شویم مگر زماني كه بانیان آن، آنرا بهم بريزند و متلاشی کنند.

## فصل دوم معرفی الله و پيوند دادن دلها با او

### مقدمه

اگر شك و شبهه­هایی وجود نمی­داشت که پژوهشگر و محقق را مجبور به پاسخ دادن و تبیين ضعف و کج فهمی­های آنها کند، ضرورتی نداشت که پيرامون مسئله­ی اول سخن را به درازا بكشيم.

هم اکنون زمان آن رسيده است كه پيرامون مسئله­ی دوم به تفصيل سخن بگوييم؛ زيرا اين مسئله نیز یکی از مهمترین مسائل و هسته­ی اصلي اين مباحث می‌باشد.

در گذشته بيان كرديم كه قرآن براي اثبات اين واقعيت بزرگ دو راه انتخاب نموده است:

راه اول: سخن گفتن پیرامون شگفتي­هاي جهان آفرینش و بيان اينكه در جهان هستي چه معجزه­هايي درباره­ی عظمت خداوند متعال نهفته است.

راه دوم: سخن گفتن از ذات و صفات و اسما و نعمتها و مخلوقات خداوند؛ به ياري خداوند در اين زمينه­ها به تفصيل سخن خواهيم گفت.

### مبحث اول: دلالت نشانی­های جهان هستی بر وجود آفريدگار

مطلب اول: روش قرآن در استدلال به آیات جهان

1- جهان هستي در پرتو آيات قرآني

قرآن ما را به ميادين و عرصه­هایی مي­برد تا در آفاق آسمان­ها به جستجو بپردازيم و در گوشه­های پنهاور زمين گشت و گذار كنيم و در كنار گل­هاي رنگارنگ باغها به تأمل و تفکر بپردازیم. گاهي نیز ما را به مدار ستارگان می­برد و در همه­ی اين عرصه­ها چشمان بصيرت ما را باز مي­كند و به ما نشان مي­دهد كه توانایی و تقدير خداوند چگونه در مخلوقات عمل مي­كند و رازهاي پنهان آفرينش و جهان هستي را براي ما آشكار مي­سازد و ما را به فلسفه و حكمت آفرينش و ايجاد و پیدایش آنها راهنمایي مي­كند و عظمت نعمت­هایي كه در وجود ما و در جهان هستي، ما را احاطه كرده­اند، آشکار مي­سازد.

اين، مطلبی است بسيار طولاني که در سوره­هاي بزرگ و كوچك قرآن مي­توان بدان دست يافت و موضوعی است بسيار مرغوب كه مورد علاقه­ی درون انسان بوده و گوش از شنيدن آن لذت مي­برد و عواطف و احساسات را برمي­انگيزاند.

مطالعات زيادي در زمينه­هایی كه دانش و دانشمندان در ابعاد مختلف زندگي برای بیان اسرار آفرینش و دلالت آن بر آفریدگار، بدان دست يافته­اند، انجام دادم؛ اما توصیف زیبا، علم زیاد، تحریک احساسات و دقت استنتاجی را که در قرآن یافتم در هیچ جای دیگری یافت نشد؛ چرا چنين نباشد، حال آنکه قرآن كتاب نازل شده از جانب خداوند حكيم و ستوده است!!

دست رنگین خداوند درجهان هستي

بيایيد تا سری به آيات قرآن کریم بزنیم و جهان هستي را در پرتو آنها مورد مطالعه و تحقيق و جستجو قرار دهیم تا براي ما روشن گردد كه چگونه قدرت خداوند در تمام گوشه و کنار جهان هستي متبلور شده است؛ دانه‎ای در خاك كاشته مي­شود و کم کم ريشه­هايش در دل خاک فرو می‌روند؛ پس از مدتی از دانه­ی بي‎جان و جامد حيات و زندگي در قالب جوانه­ها و ساق و برگها پديد مي­آيد؛ گلهايي كه فضا را معطر   
مي­كنند از آن بيرون مي­آيند، انسان و حيوان از ميوه­هاي آن تغذيه مي­كنند؛ بار دیگر به روشنايی صبح بنگر که چگونه از دل تاريكي شب بیرون می­آید و خاموشی شب را   
می­زداید؛ این بار به حركت آفتاب و ماهتاب و جولان ساير ستارگان تأمل کن! تمام اینها آيه­هاي الهي هستند؛ چنانکه خداوند متعال مي­فرمايد:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭼ [انعام:٩٥-٩٦]

(اين خداوند است كه دانه و هسته را مي‌شكافد؛ زنده را از مرده، و مرده را از زنده بيرون مي‌آورد؛ اين، خداي شما است؛ پس چگونه منحرف مي‌شويد؟‏ او است كه صبح را پديدار می­سازد و شب را مايه­ی آرامش، و خورشيد و ماه را وسيله­ی حساب قرار داده است؛ اين، سنجش دقيق و تدبير محكم خداوند چيره و آگاه است.) ‏

نگاهی به منظره­ی دلربا و جالب ابرها بيندازيد که چگونه خداوند آنها را تشکیل میدهد و از نقطه­ای به نقطه­اي ديگر سوق مي­دهد؟

ﭽ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﭼ [نور:٤٣]

(مگر نمي‌داني كه خداوند ابرها را آهسته به سوي هم سوق می­دهد؛ سپس آنها را گرد مي‌آورد؛ بعد آنها را متراكم و انباشته مي‌سازد؛ آنگاه مي‌بيني كه باران از لابلاي آنها بيرون مي‌ريزد و نيز خداوند از آسمان، از ابرهاي كوه مانند آن، تگرگهاي بزرگي را فرود مي‌آورد و هركس را بخواهد با آن زيان مي‌رساند و هركس را بخواهد از زيان آن به دور مي‌دارد؛ درخشش برق ابرها نزديك است چشمها را از بین ببرد.) ‏

همچنین خداوند درباره­ی آفرینش سايه و تصرف در آن خبر مي‌دهد و مي‌فرمايد:

ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭼ [فرقان:٤٥-٤٦]

(مگر نمي‌بيني كه پروردگارت چگونه سايه را گسترانيده است‌؟ و اگر مي‌خواست آن را ثابت مي‌كرد؛ سپس خورشيد را دليل گسترش آن قرار داديم. سپس آن را آهسته به سوي خود باز مي‌گيريم.) یعنی هر اندازه خورشيد بالا بیاید، اندك اندك از سايه كاسته می­گردد، تا اينكه كاملاً از بين مي‌رود.

اين بار به تغيير و تحولات در زندگی انسانها و گردش شب و روز بنگر که چگونه خداوند آن را به تصویر می­کشد.

ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﭼ   
[آل عمران:٢٦–٢٧]

(بگو: پروردگارا! اي همه چيز از آن تو! تو هر كه را بخواهي، حكومت و دارایي مي‌بخشي و از هر كه بخواهي حكومت و دارایي را باز پس مي‌گيري و هر كس را بخواهي عزّت و قدرت مي‌دهي و هركس را بخواهي خوار مي‌داري؛ خوبي در دست تو است و بيگمان تو بر هر چيز توانائي.‏‏ بخشي از شب را جزو روز مي‌گرداني ـ و بدين سبب شبها كوتاه و روزها دراز مي‌گردند ـ و بخشي از روز را جزو شب مي‌گرداني ـ لذا روزها كوتاه و شبها دراز مي‌شوند ـ و زنده را از مرده پديد مي‌آوري و مرده را از زنده، و به هر كس كه بخواهي، بدون حساب روزي مي‌بخشي.) ‏

قرآن تنها به نشان دادن توانایی خداوند متعال به ما و نحوه­ی تصرف او در جهان هستي وچگونگی اداره­ی آن و اينكه علم خداوند چگونه جهان هستي را فرا گرفته است، بسنده نمي‌كند؛ بلكه هدف آفرينش جهان هستي را نيز براي ما بيان مي‌كند و مي‌فرمايد:

ﭽ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﭼ [بقره:٢٩]

(خدا آن ذاتی است كه همه­ی موجودات و پديده‌هاي روي زمين را براي شما آفريد.)

خداوند تمام عالم هستي را هماهنگ با طبيعت، سرشت، نياز، مصالح و منافع انسان آفريده است و اين هماهنگي با طبيعت و منافع انسان در قرآن به عنوان تسخير مطرح شده است.

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ [لقمان:٢٠]

(آيا نديده‌ايد كه خداوند آنچه را كه در آسمانها و زمين است، مسخّر شما قرار داده است ـ و در مسير منافع شما به حركت انداخته است.)

مثلا ستارگان را آفریده تا ما انسانها به كمك آنها راه خود را در تاريكي‌هاي دريا و خشكي دريابيم.

ﭽ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﭼ [انعام:٩٧]

(اوست خدايي که ستارگان را پديد آورد تا بوسيله­ی آنها راه خود را در تاريکيهاي خشکي و دريا بيابيد؛ ما آيات ـ قرآني و نشانه‌هاي هستی ـ را براي كساني بيان داشته‌ايم كه مي‌دانند.) ‏

بلی، زمين و آسمان، فرو فرستادن آب از آسمان، كشتي‌هاي شناور در دريا، نهرهاي روان در گوشه و کنار زمین، ماه و خورشيد، آمدن روز و شب‌به دنبال هم، همه و   
همه­ی اينها را در راستای منافع و مصالح ما آفریده است؛ چنانکه مي‌فرمايد:

ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ [ابراهيم:٣٢-٣٤]

(‏آن خدایی که آسمانها و زمين را آفريده است و از آسمان آب را پایين آورده است؛ پس با آن، ميوه‌ها و دانه‌ها را پديدار ساخته و روزي شما گردانده است؛ و كشتيها را مسخّر شما نموده است تا در دريا با اجازه و اراده­ی او حركت كنند؛ و رودخانه‌ها را در اختيار شما قرار داده است ـ تا برای آبياري زمينها و نوشيدن آب از آنها مورد استفاده قرار گيرند ـ ‏و خورشيد و ماه را مسخّر شما كرده است كه دائماً به برنامه­ی خود ادامه مي‌دهند؛ و شب را ـ براي آسايش ـ و روز را ـ براي تلاش ـ مسخر شما ساخته است؛ و هر آنچه را که از او خواسته­اید، به شما عنایت نموده است؛ و اگر بخواهيد نعمتهاي خدا را بشماريد ـ از بس كه زيادند ـ نمي‌توانيد آنها را شمارش كنيد؛ واقعاً انسانْ ستمگر و ناسپاس است). ‏

2- نعمت‌هاي خداوند در جهان هستي

قرآن به ما مي‌گويد: خداوند اين جهان هستي را آفريده و آن را برای ما مسخر ساخته است؛ لذا آن را هماهنگ با سرشت و طبیعت ما آفريده است و آن را بگونه‌اي خلق نموده كه انسانها بتوانند در آن زندگي كنند و اینگونه انسانها را وا‌دار می‌کند تا در برابر اين نعمتهای عظيم الهي، پروردگارشان را سپاس گويند؛ چرا که انسان بگونه­ای آفريده شده است كه نسبت به كسي كه به او نيكي ‌نماید، اظهار علاقه و محبت می­كند.

ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ [رحمن:٦٠]

‏ (آيا پاداش نيكي جز نيكي است؟) ‏

به همین جهت، قرآن کریم بسیار زیاد به ذكر نعمت‌هایي که در وجود ما هستند و خداوند آنها را به ما ارزاني داشته، پرداخته است:

ﭽ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﭼ  
 [ملك:٢٣]

‏ ‏ (بگو: او خدایی است كه شما را آفريده است و براي شما گوش و چشم و دل درست كرده است؛ اما شما كمتر سپاسگذاري مي‌كنيد.) ‏

همچنین به ذکر نعمتهایی که در جهان هستي و اطراف ما آفريده است، می­پردازد و مي‌فرمايد:

ﭽ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﭼ [زخرف:١٠-١٣]

(او خدایی است که زمين را گهواره­ی ـ زندگي و محلّ آرامش ـ شما قرار داده است و در آن، راههایي براي شما به وجود آورده تا اين كه رهنمود شويد؛ او خدایی است كه از آسمان، آبي به اندازه­ی لازم باراند؛ ما با اين آب، زمين مرده را زندگي بخشيديم؛ همانگونه ـ كه زمينهاي مرده با نزول باران، زنده مي‌شود ـ شما نيز زنده مي‌شويد؛ و او همان خدایی است كه همه­ی جفتها ـ نر و ماده‌ اعم از انسانها، حيوانات و گياهان ـ را آفريده است و براي شما از كشتيها و چهارپايان مركبهایي خلق نموده است كه بر آنها سوار مي­شويد تا هنگامی كه بر پشت آنها قرار گرفتید و سوار شدید، نعمت پروردگار خود را ياد كنيد و بگویيد: پاك و منزّه است خدایي كه اينها را تحت فرمان ما قرار داد و گرنه ما بر ـ رام كردن و نگهداري ـ آنها توانایي نداشتيم.) ‏

همچنین خداوند ماه و خورشيد را بگونه‌اي براي ما آفريده است كه منافع و مصالح ما را تحقق مي‌بخشند:

ﭽ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ [یونس:٥]

‏ (او خدایی است كه خورشيد را درخشان و ماه را تابان گردانده است و براي ماه منازلي معيّن كرده است تا شمارش سالها و حساب كارها را بدانيد.)

همچنين چهارپايان از قبیل شتر، گاو، گوسفند، اسب، قاطر و الاغ را مفيد و متناسب با سرشت و طبیعت ما آفريده است:

ﭽ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ [نحل:٥– ٨]

‏(و چهارپايان ـ مانند گاو و شتر و بز و گوسفند وغیره ـ را آفريده است كه در آنها براي شما، وسيله­ی گرما ـ از پشم و مويشان ـ و سودهاي دیگری نهفته است و از گوشت آنها مي‌خوريد؛ ‏ همچنین براي شما در آنها زيبایي وجود دارد بدان گاه كه آنها را شامگاهان از چرا مي‌آوريد و آنگاه كه آنها را بامدادان به چرا مي‌برید؛ همچنین‏ آنها بارهاي سنگين شما را به سرزمين و دياري حمل مي‌كنند كه شما بجز با رنج دادن فراوان خود، بدانجا نمي‌رسيديد؛ بي‌گمان پروردگارتان ـ كه اينها را براي آسايش شما آفريده است ـ داراي رأفت و رحمت زيادي است؛ همچنین خداوند اسبها و استرها و الاغها را آفريده است تا بر آنها سوار شويد و زينتي باشند؛ و همچنین خداوند چيزهایي را ـ براي حمل و نقل و طي مسافتها ـ مي‌آفريند كه شما حالا نمي‌دانيد.)

همچنین خداوند دریاها را برای ما آفریده است و آنها با وضعیت فعلی­شان منافع زیادی براي ما دارند؛ چنانکه قرآن کریم مي‌فرمايد:

ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ [نحل:١٤]

‏ (او خدایی است كه دريا را مسخر شما ساخته است تا از آن، گوشت تازه بخوريد و از آن، زيوري بيرون بياوريد كه مي‌پوشيد. و تو اي انسان! كشتيها را مي‌بيني كه دريا را مي‌شكافند تا شما فضل او را بجویيد ـ و از دريا در مسير تجارت استفاده نمایيد ـ و سپاسگذاري كنيد.) ‏

آری، خداوند زنبور عسل را آفريده تا با انجام اين عمل شگفت­آور خود، چنين نوشيدني رنگارنگ و لذيذی را براي ما به ارمغان آورد تا مردم با خوردن آن از بسياري از بيمار‌ها شفا يابند.

ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﭼ [نحل:٦٨-٦٩]

‏ (پروردگارت به زنبوران عسل الهام كرد كه از كوهها و درختان و داربستهایي كه مردمان مي‌سازند، خانه‌هايي بسازد؛‏ سپس از همه­ی ميوه‌ها بخورد و راههایي را طی کند كه خداوند براي آنها تعيين نموده است و كاملاً در اختيار هستند؛ از شکمهای آنها، مايعي بيرون مي‌تراود كه رنگهاي مختلفي دارد؛ و در اين مايع رنگارنگ بهبودي مردمان نهفته است؛ بي‌گمان در اين ـ برنامه­ی زندگي زنبور عسل و ارمغاني كه آنها به انسانها تقديم مي‌دارند كه هم غذا و هم شفا است ـ نشانه­ی روشني ـ از عظمت و قدرت پروردگار ـ است براي كساني كه مي‌انديشند.) ‏

شناختن خداوند در پرتو نشانه ‌هاي جهان هستی، راهي است كه قرآن بر آن تأكيد دارد

قرآن بندگان خدا را به تأمل و دقت در نشانه‎‌هاي خداوند در جهان هستي مانند زمين، آسمان و آنچه كه درون زمين و آسمان و ميان آندو وجود دارد، تشویق نموده و تأمل و تفكر در اين امور را از جمله یادآوریهایی برشمرده که براي مؤمنان مفيد هستند.

چه تعبیر زیبایی است که برخي ازدانشمندان معاصر، اين منهج را «قانون سیاحت و نگاه» نامیده­اند؛ چرا که بسیاری از آيات قرآن کریم، انسان را بر اين امر تشویق كرده‌اند و این سیاحت و نگاه گاهی حسي هستند و انسان با قدم‌های خود این راه را طي مي‌نماید و از شهري به شهري ديگر می­رود و با چشم نگاه می‌کند و گاهی هم این سیاحت و نگاه، سیر وسیاحت عقل و اندیشه است.

و گاهی هم دستور نگاه کردن در قرآن بصورت مطلق آمده است و شامل هر دو نگاه حسي و عقلي می­شود؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﭼ [یونس:١٠١]

(بگو: بنگريد ـ با چشم و عقل ـ که در آسمانها و زمين چه چيزهایي وجود دارد‌؟)

گاهي هم این دستور نگاه کردن بصورت خاص آمده وصرفا شامل یک نوع نگاه  
می شود:

ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭼ [طارق:٥]

‏ (انسان باید بیندیشد كه از چه چيزی آفريده شده است‌؟!) ‏

ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ [عبس:٢٤]

(انسان بايد به غذاي خويش بنگرد ـ كه چگونه ما آن را براي او فراهم كرده‌ايم و در ساختمان مواد غذایي و اجزای حيات‌بخش آن، چه دقّت و مهارت و ظرافتي به كار برده‌ايم.) ‏

3- استدلال قرآن به آيه هاي قرآني مبنی براینکه ربوبيت و الوهيت از آن پروردگار است و معبودهای دیگر شایسته­ی عبادت نبوده و باطل هستند

قرآن آيه‎ها و نشانه‎هاي جهان هستی را به عنوان محكم‏ترين دلیل براي مجادله و مناقشه با مشركان انتخاب نموده و به اقامه­ی حجت علیه آنان مي پردازد:

ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ [انبياء:٣٠–٣٣]

‏ (آيا كافران نمي‌بينند كه آسمانها و زمين به هم متّصل و چسبیده بودند؛ سپس ما ـ بر اثر انفجار دروني هولناكي ـ آنها را از هم جدا ساختيم و هر چيز زنده‌اي را از آب آفريديم؛ آيا ـ درباره­ی آفرينش كائنات نمي‌انديشند و ـ ايمان نمي‌آورند؟ ‏‏ما در زمين كوههاي استوار و ريشه‌داري پديد آورديم تا زمين انسانها را مضطرب نسازد و توازن آنان را به هم نزند و در لابلاي كوهها راههاي پهناوری به وجود آورديم تا اين كه ـ پيوند انسانها به وسيله­ی سلسله­ی کوهها از هم نگسلد و به مقصدشان ـ راهياب گردند و ما آسمان را سقف محفوظي نموديم ولي آنان از نشانه‌هاي ـ خداشناسي موجود در آن ـ روي گردانند ـ ودرباره­ی اين همه عظمتي كه بالاي سرشان جلوه‌گر است، نمي‌انديشند ـ‏‏ وخدا است كه شب و روز و خورشيد و ماه را آفريده ‌است و همه در مداري مي‌گردند). ‏

همچنین قرآن به بیان فساد اعتقاد مشركان درباره­ی معبودهایشان می­پردازد و توضیح می­دهد که این معبودان آنها باطل­اند و دارای صفات ربوبيت و الوهيت كه عناصر اصلی استحقاق عبوديت مي­باشند، نيستند.

ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭼ [نمل:٥٩ – ٦٤]

‏ (اي پيامبر! بگو: خداي را سپاس مي‌گويم و بر بندگان برگزیده­اش درود می­فرستم؛ آيا الله ـ كه اين همه قدرت و نعمت و موهبت دارد براي پرستش ـ بهتر است يا چيزهایي كه آنها انباز و شریک الله مي‌سازند ـ و فاقد نفع و ضرر هستند و چيزي از آنها ساخته نيست‌؟ ـ آيا چیزهایی كه معبود شما هستند بهترند ـ يا كسي كه آسمانها و زمين را آفريده است و براي شما از آسمان آبي بارانده است كه با آن، باغهاي زيبا و فرح‌افزا رويانيده‌ايم‌؟ باغهایي كه شما نمي‌توانستيد درختان آنها را برويانيد؛ آيا ـ با توجّه به آفرينش آسمانها و زمين و نزول باران و بركات و ثمرات ناشي از آن، و هماهنگي و پيوند لطيف و دقيق هر يك از اين مخلوقات ـ معبودي با الله وجود دارد‌؟! اصلاً ايشان قومي هستند که ـ از حق‌پرستي به بت‌پرستي ـ عدول مي‌كنند. ‏‏ـ بتها بهترند ـ يا كسي كه زمين را قرارگاه ـ محلّ اقامت انسانها ـ ساخته است، در ميان آن رودخانه‌ها پديد آورده است، براي زمين كوههاي پابرجا و استوار آفريده است ـ تا قشر زمين را از لرزش نگاه دارند ـ و ميان دو دريا مانعي پديدار كرده است ـ تا با هم مخلوط نشوند؛ حال با توجّه به اينها آيا معبودي با الله وجود دارد‌؟! اصلاً بيشتر آنان بي‌خبر و نادانند ـ و قدر عظمت خدا را نمي‌دانند؛ آيا بتها بهترند ـ يا كسي كه به فرياد درمانده مي‌رسد و بلا و گرفتاري را برطرف مي‌كند؟ هر گاه او را به كمك طلب کنند و شما را جانشين ـ يكديگر در ـ زمين مي‌سازد؛ حال با توجّه بدين امور آيا معبودي با الله وجود دارد؟! واقعاً شما بسيار كم اندرز مي‌گيريد. آيا بتهاي بي‌جان بهترند يا كسي كه شما را در تاريكيهاي خشكي و دريا رهنمود مي‌كند؛ كسي كه بادها را به عنوان بشارت دهندگان، پيشاپيش نزول رحمتش وزان مي‌سازد؛ آيا معبودي با الله وجود دارد؟ خدا فراتر و بالاتر از اين چيزهایي است كه انباز و شریک او قرار می­دهند. آيا معبودهاي دروغين شما بهترند يا كسي كه آفرينش را ‌آغاز می نماید؛ سپس آن را برگشت مي‌دهد؛ و كسي كه شما را از آسمان و زمين روزي عطا مي‌كند؟ آيا معبودي با الله وجود دارد؟ اي پيامبر به ايشان بگو: دليل و برهان خود را بيان داريد اگر راست مي‌گویيد ـ كه جز خدا معبودهاي ديگري هم وجود دارد.) ‏

همینگونه که ملاحظه می­نماییم آيات قرآن کریم بيانگر این مطلب هستند که معبودان مشرکین صلاحيت ندارند که عبادت شوند و تنها آن خدایي كه آفريدگار زمين وآسمانها، نازل كننده­ی آب از آسمانها و روياننده­ی باغهاي خوش منظر كه روح و روان انسان را شاد و چشمها را روشن می‌کند، معبود واقعی است؛ او همان خدایي است كه زمين را بعنوان قرارگاه انسان آفريد و در آن نهرها جاری ساخت و زمين را بوسیله­ی كوهها ثابت و پا برجا نمود؛ آري، تنها چنین پروردگاری می­تواند معبود حق و واقعی باشد وسایر معبودانی که توانایی انجام هیچ كاري را ندارند، شايسته­ی عبادت نیستند.

پس بسيار لازم و ضروري به نظر می­رسد كه در برابر مشركان و ملحدان از اين گونه استدلالها بهره بگیریم؛ پیامبران هم در برابر مشركان همینگونه استدلال کردند به عنوان نمونه ابراهيم ؛خليل الرحمن؛ علیه السلام با بزرگترين ملحد زمان خود به بحث و مجادله مي‌پردازد و حجت را بر او تمام مي‌نمايد تا جایی که نمرود توانایي سخن گفتنش را از دست مي‌دهد و نيروي تفكرش از كار مي‌افتد.

ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﭼ [بقره:٢٥٨]

‏ (آيا با خبري از كسي كه با ابراهيم درباره­ی پروردگارش راه مجادله و ستيز را در پيش گرفت؛ چون كه خداوند بدو حكومت و شاهي داده بود؟ هنگامي كه ابراهيم گفت: پروردگار من كسي است كه ـ با دميدن روح در بدن و بازپس گرفتن آن ـ زنده مي‌گرداند و مي‌ميراند. او گفت: من نیز ـ با عفو یک نفر و كشتن دیگری ـ زنده مي‌گردانم و مي‌ميرانم. ابراهيم گفت: خداوند خورشيد را از مشرِق برمي‌آورد، تو آن را از مغرب برآور. پس آن مرد كافر، مبهوت شد؛ و خداوند مردم ستمكار ـ مُصرّ بر تبهكاري و دشمن حق ـ را هدايت نمي‌كند.)

موسي كليم الله علیه السلام نیز در برابر طاغوت دوران خود از همین روشِ استدلال استفاده می‌کند و آنقدر برایش دلیل می­آورد که فرعون دیگر هیچ سخنی برای گفتن ندارد و ناگزیر به تهديد و ارعاب او روی مي‌آورد.

ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﭼ [شعراء:٢٣-٢٩]

‏ (فرعون گفت: پروردگار جهانيان كيست؟‏‏ موسي گفت: پروردگار آسمانها و زمين و آنچه که ميان آنها وجود دارد، اگر شما در جستجوی یقین هستید. فرعون به اطرافيان خود ـ با تمسخر ـ گفت: آيا نمي‌شنويد؟! موسي گفت: او پروردگار شما و پروردگار نياكان پيشين شما است. ‏‏فرعون گفت: پيغمبري كه به سوي شما فرستاده شده است، قطعاً ديوانه است! موسي گفت: او پروردگار مشرق و مغرب و همه­ی چيزهایي است كه در ميان آنها قرار دارد اگر شما عاقل هستید و مي‌فهميد. ‏‏فرعون گفت: اگر معبودی غیر از من انتخاب کنی، تو را زنداني خواهم كرد.) ‏

بلکه باید بدانیم که تمام پيامبران علیهم السلام از همین روش استفاده کرده­اند؛ شما در این زمینه می توانید به آيات نه و ده سوره­ی ابراهيم مراجعه کنید و سخنان قوم نوح، عاد و ثمود و اقوام دیگر را بخوانید که چگونه پيامبرانشان را تكذيب كردند و همچنین پاسخ پيامبران را ببینید که به آنها گفتند:

ﭽ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ [ابراهيم:١٠]

(مگر درباره­ی وجود الله؛ آفريننده­ی آسمانها و زمين؛ بدون مُدِل و نمونه­ی پيشين، شكّ و ترديدي وجود دارد؟ او شما را فرا مي‌خواند تا گناهانتان را ببخشد.)

چنانچه ملاحظه می­کنیم پیامبران علیهم السلام برای اثبات صداقت راه و دعوتشان به خالقیت و آفریدگار بودن خداوند استدلال نموده­اند.

با وجود این همه دلایل روشن، کفر کردن جای تعجب دارد

با توجه به این همه دلایل واضح و روشن است که قرآن کریم با تعجب و شگفتی، کافران را مخاطب قرار می­دهد و می‌گوید:

ﭽ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭼ [بقره:٢٨]

‏ (چگونه الله را انكار می­کنید و به او كفر مي‌ورزيد حال آنکه شما مردگاني بوديد كه خداوند شما را زنده گرداند؛ سپس شما را مي‌ميراند و بعد از آن، دوباره زند مي‌گرداند؛ آنگاه به سوي او برگردانده مي‌شويد.) ‏

در آيه‌اي ديگر این سؤال را چنين مطرح مي‌كند:

ﭽ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭼ [انفطار:٦– ٨]

)اي انسان! چه چيز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته و در حق او گولت زده است ـ كه چنان بي‌باكانه نافرماني مي‌كني و خود را به گناهان آلوده مي‌سازي‌؟! ـ‏ آن پروردگاري كه تو را آفريده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسبت كرده است؛ آنگاه به هر شكلي كه خواسته است تو را درآورده است.) ‏

تأمل و دقت انسان در وجود خودش، جهان هستي و اطراف آن، اقتضا می­نماید که انسان به پروردگارش روی آورد و در برابر او سر تعظیم فرود آورد؛ به همین جهت، كفر كافران و انكار ملحدان از ديدگاه قرآن تعجب آور و حركتي نادر تلقي مي‌شود:

ﭽ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﭼ [نوح:١٣– ١٨]

(شما را چه شده است كه براي الله عظمت و شكوهي قایل نيستيد ‏حال آنكه الله شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌هاي گوناگوني آفريده است؛ ‏‏مگر نمي‌بينيد كه خداوند چگونه هفت آسمان را طبقه طبقه آفريده است‌؟‏‏ و ماه را در ميان آنها تابان، و خورشيد را چراغ درخشان قرار داده است‌؟ و این الله است كه شما را از زمين به گونه­ی شگفتي آفريده است؛‏‏‏ سپس شما را به همان زمين بر مي‌گرداند، و بعد، شما را به گونه­ی شگفتي زنده مي‌گرداند و از زمين بيرون مي‌آورد.) ‏

4**- تنها خردمندان از نشانه‏‌هاي جهان هستي بهره مي‌برند**

آري، نشانه‏‌هاي خداوند در جهان هستي به صورت واقعي و حيات بخش خود متبلور نمي‌شوند مگر برای دلهایي كه همواره به ياد و عبادت پروردگار مشغول هستند؛ زيرا در واقع اين نوع دلها هستند که از روی آنها پرده برداشته شده است و به جهان شگفت آور پيوند خورده‌اند.

بلی، قرآن ميان دلهاي بشر و حوادث و پديده‌هاي زيبا و شگفت انگیز این جهان هستي پيوند و رابطه برقرار نموده است؛ و با اين پيوند و رابطه است که دقت و تأمل در جهان آفرینش و آشنایي با آن باعث ایجاد تأثیر و ارزشمند شدن هستی در قلب بشر می­شود؛ اين رابطه در واقع همان پيوندي است كه قرآن در ميان علم و شناخت و انسان دانا و آگاه برقرار نموده است؛ به همین جهت است که قرآن به صراحت بيان نموده است که گروه معینی از مردم بوسیله­ی آيات و نشانه­‌هاي جهان هستي هدايت مي­شوند؛ چنانکه مي‌فرمايد:

ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﭼ [آل عمران:١٩٠-١٩١]

(مسلّماً در آفرينش آسمانها و زمين و آمد و شد شب و روز نشانه‌ها و دلایلي آشكار براي خردمندان است؛ ‏كساني كه خدا را ايستاده، نشسته و دراز کشیده بر پهلوهايشان ـ در همه­ی اوضاع و احوال ـ ياد مي‌كنند و درباره­ی آفرينش آسمانها و زمين مي‌انديشند و به زبان حال و قال مي‌گويند: پروردگارا! اين را بيهوده و عبث نيافريده‌اي‌؛ تو منزّه و پاكي از اینکه کار بیهوده انجام دهی؛ پس ما را از عذاب دوزخ محفوظ دار.) ‏

‏آري، اين گروه یعنی صاحبان عقل و خرد از آيات و نشانه­‌هاي جهان هستي بهره مي‌برند؛ زيرا آنان نگاه‌شان را به ظواهر و امور محسوس محدود نمي‌كنند، بلكه به قدرت و نیرویی كه این جهان هستي را پدید آورده و آن را اداره میکند، توجه دارند؛ آنان از چشم‌ها، گوش‌ها، عقل‌ها و افكار خود در اين زمینه به بهترين وجه استفاده مي‌كنند و در اين راستا از آيات قرآنی كه چشم، گوش، عقل و انديشه ها را کمک می­کنند تا به تمام خیرات ونیکی­ها برسند، بهره می­برند:

ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﭼ [روم:٢١-٢٤]

‏ (و يكي از نشانه‌هاي خداوند اين است كه از جنس خودتان همسراني را براي شما آفريد تا در كنار آنان بياراميد؛ و در ميان شما و آنان مهر و محبّت انداخت ـ و هر يك را شيفته و دلباخته­ی ديگري ساخت، تا با آرامش و آسايش، مايه­ی شكوفایي و پرورش شخصيّت همديگر شويد ـ مسلّماً در اين امور نشانه‌ها و دلایلي است براي افرادي كه مي‌انديشند؛ و یکی ‏از نشانه‌هاي خداوند، آفرينش آسمانها و زمين و مختلف بودن زبانها و رنگهاي شما است؛ بي‌گمان در اين آفرينش، دلایلي براي فرزانگان و دانشوران وجود دارد؛ و یکی دیگر ‏از نشانه‌هاي خداوند، خواب شما در شب و روز و تلاش و كوششتان براي كسب و كار و بهره‌مندي از فضل الهی است؛ قطعاً در اين امور، يعني خواب و تلاش در پي معاش، دلایلي است براي كساني كه گوش شنوا داشته باشند؛ ویکی دیگر از نشانه‌هاي خداوند اين است كه برق را كه هم باعث ترس است و هم مايه­ی اميد، به شما مي‌نماياند و از آسمان آب را مي‌باراند و زمين را بعد از مرگش يعني خشك شدن به وسيله­ی آن آب، زنده و سرسبز مي‌گرداند؛ بي‌گمان، در اين درخشش آذرخش آسمان و نزول باران و آبياري زمين و سرسبز شدن آن، دلایلي براي فهميدگان و خردمندان وجود دارد.) ‏

براستی این آيات قران کریم هستند که رازهاي نهفته­ی طبيعت را برای اندیشمندان و خردمندان آشكار مي­سازند و باعث رسيدن انسان به مقصود مي‌شوند.

گفتنی است که كافران نیز اين نشانه­ها و پديده‌ها را مشاهده مي‌كنند؛ اما نگاه و خرد و اندیشه­ی خود را به کار نمی­اندازند و از پديده به پديد آورنده و از موجود به ایجاد کننده پی نمی­برند و از فلسفه و راز آفرینش چيزي را درک نمی­کنند.

ﭽ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ [روم:٧]

(آنان تنها ظاهر زندگي دنيا را مي‌دانند.)

به همین جهت، آنها از آیات و نشانه­های هستی بهره نمی­برند؛ زیرا از منظر قرآنی به آن نگاه نمی­کنند.

ﭽﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ [یونس:١٠١]

(بگو: بنگريد و نگاه کنید که در آسمانها و زمين چه چيزهایي وجود دارد‌؟! آيات ـ خواندني كتابهاي آسماني از جمله قرآن و ديدنيهای جهان هستي ـ و بيم‌دهندگان به حال كساني كه نمي‌خواهند ايمان بياورند، سودمند نمي‌افتد.)

قرآن کریم هم به خاطر پند نگرفتن و عدم دقت و توجه، کافران و ملحدان را مورد نکوهش قرار می­دهد و میفرماید:

ﭽ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﭼ [اعراف:١٨٥]

‏ (آيا آنان به مُلك پهناور و عظمت شگفت انگیز آسمانها و زمين و عجایب و غرائب آنها و به هر آنچه كه خدا آفريده است نمي‌نگرند؟ و آيا نمي‌انديشند كه چه بسا اجل آنان نزديك شده باشد؟ پس بالاتر از آن به چه سخن و دعوت ديگري ايمان مي‌آورند؟)

5**- علوم جديد ارتباط مردم با جهان هستي را قطع مي‌كند**

سيد قطب رحمه الله مي‌گويد: «مباحثی كه امروزه، مردم آن را مباحث علمي مي‌نامند، ارتباطي را كه خداوند ميان مردم و جهانی را كه در آن زندگي مي‌كنند، برقرار نموده است، قطع مي‌كند.

بدون ترديد، انسانها جزئي از جهان هستي بشمار مي‌آيند. و زندگي‌شان در مسير درستي قرار نمي‌گيرد مگر آن هنگام كه طپش دلهاي‌شان با نبض اين جهان همآهنگ شود و رابطه­ی دروني شان با مقتضاي اين جهان پهناور مستحكم گردد.

بديهي است كه دانش و شناخت انسان در ارتباط با ستارگان، افلاك و خواص گياهان و حيوانات و جهان هستي و دنیای موجودات زنده یا هر چیز جامد دیگری که وجود داشته باشد، محدود است.

هم چنين كليه شناخت‌هاي علمي لزوماً بايد به واقعيت‌هایي در قلوب بشر تبديل شوند و بشريت را با جهان هستي انس و الفت دهند تا اينكه رابطه­ی دوستانه و صميمانه‌اي ميان انسانها و سایر اشیا برقرار گردد، طوري كه همه­ی اين معرفت‌ها به يگانه بودن آفريدگار جهان و جهانيان دلالت نمايد؛ پس هر معرفت و دانشي كه انسان را به اين هدف مهم و مؤثر سوق ندهد، همانا معرفتي ناقص و دانشي پوچ و بحثي بي‌معني تلقي مي­گردد.

اين جهان هستي كتاب بازگو شده­ی پروردگار است که با هر زباني قرائت مي‌شود و با هر وسيله‌اي قابل درك و فهم است، بگونه­ای که از انسانهاي چادر نشين و ساده و ساکنان روستاهای بی امکانات و محروم گرفته تا انسانهاي متمدن و كاخ نشين امروزي همه و همه مي‌توانند آن را مطالعه كنند و هر كدام به اندازه­ی توانایی و درک و استعداد خود آن را مي‌خواند و در آن توشه‌اي از جانب حق مي‌يابد؛ بلی، اگر آن‌را به قصد بدست آوردن آگاهی و رسيدن به حق مطالعه نماید، كتاب جهان هستي همواره وجود دارد و باز است.

ﭽ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﭼ [ق:٨]

‏ (همه­ی اينها را آفريده‌ايم به منظور بيداري بخشيدن به جملگي بندگان توبه‌كاري كه بخواهند به سوي آفريدگارشان برگردند). ‏

اما علم جدید اين آگاهي و بصيرت را از بين مي‌برد و ارتباط ميان قلب بشري و جهان گویا و پر از دلايل آشكار را قطع مي‌كند؛ زيرا علم، امروزه در مغزهای مشوشی قرار دارد که ياوه گویي‌هاي منهج علمي آنها را زنگ آلود كرده است؛ همان راه و روشی كه ارتباط ميان انسان و جهاني را كه در آن زندگي مي‌كند، قطع نموده است؛ باید بدانیم که منهج ایمانی نیز در رابطه با درک حقایق جهان هستی چیزی از ثمره و بهره­ی منهج علمی نمی­کاهد؛ بلكه مباحث ايماني پيوند میان این حقایق را گسترده‌تر و محكم‌تر مي‌سازد؛ آنها را به واقعيت‌هاي بزرگتری برمي‌گرداند و قلب بشري را به نواميس جهان هستي و واقعيت‌هاي موجود پیوند میدهد و اين نواميس و حقايق را به واقعيت‌هاي مؤثر در احساسات و زندگي مردم تبديل مي‌كند و به معلوماتي خشك و توخالی­ای که در اذهان جای گیرد واندک سود و تأثیری در پی بردن به رازهای آفرینش نداشته باشد، بسنده نمیکند.

منهج ايماني همان منهجی است که باید در عرصه‌هاي پژوهش و تحقیق و بررسی نقش خود را ایفا نماید و واقعيت‌هاي علمي­ای را كه بدان راه مي‌يابد، با این ارتباط محکم، پيوند دهد».[[81]](#footnote-81)

6- دلالت آفریده­ها بر صفات آفریننده

هرگاه به وسيله‏ای ظريف، دقيق و محكم نگاه ‌كنيم و ببينيم كه مرتب كارش را انجام مي‌دهد، بلافاصله پي مي‌بريم به این كه سازنده و طراح آن موجودي زنده، دانا، توانا و داراي اراده بوده است.

جهان هستي نیز درباره­ی بسیاری از صفات خداوند سخن مي‌گويد

علیم وقدیر: اين جهان بسيار وسيع، گسترده و پهناور كه براساس يك برنامه­ی بسيار حساب شده و دقيق حركت مي‌كند، لازم است كه طراح و آفريدگار آن توانا و دانا باشد؛ خداوند، كائنات را با چنين ساختاري بسيار عظيم و شگفت‌آور ساخته است تا علم و قدرت خود را به ما بشناساند؛ چنانکه مي‌فرماید:

ﭽ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﭼ [طلاق:١٢]

‏ (الله است كه هفت آسمان و همانند آنها زمين بيافريد؛ و فرمان الله همواره ميان آنها جاري است تا بدانيد که خداوند بر هر چيزي توانا است و علم او همه چيز را فراگرفته است.) ‏

علمي كه بر اين كائنات حكومت مي‌كند، لزوماً بايد فراگير و كامل باشد.

ﭽ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﭼ [انعام:٥٩]

(گنجينه‌هاي غيب و كليد آنها در دست الله است و كسي جز او از آنها آگاه نيست؛ و الله از آنچه که در خشكي و دريا وجود دارد، آگاه است و هيچ برگي ـ از گياه و درختي ـ فرو نمي‌افتد مگر اين كه از آن اطلاع دارد؛ و همچنین هيچ دانه‌اي در تاريكيهاي درون زمين و هيچ‌چيز تر و يا خشكي وجود ندارد كه فرو افتد، مگر اين كه ـ خدا از آن آگاه و در علم خدا پيدا است و ـ در لوح محفوظ ضبط و ثبت شده است.) ‏

حكيم و فرزانه است: مطالعه­ی جهان هستي كه در نهایت استحکام، دقت و هماهنگی آفریده شده است بگونه­ای که هر جزء از آن در جاي مناسب خود قرار دارد و هر چيز به مقدار لازم و در نهايت زيبایي آفريده شده است، بیانگر این است که آفریننده­اش بسیار حکیم و فرزانه است:

ﭽ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﭼ [نمل:٨٨]

‏ (كوهها را مي‌بيني و آنها را ساكن و بي‌حركت مي‌پنداري، حال آنكه آنها مانند ابرها در سير و حركت­اند ـ چرا كه كوهها بخشي از كره­ی زمين بوده و كره­ی زمين به دور خود و به دور خورشيد مي‌گرددـ. اين ساختار خدایي است كه همه چيز را محكم و استوار آفريده است؛ مسلّماً الله از كارهایي كه شما انجام مي‌دهيد، بس آگاه است). ‏

ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﭼ [سجده:٧]

‏ (آن خدایی كه هر چه را آفريد، نيكو آفريد و آفرينش انسان را از گِل آغاز نمود.) ‏بنابراين، ببينده­ی آگاه در آفريده‌هاي خدا جز كمال و استحكام چيز ديگری نمي‌يابد؛ و اگر درصدد پيدا كردن عيبي بر آيد، لابد ناتوان خواهد شد.

ﭽ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﭼ[ملك:٣–٤]

‏ (آن خدایی كه هفت آسمان را بالاي يكديگر و همآهنگ آفريده است؛ اصلاً در آفرينش و آفريده‌هاي خداوند مهربان خلل و تضادّ و عدم تناسبي نمي‌بيني ـ و بلكه هستي با تمام عظمتي كه دارد، از انسجام و استحكام شگفتی برخوردار است، و نظم و نظام عجيب و قوانين و روابط دقيق بر ذرّه ذرّه­ی كائنات حكمفرما است ـ؛ پس ديگر باره بنگر ـ و با دقّت جهان را وارسي كن ـ آيا هيچ گونه خلل و رخنه‌اي مي‌بيني‌؟ بار ديگر نيز چشم باز کن و بنگر؛ نگاه تو خسته و درمانده نزد تو باز خواهد گشت.)

‏ساير صفات خداوند: آنچه بیان نمودیم نمونه­ای از دلالت جهان آفرینش بر بعضی از صفات خداوند متعال بود تا دروازه­ی استدلال و بحث باز شود. گفتنی است که ما اینجا در صدد بیان تمام اسما وصفات الهی نیستیم؛ وگرنه، در جهان هستي نشانه‌هاي زیادی وجود دارد که بر عظمت، عزت، لطف و كرم خداوند دلالت می نمایند؛ هم اینک به نمونه­هایی از اسما و صفات الهی که در پايان هر یک از آيه‌هاي زير ذكر شده‌اند، توجه فرمایيد:

ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹﭼ [حج:٦٣-٦٤]

‏ (آيا نمي‌نگري كه خداوند از آسمان باران را فرو مي‌آورد و زمين، سبز و خرّم مي‌گردد؟ واقعاً خدا بسيار با لطف و بس دقيق و آگاه است؛ ‏‏آنچه در آسمانها و آنچه در زمين وجود دارد، از آنِ الله است؛ تنها الله غني و بي‌نياز و شايسته­ی هرگونه حمد و ستايش مي‌باشد.)

7- تنها خداوند شايستگي پرستش را دارد

آنچه كه از دقت و تفكر د‌ر نشانه­های آفاق و انفس بدست مي‌آيد، اين است كه تنها خداوند شايستگي عبادت را دارد؛ زيرا او به تنهایي آفريننده، مدبر، نگاه دارنده­ی آسمانها و زمين، روزی دهنده و حیات بخش است؛ بدين جهت، تنها او شايسته­ی عبادت است نه دیگران.

ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﭼ [بقره:٢١–٢٢]

‏ (اي مردم! پروردگارتان را عبادت کنید؛ آن پروردگاری كه شما و كساني را كه قبل از شما بوده‌اند، آفريده است تا ـ خود را بدين وسيله پاك سازيد و ـ راه پرهيزگاري را در پیش گيريد؛ آن پروردگاری كه زمين را برايتان بگسترد و آسمان را بسان كاخي بيافريد و از آسمان آب فرو فرستاد و با آن، انواع ثمرات را بوجود آورد تا روزي شما گردند؛ پس شریکان و همانندهایي براي خدا قرار ندهيد حال آنكه شما مي‌دانيد ـ كه چنين كاري درست نيست.)

ﭽ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﭼ [فاطر:٣]

‏‏ (اي مردم! نعمتي را كه خداوند به شما عطا نموده است بیاد آورید؛ آيا جز الله، آفريننده­ی دیگری هم وجود دارد كه شما را از آسمان و زمين روزي بدهد؟ ـ نه! اصلاًـ جز او معبودی وجود ندارد؛ پس با اين حال، چگونه منحرف مي‌گرديد ـ و از راه راست به راه كج مي‌گرایيد، و به جاي يزدان براي بتان كرنش مي‌بريد و سجده مي‌كنيد؟) ‏

بدین ترتیب كه بیان گردید، قرآن کریم مهر بطلان بر معبودان ساختگی زد و عدم شايستگي آنها را براي پرستش به اثبات رساند.

ﭽﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﭼ [لقمان:١0-١١]

‏ (خداوند آسمانها را بدون ستوني كه قابل رؤيت براي شما باشد، آفريد و در زمين كوههاي استواري را پراكنده ساخت تا زمين شما را نلرزاند و سراسيمه نگرداند و در زمين انواع جنبندگان را پراكنده نمود؛ همچنین ما از آسمان آب فرو فرستاديم و با آن اقسام گوناگوني از گياهان باارزش را رويانديم؛ ‏‏اينها ـ كه مي بینيد ـ آفريده‌هاي خدايند؛ شما به من نشان دهيد کسانی كه غیر خدايند چه چيزی آفريده‌اند؟ ـ تا شايستگی پرستش و شراكت در الوهيّت را داشته باشندـ . بلكه ستمگران در گمراهي آشكاري بسر می برند.) ‏

به همین جهت، خداوند در پایان بسیاری از آيات قرآن کریم، ضمن یادآوری آیات آفاق و انفس براي بندگانش و تدبير و تصرف خود در امور این جهان، چنين میفرماید:

ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭼ [زمر:٦]

(این الله است كه پروردگار شما است.)

یعنی این الله است که شایستگی پرستش را دارد نه دیگران.

به آیات زیر و پایان آنها توجه نمایید:

ﭽ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪﯫ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭼ [زمر:٥-٦]

‏ (خداوند آسمانها و زمين را به حق آفريده است. شب را بر روز و روز را بر شب مي‌پيچد و خورشيد و ماه را فرمانبردار خود قرار داده است؛ هر يك از آنها تا مدّت معيّن و مشخّصي ـ كه خدا مي‌داند ـ در حركت خواهد بود؛ هان! خدا بسيار مقتدر و بخشنده است. ‏‏خدواند شما را از يك تن ـ به نام آدم ـ بيافريد؛ سپس از جنس او همسرش را ـ به نام حوّاء ـ خلق كرد و براي شما هشت جفت چهارپا گسيل داشت؛ او شما را در شكمهاي مادرانتان، در ميان تاريكيهاي سه‌گانه، آفرينشهاي جوراجور و پياپي مي‌بخشد ـ و جنين را هر دم به گونه‌اي درآورده و به پلّه‌اي از خلقت مي‌رساندـ. كسي كه چنين نعمتهایي را مي‌بخشد و اين گونه نقش آفريني مي‌كند، الله است كه پروردگار شما است و حكومت و مملكت سراسر عالم هستي از آنِ او است؛ جز او معبودي وجود ندارد؛ پس چگونه برگردانده مي‌شويد؟)

مطلب­دوم: دانشمندان شگفتي‌هاي صنعت خدا را در آفريده‌هايش بيان مي‌كنند

دانشمندان همواره شگفتي‌هاي صنعت خداوند در آفريده‌هايش را بيان كرده و   
مایه­ی اندرز خود و ديگران قرار داده­اند. هم اینک بنده گوشه­هایی از آنچه که دانشمندان در گذشته و حال در این زمینه بدان دست یافته­اند، ذکر خواهم نمود. و دوست دارم هنگامی كه خواننده­ی محترم به این نمونه­ها بر خورد میکند، این گفته­ی موسي عليه السلام را مورد دقت و توجه قرار دهد که فرعون را مخاطب قرار داد و فرمود:

ﭽ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﭼ [طه:٥٠]

‏ (پروردگار ما آن كسي است كه هر چيزي را وجود بخشيده است و سپس رهنمودش كرده است.) ‏

يعني خداوند هر چيزی را متناسب با خلقتش آفريده و به سمت و سویي كه به نفع وصلاح آن است، راهنمايي نموده است؛ در صفحات آتی به نمونه‌هایي از اين عنايات و راهنمایي‌ها اشاره خواهیم نمود.

**1 - به وجود آمدن اجسام از سلولها و تقسیم شدن آنها**

الف) اجسام موجودات زنده از چه چیزی ساخته می­شوند و چگونه بوجود می‌آیند؟

یکی از پژوهشگران معاصر بنام دكتر يوسف عزالدين ضمن ارائه­ی توضيحات بسيار روشنی در اين خصوص مي‌گويد: «اغلب حيوانات و گياهان از تعداد بسیار زيادي از واحدهاي بسيار ريز كه ما آنها را "سلول" مي‌ناميم، ساخته شده­اند همانگونه كه يك ساختمان از مجموعه­ای سنگ يا آجرهاي بهم پيوسته درست مي‌شود.»

ب) چرا سلول‌ها همواره در حال تقسيم شدن هستند؟

دكتر يوسف عز الدين در باره­ی راز تقسيم شدن سلول‌ها مي‌گويد: «سلول­هاي بدن ما و ساير حيوانات همواره در حال تقسيم شدن هستند؛ اين تقسیم شدن گاهي بخاطر رشد و نمو جسم است و گاهی هم بخاطر تعویض یا ترمیم سلولهایی است که به علل و اسبابی از بین رفته­اند؛ هر سلولی از اين سلول‌ها از ماده­ی بسیار عجیب و شگفت انگیزی به نام "پروتوپلاسم" ساخته شده­اند.

داخل هر سلولی محتويات زيادي كه هر كدام وظيفه­ی مشخصی را انجام مي‌دهند، وجود دارد؛ بعضي از اين محتويات، اجسام بسيار ريزي بنام "كروموزوم" هستند كه عامل انتقال وراثت مي‌باشند؛ تعداد این کروموزومها در سلولهای هر نوع از حيوانات و گياهان مختلف، ثابت و مشخص است؛ بعنوان نمونه، تعداد اين کروموزومها در سلول‌هاي گربه با تعداد آنها در سلول‌هاي سگ يا فيل يا گياه هویج یا لوبيا متفاوت است و در هر سلول از سلول‌هایي كه بدن انسان را تشکیل می دهند، چهل و شش عدد از اين کروموزومها وجود دارد.

هرگاه در درون جسم ما يك سلول به دو سلول تقسيم می­شود، هر سلول جديد لزوماً بايد حاوي همان تعداد از کروموزومها يعني چهل و شش کروموزوم باشد؛ زيرا اگر اين عدد دچار نقص گردد، ديگر انسان بصورت انسان باقي نمي‌ماند. و این سلول‌ها همانگونه كه بيان گرديد همواره در حال تقسیم شدن هستند و اين جریان در تمام ساعات شبانه روز حتي هنگام‌خواب نيز ادامه می­یابد؛ اما ما تاكنون نتوانسته­ایم واقعيت نيرويی را که بر اين جریان شگفت انگیز تقسیم سلولها حکومت میکند، درك کنيم؛ بلکه دانش بشر تنها می­تواند گامهای عملی این جریان را با استفاده از میکروسکوپهای عادی یا میکروسکوپهای الکترونیکی که حجم اجسام را بسیار بیشتر از میکروسکوپهای عادی بزرگ می­کنند، مشاهده کند».

ج‌) چرا سلول‌هاي تناسلي با ساير سلول‌ها تفاوت دارند؟

دكتر يوسف عز الدين مي‌گويد: «تمام سلول‌هایي که در نتیجه­ی تقسيم سلول‌ها در جسم انسان بوجود میآیند، بايد حاوي چهل و شش کروموزوم باشند به استثناي سلولهاي تناسلي مردان يعني اسپرم و سلولهای تناسلی زن یعنی تخمک؛ بدین معنی که هنگامی که سلولهای بافت جهت شکل دادن سلولهای تناسلی تقسیم می­شوند، سلول‌هايی را که تولید می­نمایند، حاوی چهل و شش کرومزوم نیستند؛ بلکه هر سلول تناسلی مرد يا زن صرفا دارای بیست و سه کروموزوم می‌باشد».

سپس در توضيح علت اختلاف تقسیم سلولهای تناسلی مي‌گويد: «فلسفه­ی اين تفاوت اين است كه برای شكل گرفتن نخستين سلول در جسم جنين، باید اسپرم مرد با تخمک زن درآمیزد تا اولین سلول جسم جنین شکل گیرد و بدین ترتیب، سلول بارور شده از بیست و سه کروموزوم اسپرم مرد و بیست وسه کروموزوم تخمک زن بهم آميخته تشکیل ‌شود تا تعداد کروموزومها در سلول جديد در جسم جنين به تعداد اصلي كه چهل و شش کروموزوم است، برسد.

و اين سلول بارور شده كه دارای چهل و شش کروموزوم می‌باشد، تقسيمش را ادامه مي‌دهد؛ نخست، به دو سلول، بعد به چهار سلول، سپس هشت و به همين منوال، تقسيم مي‌شود تا اينكه جنين كامل شده و از رحم مادر بدنیا مي‌آيد و به همین ترتیب از راه تقسيم سلول‌ها به رشد و نموش ادامه مي‌دهد تا بصورت يك انسان كامل كه در هر سلول آن چهل و شش کروموزوم وجود دارد، در مي‌آيد. درست همانگونه كه در سلول‌هاي جسم والدين و اجداد و گذشتگانش و در تمام انسانها وجود داشته است».

شکی وجود ندارد که كاهش تعداد کروموزومها به نصف (بیست و سه) صرفا هنگام درست شدن سلول‌هاي تناسلي برای اینکه تعداد کروموزومهای جنس نر و ماده به هم درآمیزد و به تعداد اصلي (چهل و شش) برسد، حاصل يك تصادف كوركورانه و بي اراده نيست؛ بلكه يقيناً نتيجه­ی يك برنامه­ی بسيار حساب شده و دقیق از طرف يك نيروي برتر می‌باشد كه بر همه چيز آگاه است.

باید دانست که اين ترتيب در تعداد کروموزومها نمي‌تواند نتيجه­ی آزمایش و خطا باشد؛ چرا که اگر چنين خطایي در آغاز آفرينش حتي براي يك بار هم اتفاق می­افتاد، كار موجودات زنده قبل از تشكيل نسل دومش خاتمه پيدا مي‌كرد و پایان می یافت. آيا اين برنامه با اين ترتيب دقیق و حساب شده به تنهایي دليلي قانع كننده بر وجود نيرویي برتر، مدبر، توانا و دانا نيست؟!

د) چرا سلول‌هاي مغز تقسيم نمي‌شوند؟

اما نوعی ديگر از سلول‌ها كه با بقيه­ی سلول‌هاي جسم اختلاف دارند، سلول‌هاي مغز­‌اند؛ اين سلول‌ها تقسیم نمي‌شوند و در این باره با ساير سلول‌ها متفاوت‌اند. دكتر يوسف عزالدين درباره­ی راز و فلسفه­ی تقسیم نشدن اين سلول‌ها مي‌گويد:

«عدم تقسیم سلول‌هاي عصبي كه مغز و سیستم عصبی انسان را تشکیل می­دهند، ممكن نيست كه از طريق تجربه و احتمال خطا و صواب باشد؛ چرا که اگر سلول‌هاي عصبي مانند ساير سلول‌ها تقسيم مي‌شدند، اتفاق بسیار وحشتناکی می­افتاد و آن اينكه سلول‌هاي مغز در چنين شرايطي قادر نبودند که شخصیت انسان را حفظ کنند و تمام سیستم حافظه‌ی انسان در زمان بسيار كوتاهي متلاشي مي‌شد.

باید دانست که تعداد سلول‌هاي مغز انسان يا هر حيوانی ديگر از هنگام تولد تا هنگام وفات اضافه نمي‌شوند حتي يك سلول به آنها افزوده نمي‌شود؛ بلکه گلبولهاي قرمزی كه در خون شناورند، از بين مي‌روند و بجاي آنها سلول‌هاي جديدي میآیند و اين عمل تقريباً در هر یکصد روز یکبار تكرار مي‌شود. و این گلبولهای قرمز در مغز استخوان شکل می­گیرند و بعد از آن در جریان خون، شناور می­شوند تا جانشین سلولهای مرده شوند».

هـ ) راز تفاوت در نيروي ماهیچه­های بدن

دكتر عزالدين پيرامون اين موضوع چنين مي‌گويد: «قوي‌ترين عضلات در جسم انسان و پستانداران عضلات رحم جنس ماده هستند؛ همان عضلاتی كه جنين را فشار مي‌دهند تا از شكم مادر بيرون بيايد؛ زيرا اگر اين عضلات از بدو آفرينش انسان یا ساير حيوانات چنين قوي نمي‌بودند، هيچگاه نخستين جنين از شكم مادر بدنیا نمی آمد.

پس از عضلات رحم، عضلات قلب و فكها از نظر نیرو و توانایی در درجه­ی بعدی قرار دارند؛ عضلات قلب بايد به اندازه­ای قوي و نیرومند باشند که بتوانند در مدت طول عمر یک انسان که گاهی بیش از يكصد سال هم می‌باشد، عمل رساندن خون را به تمام اعضایی كه نياز به خون دارند، انجام دهند. همچنين عضلات فكها بايد قوي باشند تا شخص بتواند دندانهاي فك بالا و پایين را روي هم قرار دهد تا عمل جويدن هر نوع غذا در طول مدت زندگي برايش مقدور باشد».

2ـ مقاومت موجودات زنده در برابر عوامل نابود كننده

دكتر يوسف مي‌گويد: «در تمام موجودات زنده يك ويژگي بسيار مهم وجود دارد كه تمام آنها اعم از كوچك و بزرگ در آن مشترک هستند؛ اين ويژگي، توان دفاع و مقاومت در برابر عوامل نابود كننده است؛ زيرا آفريدگار جهان هستي خواهان بقای آنها می­باشد.

ويروس آنفلوانزا هر از چند گاهی یک بار تغيير شكل مي‌دهد تا توان مقاومتش بيشتر گردد و براحتی نابود نشود؛ در مقابل، حشرات نیز در نسل­های مختلفشان در برابر سمهای شيميایي مصونیت پیدا می­کنند تا با عناصر نابود كننده و عواملي كه جنس حشرات را تهدید مي‌كند، مبارزه كنند.

حتي در خود انسانها نيز افزایش زاد و ولد در زمان جنگ‌ها مشاهده شده است؛ همچنين مشاهده گردیده زنانی كه در مدت طولاني از قرص‌هاي ضد بارداري استفاده مي‌كنند، اگر بدليلي استفاده از اين قرصها را در چند وعده ترك كنند، در نخستين‌آميزش جنسي باردار شده و اکثراً فرزندان دو قلو و سه قلو مي‌زايند تا كم وکاستیهایی که در زاد و ولد در فاصله­ی استفاده از قرص‌هاي ضد بارداري بوجود آمده است، جبران شود.

اگر شخصي به هر دلیلی يكي از كليه‌هايش را از دست بدهد، كليه­ی دیگر بزرگ   
می­شود و عمل دو كليه را انجام مي‌دهد؛ گویا در جسم، شعوری وجود دارد كه نقص ایجاد شده را درك نموده و در اسرع وقت در صدد جبران آن برمی­آيد.

آري، خداي يگانه است كه اين توانايي شگفت آور را با چنين توازن و تناسبي به اين مخلوقات عنايت فرموده است تا در معرض فنا و نابودي قرار نگيرند همانگونه که تمام حيوانات را با ابزار دفاعي متناسب با حالش مسلح نموده است و در این زمینه ميان انسان و كژدم و اژدها و گرگ و غیره، اندك تفاوتی وجود ندارد.

امكان ندارد اين ضابطه و قانون که بر تمام موجودات حاکم است، نتيجه­ی يك پديده­ی اتفاقي و تصادفي و كوركورانه باشد؛ زيرا يك پديده­ی اتفاقي و حادثه­ی آني و لحظه­ای هرگز نمي‌تواند مظهر قانوني باشد كه همه­ی كائنات و جهان هستي از آن پيروي كنند.

**3- هدايت زنبور عسل و گوشه‏ای از شگفتي‌هاي قدرت خداوند** **در خلقت آن**

ابن قیم[[82]](#footnote-82)رحمه الله ضمن بیان راهنمایي زنبور عسل بوسیله­ی خداوند از شگفتي‌هاي قدرت الهي درآفریده­هایش چنين مي‌گويد: «موضوع راهنمایي زنبور عسل از شگفت آورترين شگفتي‌ها است؛ زیرا آنها يك مدير و فرمانده دارند که نام آن يعسوب است؛ يعسوب به لحاظ جسم و شكل از همه­ی زنبورهای عسل بزرگتر و زيباتر است.»

زنبورهای عسل ماده (ملکه­ها) در آغاز فصل بهار تخم گذاری مي‌كند و بيشترين فرزندان‌شان ماده هستند. و چنانچه در ميان آنان فرزندان نري ديده شود، فورا آنها را از ميان خود بيرون مي‌رانند يا مي‌كشند مگر تعداد بسيار اندكي که باقی می­مانند؛ زيرا فرزندان نر در جامعه­ی زنبورهای عسل هيچگونه کاری انجام نمي‌دهند و به کسب و کار نمی پردازند.

زنبورهاي عسل به دسته­های مختلفی تقسيم مي‌شوند: گروهی از آنها همواره از ملكه­ی خود حراست مي‌كنند و هميشه با او هستند. گروه دیگری درصدد تدارك و ساختن موم هستند. موم در واقع ته مانده­ی عسل است و در آن شيريني مانند شيريني انجير وجود دارد و بيشتر از عسل مورد توجه زنبور عسل است. زنبور عسل همواره آن را صاف و تميز نگاه مي‌دارد و از آلوده شدن با ادرار حفاظت مي‌كند. گروه دیگری از زنبورهای عسل، مسئول ساختن خانه هستند. یک گروه هم كار آبرساني را بعهده دارند. گروه دیگری خانه‌ها را جارو مي‌زنند و از هر گونه آشغال و زباله آنها را صاف و تميز نگه مي‌دارند. اين گروه هرگاه در سلول‌ها زنبوري تنبل و بيكار ببينند، آن را كشته و از بين مي‌برند تا تنبلي آنها آثار منفي بر ساير كاركنان و پرسنل نداشته باشد.

نخستین سلولی که می­سازند خانه­ی امير و فرمانده است که یک خانه­ی مربع شكل و شبيه تخت خواب است و ملكه روي آن نشسته و گروهي از زنبورها مانند وزار و مشاورين از چهار طرف او را احاطه مي‌كنند و از آن جدا نمي‌شوند. زنبورهای عسل در جلو خود چيزي مانند حوضچه مي‌سازند و صاف‌ترين عسلي را كه تهیه می­کنند در آن حوضچه می ریزند. عسل اين حوضچه غذاي ملكه و اطرافیانش مي‌باشد.

زنبورهای عسل سلول‌ها (خانه‌ها) را بگونه­ای مي‌سازند كه گویا بر اساس يك نقشه­ی منظم و از پيش طراحي شده ‌است و كوچه‌ها و محله‌ها در آن پيش بيني شده‌اند. آنها خانه‌هايشان را بصورت یک شش ضلعي كه تمام ضلعهای آن باهم برابرند، مي‌سازند. بلی، گویا كتاب اقليدس را خوانده و بهترين نقشه­ی خانه سازي را فرا گرفته­اند؛ چرا که مهمترین ویژگیهای خوب یک خانه عبارتند از اینکه مستحکم و جادار باشد. و فلسفه­­ی انتخاب شكل شش ضلعي از میان اشکال مختلف، این است که هرگاه این شش ضلعیها با یکديگر وصل شوند، دايره­ای مانند سنگ آسياب شکل می­گیرد و در ميان آنها هیچگونه سوراخ و فاصله‌اي باقي نمي‌ماند؛ در نتيجه، بصورت يك طبقه­ی محكم كه حتي یک سر سوزن در آن راه پيدا نمي‌كند، در مي‌آيد.

چه مقام بالایی دارد آن خالقي كه به زنبور عسل الهام نموده تا چنين خانه­ی محکمی بسازد كه تاکنون بشر از ساختن آن عاجز است. پس روشن گردید كه خانه­های زنبور عسل از دو ويژگي مهم برخوردارند: يكي اينكه زاويه‌هايش تنگ نیستند تا بدون استفاده بماند؛ دوم اينكه زنبور، شکلی را برای خانه‌هايش انتخاب نموده كه هرگاه اين شكلها با یکدیگر متصل شوند و فضاي مورد نظر این خانه­ها پر ‌شود، هيچ فضای خالی و بدون استفاده­ای باقی نمی­ماند. آري، زنبور عسل مي‌داند که تنها شكلي كه از اين دو ويژگي برخوردار است، شش ضلعي است؛ زيرا شكلهاي مثلث و مربع هر چند كه ممكن است فضاي مورد نظر را پر كنند ولي زاويه‌هاي آن تنگ و كوچك هستند و ساير شكلها نیز هر چند كه زاويه‌هايشان بزرگ و وسيع هستند اما تمام فضاي مورد نظر را تحت پوشش قرار نمي‌دهند؛ بلكه ميان آنها فضاي خالي و غير قابل استفاده، باقي مي‌ماند؛ اما شش ضلعي از هر دو ويژگي فوق برخوردار است. بنابراين، خداوند زنبورها را راهنمایی نموده است تا خانه‌هایشان را بدون استفاده از خط کش، ابزار آلات هندسی، نقشه و نمونه­ی قبلی به شکل شش ضلعي بسازند حال آنکه ماهرترين مهندسان ساختمان سازی بدون استفاده از ابزارهاي بزرگ مهندسی نمی توانند چنین کاری انجام دهند.

چقدر با عظمت است آن خدایي كه زنبورها را برای بدست آوردن غذا بسوي چراگاهها راهنمایی نموده و راههاي دقيق و دشوار را سهل و ساده در اختیار آنها قرار داده است تا بدون اینکه گم شوند مسيرهاي طولاني میان باغها و کشتزارها را طی کنند و بهترين و لذیذترین عصاره‌های چراگاهها را بگیرند و به خانه‌هاي خالي‌شان برگردند و این نوشيدني‌ رنگارنگ و لذیذ را که شفا بخش است در آن‌ها بريزند. همانا در فرایند فوق، نشانه­های زیادی برای کسانی که می­اندیشند، وجود دارد.

آری، زنبورها هنگامی که کار ساختن خانه‌ها را به پایان می­رسانند، با شكمهاي خالي بيرون آمده و به گشت و گذار در دشت و کوه و صحرا می پردازند و عصاره‌ي لذيذ گلها و برگ درختان را مي‌مكند و با شكم سیر بر مي‌گردند.

خداوند در دهان زنبورها حرارتي قرار داده است كه آنچه را که می مكند به   
وسیله­ی آن حرارت می پزند و طعم لذيذ و مرغوبی به آن ‌می­دهند؛ سپس آن عصاره را در سلول‌هایشان می­ریزند و هنگامی که خانه‌هایشان پر شدند، دهانه­ی آنها را با موم صاف و تميز می­بندند؛ آنگاه اگر برايشان مقدور باشد، محل ديگري را در نظر مي‌گيرند و در آنجا شروع به خانه سازی می­کنند و همان کاری را كه در خانه‌هاي نخستین انجام ‌داده­اند، تکرار می نمایند.

در فصل زمستان هم كه هوا سرد مي‌شود و دیگر گل و گياهی وجود ندارد و برگ درختان مي‌ريزد و زنبورها نمی توانند فعالیتی انجام دهند، در خانه­هایشان می­مانند و از عسلهايي كه ذخيره كرده­اند، تغذيه مي‌كنند. بله، زنبورها در روزهاي كسب و کار، صبح زود از خانه بيرون مي‌روند و در چراگاه‌ها به سياحت مي‌پردازند و هر گروهي از آنها كارهاي مخصوص خود را انجام می­دهند و با فرا رسيدن شب به خانه­هایشان   
بر­مي‌گردند.

اما ملكه بیشتر اوقات را در خانه می گذراند و از خانه بيرون نمي‌رود مگر زماني كه قصد هوا خوری و تفریح داشته باشد؛ آنگاه از مقر فرماندهي بيرون می­رود در حالی که وزرا و خدمتگذاران، وی را همراهی می­کنند و لحظاتی از روز را در مزارع و باغها به سير و سیاحت مي‌پردازد و سپس به خانه­اش بر­مي‌گردد.

یکی از حركات شگفت انگيز ملکه اين است که هرگاه از زنبوري يا از صاحب سلول يا كارگران ضرري متوجه او شود به خشم ‌آمده و از سلول بيرون مي‌آيد و از آن فاصله مي‌گيرد و گروهي از زنبورها نیز همراه او بيرون مي‌روند و سلول‌ها را خالي   
مي­گذارند.

هرگاه صاحب كندو آن را خشمگین و ناراضي ببيند و احتمال بدهد كه زنبورها را به محلي ديگر ‌ببرد، براي برگرداندن و جلب رضايت او فوراً توسط زنبورها، محلي را كه به آنجا رفته است، شناسایي می‌کند؛ آنهم بدین صورت که تعداد زیادی از زنبورها به سراغ او رفته و بصورت خوشه­ی انگوری در اطراف آن تجمع مي‌كنند و این تجمع باعث می­شود که محلش کشف گردد.

گفتنی است که هر گاه ‌ملكه عصباني شود روي درختي بلند مي‌نشيند و ساير زنبورها نیز به او ملحق می­شوند و اطرافش گرد می­آیند تا جایی که شکل یک توپ را بخود مي‌گیرند. آنگاه صاحب كندو چوب درازي بر مي‌دارد و یک دسته گیاه معطر و تميز به یک طرفش می­بندد و آن را به ملكه نزديك مي‌كند و يك وسیله­ی موسيقي نیز همراه خود برمي‌دارد و آن را مي‌نوازد و آنقدر به این کارش ادامه می­دهد تا اينكه ملكه راضي شود. پس وقتي که خشمش فروکش کند و راضي شود روي دسته­ی گياه مي‌نشيند و كارگران و ساير زنبورها نیز از او پيروي مي‌كنند و بر دسته­ی گیاه می نشینند و بدين ترتيب، صاحب كندو آنها را به سلول مي‌برد. قابل ذكر است كه زنبور هرگز روي مردار، حيوان و غذا نمي‌نشيند.

یکی ديگر از كارهاي شگفت انگیز زنبور عسل اين است كه اگر ملكه دست به اعمال ظالمانه بزند، از او اطاعت نمی­کنند و او را از بين مي‌برند. همچنين زنبورهاي قد بلندی را كه حجم نسبتاً بزرگتري دارند ‌و كار مفيدي انجام نمي‌دهند، ‌از بين برده و از سلول‌ها بيرون مي‌كنند و پس از اين پاكسازي، بهترين عسل را توليد مي‌كنند.

قابل یادآوری است که زنبورهاي ريزتر که مسئول تهيه­ی عسل هستند، تلاش می­نمایند تا زنبورهای بی ثمر را بیرون از سلولها به قتل برسانند تا سلولها همچنان پاک و تمیز بمانند. همچنین هنگامی که جنگ به پايان می­رسد، كشته شدگان را به محلي دور از سلول‌ها انتقال مي‌دهند.

در ميان زنبورها، كارگران و كارمندان بسيار شريفي وجود دارد كه فعالانه انجام وظيفه مي‌كنند. از طرفي ديگر، ميان آنها گروهي تنبل و بی ارزش و بی ثمر وجود دارد که تنبلي را ترجیح می­دهند. كارگران شريف و وظيفه شناس همواره گروه دوم را از نزديك شدن به سلول‌ها جلوگیری مي‌كنند تا مبادا كارگران شريف را تحت تأثير قرار دهند و به كم كاري و بيكاري تشويق كنند. همچنین این گروه شریف با آنها یک جا زندگی نمی­کنند تا بیکاری و تنبلی­شان به آنها سرایت نکند.

زنبور عسل از حساس‌ترين و پاكيزه‌ترين حيوانها است؛ بدين جهت، فقط هنگام پرواز كردن مدفوع مي‌كند و از كثافت و بوي بد متنفر است. دوشيزگان و بچه‌هاي كوچك آنها نسبت به بزرگان با جديت و حراست بيشتري انجام وظيفه مي‌كنند، كمتر گزنده هستند و بهترين عسل را تهيه مي‌كنند و گزيدن و گاز گرفتن آنها از نيش زدن بزرگترها ضرر كمتری دارد.

از آنجا كه زنبور عسل یکی از مفيدترين و مبارك‌ترين مخلوقات است، بخشی از وحي و هدایت الهی به او اختصاص يافته است حال آنکه بقیه­ی حیوانات از این ویژگی برخوردار نیستند. ماده‌اي كه از شكم آنها بيرون مي‌آيد سبب شفای بيماري‌ها و روشنایي برای مردم قرار داده شده و بخاطر همين مزيت، ساير حشرات با زنبورها عداوت و دشمني دارند و دشمنان آن‌ها از پست‌ترين حيوانها هستند. آري، چنين است سنت خداوند دانا و توانا در آفریده­هایش».[[83]](#footnote-83)

**محققان معاصر در مورد زندگي زنبور عسل سخن مي‌گويند[[84]](#footnote-84)**

امروز، علم و دانش پيشرفت نموده است و اين پيشرفت، ما را از بسياري از شگفتي‌هاي آفرينش و اسرار جهان هستي آگاه ساخته است. دانشمندان و محققان امروزي اطلاعاتي پيرامون زندگي زنبور عسل ارائه داده­اند كه ما قبلاً آنها را نمي‌دانستيم و آن اينكه زنبورهاي عسل به سه دسته تقسيم مي‌شوند: زنبور ملكه، زنبور نر و زنبور شاغل يا كارگر. زنبور ملكه، مادر کندو بشمار می­رود و ساير زنبورهای داخل سلول­ها فرزندان او می­باشند. جا دارد بدانید که یک ملكه روزانه چیزی حدود یکهزار و پانصد تا دوهزار تخم می­گذارد و چه بسا که تخمهایش تا سه هزار و پانصد نیز می­رسد و اين تخم گذاري بطور مداوم و مستمر از آغاز فصل بهار تا پايان فصل تابستان ادامه دارد.

اين تعداد بسيار زياد تخم‌ها بخاطر جبران كمبودهاي مداومي است كه سلول‌هاي زنبور با آن مواجه هستند. عمر زنبورها كوتاه است؛ هر كدام از آنها پنج تا هفت هفته بيشتر زنده نمي‌ماند. در نتیجه، سلول‌ها نياز به نسلهاي جديدي پيدا مي‌كنند و اين نسلهاي جديد هستند که كمبود وارده بر سلول‌ها را جبران مي‌كنند تا سلول‌ها همواره وظيفه­ی خود را كه دنياي زنبورها به آن نيازمند است، انجام دهند. همچنین این تعداد زیاد برای آن است که بتوانند هنگام درگیری با دشمن و خطرهايی که آنان را تهدید می‌کند از خود دفاع کنند؛ زیرا اگر چنين نمي‌بود سلول‌ها منقرض شده و از بين مي‌رفت.

یکی دیگر از شگفتی‌هاي آفرينش زنبور ملكه اين است كه او در خانه‌هایي تخم مي‌گذارد كه زنبورهای كارگر، آنها را در مقياس‌هاي مختلف ساخته‌اند؛ او بزرگترین خانه را براي ملكه­ی آينده در نظر می­گیرد و تخمي را كه ملكه در آن مي‌گذارد، در آينده ملكه مي‌شود؛ و تخمي را كه ملكه در خانه­های كوچك كه باندازه­ی يك چهارم اينچ است، مي‌گذارد، برای زنبورهای نر در نظر می­گیرد. اما تخمي را كه در خانه­ی كوچكتر كه باندازه­ی يك پنجم اينچ است مي‌گذارد، خانه‌ي زنبورهای كارگر مي‌باشد. قابل یادآوری است كه ملكه با هر تخم زنبور كارگری که می­گذارد، سه تا چهار کرم دیگر نیز مي‌گذارد تا باروریش بیشتر شود حال آنکه در خانه های زنبور نر این کار را انجام نمی­دهد.

یکی دیگر از شگفتي‌هاي آفرينش الهي در زنبور ملكه اين است كه زنبور ملكه تنها در حال پرواز جفت گیری میکند و عمل لقاح صورت مي‌گیرد و در اين امر، يك راز و فلسفه­ی بسيار شگرفي نهفته است و آن اينكه زنبور نر برايش امكان ندارد كه با زنبور ملكه در روي زمين جفت گيري ‌كند؛ زيرا آلت تناسلي زنبور نر پنهان است و نمي‌تواند آن را بيرون بياورد مگر هنگامي كه در حال پرواز است؛ هنگام پرواز كيسه‌هايی كه زنبور نر دارد از هوا پر مي‌شوند و باد مي‌كند و اين باد كردن بر آلت تناسلي زنبور نر فشار وارد مي‌كند؛ در نتيجه، آلت تناسلی­اش از محلي كه پنهان است، بيرون مي‌آيد.

از ديگر شگفتي‌هاي آفرينش الهي در ملكه­ی دوشيزه اين است كه ملكه­ی دوشيزه توانایی ویژه­ای جهت دعوت كردن زنبور نر براي تلقيح و جفت گيري دارد و هرگاه ملكه­ی دوشيزه به انجام عمل جنسي تمايل داشته باشد با سردادن صداي مخصوصی زنبور نر را متوجه خود مي‌كند؛ بدین صورت که از سلول خود بيرون آمده و با صداي ويژه‌ای به دور سلول خود دور مي‌زند و زنبور نر به استقبال اين صدا می­آید و نه تنها بسوي همان يك سلول مي‌رود بلكه اطراف تمام سلول‌هاي مجاور را گرفته و   
گروه­های زنبور نر پشت سر ملكه به حركت درمي‌آيند و ملكه در فضایي وسيع و بازی به سير و سرعتش ادامه مي‌دهد تا زنبورهاي نري كه قوي‌تر هستند و سرعت بیشتری دارند به ملکه رسیده و به انجام عمل جنسي با ملكه موفق مي‌‌شوند؛ البته زنبورهاي نر بعد از انجام عمل جنسي زندگي خود را از دست مي‌دهند؛ زيرا اين زنبورها بعد از تلقيح ملكه، آلت تناسلي خود را از دست می­دهند؛ چون آلت تناسلي­شان در آلت تناسلی ملكه جا مي‌ماند و اين امر، موجب از بين رفتن زندگي زنبور نر مي‌گردد.

خواننده­ی محترم حتماً سؤال مي‌كنید كه زنبور نر چگونه صداي ملكه را مي‌شنود؟ پاسخ اين سؤال اين است كه خداوند به هر زنبوری دو تا شاخك حساس عنایت نموده است که هر كدام از ا ين شاخكها از حلقه‌هاي بهم پيوسته­ای درست شده‌اند که روي اين حلقه‌ها تعداد زيادي سوراخ وجود دارد. تعداد اين حلقه‌ها در زنبور نر دوازده عدد و در ملكه و زنبورهای كارگر يازده عدد مي‌باشند و تعداد سوراخ‌هاي حسي موجود در شاخك حساس زنبور نر (2800) و در شاخك حساس زنبور كارگر(2400) و در زنبور ملكه (1600) عدد مي‌باشند.

در واقع دو شاخك حساس زنبور بمنزله­ی فرستنده‌ها و گيرنده‌هاي امواج راديویي هستند كه زنبور نر از آنها براي گرفتن صداهاي صادره از ملكه و نیز ساير صداها، استفاده مي‌كند. همچنین زنبور اين شاخك‌ها را برای بویيدن، شنيدن و لمس كردن مورد استفاده قرار مي‌دهد.

هر گاه زنبور كارگر یا زنبور نر يا ملكه شاخک­های حسی خود را از دست بدهد، نمي‌تواند نقش خود را ايفا كند؛ چرا که بیشتر حواسش از قبیل حس شنوایی، حس بويایی و لامسه در آن شاخکها متمرکز است، همانگونه كه قبلاً بيان گرديد.

آفرينش و ساخت فيزيكي زنبور نر بسيار متناسب با وظيفه­ای است كه براي آن خلق شده است؛ زنبور نر، بزرگ، قوي و توانمند است. زياد مي‌خورد و اصلا کار نمي‌کند يعني عصاره­ی گل‌ها و درختان را جمع آوری نمي‌كند، عسل تولید نمي نماید، ‌خانه نمي‌سازد، حراست و نگهبانی هم ندارد حتي برای خوردن غذایش هیچ تلاشی انجام نمی­دهد؛ بلکه زنبورهای كارگر غذا را در دهنش مي‌گذارند. تنها وظيفه­ی آن باردار كردن ملكه است؛ از این رو پس از انجام وظیفه­اش، زنبورهای كارگر در تهيه­ی غذا نه تنها هيچگونه كمكي به او نمی‌كنند، بلكه به او حمله می­کنند و او را می­کشند یا از خانه بیرونش می­کنند.

اكنون بايد بدانيم كه تعداد زنبورهاي نر به نسبت ساير زنبورها بسيار اندك است؛ تعداد آنها در يك کندو از دويست عدد تجاوز نمي‌كند.

اما زنبورهای كارگر بيشترين تعداد و آمار را دارند؛ زيرا آنها عناصر فعالی هستند كه كارهاي مختلفی را انجام مي‌دهند و به انجام وظايف بسيار مهم مي‌پردازند.

آنها هستند که عصاره‌ها را می­آورند، گرده­ی غنچه‌ها و خوشه‌ها را جمع آوري مي‌كنند و عسل مي‌سازند. همچنین ملكه را در تهيه و تدارك غذاي مخصوص ياري مي‌كنند و خانه‌هاي مخصوص نگهداري عسل را مي‌سازند و نسلهاي جديد زنبورها را پرورش می­دهند. آنها از سلول‌ها پاسداري مي‌كنند، سلولها را پاك و تميز نگه مي‌دارند، حتي كار تهويه و گرم نگاه داشتن آنها را نيز انجام مي‌دهند.

كارها و وظايف در سلول‌ها بر اساس تخصص و كارداني تقسيم شده­اند و اين تخصص به سن و سال زنبورها بستگي دارد؛ زنبورها در هر سن و سالی وظيفه­ی مخصوصي دارند و با طولاني‌تر شدن عمر و سن و سال آنها، عمل و وظيفه­ی جديدي به آنها سپرده مي‌شود. بر این اساس، زنبورها با گذشت زمان و با پايان رسيدن عمرشان كليه­ی اعمال و وظايفي را كه سلول‌ها بدان نياز دارند، تجربه مي‌كنند. قابل ذکر است كه زنبورها، زندگي را با کارهای آسان و ساده‌اي كه نيازي به زحمت و تلاش فراوان ندارد آغاز مي‌كنند و در پايان زندگي به انجام كارهاي بسيار مهم و پيچيده‌اي مانند دور زدن در مزارع، بدست آوردن عصاره و گرده­ی غنچه‌ها و خوشه‌ها، تهيه آب و ساختن و اندوختن عسل مي‌پردازند و هم چنين ملاحظه می شود كه آنها تدريجاً براساس تجربه و كارداني و مهارتي كه خداوند به آنها عنايت كرده است، وظايف را انجام مي‌دهند. بنابراين، هر وظيفه‌اي كه به آنها سپرده مي‌شود، متناسب با توانمندي‌ها و استعدادهایي است كه آنها دارند تا بتوانند نقش خود را در انجام وظايف جديد به نحو احسن ایفا کنند.

لذا زنبورهای كارگر در روز اول و دوم به تميز كردن و جارو زدن خانه‌هایي مي‌پردازند كه جای زنبورهایی بوده که تكامل يافته­اند و رشد و نمو خود را طي كرده‌اند و به بلوغ رسيده و از خانه‌بيرون رفته‌اند. كارگران، اين خانه‌ها را تميز كرده و براي نسلهاي بعديشان آماده مي‌كنند. زنبور ملكه تا وقتی که تحقیقی کامل را درباره­ی آنها انجام ندهد و از پاکیزه بودن آنها اطمينان حاصل نكند، تخم خود را در اين خانه‌ها نمي‌گذارد.

روز سوم و چهارم، نقش پرورش و پروراندن کرم بچه­هایی که بيش از سه روز از عمرشان گذشته و در آینده زنبورهای کارگر و زنبورهای نر را تشکیل می­دهند، ایفا   
می­کنند. آنچه كه دانشمندان آن را "نان عسل" مي‌نامند كه در واقع آميخته ای از عسل و دانه­ی لقاح است را به آنها می­دهند که اين مواد غذایي را از داخل خانه‌های شش ضلعي كه زنبورها در آنجا اندوخته‌اند، بدست مي‌آورند.

زنبورهای كارگر بعد از روز پنجم تا روز دوازدهم از عمر خود، به تغذیه نمودن ملكه به وسیله­ی غذاي مخصوص خود می­پردازند همانگونه كه زنبورهاي کارگر و نر در روزهاي اول و دوم و سوم عمرشان از اين غذاهاي با ارزش تغذيه مي‌كردند. زنبور كارگر در این سن (5 تا12) روز به اين وظيفه­ی مهم می­پردازند تا غده­های ويژه‌در اين فاصله رشد کنند و زنبورها به وسیله­ی آنها بتواند غذاي ملكه را آماده كنند. بعد از روز دوازدهم، زنبور ماده مي‌تواند پرواز کند اما نمي‌تواند دور برود؛ بلکه تمام حركاتش را بقصد آموختن و ياد گرفتن انجام مي‌دهد و وظيفه­ی بسيار مهم آن از روز دوازدهم تا هيجدهم ساختن خانه‌هاي مومي براي اندوختن عسل و تربيت نسل جديد زنبورها است.

دليل تخصص آن در انجام اين نقش در اين سن، رشد چهار جفت از غده­هاي موجود در حلقه‌هاي شكم او است. زنبورها با استفاده از دو فك خود در اين سن به ساختن خانه‌هاي بسيار زيبا و محكم با طول و عرض مهندسي و حساب شده در نهايت كارداني و كارشناسي و منظم مي‌پردازند.

در روز نوزدهم و بيستم، زنبورها نظافت و حراست سلول‌ها را به عهده می­گیرند و بعد از روز بيستم، زنبورها به مزارع و باغ‌ها براي جمع كردن عصاره، گرده غنچه‌ها و ساختن عسل و آوردن آب به سلول‌ها مي­روند. اين مرحله­ی پاياني، بخش عمده و اكثر عمر زنبور را در بر مي‌گيرد.

نسلي از زنبورها مي‌رود و نسل ديگري مي‌آيد و زنبورها در يك روند بهم پيوسته از كارها كه شامل تمام اعمال می‌باشد، بطور مداوم و مستمر در حال پيشرفت هستند، بدون اينكه گروهي از زنبورها عمل خاصي را در طول عمر خود برعهده گرفته باشند؛ بلکه در هر مرحله از مراحل عمر، زنبورها متخصص کار خاصی می­شوند.

بسيار پاك و منزه است خداوند يگانه و بي‌نيازی كه اين موجود كوچك را آفريده و چنين اعمال زيبا، محكم، فوق العاده و پيچيده را به او آموخته است؛ بي­گمان، اين معجزه­ای است كه حكايت از وجود خالق بسيار دانا و آگاه دارد.

از جمله كارهاي بسيار شگفت­آور و حيرت­انگيز آفرينش الهي در اين موجود كوچك، اين است كه خداوند متعال دو معده به آن عنایت فرموده است؛ يكي از آنها را برای جمع آوری مواد اوليه­ای كه از عصاره­ی گلها و درختان بدست مي‌آورد و همچنین حمل و رساندن آب به سلول‌ها مورد استفاده قرار می­دهد و معده­ی دوم را برای غذايي كه آن‌را هضم می‌کند و خود را بوسيله­ی آن تغذيه مي‌نماید، استفاده می‌کند.

شگفت آور اينكه زنبور عسل زماني كه عصاره‌هاي گلها را در معده­ی اول خود جمع مي‌كند، فقط به انتقال دادن آنها اكتفا نمي‌كند بلكه در دوران انتقال دادن و رسانيدن آن به سلول‌ها، براي تبديل آن به عسل، كارهاي مقدماتي‌اش را انجام مي‌دهد؛ يعني با ترشح نمودن خميرهاي لازم براي تبدیل عصاره‌ها به عسل، اقدام میکند.

زنبور براي انجام كارهاي مختلف در سلولها به گرده­ی گلها نياز دارد. براي انجام اين كار خداوند روي ساق پاهاي عقب آنها جاهاي خالي مخصوصی را تعبيه كرده است تا دانه‌ها و گرده­ی گلها را در آن جمع كند؛ اين كيسه‌ها به "سبد گرده­ها" معروف است. همچنین خداوند در قسمت داخلي مچ پاهاي عقبي آن، چيزي شبيه قلم مو گذاشته است. زنبوران کارگر آن را براي افشاندن گرده­ی گلها و دسته بندي آنها بكار مي‌برند و سپس آنها را در "سبد گرده­ها" جمع مي‌كنند.

یکی دیگر از شگفتي‌هاي فوق العاده و حيرت آور زنبور عسل كه به تازگي دانشمندان آن را كشف كرده‌اند، همان غده‌اي است كه در قسمت پایانی شكمش قرار دارد و دانشمندان آن را غده­ی بویایی (ناسانوف) نام گذاشته‌اند.

اين غده بوي مخصوصي را ترشح میکند که هر زنبوری به وسیله­ی آن بو، سلول خود را از میان سایر سلولها تشخیص میدهد. همچنین زنبور عسل با استفاده از راهنمايی این بوي مخصوص مي‌تواند از مسافتهای بسيار طولاني به سلول خودش بر گردد. نگهبانان سلول‌ها زنبوري را كه به سلول خودش بر مي‌گردد، بوسيله­ی همين بوي مخصوص كه از بدن هر زنبوری به مشام آنها مي‌رسد، مي‌شناسند.

جالب اینجاست که زنبورها هرگاه اقتضا شود می­توانند برای شناسایی یکدیگر یک بوی جدید ایجاد کنند؛ بعنوان نمونه، هنگامی که گروهی از زنبورها جدا می­شوند تا کندویی جدید درست کنند با بویی جدید یکدیگر را می­شناسند. هنگامی که دانشمندان با استفاده از شيوه‌هاي علمي، گروهي از زنبورها را با گروهي ديگر از آنها مخلوط کردند، برايشان روشن گرديد كه زنبورها بعد از مخلوط شدن، بوي جدیدی ترشح نمودند تا همگی دارای یک بو باشند و اینگونه از سایر زنبورها جدا شده و بتوانند سلول خود را شناسایی کنند.

یکی دیگر از نكات قابل ذكر در زندگی زنبور عسل این است که این حشره، دیوار خانه‌هاي شش ضلعيش را از موم خالص مي‌سازد تا مانع نفوذ هوا گردد؛ اما هنگام بستن درب خانه‌هايی كه لارو (نوزاد زنبور) در آن قرار دارد، موم را با دانه‌هاي لقاح مخلوط مي‌کند تا هوا از لابلاي دانه‌هاي لقاح به داخل خانه‌ها نفوذ کند و بدینصورت لاروها زنده بمانند. اگر خداوند زنبور را براي انجام اين كار هدايت نمي‌كرد، لاروها خیلی ساده از بين مي‌رفتند و تخم زنبور عسل از روی زمین برچیده می­شد.

خداوند متعال نیز درباره­ی نشانه­‌هاي شگفت انگیزی که در زنبور عسل نهفته­اند و راهنمایی آن که بسیار جای تفکر و تأمل دارد، می‌فرماید:

ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﭼ [نحل:٦٨–٦٩]

(پروردگارت به زنبوران عسل ـ راه زندگي و طرز معيشت را ـ الهام نمود كه از كوهها و درختها و داربستهایي كه مردمان مي‌سازند، خانه‌هایي برگزينيد. ‏سپس ما به آنها الهام نموديم كه از همه­ی ميوه‌ها بخوريد و راههایي را طی کنید كه خداوند براي شما تعيين نموده است و كاملاً در اختيارند. از درون زنبور عسل، مايعي بيرون مي‌تراود كه رنگهاي مختلفي دارد. در اين مايع رنگارنگ، بهبودي مردمان نهفته است؛ بي‌گمان در اين ـ برنامه­ی زندگي زنبوران عسل و ارمغاني كه آنها به انسانها تقديم مي‌دارند كه هم غذا و هم شفا است ـ نشانه­ی روشني ـ از عظمت و قدرت پروردگارـ است براي كساني كه مي‌انديشند.) ‏

بدون تردید، مسلمانان بسیار زود به منافع بزرگ عسل پي بردند. اما كساني كه از هدايت خداوند بهره‌اي ندارند، تازه در این عصر به منافع آن پي بردند و فوائد آنرا كشف كردند. آری، محققان و پژوهشگران واقعيت‌هاي حيرت انگيزي را كشف كردند و به اين نتيجه رسيدند كه عسل هم غذا و هم دوا است؛ غذاي بسيار خوشگوار، زود هضم و از ويژگيهایي برخوردار است كه ساير غذاها چنین ویژگیهایی ندارند. همچنین دانشمندان دريافته­اند كه عسل را می­توان بعنوان دارو برای مداوای كليه­ی بیماریها مورد استفاده قرار داد. قابل یادآوری است که این اکتشافات ادامه دارد و هر روز، فایده­ی جدیدی در عسل کشف می­شود.

**چگونه زنبورها یکديگر را به محل غذا راهنمایي مي‌كنند؟**

از جمله مشاهدات و اكتشافات دانشمندان معاصر شیوه­ای است که زنبورها محل غذا را به یکدیگر نشان می­دهند. دكتر يوسف عزالدين در اين باره مي‌گويد: «اگر بعضي از زنبورهاي كارگر، مزرعه و باغ يا انبوهي از نباتات را پیدا کنند كه منبع مناسبی براي غذای آنها باشد، به محلی که ساير زنبورها در آنجا تجمع كرده‌اند بر مي‌گردند و بقيه­ی كارگران را از اين گنج بدست آمده آگاه می­سازند. اين اطلاع رساني بوسيله­ی یک نوع رقص شگفت انگيزی كه زنبورها آن را بگونه‌اي طبيعي و بدون اينكه بدانند چرا چنين مي‌كنند، انجام مي‌دهند.

زنبورها رقص‌هاي بسيار شگفت آوری را كه هر كدام از اين حركت‌هايشان، معني و مفهوم خاصي دارد، انجام مي‌دهند؛ زيرا بدنه­ی زنبور هنگام رقصیدن زاويه‌اي مي‌سازد كه به سوي خورشيد اشاره مي‌كند؛ همچنین نحوه­ی رقصیدن زنبورها در صورتي كه مزرعه و باغ كشف شده از محل تجمع زنبورها نزديك باشد، با رقصي كه در صورت دور بودن مزرعه و باغ كشف شده، انجام مي‌دهند، متفاوت است.

زنبورها از نوع رقصیدنها می­فهمند كه مزرعه و باغ كشف شده كه مصدر غذاي آنها است، در چه فاصله‌اي و در چه جهتي قرار دارد و راه رسيدن به آنجا مقتضي رفتن از چه زاويه­ی مشخصی در برابر خورشيد است.

بعضي از زنبورهاي كارگر، عين آن حركت و رقص را انجام مي‌دهند؛ آنگاه زنبوري كه مزرعه را پيدا كرده است، اطمينان پيدا مي‌كند كه ساير زنبورها هدف او را متوجه شده‌اند. بنابراين بقيه­ی زنبورها به پرواز در آمده و خود را جهت بدست آوردن غذاي بيشتر به آن مزرعه و باغ مي‌رسانند.

بي‌ترديد، زنبوري كه باغ يا مزرعه را كشف كرده است، با انجام رقص خود معلومات و اطلاعات زيادي را به ساير زنبورها كه در لانه­ی خود هستند، انتقال مي‌دهد. اگر ما انسانها خواسته باشيم به وسيله­ی يك شكل رياضي و هندسي به اين درك و فهم كه زنبورها رسيده‌اند، برسيم حد اقل سه الي چهار ساعت طول مي‌كشد و آن هم در صورتي ممکن است كه مهارت كافي را در علوم رياضي داشته باشيم؛ اما زنبور عسل همه­ی اين چيزها را در آن واحد مي‌فهمد و در يك خط مستقيم بسوي مزرعه براي بدست آوردن غذاي لازم پرواز مي‌كند.

زندگي و شيوه­ی عمل زنبور عسل جرياني است فوق‌العاده حيرت‌انگيز و شگفت آور و هيچ توجيه و تفسيري نمي‌توان براي آن بيان نمود مگر اينكه بوجود يك الهام الهي ایمان بیاوریم كه آفريدگار جهان آن را در نهاد اين زنبورهاي كوچك كه عقل كافي و نيروي تفكر لازم براي انجام اين عمل را ندارند، به وديعه گذاشته است»‌.

**زنبور عسل رنگ هايي را مي‌بيند كه براي ما قابل رؤيت نيستند**

دكتر يوسف عزالدين نكات جالب توجهی درباره­ی قدرت دید زنبور عسل بیان   
می نماید؛ وی مي‌گويد: «زنبور عسل رنگهايي را مي‌بيند كه ما انسانها قادر به ديدن آنها نيستيم و حتي تصور آن نيز براي ما غير ممكن است و آن، اشعه­ی ما فوق بنفش است كه ما آن را سياه مي‌بينيم».

سپس دكتر يوسف فلسفه و حكمت رؤيت اشعه­ی مادون بنفش، توسط زنبورها را توضيح مي‌دهد ومیگوید: «فلسفه وحکمت آن این است که اشعه­ی مادون بنفش تنها اشعه­ای است که می­تواند ابرها را بشکافد و در آنها نفوذ کند.

زنبورها بیشتر در مناطقي زندگي می­کنند كه در اغلب ماههاي سال از برف   
پوشيده­اند در حالی که ديدن آفتاب براي زنبورها بمنظور پيدا كردن محل باغها و مزارع ضروري است؛ لذا فلسفه­ی رؤيت اشعه­ی مافوق بنفش این است که زنبورها بوسيله­ی این اشعه مي‌توانند خورشيد را بمنظور پيدا كردن محل باغها و مزارع جهت استفاده از گرده­ی گلها و گياهان ببينند. در نتيجه، عليرغم پنهان شدن خورشيد پشت ابرها، آنها مي‌توانند محل غذاي خود را پيدا كرده و از گرسنگي مهلك و كشنده نجات يابند. آري، اين واقعيت بسيار شگفت انگیز، حكايت از وجود يك آفريدگار مدبر و آگاه دارد؛ زيرا ممكن نيست توانایی و قدرت ديدن اين رنگ در نتيجه­ی تجربه­ی چند ساله بدست آمده باشد. بلكه لازم است كه از نخستين لحظات پيدايش آن، اين توانایی در آن، وجود داشته باشد بدليل اينكه اگر از روز اول چنين نمي‌بود، نسل زنبور در اين مناطق از دير زمان منقرض شده بود.

4- راهنمایي مورچه‌و شگفتي‌هاي خداوند در آفرينش آنها

ابن قيم در مورد نوعي ديگر از آفريده‌هاي خداوند بحث نموده و بیان می دارد که چگونه خداوند آن را در زندگیش هدايت نموده است.

وی میگوید: «همین مورچه یکی از هدايت يافته‌ترين حيوانها است؛ اين موجود بسيار كوچك براي بدست آوردن غذای خود از لانه اش بيرون مي‌رود اگرچه مسير يا مقصدش خيلي دور باشد؛ و هنگامی که به غذا دست پيدا كند، آن را با دشواری زیاد حمل كرده و در مسيرهای طولاني مارپيچ كه داراي پستي و بلندي­های فراوانی هستند، به لانه­ی خود می­رساند و زاد و توشه‌اش را در آن اندوخته و ذخيره مي‌كند.

بعد از اندوختن آن، دانه‌هایي را كه گمان مي‌برد سبز مي‌شوند، هر كدام را دو قسمت مي‌كند تا سبز نشوند؛ حتي دانه و حبوباتي را كه با وجود دو تكه شدن سبز مي‌شوند، چهار تكه مي‌كند. و هرگاه دانه‌ها خيس شده واحتمال پوسيده شدن آنها وجود داشته باشد، در انتظار روز آفتابي مي‌نشيند؛ به محض اينكه هوا را صاف و آفتابي تشخيص دهد، دانه‌هاي اندوخته را در نزديكي درب لانه‌هاي خود زیر نور آفتاب مي‌گذارد و بعد از خشك شدن آنها را به انبار بر مي‌گرداند. و هرگز یک مورچه دانه­ای را نمی خورد كه توسط مورچه­ی دیگری جمع آوری شده باشد.

در مورد هدایت مورچه‌ها، حکایت خداوند متعال از زبان مورچه­ای که سلیمان علیه السلام صدایش را شنید، برای ما کافی است:

ﭽ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﭼ [نمل:١٨]

(آن گاه که به درّه­ی مورچگان رسيدند، یک مورچه‌ گفت: اي مورچگان! به لانه‌هاي خود برويد تا سليمان و لشكريانش بدون اين كه متوجّه شوند، شما را پايمال نكنند.)

ما ملاحظه می­نماییم که مورچه سخن و خطابش را با ندایی آغاز می­نماید تا مخاطبان او به صدایش گوش فرا دهند؛ سپس اسم مبهمی را می­آورد و به دنبال آن، اسم جنسی را ذکر می­نماید تا عمومیت را برساند. بعد از آن، به همراهانش دستور   
می­دهد تا به محل سكونت خود بروند و از ضرر احتمالي سپاه سليمان در امان بمانند. سپس سبب آن دستور را بيان نموده و میگوید: ممكن است با بي‌توجهي لشكر مواجه شوند و زیر پاهای آنان لِه شوند و در پايان هم عذر پيامبر خدا و سپاهیانش را بیان می‌کند و می‌گوید: آنان متوجه شما نمي‌شوند. اين در واقع از شگفت آورترين رهنمودهاي خداوند متعال است.

دقت نمایید که چگونه خداوند براي مورچه ارزش قایل شده است آنجا كه میفرماید:

ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ [نمل:١٧]

(لشكريان سليمان از جنّ و انس و پرنده، براي او گرد آمدند و همه­ی آنان به يكديگر ملحق و در نزد هم نگاه داشته شدند.)

سپس میفرماید: ﭽ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ [نمل:١٨]

‏ (آن گاه که حركت كردند تا به وادی مورچگان رسیدند.)‏

اين تعبير، حكايت از آن دارد كه آن وادی مانند وادي سباع و امثال آن، به وادي نمل معروف بوده است. بعد، خداوند از تيزهوشي و شناخت دقيق این مورچه خبر میدهد، آنجا که ساير مورچه‌ها را امر كرد تا به محل سكونت مخصوص خود بروند. پس این مورچه­ی مادر می­دانست كه هر طايفه و گروهی از مورچه‌ها داراي محل سكونت مخصوصي هستند كه ديگر مورچه‌ها حق ورود به آنجا را ندارند و به آنجا نمي‌روند؛ بعد مورچه­ی مادرمیگوید:

ﭽ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﭼ (تا سليمان و لشكريانش شما را پايمال نكنند.) ‏

قابل ملاحظه است که مورچه نام سليمان و سپاهش را به زبان می­آورد و آنها را برای سایر مورچه­ها معرفی می­نماید و بعد از آن می‌گوید:

ﭽ ﮞ ﮟ ﮠ ﭼ (بدون اين كه متوجّه شوند.)

مورچه با این جمله، از یک طرف عذر سلیمان و لشکریانش را بیان می­نماید و از طرف دیگر، مورچه­ها را مورد سرزنش قرار می­دهد که در صورت پایمال شدن، مقصرند؛ چرا که احتیاط لازم را نکرده و به خانه­هایشان نرفته­اند. اينجا بود كه پيامبر خدا، ‌سليمان با شنیدن سخنان مورچه تبسم نمود؛ چرا که آن صحنه، بسیار شگفت انگیز بود.

زهری از عبید الله بن عبد الله بن عتبه از ابن عباس روایت نموده است که:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صعَنْ قَتْلِ النَّمْلَةِ، وَالنَّحْلَةِ، وَالـْهُدْهُدِ، وَالصُّرَدِ».[[85]](#footnote-85)

(رسول الله ص از كشتن مورچه، زنبور عسل، هدهد وجیرجیرک منع فرمود.)

از ابو هريره در صحيح بخاري روایت است که رسول اكرم ص فرمود:

«نَزَلَ نَبِىٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ تَحْتَ شَجَرَةٍ، فَلَدَغَتْهُ نَمْلَةٌ، فَأَمَرَ بِجِهَازِهِ فَأُخْرِجَ، وَأَمَرَ بِقَرْيَةِ النَّمْلِ فَأُحْرِقَتْ، فَأَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: أَنْ قَدْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَحْرَقْتَ أُمَّةً مِنْ الْأُمَمِ تُسَبِّحُ، فَهَلاَّ نَمْلَةً وَاحِدَةً؟»[[86]](#footnote-86)

(يكي از پيامبران زير درختي منزل گرفت؛ مورچه‌اي او را گاز گرفت؛ آن پيامبر دستور داد تا جهازش را از آنجا ببرند و آن محل سوزانده شود. خداوند به او وحی نمود: مورچه‌اي تو را گاز گرفت، تو امتي را كه خداوند را تسبیح می­گفتند، سوزاندي؟! ‌چرا به از بين بردن يك مورچه اكتفا نكردي؟)

عوف بن ابی جمیله از قسامه بن زهیر از ابوموسي اشعري روایت نموده که او فرمود: تمام موجودات سرداران و رؤسایی دارند حتي مورچه‌ها.

از شگفتي‌هاي راهیابی مورچه، اين است كه او مي‌داند آفريدگارش بالاي آسمانها و روي عرش قرار دارد آنگونه كه امام احمد در كتاب "الزهد" از ابوهريره روایت نموده است که رسول الله ص فرمود:

«خرج نبی من الأنبیاء بالناس یستسقون، فإذا هم بنملة رافعة قوائمها الی السماء تدعو مستلقیة علی ظهرها، فقال:ارجعو افقد کفیتم أو سقیتم بغیرکم».

(یکی از پيامبران همراه مردم براي نماز استسقا (طلب باران) بيرون رفت؛ ناگهان نگاهشان به مورچه‌اي افتاد كه پشت سر افتاده و دست و پايش را بسوي آسمان بلند نموده و دعا می‌کند؛ در این هنگام، آن پيامبر، خطاب به مردم فرمود: برگرديد؛ چرا که توسط ديگران براي شما نماز باران خوانده شده است.) اين حديث از طرق مختلفی روايت شده است و طحاوي نیز آن را در"التهذيب" آورده است.

در مسند امام احمد آمده است که: «سليمان بن داوود براي نماز استسقا (طلب باران) بيرون رفت. مورچه‌اي را ديد كه بر پشت خوابيده، دست‌هايش را بسوي آسمان بلند كرده است و مي‌گويد: پروردگارا! من یکی از آفريده‌هاي تو هستم؛ ما به آب و روزي تو نيازمنديم؛ یا به ما آب و روزي بده يا ما را از بين ببر. سليمان فرمود: برگرديد؛ شما بوسيله­ی دعاي ديگران سيراب خواهید شد.»

به من گفتند: مورچه‌اي از لانه­ی خود بيرون رفت و نگاهش به نصف ملخ مرده‌اي افتاد و مي‌خواست آن را حمل كند ولي نتوانست. آن مورچه رفت و بعد از چند لحظه، با چند مورچه­ی ديگر برگشت تا با کمک یکدیگر آن را حمل كنند. شخصي كه شاهد جريان بود، مي‌گويد: من آن ملخ را از زمین برداشتم؛ مورچه در جستجوی آن برآمد؛ اما آن را پيدا نكرد. آنگاه همه­ی مورچه‌ها رفتند و آن را رها كردند. آن شخص مي‌گويد: من آن ملخ را دوباره روي زمين گذاشتم؛ این بار هم همان مورچه­ی اول برگشت و تلاش نمود که آن را حمل كند اما نتوانست؛ دوباره رفت و با چند مورچه­ی ديگر برگشت. اين بار هم من آن را از روي زمين برداشتم. مورچه در آنجا به جستجویش پرداخت اما آن را نيافت. این بار هم همه­ی مورچه‌ها برگشتند و رفتند. آن شخص مي‌گويد: اين عمل را چند بار تکرار کردم. بار آخر مورچه‌ها بصورت دايره حلقه زدند و آن مورچه را وسط خود قرار دادند و تكه تكه كردند. من وقتي اين جريان را براي استادم بازگو كردم، فرمود: خداوند مورچه را چنان آفريده است كه فطرتاً از دروغ و دروغگو متنفر است.

جالب است بدانید که مورچه یکی از حريص‌ترين حيوانها است بگونه­ای که در حرص، ضرب المثل شده است. نقل می کنند: هنگامی که سليمان عليه السلام از حرص مورچه­ها به ذخیره­ی غذا اطلاع یافت، یکی از آنها را احضار نمود و پرسيد: هر مورچه در سال چقدر غذا مي‌خورد؟ مورچه گفت: سه دانه­ی گندم. پس سلیمان علیه السلام دستور داد تا آن مورچه را در شيشه‌اي بیندازند و سه دانه­ی گندم در آن برایش بگذارند. بعد از گذشت يك سال، دستور داد تا شيشه را باز كنند. متوجه شدند كه هنوز يك و نيم دانه­ی گندم باقي مانده است. سلیمان علیه السلام از مورچه پرسید: مگر نگفتي كه غدایت در مدت يك سال، سه دانه­ی گندم است؟

مورچه گفت: بلی، اما من با خود فکر کردم که تو مشغول امور هم نوعان خودت هستی و گمانم بر این بود كه عمرم بيشتر از يك سال است؛ لذا من به خوردن يك و نیم دانه­ی گندم اكتفا كردم و یک و نیم دیگر را براي ادامه­ی زندگی­ام باقي گذاشتم. اینجا بود که سليمان علیه السلام از شدت حرص مورچه تعجب نمود. آري، اين از هدايات شگفت آور و عنايات حیرت انگیز خداوند است.

یکی از نشانه­های شدت حرص مورچه، اين است كه این موجود کوچک در طول تابستان با جديت تمام مشغول جمع آوري توشه است؛ زیرا او خوب می­داند که جستجوي غذا و كسب و کار در زمستان برايش بسیار دشوار است؛ پس در تابستان براي زمستان ذخيره میکند. نکته­ی قابل توجه این است که مورچه با جسم ضعیف و نحیفی که دارد، ‌چند برابر وزنش را حمل مي‌كند و به لانه­ی خود انتقال مي‌دهد.

مورچه­ها مانند زنبور عسل رهبری ندارند كه به تدبیر امور زندگي‌شان بپردازد؛ اما آنها راهنمایی دارند که برای پیدا کردن غذا به گشت زنی می پردازد و اگر غذایی پیدا کند، سایر دوستانش را اطلاع می­دهد؛ آنگاه همگی بصورت دسته جمعي بيرون مي‌روند و هر کدام از آنها با در نظر داشتن مصالح عمومی کار می­کنند تا جایی که دانه را هرگز تنها براي خودش نمي­گیرد بگونه‌اي كه ديگران را از آن محروم نماید.

یکی دیگر از شگفتي‌هاي زندگي مورچه، اين است که اگر كسي بخواهد عسل يا هر چیز دیگری را دور از دسترس مورچه­ها نگه دارد، اطراف آن، گودال کوچکی حفر مي‌كند و آنرا پر از آب می­نماید يا اينكه ظرف بزرگي را پر از آب كرده و آن عسل يا مانند آن را در آن ظرف آب مي‌گذارد. مورچه برای دست یافتن به آن، نخست، اطراف ظرف دور مي‌زند؛ اما نمي‌تواند خود را به آن چيز برساند. آنگاه از ديوار خانه بالا   
می­رود و خود را به سقف خانه مي‌رساند و در آنجا کاملا در مقابل آن چیز قرار میگیرد و از آنجا خود را بالای آن چيز مي‌اندازد. ما خود بارها این نکته را تجربه نموده ایم».

**غذا و لانه­ی موریانه**

استاد يوسف عزالدين درباره­ی يافته‌هاي علمي پيرامون اين موجود بسيار شگفت انگیز، چنين براي ما سخن مي‌گويد:

«یکی از غریزه­هایی كه خداوند به اين موجود کوچک عنايت فرموده است، به اندازه­ای شگفت آور است كه هر عاقل و خردمندی را در برابر پروردگار بزرگ جهان هستی به سجده وا می­دارد.

به عنوان نمونه، آنچه را كه ما در زندگي این نوع از حشرات یعنی موریانه مشاهده مي‌كنيم، دليل بارز و روشنی بر اين مدعا است. اين حشرات در لانه­هایی زندگي مي‌كنند که هرگاه جمعيت یک لانه از حد معمول و معقول يعني از تعدادی که غذا برای آنها وجود دارد، تجاوز کند، اين حشره­ی بسيار ريز بطور طبيعي و از راه غريزه اين واقعيت را درك مي‌كند و براي رهایي از اين مشکل، بلعيدن تخم‌ها را آغاز می‌کند و بدين ترتيب هم از رشد جمعيت جلوگیری می­نماید و هم كمبود غذای خود را جبران می‌کند.

اين حشره در واقع نمي‌داند كه چرا دست به چنين کاری مي‌زند؛ اما این هدايتی است که از جانب خداوند به آنها الهام شده و آنها را به انجام چنین عملي واداشته است كه بدون درك معني و مفهوم آن، به نفع آنها تمام می­شود و اینگونه خود را از نابود شدن نجات مي‌دهند.

گفتنی است که موریانه از چوب تغذيه مي‌كند و با حرص و طمع تمام، آن را مي‌بلعد؛ حتي در برخی از اماکن موریانه خیز كه اين حشره به كثرت وجود دارد، مردم شام خود را روي ميز غذاخوری صرف مي‌كنند؛ اما هنگام صبح كه براي صرف صبحانه مي‌روند، با ميزی مواجه می­شوند كه پايه‌هايش شكسته و ظرف يك شب فرو ریخته است (يعني موریانه اين ميزهاي چوبي را تكه تكه كرده و بلعيده‌اند).

در یکی از مناطق استراليا كه جمعیت این حشره­ی ويرانگر در آنجا بسیار زیاد است، يكي از جهانگردان از داخل قطار به بيرون نگاه مي‌كند، از دور، روستایی را مشاهده می­نماید و جویای اطلاعاتی در مورد آن می شود؛ اما هنگامی که جواب را   
می­شنود، بسیار دچار شگفتی و تعجب می­گردد؛ زیرا به او میگویند: در این روستا هیچ انسانی زندگی نمی‌کند بلکه اینها خانه­هایی هستند که موریانه­ها براي خود ساخته‌اند.

بله، این خانه­ها چند متر از سطح زمين ارتفاع دارند و موریانه آن را از مواد بسيار عجيبي ساخته است؛ اين مواد آميخته­ای از آب دهن موریانه و مواد ديگری است که از بتن مسلح نيز محكم‌تر است و امكان ندارد که حشرات بتوانند به داخل آنها راه پیدا كنند يا آب از ديوار‌هاي آنها نفوذ کند و به داخلشان سرايت نماید. و در داخل آنها تونل‌هایي وجود دارد كه از هر جهت منشعب مي‌شوند و محل زندگي موریانه هستند.

اين حشره جهت اطلاع رساني از نوعي رمز استفاده میکند که شبیه کد تلفن است؛ زيرا سر خود را چند بار به ديواره‌هاي تونل‌مي‌زند و بدین ترتیب موریانه­های دیگر منظور او را مي­فهمند. موریانه اين کار را انجام می­دهد بدون اينكه بداند که چرا و براي چه چنین کاری را انجام مي‌دهد. اما این کار، یک الهام الهی است كه غريزه نام دارد.

دانشمندان از مدت‌ها پیش در توجيه و تفسیر اینکه چگونه ممکن است این حشره با استفاده از این نوع غذا (چوب) زنده بماند، دچار حیرت و سر در گمی شده بودند؛ زیرا چوب خشک حاوی هیچ یک از مواد غذایی نمی­باشد و اصولا قابل هضم نيست؛ اما بعدها این راز را کشف کردند.

دانشمندان در دستگاه‌هاضمه­ی اين حشره حیوانات بسیار ریز تک سلولی كشف كردند؛ اين موجودات بسيار ريز موادی را از جسم خود ترشح می­کنند كه چوب را به مواد غذایي قابل هضم تبديل مي‌کند و اين چوب تبدیل شده به مواد غذایي است كه موریانه را تغذيه مي‌كند.

بسيار شگفت­آورتر این است كه هنوز موریانه­ای پیدا نشده است که در شکمش اين موجودات زنده­ی تک سلولی وجود نداشته باشند. اگر اين حيوانات ريز از بدو آفرينش موریانه، در داخل شكم آن وجود نمي‌داشت، زندگي براي آن ممكن نبود و نژاد موریانه همان روزهاي اول خلقت منقرض مي‌شد. آيا ممكن است چنين چيزي بصورت تصادفي و اتفاقي رخ داده باشد! يا اينكه اين يك امر از پيش طراحي شده از طرف يك طراح بسيار ماهر و كارشناس است؟

**مورچه‌دام پرورش می­دهد و كشاورزي مي‌كند**

یکی دیگر از شگفتي‌هاي زندگی مورچه كه دكتر يوسف عز الدين بدان اشاره نموده، اين است كه: مورچه با صدها نوع از حشرات و حيواناتی كه از خودش کوچکتر و ناتوانترند، آشنایي دارد و انس گرفته است حال آنکه انسان فقط با چیزی حدود بيست نوع از حيوانات وحشي كه آنها را هم براي استفاده­ی خود رام كرده است، آشنایي دارد. بلی، مورچه­ها كشاورزی و شباني (چوپاني) را از طريق غريزه شناخته و یاد گرفته­اند.

مورچه­ها، حشره­ای را که به "شته" معروف است و روي برگهاي بعضي از گياهان دیده می­شوند، مي‌چرانند و از آنها نگهداري مي‌كنند تا از آنها استفاده كنند. مورچه‌ها درآغاز فصل بهار مأموران خود را براي جمع آوري تخم‌هاي اين حشره بسيج کرده و پس از پیدا کردن، از آنها در همان جایی كه تخم‌هاي خودشان را می­گذارند، نگهداری می­کنند و مانند تخم‌هاي خود، آنها را نيز مورد توجه قرار مي‌دهند و هرگاه تخم این حشره بصورت جوجه و نوزاد از پوسته­ی تخم بيرون آمد، مورچه‌ها به آنها غذا   
می­دهند و مانند نوزادان خود به وضع آنها رسيدگي مي‌كنند. بعد از مدتی كوتاه، شته­ها همانگونه که گاو شیر می­دهد، مایه­ای شیرین مانند عسل از خود ترشح می­کنند. مورچه­ها هم مسئوليت دوشيدن شته­ها را بمنظور دستيابي به اين غذای لذیذ وخوشمزه به عهده مي‌گيرند؛ گویا این حشرات دامهای شیر دِه مورچه­ها هستند.

آری، مورچه نه تنها به پرورش اين دامها توجه دارد بلكه به كشاورزي و كشت و زرع زمين نيز عنایت خاصی دارد؛ يكي از دانشمندان در يكي از جنگلها قطعه زمينی را به طول پنج و عرض سه قدم مشاهده نمود؛ در این زمین، نوعي برنج كوتاه که شش سانتيمتر قد داشت، سبز شده بود؛ به ظاهر، چنین به نظر می­رسید که حتما این قطعه زمین توسط شخصی نگهداری و مراقبت می­شود؛ چرا که خاك‌هاي اطراف ریشه­ی برنج‌ها شكافته شده بود و علف‌هاي هرزه را بیرون آورده بودند. جالب اينجا بود كه در نزدیکیهای این زمین هيچ شالیزاری وجود نداشت. قطعاً اين برنج خود بخود نروییده و رشد نكرده بود؛ بلكه شالیکاری آن را كاشته بود.

آنگاه آن دانشمند مشاهده نمود كه مورچه­هایی در آنجا رفت و آمد دارند. پس آنجا نشست تا ببيند که این مورچه­ها چکار می­کنند؛ بعد از آن، ديري نگذشت که برايش روشن گردید که مورچه­ها این برنج را در آن قطعه زمين کاشته­اند و زراعت آن را شغل خود قرار داده و تمام وقت را در آنجا سپري می­کنند؛ بعضي از آنها زمين را شخم   
می­زنند و برخی ديگر علف‌هاي هرزه را بیرون می­آورند و هرگاه شاخه‌اي از گياهان هرزه پیدا شود، گروهی از مورچه‌ها آن را با دندانهاي خود می­شکنند و بدور از مزرعه انتقال مي‌دهند.

به هر حال، آن دانشمند همچنان آنجا را زیر نظر داشت تا اینکه برنجها رشد كرد و طول آنها به شصت سانتيمتر رسید و دانه‌هاي آن رسید. زماني كه فصل درو و برداشت محصول فرا رسيد، ديد كه صف درازي از مورچه‌هاي كارگر به سوی محل زراعت آمدند و از تنه‌هاي برنج بالا رفتند تا اينكه به دانه‌ها رسيدند. هر كدام از مورچه‌ها یک دانه­ی برنج را می­چید و به سرعت آن را پایين می­آورد و سپس آنرا به سيلوهای زيرزمينی می­برد ودر آنجا ذخیره می­نمود.

از این شگفت آورتر اينکه گروهی از مورچه‌ها بالاي تنه­ی برنجها رفته و دانه‌ها را چيده و به پایين مي‌انداختند و گروهي ديگر آنها را جمع آوری مي‌كردند و به سيلو و انبارهایشان انتقال مي‌دادند. اين دسته از مورچه‌ها در خانه‌هايی زندگی می­کنند که مانند خانه‌ي ما انسانها بخش‌ها و اطاق‌هاي متعددي دارد. قسمتی از این اطاقها در زيرزمين و بعضي‌دیگر را روي زمين ساخته­اند و در اين شهرها خدمتگذار و كارگر و كارفرما مشاهده مي‌شد.

شگفت آورتر از همه­ی اينها، این است كه ميان مورچه‌ها پزشکهایی وجود دارند که شب و روز به مداوای مورچه­های مریض مشغول هستند و بعضي از آنها نیز اجساد مورچه­های مرده را انتقال مي‌دهند.

اين موجود بسيار ريز بدون اندك تفكر و اندیشه­ای، تمام این كارهاي مهم را انجام مي‌دهد؛ زيرا اين كارها را برحسب غريزه‌اي انجام می­دهند كه خداوند در بدنهای كوچك آنها به وديعه گذاشته است.

5- شگفتي‌هاي آفرينش خداوند در هدهد (شانه به سر)

علامه ابن قيم با اسلوب و شيوه­ی ساده و آسان خود درباره­ی نوعي ديگر از آفريده‌هاي خداوند كه در قرآن کریم يادي از آن به ميان آمده است، براي ما سخن مي‌گويد؛ آن موجود، «هدهد» است. ابن قیم درباره­ی هدايتی که خداوند به هدهد بخشیده است، چنين مي‌گويد:

«اين پرنده (هدهد) بيش از ساير موجودات حتي انسانها در باره­ی شناخت آبهاي زيرزميني مهارت دارد. از جمله هدایتهای هدهد این است كه خداوند در کتابش (قرآن کریم) بیان نموده است: هنگامی که سليمان علیه السلام آن را در جمع پرندگان و ساير حيوانات نديد، آن را تهديد كرد. وقتي كه هدهد نزد حضرت سليمان آمد، قبل از اينكه مجازات شود، مبادرت به عذرخواهي نمود و چنان حضرت سليمان را مورد خطاب قرار داد كه او را وادار به توجه به سخنان خود نمود و در نهایت، عذرش را پذيرفت. از زبان قرآن بشنویم که چگونه این جریان را برای ما بازگو مینماید:

ﭽ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﭼ [نمل:٢٢]

(هدهد گفت: من بر چيزي آگاهي يافته‌ام، كه تو از آن آگاه نيستي.)

در ضمن اين تأخیر وعدم حضور، تو را از جرياني خبر مي‌دهم كه كاملاً از آن مطلع هستم؛ زيرا بطور کامل شاهد آن بوده‌ام و آن جريان بسيار شايان توجه است. بنابراين گفت: ﭽ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﭼ [نمل:٢٢]

(من براي تو از سرزمين سبا يك خبر قطعي و مورد اعتماد آورده‌ام.)

نبأ در لغت و زبان عرب به خبر و جرياني گفته می­شود كه حايز اهميت باشد و انسانها منتظر شنیدن آن باشند. سپس هدهد آن خبر را چنين توصيف نمود كه اندك ترديدی در آن وجود ندارد. بله، با اين مقدمه، قلب مخاطب را براي شنيدن خبر آماده كرد و علاقه­ای وافر براي شنيدن آن در او ايجاد نمود. اين نوعي براعت استهلال و ابتکار در بیان مطالب است.

بعد از آن، واقعيت جريان را همراه با دلایل تأكيدي و محکم آشكار نمود و گفت:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭼ [نمل:٢٣]

(من ديدم كه زني بر آنان حكومت مي‌كند.)

سپس درباره­ی آن ملكه و عظمت شأن او سخن گفت و اظهار داشت كه او یکی از بزرگترين ملكه­‌ها است؛ زيرا هر آنچه كه پادشاهان و سلاطين بزرگ دارند، به او نيز داده شده است. هدهد در ادامه­ی سخنانش به عظمت و شوکت بیشتر او اشاره نمود و از تختی كه ملکه روي آن مي‌نشست، صحبت به ميان آورد و گفت:

ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭼ [نمل:٢٣] (و تخت بزرگي دارد.)

بعد از آن، خبري به سلیمان گفت تا او را بعد از دعوتشان بسوی توحید براي جهاد و مبارزه با آنان (قوم سبأ) آماده سازد؛ لذا گفت:

ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ [نمل:٢٤]

(من او و قومش را ديدم كه به جاي خدا براي خورشيد سجده مي‌کنند.)

**يك نكته­ی بلاغي:**

حرف عطف در ابتداي جمله­ی مذكور حذف شده است یعنی اين جمله بدون عطف بر جمله­ی ما قبل بصورت مستقل ذكر شده است تا روشن شود كه مقصد مهم همين است كه در اين جمله بيان گرديده است و جملات قبلي بعنوان مقدمه­ای براي اين جمله هستند. سپس عوامل فريبنده و گمراه كننده­ی آنان را براي حضرت سليمان بيان كرد و گفت: عامل اصلي انحراف آنان اين است كه شيطان اعمالشان را در نظرشان آراسته است و ايشان را از راه راست منحرف کرده است و آنان را از صراط مستقيم كه همانا عبادت و سجده­ی خداوند متعال است، منع كرده است. سپس خبر داد كه همین مانع است که آنان را از رسيدن به هدايت و سجده كردن برای خداوند ـ که جز برای او سجده و کرنش روا نیست ـ بازداشته است.

بعد از آن، بخشي از افعال خداوند سبحان را كه عبارت از بيرون آوردن چيزهاي پنهان در زمين و آسمانها است، يادآور شده است. از جمله باران، گياهان، معادن و انواع چیزهای دیگر كه از آسمان نازل و يا از زمين بيرون مي‌آيند و بیان اين سری از افعال خداوند (بيرون آوردن چيزهاي پنهان از آسمانها و زمين) از ميان ساير افعالش، بیانگر اين خصوصيت هدهد است كه خداوند مهارت استثنایي را به آن در شناخت آبهاي زيرزمينی عنايت كرده است.

مفسر معروف علامه زمخشري مي‌گويد: «اخراج الخبء» نشانگر این است که این كلمات از سخنان هدهد بوده اند؛ زیرا هدهد دارای توانایی ویژه­ای در زمینه­ی شناخت آب‌هاي زيرزميني می‌باشد و آن هم الهامی است از جانب خدایی که امور پوشیده و پنهان زمين و آسمان را پدید آورده است. بر هيچ خردمندی كه با نور خدا می­نگرد، پنهان نيست كه مهارت و توانایی هر انسانی در فن و علم و صنعتش برگرفته از الهام خداوند است و انسان هيچ عملي را انجام نمي‌دهد مگر اينكه خداوند به آن جامه­ی عمل می پوشاند.

6-هدایت كبوتر و شگفتي‌هاي آفرينش در آن

گفتار ابن قیم در مورد کبوتر و شگفتیهای خداوند در آفرینش و هدایت آن به سوی مقصدی که برایش آفریده شده است، بسیار طولانی می‌باشد و دلیل بر این واقعیت است که تأمل نمودن در مورد آفریده­های خداوند همواره روش و منهج دانشمندان بوده است؛ زیرا این دستور خداوند به بندگانش می باشد. در این باره ابن قيم رحمه الله مي‌گويد: «كبوتر از نظر هدايت و راهیابی یکی از شگفت انگیزترين پرندگان است تا جایی که امام شافعي رحمه الله می‌گوید: زیرک­ترین پرنده كبوتر است. كبوترِ نامه رسان، پيام‌ها و نامه‌ها را از جایي به جایي دیگر مي‌برد. چه بسا که قيمت يك كبوتر از قيمت یک برده هم بیشتر باشد؛ زيرا كاري را كه اين پرنده انجام مي‌دهد از دست يك انسان و يا حيوان ديگري ساخته نیست؛ چرا که كبوتر فاصله­ی هزاران فرسخ طی می‌کند و اخبار و اطلاعات بسيار مهم را از كشورها و دولت‌ها آورده و سپس به همان مكان بر مي‌گردد.

آناني كه كبوترها را پرورش مي‌دهند و به امور آنها رسيدگي مي‌كنند، نسبت به نسب و نژاد آنها توجه خاصي دارند و در انتخاب نر و ماده­ی آنها برای جفت گيري بسیار دقت مي‌كنند؛ كبوتر نر را نمي‌گذارند كه با غير همسرش جفت گیري كند؛ زيرا در آن صورت مي‌ترسند كه نسب آن عوض ‌شود. باید دانست که بسیاری از پرورش دهندگان كبوتر از رحم‌هاي همسران خود چنان نگهداری نمي‌كنند كه از رحم‌  
كبوتر­هايشان نگه داری مي‌كنند.

آناني كه به كبوترداري مشغول هستند، درباره­ی كبوترها قانون و ضوابط خاصي دارند و فوق العاده به آنها توجه دارند تا جایی که اگر يك كبوتر را ببینند که روی زمین افتاده و مرده است، حسب و نسب و محل اصلي آن را مي‌دانند. همچنین به كبوتري كه شناخت و تجربه­ی زيادي دارد، بها و ارزش بیشتری مي‌دهند.

برای پيام و نامه رساني از كبوترهاي نر استفاده مي­کنند؛ چرا که كبوترهای نر برای برگشتن به خانه‌بدليل وجود همسرش (كبوتر ماده) تعهد بيشتري دارند. علاوه بر اين، كبوتر نر از کبوتر ماده توان بیشتری برای حمل بار سنگين دارد و جسمش قوي‌تراست و در شناسایی مقصد و مسير از مهارت و كارشناسي بيشتري برخوردار است. البته گروهي ديگر از کفتر بازان و کبوتر داران به دليل ملاحظات ديگري در كار پيام رساني و نامه رساني از كبوترهاي ماده استفاده مي‌كنند و مي‌گويند: كبوتر نر هرگاه به مسافرتي دور و طولاني اعزام شود، عشق و علاقه‌اش به كبوتر ماده افزون مي‌گردد و اگر كبوتر ماده‌اي را ببیند نمي‌تواند خود را كنترل كند. در نتيجه، رفتن به مقصد و پيام رساني را ترك كرده و به تسكين غريزه جنسي‌اش مي‌پردازد.

ميزان هدايت كبوتر، بستگي به ميزان تعليم و تربيتش دارد. كبوتر به ميمنت و مبارک بودن و انس با انسانها شهرت دارد؛ مردم را دوست دارد. مردم نیز او را دوست دارند. كبوتر با محلي كه در آن زندگي مي‌كند، انس و الفت خاصي دارد و نسبت به مالكش متعهد و با وفا است و از مناطق بسيار دور دست بسوي مالكش بر مي‌گردد. حتي وقتی که با مشکلی مواجه می­گردد و مجبور می­شود که سالها از وطنش فاصله بگیرد، اما به محض اينكه مجال و فرصت مراجعت برايش ميسر شود، بسوي مالكش بر مي‌گردد.

كبوتر هرگاه قصد جفت گیري كند، فوق العاده در حق كبوتر ماده مهربان مي‌شود و هرگاه كبوتر نر احساس كند كه همسرش از وي حامله شده است، بلافاصله به منظور ساختن لانه دنبال خس و خاشاك و تكه‌هاي ريز و باريك چوب مورد نياز مي‌رود و با آنها لانه­ی خود را مي‌سازد و آنرا طوري مي‌سازد كه تخم‌ها در آن براحتي جا گيرند و بخاطر اينكه تخم‌ها و جوجه‌هاي نوزاد به بيرون از لانه نيفتند، كناره‌هاي لانه را در حد مناسب بلند مي‌سازد و بعد به صورت نوبتی داخل آن می­مانند، لانه را گرم نگاه مي‌دارند، تميزش مي‌كنند و شکل آن را تغيير مي‌دهند و فضاي جديدي كه رنگ و بوي بدن كبوترها را دارد، در آن بوجود مي‌آورند تا تخمي كه در آن گذاشته مي‌شود، در محلي قرار گيرد كه مشابه با رحم‌كبوترها باشد و ميزان گرمي، سردي، زبري و نرمي آن مناسب با ميزان گرمي، سردي، زبري و نرمي رحم كبوترها باشد.

سپس هر زمان كه كبوتر ماده احساس كند كه لحظات تخم گذاريش فرا رسيده است، بلافاصله به لانه­ی از پيش آماده شده مي‌رود و تخمش را در آنجا مي‌گذارد و هرگاه رعد و برق مهيبي آن را وحشت زده كند، تخمش را در غير مكان مخصوص رها مي‌سازد. عيناً مانند زني كه در اثر مواجه شدن با خطر و وحشت، جنينش را سقط مي‌كند.

بعد از اينكه كبوتر ماده تخمش را در لانه می­گذارد، هر دوي آنها (نر و ماده) نوبتی كار حضانت تخم را برعهده مي‌گيرند و زماني كه مدت حضانت به پايان رسید و پوسته­ی تخم نزديك به شكافتن شد، پدر و مادر در بيرون آمدن نوزادشان به او كمك مي‌كنند. بعد از آن، نخست در گلويش مي‌دمند تا چینه دان نوزادشان، گشاد شود؛ زیرا مي‌دانند كه چینه دان آن بسيار كوچك است، بنابر اين، چینه دانش را پس از اینکه بهم چسپيده است، باز و وسیع مي­کنند.

سپس پدر و مادر بخوبي مي‌دانند كه هر چند چینه دان آن مقداری گشاد شده است اما در روزهاي نخستين گنجايش غذا ندارد؛ لذا كبوتر پدر و مادر، غذاي مخلوط با آب دهن خود را در دهن نوزاد مي‌گذارند؛ چرا که آنها بخوبي مي‌دانند كه معده­ی نوزاد بدليل باريكي جداره‌هاي آن در روزهاي نخستين صلاحيت هضم غذا را ندارد؛ به همین سبب، در روزهاي آغازين، دانه و حبوبات نسبتاً نرم­تري به دهان نوزاد مي‌اندازند و پس از گذشت مدتي، تدریجاً دانه­های سخت و خشن­تري را متناسب با توانایی جداره‌هاي معده­ی نوزاد تدارك مي‌بينند.

بلی، آنها همواره نوزادشان را برحسب رشد تدريجيش با آب و دانه پذيرايي مي‌كنند و نوزاد اين توجه و عنايت را از پدر و مادر خود مي‌خواهد و زماني كه والدين احساس كنند كه نوزاد توانایی چيدن دانه­ها را بوسيله­ی منقارش پيدا كرده است، بعضی اوقات از انداختن دانه در دهانش خودداری مي‌كنند تا دانه چيدن را ياد گرفته و بدان عادت كند و هرگاه پدر و مادر احساس كنند كه نوزاد رشد كرده و قوي شده است و اگر غذا دادن به نوزادشان را ترك كنند، نوزاد مي‌تواند غذاي مورد نيازش را پيدا كرده و با منقار خودش آن را از روي زمين بردارد، ديگر به آن دانه نمي‌دهند، حتي اگر از پدر و مادر غذا بخواهد به او غذا نمی­دهند و او را از خود دور می­کنند و کتکش می­زنند.

بله، هرگاه آنها احساس كنند كه نوزاد مي‌تواند روي پاي خودش بايستد و به دنبال آب و دانه برود، اين شفقت شگفت­آور از آنها سلب مي‌شود و آن مهرباني وعطوفت را به فراموشي مي‌سپارند.

یکی از شگفتي‌هاي درك و فهم کبوتر اين است که هرگاه حامل نامه و پيامي باشد، دور از شهرها و آباديها پرواز مي‌كند تا كسي مانع آن نشود و آن را از انجام وظيفه‌اش جلوگیری نكند. همچنین اگر در راستاي انجام مأموريتش تشنه شود، هرگز از آن آبهایي كه در محل عبور و مرور مردم قرار دارند، آب نمي‌‌خورد؛ بلکه براي آب خوردن جایي را پيدا مي‌كند كه دور از مردم باشد.

یکی دیگر از شگفتیهای دنیای کبوترها، درك و شعور آنها است كه پدر و مادر درباره­ی پرورش و نگهداري جوجه‌هایشان کارها را تقسيم مي‌كنند؛ پرورش، حضانت و نگهداري را كبوتر مادر برعهده مي‌گيرد و تهيه­ی غذا و گذاشتن دانه در دهان نوزاد بر عهده­ی كبوتر نر می‌باشد؛ زيرا این پدر است که صاحب فرزند بشمار می­رود و مسئول تدارك نان و نفقه براي آنان است. و مادر، آنان را در شكم نگاه مي‌دارد، بدنیا می­آورد و شير مي‌دهد.

یکی دیگر از شگفتیهای آفرینش كبوترها چیزی است که جاحظ آن را بیان میکند. وآن اینکه: شخصي چهار عدد كبوتر داشت. پرهاي دوتا از آنها قیچی شده بود و توانایی پرواز نداشتند و پرهاي دوتای ديگر سالم بود و مي‌توانستند پرواز كنند. كبوترهایي كه قادر به پرواز بودند، دوتا جوجه داشتند. صاحب این كبوترها مي‌گويد: در سقف خانه سوراخي را به منظور رفت و آمد كبوترها، باز كرده بودم تا بتوانند بيرون رفته و براي خود و جوجه‌هايشان آب و دانه بياورند. بر حسب اتفاق، زنداني شدم. لذا برای كبوترانی كه پرهايشان قیچی شده بود و قادر به پرواز نبودند، فوق العاده نگران بودم و ترديدي نداشتم که از بين می‌روند. چرا که آنها نمی­توانستند پرواز کنند. همچنین آب و دانه‌اي كنار آنها وجود نداشت که از آن تغذيه كنند.

پس از مدتي که تمام فکر و ذکرم آنها بودند، از زندان آزاد شدم. خود را به خانه رساندم و در را باز كردم؛ ديدم كه جوجه‌ها بزرگ شده‌اند و كبوترهاي پر بريده هم شرايط خوبی دارند. بسيارتعجب کردم. ديري نگذشت كه دوتا کبوتر دیگر وارد لانه شدند، ديدم كه دوتا کبوتری که قادر به پرواز نبودند خود را به دو کبوتر پرواز كننده نزديك نموده، گویی که از آنها طعام می­خواستند، دو کبوتر پرواز كننده آب و دانه را در دهان آنها گذاشتند همان گونه که به جوجه­های خود آب و دانه می­دادند.

به این هدایت و راهنمایی دقت بفرمایيد! كبوترهاي پر بريده یاد گرفته بودند که جوجه‌ها چگونه لطف و مهرباني والدين خود را جلب می­کنند و چگونه از والدين تقاضاي طعام دارند، همان حركات جوجه‌ها را انجام می­دادند و بدین ترتیب، شفقت و مهرباني آنها را جلب نموده بگونه­ای که آنها همچون جوجه­های خود، آب و دانه را به آنها می­دادند و این کبوترها مورد پذيرایي قرار می­گرفتند.

یکی دیگر از هدایتهای آنها این است که هرگاه، هنگام پرواز، انسانها را ببينند، مي‌دانند كه چه کسانی خواهان آنها هستند و چه کسانی دشمنشان هستند؛ لذا برخلاف عمل آنها عمل مي‌كنند تا از دستشان جان سالم بدر برند.

یکی دیگر از هدایت­های آنها این است كه یک کبوتر در ابتدای پرواز، خود را غافل و بي‌خبر مي‌انگارد و در ميان کرکس، عقاب، باز، كلاغ، و پرنده شكاري مي‌رود تا بداند كدام یک از پرنده ها قصد شكارش را دارد و کدام یکی در صدد شکارش نیست. و هرگاه شاهين را ببيند، گویي که زهر و سم کشنده را ديده است و با ديدن آن، دچار وحشت و سردرگمي مي‌شود، همانگونه كه گوسفند با ديدن گرگ، و الاغ با ديدن شير، دچار وحشت و سر درگمی می شود.

نمونه های ديگري از شگفتي‌هاي هدایت و راهنمایي خداوند نسبت به آفریده­هایش

علامه ابن قيم مجموعه­ی دیگری از شگفتي‌هاي الهام و راهنمایي خداوند به مخلوقاتش را كه علماء در زمان خودشان آنها را ديده و مشاهده كرده‌اند، برای ما بيان مي‌كند از جمله:

7-يک سگ به نوزادي كه مادرش فوت كرده است، شير مي‌دهد

جاحظ مي‌گويد: زماني كه طاعون مرگبار آمد، اعضای یک خانواده به آن مبتلا شدند. اهالي محله هیچ شک و ترديدي نداشتند كه همه­ی اعضای اين خانواده مرده­اند؛ به همین سبب، درب آن منزل را بستند. اتفاقاً نوزاد شيرخواري جان سالم بدر برده بود ولي اهالي محله به زنده بودن او پي نبرده بودند. بعد از مدتي، يكي از وارثان و نزديكان آن خانواده به آن منزل مي‌رود و درب آن را باز مي‌كند؛ وقتي وارد منزل مي‌شود، نگاهش به طفلي مي‌افتد كه مشغول بازی با توله سگي است؛ اين صحنه او را به وحشت مي‌اندازد. اما ديري نمي‌گذرد که سگي كه متعلق به آن منزل و آن خانواده بود، مي‌آيد. کودک به محض اينكه سگ را مي‌بيند بسوي آن مي‌دود و سگ اين امكان را كه طفل پستانهايش را بمكد فراهم مي‌كند و طفل پستانهاي سگ را مي‌مكد. بلی، وقتي كه طفل به شدت گرسنه شده و توله سگ‌ها را ديده بود كه از پستانهاي مادر شير مي‌خورند، بسوي آن سگ رفته وآن هم بحالش ترحم كرده بود و چون يك دفعه طفل را شير داده بود، باز آن طفل درخواستش را تکرار نموده و آن سگ هم به تقاضایش جواب داده بود.

8- پرندة شبان فریب، یک مار افعی را مي‌كشد

ابن الاعرابي مي‌گويد: یک مار آمد و تخم پرنده­ی "شبان فریب" را خورد. آن پرنده آمد و بالاي سر افعی صدا درمي‌آورد و پرواز مي‌كرد و خود را به مار نزديك مي‌كرد تا اينكه مار دهن خود را باز كرد و مي‌خواست پرنده را ببلعد؛ در این هنگام، پرنده خاري را در دهن اژدها انداخت. خار در گلوي اژدها گیر كرد و آن را از پا در آورد.

ابو عمر شیبانی درباره­ی این حادثه سخن اسدی را در قالب این شعر سروده است:

|  |
| --- |
| إن کنت ابصرتنی عیلا و مصطلماً فربما قتل المــکاء ثعبانــاً |

(اگر مرا فقیر و نیازمند و مظلوم می­بینی، بسا اوقات که پرنده­ی شبان فریب مار افعی را به قتل می­رساند.)

9- هدایت روباه و نیرنگ‏هایش

یکی از شگفتیهای هدایت روباه اين است که هرگاه کک و شپش وارد بدنش شدند، مشتي پشم را در دهن خود مي‌گيرد و به داخل‌آب مي‌رود و اندكي در آنجا مي‌ماند تا کک­ها و پشه­ها روي پشمي كه در دهن گرفته است، بروند. آنگاه آن مشت پشم را در آب انداخته و خود از آب بيرون مي­آید.

یکی ديگر از کارهای شگفت انگیز روباه اين است كه گرگي توله­های یک روباه را خورد. قابل یاد آوری است که خود گرگ نيز توله­هایی داشت. در همان اطراف نیز گودالي براي شكار درندگان وجود داشت. روباه خود را داخل آن گودال انداخت و تونلی برای بیرون آمدن از آن، درست كرد.

بعد از آن، به سراغ فرزندان گرگ رفت و همه­ی آنها را كشت و به گوشه­ای رفت و در انتظار گرگ نشست. وقتي گرگ آمد و متوجه شد كه روباه فرزندانش را كشته است، روباه خود را به گرگ نشان داد. گرگ او را دنبال كرد. روباه فرار کرد و خود را داخل گودال انداخت و از تونلي كه از قبل حفر کرده بود، بيرون رفت. گرگ نيز پشت سر روباه خود را در گودال انداخت، اما روباه را در آنجا نيافت و نتوانست از آنجا بیرون برود. و اینگونه مردم منطقه آن را كشتند.

از ديگر حيله‌‌گري‌هاي روباه اين است كه روزی، یک روباه مردي را ديد که دو مرغ در دست دارد. پس كمين کرد و يكي از آن دو مرغ را از دست آن مرد قاپيد و فرار كرد. بعد از آن، به فکرگرفتن مرغ دوم افتاد؛ لذا چيزي شبيه مرغ به دهان گرفت و خود را از دور به آن مرد نشان داد و او را به طمع انداخت تا مرغش را پس بگیرد. آن مرد براي پس گرفتن مرغش بسوی روباه رفت. روباه آن چیزی را که در دهن داشت، به زمین انداخت و فرار كرد. مرد نیز دوان دوان رفت تا آن را بردارد؛ در همين اثنا، روباه بسوي مرغ دوم شتافت و آن را در دهان گرفت و پا به فرار گذاشت. بدین ترتیب، روباه هر دو مرغ را از آن مرد گرفت.

یکی دیگر از نیرنگهای شگفت آور روباه، اين است كه یک روباه به جزيره­ای كه در آن پرندگان زيادي وجود داشت، رفت و از حیله­های زیادی استفاده کرد که آنها را شكار كند؛ ولي نتوانست كاری انجام دهد. سرانجام، مقداری علف خشک آورد و آنها را در جوی آبی که بسوي پرندگان جريان داشت، انداخت. پرندگان از ديدن اين گياهان، وحشت کردند و بسیار ترسیدند اما وقتي که فهميدند اينها علف هستند، به محل خود بازگشتند. روباه اين عمل را سه تا چهار بار تكرار كرد. پرندگان نيز با گياهان آشنا شده و ديگر از آنها احساس ترس و وحشت نمی­كردند. این بار روباه مجموعه بسيار بزرگي از خس و خاشاك را جمع آوری كرده و خود را در آن پنهان نمود و بسوي پرندگان رفت. پرندگان نیز به گمان اینکه اینها همانند گذشته خس و خاشاك هستند، از آنها نترسیدند و فرار نكردند. اینجا بود که روباه از میان خس وخاشاکها پرید و یکی از پرندگان را گرفت و طعمه­ی­ خود ساخت.

یکی دیگر از حيله‌هاي روباه اين است که هرگاه، بسيار گرسنه شود، بدنش باد كرده و خود را در صحرا مي‌اندازد و هیچ حرکتی از خود نشان نمیدهد بگونه‌اي كه گویی مردار شده است. در این هنگام، پرندگان پیرامون آن جمع می­شوند و نخست، آن را آزمایش می­کنند و هنگامی که هیچ حرکت و آثار تنفسی از او نمی بینند، به او نزدیک می­شوند و منقارش مي‌زنند. ناگهان روباه از جای خود می­پرد و كارشان را يكسره مي‌كند.

یکی ديگر از دسيسه‌هايش، اين است که هرگاه خارپشت را شكار كند، بخاطر خارهايش آن را بر پشت مي‌خواباند. خار پشت خود را جمع مي‌كند بگونه‌اي كه بصورت مشتي خار در مي‌آيد. آنگاه روباه روي شكم آن ادرار می‌کند و تمام بدنش را خيس و آلوده مي‌كند. هنگامی كه بدن خارپشت خيس شود، توان حرکتش را از دست می دهد؛ در نتیجه، دست و پايش شل و باز می­شود و روباه از طرف شكم پوست آن را مي‌كند و گوشتش را نوش جان مي‌كند.

10- شگفتي‌هاي موجود در گرگ‌ها

یکی از کارهای شگفت انگیز گرگ اين است كه یک بار می­خواست انسانی را که تیر و کمان داشت، بکشد. پس استخوان کله شتری را در دهان گرفته و رو به آن مرد رفت. شخص تیرهای زیادی به سوی آن پرتاب نمود؛ اما گرگ این استخوان را جلو   
می­آورد و نمی­گذاشت تیرها به بدنش اصابت کنند تا اينكه تیرهای آن مرد تمام شد و خسته گردید. اما خوشبختانه انسان ديگري را ديد و در دفع گرگ از وي كمك گرفت.

11- شگفتیهای گاو

رسول اكرم ص در مورد گاو که در حماقت و كودني ضرب المثل است، فرمود:

«**بَيْنَمَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقَرَةً أَرَادَ أَنْ يَرْكَبَهَا، فَقَالَتْ: إِنَّا لَمْ نُخْلَقْ لِهَذَا». فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللهِ، بَقَرَةٌ تَتَكَلَّمُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: «فَإِنِّي آمَنْتُ بِهِ أَنَا، وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ» وَلَيْسَ هُمَا ثَمَّ.**[[87]](#footnote-87)

«مردي می­خواست بر گاوي که همراه داشت، سوار شود. گاو خطاب به او گفت: من براي اين كار آفريده نشده‌ام». مردم تعجب كردند و گفتند: سبحان الله، گاو چگونه حرف مي‌زند؟! رسول الله ص فرمود: «من و ابوبكر و عمر اين را مي‌پذيریم و باور داريم». گفتنی است که ابوبكر و عمر رضی الله عنهما در آنجا حضور نداشتند.)

همچنین رسول اکرم ص فرمود: «يک گرگ گوسفندي را از گله­ای ربود؛ چوپان گوسفند را از او پس گرفت. گرگ گفت: تو گوسفند را از من پس گرفتي؛ اما روزي كه جز من چوپاني وجود نداشته باشد، چه كسي آن را نجات مي‌دهد»؟ مردم شگفت زده شدند و گفتند: ای پیامبر! چگونه گرگ سخن میگوید؟! رسول اكرم ص فرمود: «من و ابوبكر و عمر اين مطلب را مي‌پذيريم». گفتنی است که ابوبكر و عمر در آنجا حضور نداشتند. [[88]](#footnote-88)

12- شگفتیهای موش‌ها

یکی از حركات شگفت آور موش‌ اين است که هرگاه روغني را كه در قسمت بالا و دهانه­ی ظرف قرار دارد، بخورد و روغن كم شود بگونه‌اي كه نتواند دهن خود را به آنجا برساند، آب با دهن خود می­آورد و در ظرف مي‌ريزد تا روغن بالا بیاید و آن را بخورد.

13- یکی از کارهای شگفت انگیز‌حيوانات اين است كه آنها خود را مداوا می­كنند

پزشكان بر اين باورند كه نخست، یک پرنده­ی نوك دراز آمپول می­زد و انسانها آمپول زدن را از او آموخته‌اند؛ بلی، هرگاه اين پرنده در دفع مدفوعش دچار مشکل شود، خود را به درياي شوری مي‌رساند و مقداری آب شور با منقارش برمی­دارد و آنها را در مقعد خود مي‌ريزد؛ بدين ترتيب، مدفوعش به راحتي بيرون مي‌آيد.

راسو وجوجه تیغی نیز هرگاه مارهای سمی را بخورند، بلا فاصله به نوعی درخت بیابانی روي مي‌آورند و از برگ‌هاي آن به منظور از بين بردن سمها به عنوان پاد زهر   
می­خورند.

روباه نيز هرگاه به سردرد مبتلا شود يا مجروح گردد، به نوعی رنگ، روي مي‌آورد و آن را به جای پماد روي زخم مي‌گذارد. خرس نيز هرگاه مجروح شود به گياهي كه خودش آن را مي‌شناسد روي مي‌آورد و بوسيله­ی آن خود را مداوا مي‌كند و شفا مي‌يابد.

14- انسانها از حيوانات ياد مي‌گيرند

بسياري از انسانهاي عاقل چيزي‌هایي را از حیوانات، یاد می­گیرند که در زمینه­های مختلف زندگي از قبیل امرار معاش، اخلاق، صنعت، جنگ، حراست و صبر بدان نیاز دارند و از آنها استفاده مي‌كنند؛ حيوانات از اغلب مردم هدایت یافته­تر هستند چنانکه قرآن کریم میفرماید:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭼ [فرقان:٤٤]

‏ (آيا گمان مي‌بري كه بيشتر آنان ـ چنان كه بايد ـ مي‌شنوند يا مي‌فهمند؟! آنها همچون چهارپايان هستند و بلكه گمراه‌تر).

امام محمد باقر مي‌گويد: خداوند، تنها به تشبيه نمودن كفار با چهارپايان اكتفا ننموده است؛ بلكه آنها را پست‌تر و گمراه­‌تر از چهارپايان قرار داده است؛ مثلاً یکی از رهنمودهای خداوند به درنده­‌های ماده اين است كه نوزادش را بعد از ولادت تا چند روز در فضا نگهداري مي‌كند تا آن را از گزند مورچه و خزنده‌های دیگر در امان نگهدارد و براي اين منظور، درنده ماده همواره نوزادش را بلند مي‌كند و مي‌گذارد و از جایي به جایي ديگر انتقال مي‌دهد تا اینکه بدن بچه­اش محکم و قوي گردد.

ابن الاعرابي مي‌گويد: از یگي از بزرگان قريش سؤال شد: اين همه معلومات را چه كسي به تو ياد داده است؟ اين كارها را كسي مي‌داند كه صاحب كسب و تجربه باشد؟ گفت: آنکسی كه كبوتر را ياد داده است كه در راستاي پرورش تخم‌هاي خود آنها را زير و رو مي‌كند؛ چون مي‌داند که اگر تخم‌ها همواره در يك حالت روي زمين گذاشته شوند، به زمين مي‌چسبند و فاسد مي‌شوند.

از يكي ديگر پرسیدند: چه کسی به تو یاد داده که در پی رفع نیازمندیهایت کوشش کنی و صبر وشکیبایی را پیشه کنی تا به آن برسی؟ گفت: همان کسی که سوسک را ياد داده است که هرگاه از ديواری بالا رود و بيفتد، بار ديگر نیز برود؛ اگر افتاد، بار سوم و چهارم نيز بالا برود و کارش را ادامه ‌دهد تا اينكه به پيروزي برسد.

از يكي ديگر پرسیدند: چه کسی به تو ياد داده است كه صبح زود دنبال كارهايت بروي؟ گفت: همان کسی كه پرندگان را یاد داده است كه صبح زود با شكم خالي بروند و از دور و نزديك، در جستجوی روزي خود باشند و بدون اينكه احساس ناراحتي و خستگی كنند به تلاش خود ادامه ‌دهند و از موانع و مشكلات فضا و زمين هراس نداشته باشند.

از يكي ديگر پرسیدند: چه كسي آرامش و احتیاط و مصلحت اندیشی را به تو ياد داده است تا به مطلوبت برسی و هر گاه به آن دست یافتی، مانند شير روي آن مي‌پري؟ گفت: همان كسي كه به گربه آموخته است كه در كمين موش بنشيند و حركت نكند و به اين سو و آنسو نرود؛ بلکه خود را مرده وانمود كند تا اينكه هنگام نمایان شدن موش، مانند شير به آن حمله ببرد.

از يكي ديگر پرسیدند: چه كسي صبر، تلاش و توانایی تحمل بارهای سنگین را به تو آموخته است؟ گفت: همان كسي كه ابو ايوب (شتر نر) را یاد داد که در برابر بارهاي سنگين و رفتن با پاي پياده و تحمل سختیها، صبر و استقامت کند. بارهای سنگين، رنج گرسنگي و تشنگي، سختی و مشکلات بر تمام اعضا و جوارحش فشار مي‌آورد؛ اما با وجود این، صبر و شکیبایی را از دست نمی­دهد.

از يكي ديگر پرسیدند: چه كسي ايثار و سخاوت را به تو ياد داده است؟ گفت: كسي كه به مرغها ياد داده است، که دانه­ها را در زمین پیدا کنند و با وجود اینکه خود شدیداً بدان نياز دارند، آن دانه­ها را نمي‌خورد بلكه به آرامي جوجه‌هایش را پیدا کرده وآنها را با کمال میل به جوجه­هایشان میدهند. و هرگاه دانه­های زيادي برایش گذاشته شود، آنها را به هر طرف، پراکنده مي‌كنند و لو اينكه جوجه­ای در آنجا وجود نداشته باشد؛ زيرا سرشت و طبيعت آنها با بذل و بخشش خو گرفته است و خوردن طعام را به تنهایی از جمله خصلت‌هاي نكوهيده مي‌دانند.

از يكي ديگر پرسیدند: اين همه زيركي و تدبير در طلب روزي را چه كسي به تو ياد داده است؟ گفت: همان کسی که آن همه نیرنگ و تدبیر را ـ که خردمندان از دانستن و به کار انداختن آنها ناتوانند ـ به روباه یاد داده است به گونه­ای كه اين صفحات گنجایش همه­ی آنها را ندارد.

چه كسي به شير آموخته است كه آثار قدمهايش را با دم خود محو كند تا كسي مسیر حرکتش را پیدا نکند و به آن پي نبرد؟ چه كسي به شير نر ياد داده است كه در روز سوم ولادت نوزادش، نزد آن بیاید و در بينيش بدمد زيرا وقتی که مادرش آن را به دنيا مي‌آورد، مانند مرده­ای است اما همواره از آن پاسداري مي‌كند تا اينكه شير پدر این کار را انجام میدهد (در دماغش می دمد).

چه كسي به شيرهاي نجیب و شريف ياد داده است كه جز از شكار خود نخورند؟ و هرگاه به حيوان شكار شده­ای گذر كنند، از آن نخورند اگر چه بسیار هم گرسنه باشند.

چه كسي به فيل‌هاي ماده ياد داده است كه هنگام ولادت، داخل آبی رفته و بچه­ی خود را در آن به دنيا آورد؛ زيرا فيل بر خلاف ساير حيوانها، ایستاده وضع حمل میکند و چون قد بلندي دارد، احتمال مي‌دهد كه نوزادش بيفتد و صدمه ببيند؛ بنابراين در لحظه­ی زايمان به درون آبی مي‌رود و نوزادش را در آن به دنيا مي‌آورد؛ زیرا آب براي آن بمنزله­ی يك فرش نرم و زيرانداز مناسبي است.

چه كسي به مگس ياد داده است كه هنگام افتادن در مايعات، بالی را كه موجب بيماري است، در آن بيندازد؟

چه كسي به سگ‌ها ياد داده است كه هنگام ديدن آهو، بيمار را از سالم و ماده را از نر تشخيص دهد و آهوی نر را دنبال ‌كند با وجود اینکه می­داند نر در دويدن قوي‌تر از ماده است؛ اما آهوی نر پس از چند قدم دويدن با فشار ادرار مواجه مي‌شود؛ زيرا   
همه­ی حيوانات وقتي که با ترس و هراس دچار شوند، ادرار بر آنها فشار مي‌آورد و حيوان نر در حال دويدن نمي‌تواند ادرار کند؛ در نتيجه از سرعت دويدنش كاسته مي‌شود و سگ به آساني مي‌تواند خود را به آن برساند. برخلاف حيوان ماده؛ زيرا حيوان ماده بدليل وسعت مجراي ادرارش، در حال دويدن هم مي‌تواند ادرار کند و از شدت و فشار ادرارش جلوگيري کند.

چه كسي سگ را یاد داده است زماني كه زمين پوشیده از برف است، نقطه‌اي را پيدا كند كه در آنجا برف کمتری وجود دارد؛ چون مي‌داند هرجا كه برف رقيق‌تر و کم­تر باشد در زير آن، خرگوش وجود دارد؛ چرا که بدليل حرارت تنفس خرگوش، برفها ذوب می­شوند. پس سگ، خرگوش را در آنجا پیداکرده و شكارش مي‌كند.

چه كسي گرگ را ياد داده است كه هنگام خوابيدن، چشمهایش را نوبتی ببندد و همواره يكی از چشمهایش را باز نگه دارد و چشم ديگری را بخواباند و هرگاه خواب بر چشم بازش فشار آورد آن را خوابانده و چشم خوابش را باز کند؟ بعضي‌از عربها درباره­ی آن چنين گفته‌اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ینام بإحدی مقلتیه ویتقی |  | بأخری المنایا فهو یقظان نائم |

(با يك چشم مي‌خوابد و با چشم ديگر خود را از خطر مرگ محفوظ می­دارد و در عين بيداري، خواب؛ و در عين خواب، بيدار است.)

چه كسي به گنجشك آموخته است، هنگامی كه يكي از جوجه‌هايش بيفتد، از ديگر گنجشك‌ها ياري جويد؟ تا جایی که تمام گنجشك‌هاي اطراف به ياري آن مي‌شتابند و اطراف جوجه به پرواز در مي‌آيند و آن را با تاكتيك‌هاي مختلف به حركت وا می­دارند و به آن روحیه و همت مي‌بخشند تا اينكه همراه آنها به پرواز درآید.

يکی از شكارچيان تجربيات خود را درباره­ی درك و شعور گنجشکی چنين بیان مي‌دارد: گنجشکی را ديدم كه روي ديواري نشسته بود. با دستهای خود بسوي آن اشاره كردم طوری که گویا می­خواهم آن را بزنم. گنجشک از جاي خود تكان نخورد. این بار، سرم را به سوی زمین پايين آوردم و چنان وانمود کردم که میخواهم چیزی را از زمین بردارم، باز هم گنجشک از جای خود تکان نخورد و پرواز نکرد. اما همین که سنگ ريزه‌يا هسته­ی خرمایي را در دست گرفتم، پیش از آنکه آن را بردارم و پرتاب کنم، گنجشک بلافاصله پرواز كرد.

چه كسي به عنكبوت ياد داده است كه برای غافل گیر کردن مگسها خود را جمع و جور کند و به زمين بچسپاند؛ آنگاه مانند شير روي آنها بپرد و شكارشان كند؟!

چه كسي به عنكبوت آموخته است که تارهایش را آن چنان بلند و محكم ببافد و در قسمتهای فوقانیش تاری را قرار دهد و خود را بدان آویزان کند و هرگاه پشه در تارهاي طور آن گير كرد، خود را سرازیرکرده وآن را شكار كند؟

چه كسي به آهو آموخته است که به حالت عقب گرد وارد اتاقش شود تا خطرهايی كه خود و بچه­هایش را تهديد مي‌كنند، ببيند؟

چه كسي گربه را یاد داده است که هرگاه موشي را در سقف خانه ببيند، سر را بسوي آن بلند كرده گویی که به رفتن آن دستور میدهد. سپس به او اشاره میکند که برگردد تا اینکه وحشت زده گردد و از شدت ترس بلغزد و بيفتد!؟

چه كسي موش صحرایی را ياد داده است كه خانه‌اش را در لبه­های بلند رودخانه، جایي كه از مجراي آب و سيل و محل عبور و گذاشتن سم حيوانات بالاتر است، حفر كند. چه کسی به او یاد داده است که آن را عميق حفر کند و در گوشه‌هاي مختلف آن سوراخهای دیگری را حفر کند و میان این حفره­ها پرده­ی نازکی قرار دهد که هرگاه با خطري مواجه شد به راحتي آن را گشوده و فرار كند. و از انجایی که موش صحرایی بسیار فراموش کار است، خانه‌اش را هميشه در كنار تپه يا سنگي حفر مي‌كند تا در لحظات فراموشي بعنوان علامتي از تپه و سنگ استفاده كند!

چه كسي به پلنگ آموخته است که هر وقت چاق شد، خود را پنهان كند؛ زيرا حرکت برايش مشكل مي‌گردد و تا چاقيش برطرف نشده خود را آشکار نمي‌كند؟!

چه کسی به آهوی کوهی یاد داده است که هرگاه وسیله­ی دفاعی­اش یعنی شاخهایش را از دست داد، خود را پنهان کند و چون محل رستن شاخهایش زخمی شده است و در اثر عدم حرکت چاق شده است، وقتی که جای شاخهایش بهبود یافت، خود را در معرض نور خورشید و بادها قرار دهد و حرکات زیادی را انجام دهد تا گوشت روی آنها سفت و محکم گردد و چاقیش برطرف شود و توانایی مقابله با دشمنانش را به دست آورد.

دایره­ی این بحث بسیار گسترده است و نمی توان تمام نمونه­ها را یکی یکی بیان کرد؛ لذا کافی است سخن خداوند را در این رابطه بشنویم که میفرماید:

ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ [انعام:٣٨–٣٩]

‏ (و هيچ جنبنده‌اي در روی زمين و هيچ پرنده‌اي كه با دو بال خود پرواز مي‌كند، وجود ندارد مگر اينكه گروههایي همانند شمايند. در كتاب كائنات هيچ چيز را فروگذار نكرده‌ايم. پس از گذشت اين چند روزه زندگي دنيوي، آنان در پيشگاه پروردگارشان جمع‌آورده مي‌شوند. آنان كه آيات ما را تكذيب مي­کنند، كرانند و لالانند و در تاريكيهاي ـ گوناگون كفر و جهل و تعصّب و تقليد ـ قرار دارند. خداوند هر كه را بخواهد گمراه مي‌سازد و هر كه را بخواهد بر جاده­ی مستقيم ـ ايمان ـ قرار مي‌دهد.) ‏ ‏

وجه تشابه ميان حيوانات و انسانها

ابن عباس رضی الله عنهما طبق روايت عطا مي‌گويد: منظور خداوند از « ﭼ ﭽ ﭾﭿ » اين است که: همه­ی جنبندگان وپرندگان، مرا مي‌شناسند و به وحدانيت من ايمان دارند، و مرا به پاكي ياد كرده و مرا تمجيد مي‌كنند آنگونه كه در جاي ديگر قرآن آمده است:

ﭽ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ [اسراء:٤٤]

(وهيچ موجودي وجود ندارد مگر اين كه ـ با زبان حال يا قال ـ حمد و ثناي الله را مي‌گويند ولي شما تسبيح آنها را نمي‌فهميد)؛ چرا كه زبانشان را نمي‌فهمید و از ساختار اَسرار آميز جهان هستي و نظام پيچيده­ی آفرينش، اطلاع چندانی ندارید.

ودر جای دیگر خطاب به پیامبر اکرم میفرماید:

ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ [نور:٤١]

(مگر نمي‌داني كه هر کس و هر چيزي كه در آسمانها و زمين وجود دارد و همه‌ی پرندگان در حالي كه ـ در هوا ـ بال گسترده‌اند، سرگرم تسبيح الله هستند؟! و همگي به نماز و تسبيح خود آشنايند) و برابر فرمان تكويني يا تشريعي و يا الهام الهي به وظيفه‌ی خويش در زندگي آگاهند و به زبان قال يا حال بيانگر عظمت و جبروت پروردگار و نمايانگر قدرت و حكمت آفريدگارند.

وآيات زير مؤيد مطلب فوق هستند:

ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ [حج:١٨]

(آيا نديده‌اي و ندانسته‌اي كه تمام كساني كه در آسمانها بوده و همه‌ی كساني كه در زمين هستند و خورشيد و ماه و ستارگان و كوهها و درختان و جانوران برای خدا سجده می­کنند)؟

ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﭼ [نحل:٤٩]

‏ (آنچه در آسمانها و آنچه در زمين جنبنده وجود دارد، خداي را سجده مي‌برند و كرنش مي‌كنند و فرشتگان نيز خداي را سجده مي‌برند و تكبّر نمي‌ورزند.) ‏

ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ [سبأ:١٠]

(اي كوهها و اي پرندگان! با او ـ در تسبيح و تقديس خدا ـ هم آواز شويد.)

ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ [نحل:٦٨]

‏ (پروردگارت به زنبوران عسل ـ راه زندگي و طرز معيشت را ـ الهام نمود كه از كوهها و درختان و داربستهایي كه مردمان مي‌سازند، خانه‌هایي برگزينيد.) ‏

ﭽ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﭼ [نمل:١٨]

(مورچه‌اي گفت: اي مورچگان! به لانه‌هاي خود برويد.)

و مانند قول سليمان كه مي فرمايد:

ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ النمل: ١٦

(اي مردم! به ما ـ درك ـ سخن پرندگان آموخته شده است و به ما از همه‌ی چيزها عنایت شده است.)

مجاهد میگوید: «ﭽ ﭾﭿ » یعنی صنفهایی هستند که هر کدام نام و نشان خود را دارد.

زجاج مي‌گويد: «ﭽ ﭾﭿ » يعني مانند شما پس از مرگ دوباره زنده مي‌شوند.

ابن قتيه مي‌گويد: «ﭽ ﭾﭿ »یعنی در طلب غذا و تهیه‌ی رزق و اجتناب از مهلكات مانند شما هستند.

سفيان بن عينبيه مي‌گويد: هر انسانی در روي زمين نوعي شباهت با حيوانها دارد. بعضي‌ها مانند شير مي‌غرند، بعضي‌ها مانند گرگ مي‌روند، بعضي‌ها مانند سگ عوعو مي‌كنند، بعضي‌ها مانند طاووس حركت در مي‌آورند و بعضي‌ها با گرازها تشابه دارند كه هر گاه طعام پاكيزه‌اي بسوي آن انداخته شود از آن دوري مي‌كنند؛ به همین سبب است که اگر انسانی پنجاه حكمت را بشنود، يكي از آنها را بخاطر نمي‌سپارد و اگر انساني مرتکب يك اشتباه شود آن را می­بینند و براي هميشه به خاطرش می­سپارند.

خطابي مي‌گويد: تفسیر سفيان چقدر زيبا است و چه استنباط عاقلانه­ای از این آيه كرده است؛ زيرا اگر سخنی برحسب ظاهر درست درنيايد، باید به عمق آن توجه کرد؛ خداوند از وجود تشابه ميان انسان و همه‌ی پرندگان و خزندگان خبر داده است و این تشابه از لحاظ صورت و خلقت ممتنع است. همچنین از جهت نطق و معرفت نیز معدوم است؛ بنابراين، حتماً این تشابه از لحاظ خصوصيات اخلاقي می­باشد.

خداوند متعال بعضي از خزندگان را كاسب و حيله‌گر و بعضي دیگر را متوكل و ساده آفريده است. بعضي از حشرات توشه‌ی سال خود را ذخيره مي‌كنند و بعضي‌ها به مقدار كفایت روزانه‌ی خود بسنده كرده با اعتماد به اينكه خداوند روزي هر روزش را مقدر كرده است، از اندوختن براي روز بعد خودداري مي‌كنند. بعضي از آنها هم هرگز فرزندان خود را نمی­شناسند و بعضي از حيوانهاي ماده تنها فرزندان خود را كفالت و سرپرستی كرده و به آنها ستم نمي‌كنند و بعضي ديگر فرزندان خود را از بين مي‌برند و فرزندان ديگران را حفاظت و نگهداری مي‌كنند. بعضي‌ها فرزندان خود را زماني كه به پدر و مادر احتیاجی نداشتند، نمي‌شناسند. بعضي­ها ذخيره مي‌كنند و بعضي‌ها دنبال كاسبي نمي‌روند، بعضي از حيوانهاي نر فرزندان خود را كفالت و سرپرستی مي‌كنند و بعضي‌ها همواره در حق فرزندان خود مهربان هستند.

بعضي از حيوانات بخاطر نداشتن مادر، يتيم مي‌شوند. و بعضي هم بخاطر از دست دادن پدر. بعضي‌ها دنبال فرزند نمي‌روند. بعضي‌ها هم تمام فكرشان را معطوف به پیداکردن فرزند مي‌كنند. بعضي‌ها احسان و نیکی را شناخته و در برابر آن سپاسگذاري مي‌كنند. بعضي‌ها اصلاً توجهي به احسان و نیکی ندارند. بعضي‌ها ديگران را برخود ترجيح مي‌دهند و بعضي‌ها اگر به نعمت فراواني حتي مازاد بر نياز خود دست يابند، کسی را اجازه نمي‌دهند كه از كنار آنها، عبور کند.

بعضي‌ها با انسانها مأنوس هستند و به آنها اظهار علاقه مي‌كنند و بعضي‌ها از انسانها وحشت دارند و از آنها فرار مي­كنند. بعضي‌ها غذاهاي پاكيزه را مصرف مي‌كنند و بعضي‌ها از غذاهاي ناپاك تغذيه مي‌كنند و بعضي‌ها هر دو نوع غذا را مي‌خورند.

بعضي‌ها به دیگران تعرض نمی­کنند و به كسي اذيت وآزار نمي‌رسانند و بعضي‌ها بدون اينكه مورد تعرض قرار گيرند، ديگران را اذيت و آزار مي‌كنند. بعضي‌ها كينه توز هستند و هرگز از بدي کسی نمي‌گذرند و بدي را فراموش نمي‌كنند و بعضي ديگر هرگز بدي را بخاطر نمي‌آورند. بعضي اصلا خشم نمي‌كنند و بعضي دیگر بسیار زود خشمگین می گردند. بعضي‌ها داراي درك و معرفت هستند و به ا مور بسيار ريز آگاهي دارند تا جایی كه انسانها نمي‌توانند چنين آگاهي را داشته باشند و بعضي دیگر هم بسيار كودن هستند بگونه‌اي كه اصلاً شناختي ندارند.

بعضي‌ها بد را بد مي‌دانند و از آن نفرت دارند و بعضي‌ها هم ميان بد وخوب تفاوتي قایل نيستند. بعضي‌ها زود ياد مي‌گيرند و بعضي‌دیگر براي ياد گرفتن نياز به زمان طولاني دارند و بعضي‌ها هم اصلاً صلاحيت ياد گرفتن را ندارند.

همه‌ی اين تفاوت‌ها بارزترين دليل بر وجود آفريننده‌ی آنها است. اين دگرگوني‌ها حكايت از صنعت محكم، تدبير شگفت انگيز، حكمت دقیق حق تعالي دارند؛ زيرا معارف شگفت­انگیز، راهكارهاي پنهان، تدابير خوب و حرکت آرامی را كه خداوند در وجود آنها به وديعت گذاشته، همان چيزي كه زبان‌ها را به تسبيح وا می­دارد و دلها را پر از معرفت می­نماید و اندیشه­ها را بسوی معرفت حكمت و قدرت او سوق می­دهد. آنچه كه هر خردمندی از وجود آنها مي‌داند، اين است كه هيچكدام از آنها بيهوده آفريده نشده است و آفرینش هر یک از آنها حكمتي دارد. همچنین دليل قاطعی است بر اين كه او پروردگار تمام موجودات و مالك آنها است و او منفرد به هر كمال و زيبایي است و بر هر چيز توانا است و او آگاه به هر پيدا و پنهانی است.

16-هدایت خداوند برای رشد و افزایش موجودات

دکتر یوسف عزالدین در توضیح و بیان این مطلب میگوید: «یکی از شگفتیهای بسیار مهم که تمام موجودات زنده در آن مشترک هستند، قدرت و توانایی رشد و افزایش و ازدیاد نسل است به گونه­ای که هر موجودی جهت تداوم و بقای نسل خود و پیشگیری از انقراض و از بین رفتن نسلش در حال تولید مثل و زاد و ولد است.

کار تولید مثل و افزایش نسل در میان موجودات به روش­ها و شیوه­های متعددی صورت می­گیرد؛ اما در نهایت، همه در راستای یک هدف اساسی گام بر می دارند. مثلاً باکتریها در گیاهان در حال افزایش و رشد هستند همچنانکه تمام حیوانات و گیاهان علی رغم درجه و رتبه‌ی رشد و پیشرفتشان، در حال افزایش می­باشند. از نظر علوم ریاضی امکان ندارد که نر و ماده (زوجیت) در میان این همه موجودات به صورت تصادفی ایجاد شده و شکل گرفته باشد، بگونه­ای که هزاران نوع از گیاهان و حیوانات به سوی مقصدی رهسپار شده باشند که آن هم محافظت و نگهداری از نسل خود و پیشگیری از انقراض و از بین رفتن آنها از طریق ایجاد و تولید مثل ‌باشد.

نر و ماده­ی بعضی از حیوانات و گیاهان را نمی توان تشخیص داد؛ اما با وجود این، در حال ازدیاد جمعیت و تولید مثل هستند؛ مثلاً موجود کوچکی همچون آمیب که تک سلولی است و در آب زندگی میکند به روش بسیار شگفت انگیزی تولید مثل میکند؛ این موجود زنده از طریق تقسیم شدن، به بقای نسل و حیات خود ادامه میدهد. و هر قسمت از آن، موجود مستقل و جداگانه­ای می­شود و به همین ترتیب هر کدام از آن دو قسمت نیز به دوتای دیگر و همچنان این تقسیم تصاعدی ادامه پیدا می کند. البته این تقسیم شدن هنگامی صورت می­گیرد که شرایط مناسب و مهیا باشد.

و هرگاه که این حیوان کوچک احساس خطر کند، به دور جسم خود پرده­ای ایجاد می­کند و در داخل آن به تقسیم و تولید مثل می­پردازد و یک سلول به دو بلکه به ده­ها سلول تقسیم می­شود تا از اتلاف وقت جلو گیری کند و به این کار ادامه میدهد تا وقتی که شرایط و زمینه مساعد گردد و خطر برطرف شود.

همچنین حیوانات اولیه­ای مثل برامیسیوم که آنها هم در آب زندگی میکنند و در شرایط هموار و مناسب همانند آمیبها از طریق تقسیم شدن به تولید نسل و حیات خود ادامه میدهند. اما برامیسیومها گاهی به تجدید نشاط و حیات خود نیاز پیدا می­کنند؛ لذا جهت رشد و تکثیر نوع خود به روش بسیار پیچیده و شگفت انگیز دیگری متوسل شده و آن اینکه به جای تقسیم شدن به دو تا، هر هسته به چهارتا تقسیم می­شود.

در بعضی از این حیوانات اولیه که بالاتر و پیشرفته­تر هستند، در شرایطی که نتوانند به آسانی جفت گیری کنند، هر حیوانی همزمان نقش نر و ماده را با هم ایفا میکند. آن هم به این صورت است که جسمش اعضای تناسلی نر و ماده را دارد و بدین ترتیب بارور   
می­شود و بدون اینکه در انتظار مهیا شدن شرایط جفت گیری باشد، به تولید مثل و زاد و ولد خود ادامه میدهد. نمونه‌ی این نوع حیوانها، کرمهای جگر و روده می­باشند که چون در این جاهای تنگ و محدود نمی­توانند به آسانی به هم برسند و جفت گیری کنند، بدین روش متوسل می­شوند و هرگاه هم امکان جفت گیری میسر شد، یکی از آنها در نقش نر و دیگری در نقش ماده به عمل جفت گیری می­پردازند.

ملیونها بار تصادف در یک لحظه برای یک هدف مشترک و معین در میان حیوانات مختلف و با وسایل گوناگون، چیزی است که علم آن را نمی­پذیرد و از نظر ریاضی و حساب احتمالات مردود است؛ بلکه باید به وجود نیرویی توانا و مقتدر و آفریننده اعتراف نمود که مافوق تمام این جریانها است و فعال و تأثیر گذار است.

از هنگام وجود اولین پستاندار روی زمین، جنس ماده دارای دستگاه شیرسازی بوده تا بچه‌ی آن بتواند غذای خود را پس از بیرون آمدن از شکم مادر به آسانی بدست آورد. اگر این پستان در مادر وجود نمی­داشت هیچ حیوان شیر خواری نمی­توانست رشد کند و به حیات و زندگی خود ادامه دهد. این کاری است هدفمند وبرنامه ریزی شده که در ابتدای خلقت صورت گرفته و هرگز در دایره­ی تجربه و آزمون و خطا نمی­گنجد؛ زیرا یک بار هم احتمال اشتباه در آن وجود ندارد.

آیا هیچ انسان عاقل و خردمندی تصور میکند که تهیه وآماده شدن غذای بچه در جسم مادر نتیجه‌ی یک تصادف کور باشد؟ این در حالی است که شیر حیوانات پستاندار علاوه بر اینکه ارزش غذایی دارد، سرشار از ویتامینهایی می‌باشد که در رشد و محکم نمودن جسم بچه و بیمه نمودنش در برابر امراض و بیماریها بسیار مؤثر می‌باشد و تمام کوششهایی که تاکنون در زمینه‌ی ساخت و تهیه‌ی شیرهای لازم برای تغذیه­ی کودکان، صورت گرفته، در مقایسه با شیر و غذایی که خداوند در جسم مادران قرار داده، ناکام و ناتوان بوده و ناتوان خواهد ماند. آیا تهیه و ساخت این منبع غذایی برای بچه­ها اتفاقی و تصادفی است؟ یا اینکه خدایی دانا و توانا و حکیم آنرا تهیه و تدارک دیده است؟!

اهمیت غریزة جنسی

دکتر یوسف در مورد غریزه‌ی جنسی و اهمیت و تأثیر بسیار مهم آن میگوید: «از چیزهایی که تاکنون دانشمندان در مورد ماهیت و کنه آن متحیر و درمانده­اند، غریزه‌ی جنسی است که جنس نر و ماده را مجذوب همدیگر نموده است.

غریزه‌ی جنسی قوی­ترین غریزه­ای است که در وجود انسان و حیوانات قرار دارد؛ زیرا مهمترین غریزه­ای است که در بقا و ماندن و عدم انقراض نسل موجودات تأثیر اساسی دارد تا جایی که هدف اساسی از ماندن بعضی از موجودات، انجام عمل جنسی و جفت گیری است که پس از آن بلافاصله می­میرند.

مثلاً حشره­ای که به مگس مایو معروف است، تنها چند روز زندگی میکند و در طول این چند روز چیزی نمی خورد؛ زیرا دهان و معده ندارد تا چیزی را بخورد؛ بلکه هدف و فلسفه­ی وجود آن در این مدت کوتاه از عمر تنها جفت­گیری با جنس مخالفش می‌باشد تا نسلش منقرض و برچیده نشود که هر گاه این مسؤلیت را ادا نمود، بلافاصله می­میرد و جهان را بدرود میگوید».

17-هدایت حیوانات برای ترمیم و بازسازی قسمتهای تلف شده­ی بدنشان

دکتر یوسف در مقالاتی که در روزنامه‌ی الاهرام پخش و منتشر شد، در مورد حیواناتی که بخشهای از بین رفته‌ی بدنشان را ترمیم و بازسازی می­کنند، میگوید: «یکی دیگر از ویژگیهای بسیارشگفت انگیزی که در تمام حیوانات و گیاهان وجود دارد، توانایی ترمیم و بازسازی قسمتهای فرسوده و از بین رفته‌ی بدنشان می‌باشد که این ویژگی در حیوانات مختلف دارای درجات و روشهای مختلفی است.

مثلاً در بعضی از حیوانات مانند هیدرا به چیز بسیار شگفت­انگیزی برخورد می­کنیم که علم فقط آنرا توصیف می­نماید؛ اما نمی­تواند آنرا تفسیر کند. این حیوان لوله­ای شکل که طولش تنها چند میلیمتر است، در آب زندگی میکند. قسمت زیرین این موجود، بسته است. اما قسمت فوقانیش باز است که هم عمل خوردن وهم عمل دفع را از همین قسمت قوقانی انجام میدهد. اطراف قسمت فوقانیش را اجزای گود و توخالی فرا گرفته که به گودی جسم متصل شده است.

هرگاه این حیوان را از وسط به دو نیم تقسیم کنیم طوری که قسمت بالایش یک نیم آن بشود وقسمت پایین آن نیم دیگر آنرا تشکیل دهد، پس از تقسیم شدن، بلافاصله سلولهای این دو قسمت به زیاد شدن و تولید مثل می پردازند تا کاستی و نقصهایشان را جبران کنند بگونه ای که هر نیمه­اش به‌یک حیوان مستقل تبدیل می­شود و هر کدام مانند حیوان اولی، کامل می­باشند. تازه، کار به اینجا ختم نمی­شود؛ بلکه اگر آن را به جای دو قسمت، به چهار قسمت یا بیشتر تقسیم کنیم، هر قسمت جداگانه رشد نموده و به یک حیوان مستقل و کامل تبدیل میگردد.

جداره‌ی جسم این حیوان از دو لایه­ی سلول تشکیل شده است: یک لایه‌ی خارجی و یک لایه­ی داخلی که قسمت درونی جسم را فرا گرفته است. در هر کدام از این لایه­ها سلولهای مختلفی وجود دارند که هر سلولی وظیفه‌ی خاصی را به عهده دارد. وظیفه‌ی اصلی سلولهای لایه‌ی خارجی، محافظت از جسم حیوان است؛ اما وظیفه‌ی اساسی سلولهای لایه‌ی داخلی، هضم غذایی است که این حیوان آنرا از طریق قسمت فوقانیش قورت میدهد و می­خورد.

حالا اگر این حیوان را مانند جوراب به طرف دیگر برگردانیم، چه اتفاقی می­افتد؟ دانشمندانی که در مورد این حیوان تحقیق نموده­اند، میگویند: بلافاصله سلولهای لایه‌ی خارجی که هم اکنون به لایه‌ی داخلی تبدیل شده­اند به سوی قسمت خارجی هجرت   
می نمایند و سلولهای داخلی نیز که اکنون در قسمت خارجی و بیرونی حیوان قرار دارند، به سوی داخل حرکت می­نمایند تا حیوان به شکل و ترکیب اولی باز گردد. در صورتی که به هر دلیل سلولها نتوانند این تغییر و تحول را در خود ایجاد کنند، این موجود حیات خود را بدرود میگوید و می میرد؛ زیرا سلولهایی که گودی جسم را فرا گرفته­اند و عمل هضم را به عهده گرفته بودند، نمی توانند به ادای وظیفه‌ی خود بپردازند و سلولهای لایه‌ی خارجی نیز همین طور از عهده‌ی وظیفه‌ی خود برنمیآیند و نمی­توانند از آن محافظت کنند؛ در نتیجه، این حیوان خواهد مرد.

حیوانات دیگری همچون میگو نیز هرگاه یکی از پاهایشان را از دست بدهند، بلافاصله پای دیگری به وجود آمده و جای پای از بین رفته را می­گیرد.

مارمولک نیز هرگاه خطری را احساس کند و انسان یا حیوانی دمش را بگیرد، فوراً دم خود را بریده و خود را از خطر نجات میدهد و بعداً دم دیگری از وی می­روید و جای آن را می­گیرد.

بدن ما نیز هرگاه به سبب تراشیدن و اصلاح سر یا به هر علت دیگر بریده شود و مجروح گردد، سلولهای جدیدی جای سلولهای از بین رفته و فرسوده را می­گیرند و محل بریده شده را ترمیم می­کنند. و اگر این عمل صورت نمی­گرفت، هرگز انسان قادر به انجام هیچ گونه عمل جراحی نمی­بود.

همچنین اگر یکی از اعضای بدن انسان دچار شکستگی گردد، بلافاصله سلولهای جدیدی ایجاد شده و محل شکسته شده را ترمیم و بازسازی می­کنند.

آیا همه‌ی اینها نتیجه‌ی تصادف می‌باشد یا دست توانا و مقتدری در تدبیر و سامان دادن این امور در کار است که تمام این کارها را در راستای هدفی معین و مشخص انجام میدهد که آن هم محافظت و نگهداری از وجود و حیات موجودات است و نیروهای پنهانی در آن موجود بر آن حکم میکند که هنوز علم به کنه و ماهیت آن پی نبرده است. بله اینها نیروهایی هستند که خداوند در وجود این حیوانات به ودیعت نهاده است که این حیوانات چیزی را در مورد آن نمی­دانند و اصولاً از آن بی­خبرند».

18- تمام موجودات زنده تنفس می­کنند اما هر کدام بگونه‏ای

دکتر یوسف در مقالات ارزنده­اش به این نکته اشاره می‌کند و میگوید: «عمل تنفس که در تمام موجودات زنده از کوچک­ترین آنها گرفته تا بزرگترین و کامل­ترین آنها وجود دارد، کار بسیار شگفت انگیزی است؛ این عمل در هر صورت چیزی بجز اکسیده شدن نیست؛ یعنی اکسیژن با مواد غذایی­ای که در سلولهای بدن قرار دارند تبدیل به یک ماده می­شود. در نتیجه، انرژی لازم را برای هر موجود زنده ایجاد می­کند که اگر این انرژی نمی­بود، هیچ موجود زنده­ای نمی­توانست به هیچ فعالیتی بپردازد.

عمل اکسیده شدن در حیوانات مختلف به روشهای گوناگونی صورت می­گیرد؛ اما در هر صورت نتیجه که همان آزاد شدن انرژی و نیرو می‌باشد، یکی است. در عین حال، عمل اکسیده شدن باعث می شود تا آب و دی اکسید کربن تولید گردد؛ لذا تنفس، همان گرفتن اکسیژن لازم برای اکسیده نمودن مواد غذایی و پس دادن آب و دی اکسید کربن می‌باشد.

در موجودات کوچکی همچون آمیبها که که تک سلولی هستند، عمل تنفس به   
ساده­ترین روش صورت می­گیرد؛ این حیوان که شبیه یک تکه ژلاتین نرم و شل  
می­باشد، در آب زندگی میکند و در آبهای اطراف آن مقداری از اکسیژن مذاب وجود دارد و این اکسیژن مذاب داخل آب به درون جسم آمیبها نفوذ می‌کند و مواد غذایی­ای را که در درون سلولها قرار دارد، اکسیده می­نماید؛ در نتیجه، انرژی لازم برای حرکت و رشد و نمو آن و سایر فعالیتهایش، آزاد میگردد.

آمیبها به روش بسیار شگفت انگیزی از آبها رها و آزاد می­شوند؛ بدین ترتیب که چند قطره­ی کوچک آب جمع می­شوند و یک فضای خالی را که پر از آب است، تشکیل می­دهند. این حفره به طرف کناره‌ی جسم آمیب حرکت می‌کند و روی آن منفجر می شود؛ سپس آبها باز می­گردند تا دوباره این عمل را از نو تکرار کنند. بدین ترتیب، بارها و بارها این کار را تکرار می­کنند. و دی اکسید کربن از درون جسم به سوی آبهای اطراف نفوذ می‌کند.

و عمل تنفس در حشرات از طریق شکافهایی که در دو طرف جسم قرار دارند، صورت می­گیرد. گفتنی است که این شکافها به لوله­های ریزی وصل می­شود که در درون جسم حشرات وجود دارد و از آن لوله­های ریز، لوله­های کوچکتری منشعب   
می­شود و این انشعابها همچنان ادامه پیدا می‌کند تا جایی که در نهایت به تمام سلولهای بدن می­رسد و با این نظم دقیق، اکسیژن از راه شکافهای خارجی بطور مستقیم وارد سلولهای بدن می­شود.

اما در انسانها و تعداد زیادی از سایر حیوانات، اکسیژن از طریق گلوبولهای قرمز که در خون شناورند، به تمام بافتهای بدن می­رسد. قابل یادآوری است که داخل گلوبولهای قرمز رنگ، ماده­ای به نام هموگلوبین وجود دارد.

یکی از ویژگیهای بسیار مهم هموگلوبین این است که خیلی سریع با اکسیژن و دی اکسید کربن درمی­آمیزد و به آسانی نیز از آنها جدا میگردد.

هنگامی که گلبولهای قرمز به ریه­ها می­رسند، اکسیژن را با خود حمل می­کنند و با جریان خون به مویرگهایی که در بافتهای بدن قرار دارند می­رسانند. در آنجا، اکسیژن از آنها جدا شده و از میان دیوارهای نازک مویرگها به بافتها نفوذ می‌کند و برای اکسیده نمودن مواد غذایی به کار گرفته می­شود و دی اکسد کربن که از عمل اکسیده شدن به وجود آمده به داخل گلبولها نفوذ می­نماید و گلبولها دی اکسید کربن را با جریان خون به ریه­ها می­رسانند و اینجا است که دی اکسید کربن از هموگلوبین خون جدا می­شود و با عمل بازدم به خارج از جسم انسان منتقل می­شود. سپس دوباره اکسیژن را برمی­دارند و این فرایند همچنان تکرار می­شود.

عمل تنفس در حیوانات مختلف با وسایل متعددی صورت می­گیرد؛ اما در هر صورت، نتیجه یکی است و آن رساندن اکسیژن به سلولهای بدن و آزاد شدن دی اکسید کربن است.

**این امر به طور قاطع بر دو چیز دلالت دارد:**

**اول:** این نظم و برنامه‌ی دقیق کار آفریدگار مدبر و توانا است؛ زیرا امکان ندارد که یک فرایند بصورت تصادفی، به روشهای گوناگونی صورت گیرد و در تمام صورتها فقط یک نتیجه داشته باشد.

**دوم:** نتیجه‌ی دوم از فرایند فوق این است که آفریدگار، یکی است؛ زیرا تمام آفریده­ها از یک روش پیروی می­کنند و فعالیتهایشان به یک نتیجه‌ی غیر قابل تغییر منتهی و ختم می­گردد.

19- موجودات زنده به روشهای مختلفی غذای خود را به دست می­آورند

دکتر یوسف در این رابطه میگوید: «تمام موجودات زنده از گیاهان گرفته تا حیوانات باید به گونه­ای تغذیه کنند؛ گیاهان به روشی تغذیه می­کنند که به طور کلی با روش تغذیه حیوانات تفاوت دارد؛ زیرا گیاهان ثابت و پا برجا هستند و نمی­توانند مانند حیوانات برای بدست آوردن غذای خود به اینجا و آنجا حرکت کنند؛ به همین جهت، آنها غذای خود را در محل رویش خود و از طریق نور خورشید به دست می­آروند.

اما حیوانات غذای خود را از مواد گیاهی یا حیوانی بدست می­آورند؛ غذایی که حیوانات آن را می­خورند باید هضم شود تا جسم بتواند آنرا جذب کند و مورد استفاده قرار گیرد؛ عمل هضم غذا بسیار پیچیده است؛ زیرا باید مواد مختلف و ترکیب شده از مواد گوناگون را به ساده­ترین ترکیب درآورد تا جسم بتواند به آسانی آن را بمکد و مورد استفاده قرار دهد.

بعضی از مواد غذایی، روغنی هستند و برخی دیگر پروتئینی و برخی دیگر نشایسته­ای و... هستند.

برای هضم هر نوع غذا، آنزیم مخصوصی لازم است که در آن تأثیر کند. و آن آنزیم در مواد دیگر، آن تأثیر را ندارد اگر چه آمیخته با آن هم باشد. مثلاً آنزیمی که در مواد روغنی تأثیر میکند و آن را هضم میکند با آنزیمی که در مواد پروتئینی یا نشایسته­ای مؤثر است، فرق دارد.

پس آیا ممکن است که این همه تدابیر، نتیجه‌ی یک تصادف کور و بی شعور باشد؟ یا نتیجه‌ی آزمایش و خطا باشد؟!

هر انسانی که از کمترین عقل و شعوری برخوردار باشد، نمی­تواند قبول کند که این همه فعل و انفعالات نتیجه‌ی تصادف باشد؛ همچنین علم ریاضی و حساب احتمالات نیز بر نظریه‌ی تصادف خط بطلان کشیده است.

مثلاً حیوان ریز و کوچکی همچون آمیب که از یک سلول ساخته شده است، عمل تغذیه را به روش بسیار عجیبی انجام میدهد که انسان را شگفت زده میکند؛ این حیوان از چند متری به سوی غذایی که در اطرافش وجود دارد می­رود؛ غذایی که چه بسا چندین بار از آمیب­ها کوچک­تر است و مواد غذایی با وجود این که بسیار ریز هستند در حال حرکت هم می­باشند؛ اما با وجود این، آمیب­ها بسوی آنها حرکت نموده و آنها را شکار می­کنند. شگفت انگیزتر اینکه: این حیوان بسیار ریز (آمیب) که تنها از یک سلول ساخته شده است، نه مخی دارد و نه دستگاه عصبی؛ اما با وجود این، می­تواند مواد غذایی ثابت را از مواد غذایی متحرک تشخیص دهد. اگر این مواد غذایی، حیوان متحرکی باشد، آمیبها بسیار با احتیاط بسوی آن حرکت می­کنند تا فرار نکند؛ اما اگر این مواد غذایی، ثابت باشد، بسیار سریع و با شتاب بسوی آن می­رود و آن را فراچنگ می آورد.

این حیوان کوچک که فقط با میکروسکوپهای بسیار قوی قابل مشاهده است و با چشم اصلا نمی توان آن را دید، چگونه می­تواند این مواد غذایی را درک و احساس کند در حالی که خود نه چشم و نه هیچ دستگاه عصبی ونه هیچ اعضای احساس کننده­ای برای احساس نمودن در اختیار ندارد؟!

وقتی که آمیب­ها مواد غذایی را به دست می­آورند، فوراً آنرا توسط قطره آبی احاطه نموده و بلا فاصله بدنش، ترشح آنزیمهای ترش و هضم کننده را آغاز میکند تا طعمه بدست آورده را که هنوز زنده است، بکشد. سپس به ترشح آنزیمهای بریان کننده   
می­پردازد؛ زیرا مهمترین آنزیمها که آنزیمهای گوارش و هضم مواد پروتئینی می­باشند، تنها وقتی می­توانند به کار خود اقدام کنند که مواد بصورت بریان در آمده باشد».

20-گردش خون در تمام اجزا و اعضای جسم جانوران

دکتر یوسف در مورد گردش خون در اعضای جانوران میگوید:

«گردش وجریان خون در بخشهای متعدد اعضای حیوانات به روشهای گوناگونی صورت می پذیرد. همچنین ساختار قلب در حیوانات مختلف متفاوت است. اما در نهایت، کار همه یکی بوده و یک نتیجه در بر دارد و آن رساندن خون به تمام اعضا و اجزای بدن می­باشد.

وقتی که انسان به قلب و دستگاه گردش خونش و تعداد زیادی از حیوانات   
می­نگرد و در آن می­اندیشد، می­بیند که قلب ؛این عضو بسیار شگفت انگیز؛ از   
حفره­هایی که به وسیله‌ی دریچه­های بازی به یکدیگر متصل شده­اند، تشکیل شده است؛ وظیفه‌ی این دریچه­ها آسان نمودن عبور خون از یک جهت و جلوگیری از بازگشت خون از جهت دیگر است.

همچنین رگهای بزرگ خونی را که برای همین هدف به کار می‌روند، همانند این دریچه های خونی ساخته­اند.

رگهای خونی اعم از سرخ­رگها، سیاه­رگها و مویرگها طراحی بسیار شگفت آوری دارند.

سرخ­رگها به لوله­های بسیار ریز منشعب شده­اند تا سرانجام به مویرگهای بسیار نازک منتهی شوند و فلسفه و حکمت نازکی و ریزی این مویرگها، امکان تبادل گازهای اکسیژن در هموگلوبین موجود در گلوبولهای قرمز و نفوذ به بافتهای بدن می­باشد که در عین حال دی اکسید کربن از بافتهای بدن به مویرگها نفوذ کرده و گلبولهای قرمز آنها را جمع کرده و بر می­دارند. سپس مویرگها گرد آمده و رگهایی را به وجود می­آورند که خون را به ریه­ها می رسانند؛ البته پس از اینکه گلوبولها از دی اکسید کربن پاک شدند و اکسیژن را گرفتند؛ و این عمل همیشه تکرار می شود.

قلب همیشه در حال تپیدن است تا وقتی که حیات در آن وجود دارد و همواره حفره­های آن، باز و بسته می­شوند و بدین ترتیب، خون پاک و پالایش شده و حامل اکسیژن را به رگهای خونی و بافتهای بدن می­فرستد و از آن طرف نیز دی اکسید کربن را با خود آورده و آن را دفع می­نماید.

در درون جسم انسان و تعداد زیادی از حیوانات دیگر مایعات مختلفی مانند خون و غیره جریان دارد که هر کدام وظیفه‌ی معینی را انجام می­دهند. چنان که می­دانید خون دارای وظایف متعددی است؛ از جمله مواد غذایی را به تمام اجزای بدن می­رساند. و در بدن برخی از حیوانات که خون وجود ندارد، مانند کرمهای کبد وکرم کدو ترکیب جسم آنها بگونه­ای است که این کار از طریق وسایل دیگری انجام می­پذیرد.

خون در بدن ما و در بدن بعضی از حیوانات دیگر از مایعی بوجود آمده است که تعدادی از سلولها که ما آنها را گلوبولهای قرمز و گلوبولهای سفید می­نامیم، در داخل آن شناورند که هرکدام وظیفه‌ی خاصی دارند.

گلوبولهای قرمز چنانکه بیان کردیم یک وظیفه‌ی تنفسی دارند؛ اما گلوبولهای سفید دارای اشکال مختلف و وظایف متعددی هستند؛ بعضی از آنها کارشان بلعیدن و نابود کردن میکروبهایی است که به هر طریقی وارد بدن انسان یا حیوان می­شوند. ما در طول شبانه روز میلیونها میکروب را از راه تنفس به داخل بدن خود منتقل می­کنیم؛ اما هر روز مریض نمی­شویم؛ زیرا آنها همچون تغذیه‌ی آمیبها، میکروبها را بلعیده و در خود حل می­کنند و تنها وقتی این میکروبها می­توانند ما را تهدید کنند که مقاومت این گلوبولها ضعیف شود و تعداد میکروبها از حد معمول بگذرد و به اندازه­ای زیاد شوند که گلوبولها از عهده‌ی مقاومت در برابر آنها برنیایند.

21- ترکیب حواس در جانوران

دکتر یوسف میگوید: «بیشتر حیوانات دارای اعضایی برای حس نمودن می­باشند؛ مانند حس بینایی، بویایی، لامسه، شنوایی. قابل یادآوری است که ترکیب اساسی چشم در تمام پستانداران و بسیاری از حیوانات دیگر بسیار نزدیک به هم و در عین حال پیچیده و شگفت انگیز است. بله، چشم دارای مردمکی است که نور را می­گیرد و نیز شکافی دارد که نور از راه آن نفوذ میکند و از مردمک می­گذرد؛ در صورتی که نور کم باشد، این شکاف، باز می­شود و هرگاه نور بیشتر باشد، خود به خود بسته­تر و تنگ می­شود؛ فلسفه‌ی این عمل، بسیار روشن است؛ زیرا هرگاه نور ضعیف باشد چشم به نور بیشتری نیاز دارد، اما هرگاه نور، قوی و شدید باشد مقدار کمی از آن برای دیدن کافی است؛ لذا مردمک چشم بسته می­شود و به اندازه‌ی لازم نور را به درون خود نفوذ میدهد.

چشم اشیا را در نور بسیار کم می­بیند تا جایی که هیچ عقلی نتوانسته است وسیله­ای اختراع کند که شکل اشیا را در زیر چنین نور اندکی تصویر برداری کند.

همچنین زنبور عسل می­تواند اشعه‌ی ماورای بنفش را ببیند. جغد می­تواند اشعه‌ی مادون قرمز را که یک اشعه‌ی حرارتی است، ببیند؛ در صورتی که به هیچ وجه ما قادر به رؤیت آن نیستیم. به همین جهت، جغد می­تواند در تاریکی بسیار شدید موش را از راه نور مادون قرمزی که آن را از بدن خود ایجاد میکند، ببیند.

آری، پرتو نور از عدسیه‌ی چشم نفوذ می‌کند و روی شبکیه در ته چشم می­تابد. شبکیه‌ی چشم از نه طبقه‌ی مختلف تشکیل شده است که مجموع آنها به اندازه‌ی یک ورق کاغذ بسیار نازک ضخامت دارند. طبقه­ای که در دورترین نقطه‌ی چشم قرار دارد از میلیونها شاخه و نقشه تشکیل شده که در نهایت نظم و دقت، رنگها را به وسیله‌ی آن تشخیص داده و توسط عصبهای بینایی به نقطه‌ی مشخصی از مغز انتقال می­دهد تا چشم بتواند چیز مورد نظر را به خوبی ببیند وتشخیص دهد.

این نظم و دقت شگفت انگیز موجود در عدسیه و خط و نقشه­ها و اعصاب و...باید در یک لحظه صورت بگیرند؛ زیرا اگر همه با هم و در یک لحظه انجام نگیرند، کار دیدن و رؤیت امکان پذیر نمی­باشد. حالا چگونه این همه عوامل توانستند که در یک لحظه این هماهنگی را بوجود آورند و کار یکدیگر را تکمیل کنند؟

علم ریاضی به ما میگوید: بوجود آمدن چنین چیزی از طریق تصادف امری است محال و غیر قابل قبول. دستگاه تصویربرداری تلویزیونی که بشر آنرا اختراع نموده است چیزی جز تقلید و الگو برداری از کار چشم نیست؛ بلکه تمام صنعت و نوآوری­هایی که امروزه بشریت به ساخت و اختراع آنها دست یافته است، همه الهام گرفته از چیزهایی است که در طبیعت و جهان آفرینش وجود دارند.

حالا سؤال اینجا است که چگونه برای ساخت یک دستگاه ساده‌ی تصویربرداری لازم و ضروری است که عقل و فکری وجود داشته باشد؛ اما برای ساخت و بوجود آمدن چشم در انسان و حیوانات، عقل و فکر به کار نرفته، بلکه از طریق تصادف و اتفاقی به وجود آمده است؟ کدام عقل و کدام عاقل و انسان خردمند چنین چیزی را   
می­پذیرد؟!

جالب اینکه هر موجودی که به دیدن نیاز داشته باشد، خداوند برای آن چشم متناسب با خلقتش آفریده است؛ اگر چه در ترکیب و کیفیت با چشم و دیدگان ما تفاوتهای زیادی دارند. اما در هر صورت، هدف و مقصود مورد نظر را که دیدن است تأمین می­کنند؛ مثلاً در پوست کرمهای خاکی سلولهایی وجود دارند که به نور و تاریکی حساسیت نشان داده و بدین ترتیب آنچه که این موجود در زیر خاک بدان نیاز دارد از این طریق، تأمین می­شود.

حشرات نیز چشم دارند اما نه همانند چشم انسان و بوزینه و گاو و ماهی و...بلکه به شکل و کیفیت مخصوصی. با وجود این تفاوت و اختلافها، حشرات چیزهایی را که مورد نیازشان هست به وسیله‌ی چشمهای خود می­بینند و هرگز اختلاف وسایل و ابزارها با وجود تشابهی که در هدف وجود دارد، نتیجه‌ی تصادف و اتفاقی نیست؛ بلکه در پشت پرده، نقشه و برنامه­ای وجود دارد که همه‌ی اینها را به سوی یک هدف معین و مشخص، راهنمایی و هدایت نموده است.

خداوند به هر موجود زنده­ای به اندازه‌ی نیازش درک و احساس عنایت نموده است؛ مثلاً مگس خانگی به چشمهایی نیاز دارد که غذا را به وسیله‌ی آنها ببیند و هر حرکتی را که برای زندگیش لازم است درک نماید؛ لذا خداوند به بیشتر حشرات، دو تا چشم ارزانی داشته که هر کدام از آنها از صدها مردمک کوچک تشکیل شده­اند و هر کدام نقطه‌ی خاصی را می­بینند و این نقطه­ها در زاویه‌ی دید او جمع شده و مگس شیء را به صورت کامل درک کرده و آن را می­بیند. همچنانکه آفریدگار دانا، آن را به نوع چشم دیگری مجهز نموده که ما آن را چشم ساده می­نامیم و آن بدین شکل است که سه تا از این چشمها روی قله‌ی سر آنها قرار دارند که وظیفه‌ی آنها درک و احساس هرگونه حرکتی است که پیرامون او صورت می­گیرد. به همین جهت است که گرفتن مگس در شرایط عادی چیزی است تقریباً غیر ممکن.

22- چگونگی طراحی و شکل گیری استخوانها و مفاصل

استخوانهای ما و تعدادی از حیوانات از طریق مفصلها به حرکت در میآیند و تعداد معینی از ماهیچه­ها منقبض شده و در همان حال، تعداد دیگری با هماهنگی و توافق شگفت­آوری منبسط می­گردند و بدین ترتیب دست وپا و انگشت و...به سوی نقطه‌ی مورد هدف به حرکت در میآیند؛ ترکیب و کیفیت طراحی شده‌ی مفصلها   
بگونه­ای است که کار خود را انجام می­دهند بدون اینکه به هیچ وجه با هم برخورد کنند.

همان گونه که ستون فقرات به گونه­ای طراحی شده­اند که با وجود ارتباط و هماهنگی منظمی که دارند می­توانند اشیای سنگین را تحمل کنند بدون اینکه به هم نزدیک و ساییده شوند. ما می­بینیم که ستون فقرات از یک نقشه و برنامه­ریزی بسیار شگفت انگیزی پیروی می­کنند؛ عصبهایی اطراف ستون فقرات را محاصره کرده­اند تا از آنها محافظت و نگهداری کنند همچنانکه جمجمه مخ را درون خود محافظت می­نماید. و این رشته­های عصبی از طریق شکافهای بسیار ریزی به ستون فقرات نفوذ می نمایند که تمام این تصمیمات در یک لحظه اتخاذ و عملی می­شود. و اگر یکی از این   
رشته­های عصبی یا هر یک از اجزای دیگر در این ستون فقرات از کار بیفتد، حرکت آن موجود متوقف شده و هرگز نمی­تواند بجنبد. آیا این همه نظم و ترتیب که در میان این رشته­های عصبی و دیگر اجزای بدن وجود دارد و در یک لحظه صورت می گیرد، نتیجه‌ی تصادف است؟

23- فلسفه­ی لخته شدن خون

مسلم و معروف است وقتی که بدن ما زخمی میگردد، خونی که از رگها خارج   
می­شود پس از مدتی، روی زخم لخته می­شود که این لخته شدن خون دارای فلسفه و حکمتهای بسیاری است؛ زیرا این خون لخته شده رگهای زخمی شده را مسدود نموده و از خارج شدن خون از بدن جلو گیری میکند. و اگر این خونهای روی زخم، لخته نمی­شدند، خونریزی ادامه پیدا می­کرد و باعث مرگ انسان می­شد.

دلیل اینکه این کار از جانب آفریدگار جهت حفظ موجودات جاندار صورت   
می­گیرد، این است که می­بینیم در هر موجود زنده­ای این عمل به گونه­ای صورت   
می­گیرد؛ اما در هر صورت، نتیجه یکی است و آن جلوگیری از نابود شدن موجودات است. در بیشتر حشرات بدین صورت است که هرگاه بدن حشره­ای بعنوان نمونه سوسک، زخمی شد، فوراً تعدادی سلول جمع شده و زخم را مسدود می­کنند و از بیرون آمدن خون جلو گیری می­کنند و در بعضی حشرات نیز همانند بدن ما خون روی زخم، لخته می­شود و از خارج شدن خون جلوگیری میکند.

رسیدن به یک هدف از راه­های مختلف، دلیل قاطعی است بر وجود آفریدگار دانا و توانایی است که برای حفظ و نگهداری این موجودات، این همه نقشه و برنامه را تدبیر و طراحی نموده است.

24- دو شاخک احساس کننده­ی پشه

شاخکهای احساس کننده در پشه­های نر درازتر از شاخکهای احساس کننده‌ی پشه‌ی ماده هستند؛ باید گفت ممکن نیست که این اختلاف به صورت تصادفی به وجود آمده باشد؛ در گدشته فکر می­کردند که درازی شاخکهای پشه‌ی نر از مظاهر زیبایی آن است و تنها به خاطر جلب توجه پشه­ی ماده می‌باشد؛ اما بعدها روشن شد که فلسفه‌ی آن، چیز دیگری است و آن این است که پشه­ی نر از طریق این شاخکها صداهایی را دریافت میکند که پشه­ی ماده آنها را ایجاد میکند، در حالی که پشه­ی نر بسیار از او دور است و صداهای پشه­ی ماده دارای امواج خاصی است که بسیار شبیه امواج رادیویی می‌باشد و پشه­ی نر از راههای بسیار دور آنها را از طریق این شاخکها دریافت میکند.

پشه­ی نر شاخکهای احساسی خود را در جهات مختلف می­گرداند تا صدای پشه­ی ماده را دریافت کند همچنانکه ما آنتن تلویزیونهای خود را به این سو و آن سو حرکت می­دهیم تا صدا و تصویر را به طور واضح دریافت نماییم. شاخکهای پشه­ نیز از جهات خاصی صدای پشه­ی ماده را به طور واضح دریافت می­نماید و زاویه­ای را که مگس ماده در آن جا قرار دارد، تشخیص داده و بسیار سریع به طرف آن پرواز مینماید و با آن جفت گیری می­کند.

می­بینیم که خداوند نیروی بسیار شگفت انگیزی را به این موجود بخشیده که به وسیله‌ی آن می­تواند جنس مخالفش را ده­ها متر دورتر از خود، درک نماید با وجود اینکه چندین صدای دیگر در آن مسیر وجود دارد؛ اما او صدای پشه‌ی ماده را از میان آنها تشخیص میدهد. اگر چنانچه به این سیستم مجهز نمی­بود، یافتن جنس مخالف و جفت گیری با آن برایش بسیار مشکل بود و نسل آنها در معرض نابودی قرار می­گرفت.

بله، ملیونها سال قبل از اینکه انسان به دستگاههای فرستنده و گیرنده و شبکه های ماهواره­ای دست یابد، پشه­ها بدان مجهز بوده­اند؛ آیا ممکن است که وجود چنین سیستم مهم و شگفت انگیزی در وجود آنها تصادفی و اتفاقی باشد؟

25-حیواناتی که در تاریکی می­درخشند وچشمک می­زنند

جنس ماده‌ی برخی از حشرات، در تاریکی پرتوهایی را از خود بروز می­دهند که تنها جنس نر آنها می­تواند این نور و چشمک را تشخیص دهد و هرگز در تشخیص دادن آن، در میان صدها نور دیگر که حشرات مختلف دیگر از خود بروز می­دهند، دچار اشتباه نمی­شود و جنس نر آن حشره به محض دریافت آن پرتوها که هرگز چشم ما قادر به دیدن آنها نیست، بلا فاصله به سوی آن پرواز نموده و جنس مخالفش را پیدا میکند و با آن جفت­گیری می­نماید و بدین ترتیب به ماندگاری نسل خود می­پردازد.

علم ریاضی ثابت نموده که هرگز چنین نظم و ترتیبی زاده‌ی دست سرشت و طبیعت فاقد عقل و شعور نیست؛ بلکه همه‌ی اینها از روی برنامه و نقشه­ی از پیش تعیین شده از جانب آفریدگار هستی بوده و به سوی هدف معینی رهسپارند.

26- هضم غذا در حیوانات

می­دانیم که برای سهل نمودن هضم غذا، قطعه قطعه نمودن آن بسیار لازم است و ترکیب و تنظیم دندانها در حیوانات مختلف متفاوت است؛ اما در هر صورت، یک هدف را دنبال می­کنند که خرد کردن غذا می‌باشد.

ترتیب دندانها در انسان بسیار حیرت آور است؛ زیرا ترتیب آنها بگونه­ای است که هر دسته از آنها وظیفه‌ی خاصی را انجام می­دهند و این دندانها در حیوانات دیگری که به آنها نیاز ندارند، وجود ندارد بلکه به سیستم دیگری مجهز هستند که غذا را به آسانی خرد کرده و به محل گوارش و هضم آن می­فرستد. اما در حیواناتی که دندان دارند به محض شروع به جویدن غذا، غده­های بزاقی، آب را در دهان ترشح نموده و با غذایی که در دهان دارد، مخلوط می­شود و بدین ترتیب هضم آن آسان میگردد.

در روده­ها و معده چنانکه قبلاً هم بیان شد آنزیمهایی ترشح می­شود که هر کدام در هضم نوع مشخصی از غذاها تأثیر نموده که در انواع دیگر آن تأثیر ندارد.

27- تکوین و شکل گیری جنین

شکل گیری جنین در انواع حیوانات پدیده­ای بسیار حیرت آور است که تا به حال علوم تجربی فقط توانسته است مراحل آنرا بیان کند؛ اما از شناخت ماهیت و کنه آن عاجز است؛ این عمل با جذب و آمیخته شدن سلول و تخمک نر (اسپرماتوزوئید) به سلول و تخمک ماده شروع می­شود و یک سلول تلقیح شده را به وجود می­آورند؛ این سلول بلافاصله توسط نیروی مرموزی که در آن پنهان است شروع به تقسیم شدن میکند و یک سلول به دو سلول، دو سلول به چهار سلول، چهار سلول به هشت سلول و به همین ترتیب، تقسیم ادامه پیدا می‌کند تا به اندازه‌ی مشخصی می­رسند و مجموع آنها به شکل یک توپ تو خالی در می­آیند که جدار آن از یک طبقه­ی سلول تشکیل   
می­شود؛ سپس نصف آن شکل توپ مانند در نصف دیگرش فرو می­رود و به صورت دو جدار دوسلولی تبدیل می­شود.

در اغلب حیوانات از جمله انسان در میان دو لایه‌ی تشکیل شده یک لایه‌ی تک سلولی دیگری نیز تشکیل میگردد و مرتب این سلولها در حال تقسیم شدن می­باشند تا اینکه از هر یک از این لایه­ها، اعضای معینی شکل می­گیرد.

از لایه‌ی خارجی، پوست و دستگاههای عصبی و یک سری دیگر از اعضا بوجود میآیند و از لایه‌ی وسطی، ماهیچه­ها و استخوانها تشکیل می­شوند؛ و از لایه‌ی داخلی نیز بعضی دیگر از اجزای دستگاههای عصبی بوجود میآیند. سلولها مرتب تقسیم می­شوند تا اینکه شکل گیری جنین در رحم حیوانات پستاندار و داخل تخم حیوانات تخم گذار به پایان می­رسد و پس از تکمیل و شکل گیری کامل جنین، بچه از رحم بدنیا می­آید و یا تخم شکافته می­شود و جوجه از آن خارج میگردد.

28- ساختار و سیستم شنوایی

سیستم شنوایی انسان و بعضی از حیوانات بگونه­ای است که هیچ خردمندی تصور نمیکند که این ساختار، نتیجه‌ی تصادف باشد؛ گوش دارای صماخی است که امواج صوتی را می­گیرد و به جنب و جوش درمی­آید؛ این جنبیدن و بلرزه در آمدن در سه استخوان بسیار ریز و دقیق که به شکل بسیار مرتبی چیده شده­اند، تأثیر می­نماید؛ البته فشاری که بر صماخ وارد می­شود باید یکنواخت و همسان باشد؛ برای این منظور،   
لوله­ای در پشت صماخ گوش به گودی بینی متصل شده و یک استخوان حلزونی شکل نیز به قسمت داخلی گوش متصل شده که وظیفه­اش تحلیل و بررسی صداهای مختلف می‌باشد. همچنانکه وظیفه‌ی دیگر آن، ایجاد توازن در انسان و دیگر موجودات می‌باشد که اگر این عضو نمی­بود ما هرگز نمی­توانستیم یک قدم راه برویم؛ بلکه فوراً گیج خورده و می­لغزیدیم و سقوط می­نمودیم.

حرکات و لرزشهای به وجود آمده، از طریق عصبها به مرکز شنوایی در مخ منتقل می­شوند و بدین ترتیب انسان و حیوانات صداهای مختلف را شنیده و آنها را از یکدیگر تشخیص میدهند.

آیا ممکن است چنین سیستم و ساختاری که تمام این مراحل را در ظرف کمتر از یک صدم ثانیه انجام میدهد، نتیجه­ی یک تصادف کور باشد؟

علم ریاضی و حساب احتمالات به طور قطعی چنین نظریه­ای را رد میکند. هیچ خردمندی نمی­پذیرد که این همه جریانات صورت گرفته نتیجه‌ی یک اتفاق و تصادف باشد.

29- کرمهای فلاریا

در دنیای موجودات زنده چیزهای شگفت­انگیز بی حد و حصری به وقوع   
می­پیوندد که دلیل بر وجود نیروی توانا و مقتدری است که جهت بقا و ماندگاری موجودات، آنها را ترتیب داده است؛ آری! چیزهایی که امکان ندارد از طریق تصادف به وجود بیاید. به طور مثال، چیزهایی که در حیات کرمهای ایجاد کننده­ی مریضی مشهور به «مرض فیل» روی میدهد؛ همان مرضی که به مرض «پیوک» مشهور است.

این کرمها طی مراحل رشد خود در رگها و غده­های انسان و حیوانات پنهان شده و رگها را مسدود می­کنند و موجب تورم بعضی از اعضا بخصوص ساقهای پا می­شوند به گونه­ای که ساق پاها به اندازه­ای باد می­کنند که حجم آنها مانند ساق فیلها بزرگ   
می­شود.

این کرمها داخل رگها و غده­های لنفاوی انسان زاد و ولد می­کنند و کرمهای کوچکی را تولید می­نمایند و رگهای غده­های لنفاوی را مسدود می­کنند؛ در نتیجه، باعث متورم شدن بعضی از اعضای بدن انسان بویژه یک یا هر دو ساق پا می­شوند تا جایی که ساق انسان به اندازه‌ی ساق فیل می­گردد.

این کرمها هنگامی که داخل رگهای لنفاوی انسان وجود دارند با یکدیگر جفت گیری می­کنند و کرمهای کوچکی را تولید می­کنند و آنها را به رگهای خونی منتقل   
می­نمایند؛ و اگر این کرمها در رگهای خونی انسان باقی بمانند، نمی­توانند دوره‌ی رشد و حیات خود را طی کنند؛ زیرا باید به بدن بعضی از حیوانات منتقل شوند تا مراحل زندگی خود را طی کنند و بتوانند با انسان دشمنی و مبارزه نمایند؛ پس وقتی که   
پشه­ای خون انسان را می­مکد، تعدادی از این کرمهای کوچک را همراه با خون انسان می­مکد و بدین ترتیب این کرمها در درون جسم پشه رشد خود را کامل می‌کنند و قدرت و توانایی مبارزه با انسان را هنگام نیش زدن پشه به انسان بدست می­آورند.

دانشمندان بسیار تلاش نمودند تا به این کرمها از طریق خون کسانی که به این مرض مبتلا شده­اند، دست یابند؛ اما نتوانستند در این زمینه موفقیتی کسب نمایند تا اینکه در نهایت، چیز بسیار شگفت انگیزی اتفاق افتاد.

در یکی از شبها، یکی از دانشمندان در اتاق کار خود تا پاسی از شب بیدار ماند؛ او مقداری خون را از یک نفر که به این بیماری مبتلا شده بود جهت آزمایش گرفت و آنرا زیر میکروسکوپ قرار داد؛ وی متوجه شد که تعداد سرسام آوری از این کرمها در این نمونه آزمایش قرار دارند؛ روز بعد نمونه‌ی دیگری از همین بیمار گرفت و آن را مورد آزمایش قرار داد؛ اما این بار، اثری از آنها مشاهده نکرد؛ آن دانشمند از این جریان بسیار متحیر و شگفت زده شد؛ چرا که اگر این آزمایش را در شب انجام می­داد، این همه کرم در آن نمونه وجود داشتند؛ اما همین آزمایش در روز چنین نتیجه­ای را در برنداشت!! واقعاً جای تعجب بود.

پس از تحقیقات بیشتر متوجه شد که این کرمها هنگام روز به رگهای خونی داخلی پناه می­برند و همین که شب آمد، به رگهای سطحی پوست باز می­گردند و حکمت آن، این است که پشه­هایی که از خون انسان در این مناطق تغذیه می­کنند، تنها در شب تحریک شده و برای گزیدن انسان می­آیند؛ لذا این کرمها در شب به سطح خارجی پوست بدن انسان میآیند تا پشه­ها آنها را بمکند و بدین ترتیب دوره‌ی تکامل و رشد خود را در داخل جسم آنها طی کنند؛ مسلم است که این کرمها چیزی درک نمی­کنند و نمی­فهمند که رشد آنها در داخل بدن پشه­ها امکان پذیر است؛ بلکه این کار را از راه غریزه انجام می­دهند؛ یعنی نیروی بسیار توانا و مقتدری است که به آنها دیکته میکند تا بدین صورت برای استمرار و بقای خود بکوشند و تلاش کنند.

جالب اینجا است در محیط­هایی که انواع پشه­ها خون را در روز می­مکند، این کرمها نیز بر عکس عمل می­نمایند؛ یعنی شبها در رگهای خونی داخلی­می مانند و روزها به رگهای سطحی و خارجی مهاجرت می­کنند تا در این صورت، مگسها هم بتوانند آنها را بمکند. اکنون سؤال این است که آیا ممکن است این جریان از راه تصادف به وجود آمده باشد؟

30- نیروی مغناطیسی زمین

اگر از ترکیب و ساختار موجودات زنده و شگفتیهای اعجاز آمیزی که خرد را متحیر می نماید، بگذریم و به هستی و جهان سری بزنیم، متوجه چیزهای شگفت آوری خواهیم شد که از همه مهمتر، نیروی مغناطیسی نهفته در کره‌ی زمین است؛ نیرویی که ما را به این کره، گره زده و باعث ماندگاری ما روی آن شده است و از پرت شدن ما در هوا جلوگیری می­نماید.

این نیروی جاذبه با نیروی مغناطیسیی که در فلزات وجود دارد، بسیار متفاوت است؛ زیرا نیرویی که در فلزات وجود دارد، بسیاری از چیزها من جمله گوشت، کاغذ، شیشه، سنگ، شن، ماسه و آب و چیزهای دیگر را جذب نمیکند؛ اما نیروی   
مغناطیسی­ای که در کره‌ی زمین وجود دارد، همه چیز را جذب میکند حتی بدن ما، شیشه، کاغذ، سنگ، شن، ماسه، آب و... را جذب خود میکند. و اگر این چیزها جذب زمین نمی­شدند، هیچ چیزی روی زمین باقی نمی­ماند؛ بلکه همه در هوا پرت می­شدند.

31- حجم اجرام آسمانی، ابعاد و مدار آنها

فردهویل استاد اخترشناسی دانشگاه لندن در کتابش به نام "طبیعة الکون" (سرشت هستی) میگوید: در فضا ستاره­هایی وجود دارد که حجم آنها در تصور عقل نمی­گنجد.

زیرا کره‌ی زمین در مقابل حجم بعضی از آنها به اندازه‌ی یک دانه‌ی ماسه است.

دانشمند بزرگ آمریکایی­"کریستی موریسون"­رئیس سابق آکادیمی علوم در نیویورک میگوید: «وضعیت اجرام آسمانی هر گز تصادفی نیست؛ بلکه طبق یک نظم دقیق و از پیش تعیین شده به حرکت درآمده­اند؛ زیرا کره­ای مانند ماه اگر یک چهارم از وضعیت موجود به زمین نزدیک­تر می­بود، مد و جزر دریاها به اندازه­ای شدید می­شد که تمام خشکیهای زمین را غرق می­کرد و همه‌ی حیوانات نیز غرق می­شدند. همچنین اگر محور زمین به اندازه‌ی بیست و سه درجه مایل و کج نمی­بود، دو قطب شمال و جنوب همیشه شب می­بود و بخار آب دریاها، یخ بسیار غلیظ و ضخیمی در دو قطب تشکیل می­داد و باعث می­شد که خط استوا به اندازه­ای پهن و گسترده شود که باریدن باران غیر ممکن شود و بدین ترتیب زندگی روی کره زمین غیر ممکن می­شد.

سرعت گردش زمین، حدود هزار میل در ساعت است؛ حالا اگر فرض کنیم که سرعت آن صد میل در ساعت می­بود، شب و روز بسیار طولانی می­شدند که در این صورت تمام آنچه که روی زمین قرار دارد، از حیوانات و گیاهان و...همه در روز از شدت حرارت می­سوختند و در شب نیز از شدت سرما، یخ می­زدند».

دکتر "جود" استاد فلسفه‌ی دانشگاه لندن در کتاب بسیار قطوری که در این زمینه نگاشته است به بررسی احتمالات نشأت هستی و به وجود آمدن حیات از نظر فلسفی و علمی پرداخته و در نهایت میگوید: «این جهان هستی، باید ساخته و آفریده‌ی آفریدگار بسیار دانا و حکیم باشد» و خداوند چه زیبا میفرماید:

ﭽ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸﭼ [فصلت:٥٣]

(ما به آنان ـ كه منكر اسلام و قرآنند ـ هرچه زودتر دلایل و نشانه‌هاي خود را در اقطار و نواحي آسمانها و زمين و در داخل و درون خودشان، نشان خواهيم داد تا برايشان روشن و آشكار گردد كه اسلام و قرآن حق است.)

### مبحث دوم: شناخت و اثبات وجود خدا در پرتو نصوص (مباحث اسما و صفات)

در مباحث گذشته یادآوری نمودیم كه روش دوم براي اثبات وجود خداوند، مراجعه به نصوص قرآن و احاديث پیامبر يعني همان آيات و رواياتي است كه مستقيماً و بطور واضح و شفاف از صفات و اسما و افعال الهي سخن گفته­اند.

ما باید بدانیم که اين روش، روش بسيار روشنی است که هیچ عواقبی ندارد؛ زیرا شناخت خداوند در پرتو كلام خدا و رسولش جای هيچ ترديد و شبهه‌اي باقي نخواهد گذاشت.

سعي ما بر اين است كه در اغلب موضوعات و مباحث، نصوص را بطور مستقيم ارائه نماییم؛ زيرا نصوص قرآن و حديث در تعبير و تشريح مطالب قوي‌تر از عبارات و كلام انسان هستند. و در عين حال، تلاشم بر اين است كه نصوص را با تأویل و تحريف معيوب و ضعيف جلوه ندهم آنگونه كه بسياري از گذشتگان به منظور تطبيق دادن نصوص با آرا و انديشه‌هاي بشر، چنين كرده‌اند؛ حال آنكه نصوص و كلام الهي اين را ايجاب مي‌كند كه انديشه­ها و آرای بشر به منظور هماهنگ شدن با كلام الهي تغيير داده شوند.

مطلب اول: دیدرس عقل در حوزة اسما و صفات خداوند

صفات الهي كه در قرآن کریم وارد شده­اند و سنت رسول الله ص درباره‌ی آنها سخن گفته است، به دو دسته تقسيم مي‌شوند:

**اول**: صفاتی هستند كه عقل انسان به تنهایي بدون نصوص، نمی­تواند آنها را بشناسد و درک کند؛ مانند اثبات دست و صورت براي خداوند.

**دوم**: آن دسته از صفاتي هستند كه عقل از راه استدلال مي‌تواند آنها را درك کند و بپذيرد؛ مانند قدرت و حكمت خداوند. قابل یادآوری است که ما درصدد ذكر تمام صفات الهي نيستیم؛ بلکه بعنوان مثال و نمونه به ذكر چند صفت كه مقصود ما را بطور واضح بیان نمایند و تصوير روشني در اذهان ترسيم كنند، بسنده می كنيم. انشاءالله

**مطلب دوم:** مجموعه‌اي از صفات كه در قرآن و حديث آمده‌اند

1ـ ذات خداوند متعال

خداوند دارای ذات و وجودی است كه متصف به تمام صفات كمال، و پاك از هر گونه نقص و عيب است. هركس به سخن قرآن گوش فرا دهد و آن را بفهمد، قطعاً مي‌داند كه خداوند متصف به ذات و وجود است:

ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﭼ [بقره:٢٥٥]

(هیچ خدایي بجز الله وجود ندارد و او زنده و پايدار و نگهدارنده‌ی ـ جهان هستی ـ است؛ هیچ چرت و خوابي به سراغش نمی آید) و همواره بيدار است و سستي و رخوت بدو راه ندارد.

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ [اخلاص:١–٤]

‏ (بگو: الله، يگانه و يكتا است. الله، سَرورِ والاي برآورنده‌ی اميدها و برطرف كننده‌ی نيازمنديها است؛ ‏نزاده است و زاده نشده است ‏و كسي همتا و همگون او نمي‌باشد.) ‏

هنگامي كه كفار مي‌خواستند خبيب را به قتل برسانند، این شعر را سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و لست ابالي حين اقتل سلماً |  | علي أيِّ شقٍّ كان لله مصرعي |
| و ذالك في ذات الإله و إن يشأ يبارك علی اوصال شلو ممزَّع | | |

(وقتی كه به عنوان مسلمان كشته شوم، اندك هراسي ندارم كه كدام پهلويم روي زمين مي‌افتد؛ اين فداكاري بمنظور خشنودي ذات حق است؛ اگر او بخواهد به استخوانهاي تكه تکه شده‌ی من برکت عنایت می‌فرماید.)

باید بدانیم که ذات خداوند هیچ شباهتی با ذات مخلوقاتش ندارد همانگونه كه صفات او با صفات مخلوقاتش هیچگونه مشابهتي ندارند. خداوند كمال مطلق است كه کامل­تر از او وجود ندارد. هر آفريده­ای لزوماً نقصي خواهد داشت كه كمترين آن همان نياز او به ديگران است.

خداوند هر گونه تشابه به آفريده‌هايش را نفی می­نماید و مي‌فرمايد:

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ [شورى:١١]

(هيچ چيزي همانند خدا نيست ـ و نه او در ذات و صفات به چيزي از چيزهاي آسمان و زمين مي‌ماند و نه چيزي از چيزهاي آسمان و زمين در ذات و صفات بدو مي‌ماند ـ و او شنوا و بينا است.)

2ـ نفس خداوند متعال

خداوند داراي نفس و جانی است که شايسته‌ی مقام کمال و شکوه اوست؛ نفس او هیچگونه تشابهي با روح و جان آفريده‌هايش ندارد؛ چنانکه در آیات محکم کتابش درباره‌ی نفس خود به ما خبر داده و ‌فرموده است:

ﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭼ [انعام:٥٤]

(هرگاه مؤمنان به آيات ما نزد تو آمدند، بديشان بگو: درودتان باد! خداوند شما ـ از روي لطف ـ رحمت را بر نفس خود واجب نموده است كه هركس از شما از روي ناداني دچار لغزشي شد، ولي بعد از آن توبه كرد و اصلاح نمود ـ خداوند عذر تقصير او را مي‌پذيرد ـ چرا كه او آمرزگار و مهربان است.)

خداوند در آيه‌ی فوق بیان نموده كه متصف به نفس است و رحمت را بر نفس خود واجب كرده است. در آیه‌ی دیگری همين مطلب را چنين بیان فرموده است:

ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ [انعام:١٢]

(بگو: آنچه در آسمانها و زمين است از آن كيست‌؟ بگو: از آن الله است؛ ایشان ـ از روي تفضّل و تلطّف ـ رحمت را بر نفس خود، لازم گرفته است؛ بدون هيچ گونه شكّ و گماني شما را در روز قيامت گرد مي‌آورد.)

رسول اکرم ص در حدیثی که آن را ابوهریره روایت نموده است، بخشي از اين آيه را چنين تفسير نموده است:

«لَـمَّا خَلَقَ اللهُ الـْخَلْقَ كَتَبَ بِيَدِهِ عَلَى نَفْسِهِ: إِنَّ رَحْمَتِي تَسْبِقُ غَضَبِي» وفی رواية: «تَغْلِبُ غَضَبِي».[[89]](#footnote-89) **(صحیح بخاري و صحیح مسلم)**

(زماني كه خداوند از آفريدن مخلوقاتش فارغ شد، مكتوبي را نوشت و آن مكتوب اكنون در عرش نزد خداوند وجود دارد؛ در آن مكتوب چنين آمده است: رحمت من از غضبم سبقت مي‌گيرد. و در روايتی ديگر آمده است که فرمود: رحمت من بر خشمم غالب و چیره مي‌شود.)

اثبات نفس براي خداوند شيوه و روش پيامبران گذشته نيز بوده است؛ عيسي عليه السلام درباره‌ی خداوند مي‌گويد:

ﭽ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ [مائده:١١٦]

(تو از آنچه در نفس من وجود دارد، باخبري؛ ولي من از آنچه که در نفس تو وجود دارد، بي‌خبرم؛ زيرا تو داننده‌ی رازها هستی.)

همچنین خداوند به پیامبرش موسی علیه السلام میگوید:

ﭽ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﭼ [طه:٤٠–٤١]

(سپس اي موسي! در موعدي كه ـ براي گرفتن فرمان رسالت ـ مقدّر بود، آمدی و تو را براي نفس خويش پرورده­ام.)

خداوند ما را از نفس خود بر حذر می دارد:

ﭽ ﭦ ﭧ ﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭼ [آل عمران:٣٠]

(خداوند شما را از ـ نافرماني ـ خودش برحذر مي‌دارد و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.)

کسانی که خداوند را در نفس خود یاد می­کنند، خداوند نیز آنها را در نفس خود یاد میکند.

بخاري و مسلم در کتابهای صحیح خود از ابوهريره  روایت نموده­اند که رسول الله ص فرمود: «**يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَإٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ.**»[[90]](#footnote-90)

(خداوند متعال مي فرمايد: من با بنده‌ام بر اساس گماني که به من دارد، رفتار   
مي نمايم و هنگامي که مرا ياد مي­کند، من با او هستم؛ پس اگر بنده‌ام در نفس خود مرا ياد كند، من نيز در نفس خود او را ياد مي‌كنم. و اگر مرا در ميان جمع، ياد کند، من او را در ميان جمع بهتري ياد خواهم نمود.)

3ـ وجه (صورت) پروردگار پاک ما

خداوند چهره­ای دارد كه هيچگونه تشابهي به صورت و سیمای آفريده‌هايش ندارد. ما به وجود رخسار خداونى متعال ايمان آورده و آن را مي‌پذيريم؛ زيرا خداوند در كتاب خود درباره‌ی آن به ما خبر داده و پیامبر اکرم ص نيز درباره‌ی آن تأکید نموده است؛ خداوند متعال مي‌فرمايد:

ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ [رحمن:٢٧]

‏ (و تنها وجه پروردگار با عظمت و ارجمند تو مي‌ماند و بس.) ‏

ابن جريرطبری در تفسير اين آيه مي‌گويد: «ﮇ ﮈ ﮉ» از صفات وجه   
می­باشد؛ بهمين دليل «ذو» در حالت رفع است.

بعضي از علما وجه را از خداوند نفي كرده و گفتهاند: ﮇ ﮈ ﮉصفت رب است نه صفت وجه.

امام ابن خزيمه اين قول را رد كرده و مي‌گويد: «اين رأی، نظر کسانی است که نسبت به لغت و زبان عربي آگاهی ندارند؛ زيرا وجه در اين عبارت مرفوع و فاعل است و كلمه‌ی «رب» بدليل مضاف اليه بودن، مجرور است؛ اگر ذولجلال والاكرام صفت رب مي‌بود، می بایست كلمه‌ی «ذو» در حالت جر يعني ذي الجلال می آمد چون جر اینگونه کلمات به یاء است نه واو.[[91]](#footnote-91)

از نصوص دیگری كه وجه را براي خداوند اثبات میکند، اين آیه است:

ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﭼ [قصص:٨٨]

(همه چيز جز وجه او فاني و نابود مي‌شود.)

آثار ايمان به «وجه و رخسار» خداوند متعال

الف ـ وجه خدا طلبیدن در انجام اعمال شايسته

هرگاه آنچه را كه خداوند ثابت و مقرر نموده است، دانستیم باید در انجام اعمال خود وجه او را مد نظر داشته باشيم همانگونه كه خداوند متعال در كتاب خود ما را راهنمایی نموده است؛ پس عملي كه مقصود از آن وجه خداوند نباشد، باطل است چنانکه مي‌فرمايد:

ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﭼ [قصص:٨٨] (همه چيز جز ذات او فاني و نابود مي‌شود.)

از جمله‌ی اين اعمال، انفاق و بخشش مال براي رضای او است.

ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ [روم:٣٩]

‏ (آنچه را كه به عنوان ربا مي‌دهيد تا از اموال مردم فزوني يابد، نزد خدا فزوني نخواهد يافت ـ بلكه خداوند از آن مي‌كاهد و نابودش مي‌نمايد ـ و آنچه را كه به عنوان زكات مي‌پردازيد و تنها وجه خدا را مد نظر مي‌داريد، اين گونه كساني داراي پاداش مضاعف خواهند بود.) ‏

خداوند بندگان صالح خود را بخاطر اينكه در انجام اعمالشان، وجه و رضای او را مي‌طلبند، ستوده است، چنانکه مي‌فرمايد:

ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭼ [انسان:٩] ‏

(ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراك مي‌دهيم و از شما پاداش و سپاسگذاري نمي‌خواهيم.) ‏

ﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭼ [ليل:١٩–٢٠]

‏ (هيچ كسي بر او حق نعمتي ندارد تا ـ بدين وسيله به نعمتش پاسخ گويد و از سوي او آن ـ نعمت جزا داده شود؛ بلكه تنها هدف او جلب رضاي ذات پروردگار بزرگوارش مي‌باشد.)‏

و مي‌فرمايد:

ﭽﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭼ [كهف:٢٨]

(با كساني باش كه صبحگاهان و شامگاهان خداي خود را مي‌پرستند و به فرياد مي‌خوانند، و تنها رضاي ذات او را مي‌طلبند.)

در صحيحين به روايت عتبان بن مالك آمده که پیامبر اکرم ص فرمود:

«**إِنَّ الله قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ يَبْتَغِى بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ**».[[92]](#footnote-92)

(همانا خداوند آتش دوزخ را بر كسي كه بخاطر وجه و رضای خداوند لا اله الا الله بگويد، حرام ساخته است).

ب) پناه بردن به وجه خداوند سبحان

پیامبراکرم ص این کار را کرده است؛ از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روايت شده وقتی که این آيه نازل شد:

ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﭼ [نعام:٦٥]

(بگو: خدا مي‌تواند كه عذاب بزرگي از بالاي سرتان و يا از زير پاهايتان بر شما بفرستد ـ و شما را دچار بلاهاي آسماني و بمبارانهاي هوائي يا بلاهاي زميني همچون زلزله‌ها و آتشفشانيها و انفجارهاي مينها و ديگر موادّ منفجره‌ی جنگها سازد.)

پیامبر اکرم ص فرمود: «اعوذ بوجهك» (به وجه تو پناه مي‌برم). سپس در برابر « ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ» يعني قادر است از زير پاهايتان بر شما عذاب بفرستد) دوباره   
رسول الله ص فرمود: «اعوذ بوجهك» (به وجه تو پناه مي‌برم). سپس دربرابر ﭽ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﭼ [انعام:٦٥]

(يا اين كه كار را بر شما به هم آميزد ـ در نتيجه حقيقت امر بر شما مشتبه شود ـ و دسته‌دسته و پراكنده گرديد ـ و جنگها در ميانتان برپا گرداند ـ و برخي از شما را به جان برخي ديگر اندازد و گرفتار همديگر سازد.)

رسول اكرم ص فرمود: «هذا أيسر.»[[93]](#footnote-93) (اين آسانتر است.)

از علی ابن ابی طالب روایت است که پیامبر اکرم ص هنگام خوابیدن می‌فرمود: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا.**» رواه ابی داود[[94]](#footnote-94)

(خدايا به وجه كريم تو پناه مي‌آورم و به كلمات خالص و کامل تو پناه مي‌آورم. از بدي هر خزنده­ای كه تو مالك آن هستي.)

ج ـ جواب دادن به كسي كه بواسطه­ی وجه خداوند چیزی را می طلبد

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول اكرم ص فرمود: **«مَنِ اسْتَعَاذَ بِاللهِ فَأَعِيذُوهُ، وَمَنْ سَأَلَكُمْ بِوَجْهِ اللهِ فَأَعْطُوهُ**.»[[95]](#footnote-95)

(هركس وجه خدا را واسطه قرار داد و پناه طلبید، او را پناه دهيد و هركس به وجه خداوند از شما سؤال نمود، به او پاسخ مثبت بدهيد.)

د ‌ـ آرزوي ديدن وجه خداوند

از عمار بن یاسر روایت است که پیامبر اکرم ص هنگام دعا و نیایش می فرمود:

«**اللَّهُمَّ بِعِلْمِكَ الْغَيْبَ وَقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ أَحْيِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي، اللَّهُمَّ وَأَسْأَلُكَ خَشْيَتَكَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، وَأَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْـحَقِّ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَأَسْأَلُكَ الْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى، وَأَسْأَلُكَ نَعِيمًا لَا يَنْفَدُ، وَأَسْأَلُكَ قُرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقَطِعُ، وَأَسْأَلُكَ الرِّضَاءَ بَعْدَ الْقَضَاءِ، وَأَسْأَلُكَ بَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَسْأَلُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ وَالشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ فِي غَيْرِ ضَرَّاءَ مُضِرَّةٍ وَلَا فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ، اللَّهُمَّ زَيِّنَّا بِزِينَةِ الْإِيمَانِ، وَاجْعَلْنَا هُدَاةً مُهْتَدِينَ.**»[[96]](#footnote-96)

(خدایا! بوسيله‌ی علم غيبت و بوسيله‌ی قدرتت بر مخلوقات، تا زماني كه زنده بودن را براي من مفيد مي‌داني مرا زنده نگه دار. و هرگاه مي­داني كه مرگ به سود من است، مرا بمیران؛ پروردگارا! در پيدا و پنهان، خشيت خودت را نصيب من گردان؛ پروردگارا! كلمه‌ی حق و عدل را در خشنودي و غضب از تو مي‌خواهم؛ پروردگارا! ميانه روي واعتدال را در تنگدستي و ثروتمندی از تو مي‌خواهم؛ پروردگارا! نعمت‌هاي جاودان تو را مي‌خواهم؛ پروردگارا! مسرت و شادی مستدام را از تو مي‌خواهم؛ پروردگارا! خوشنودی را در هر فيصله و قضاوتی از تو مي‌خواهم؛ پروردگارا! زندگي خوب پس از مرگ را از تو مسئلت دارم؛ پروردگارا! لذت نگاه كردن بسوي وجه تو را از تو مي‌خواهم و شوق و میل دیدار تو را در غیر بلا و مصیبتی که دامنگیر من شود و فتنه‌ای که مرا سرگردان کند، از تو میخواهم؛ خدایا! مرا به زیبایی ایمان آراسته گردان و مرا راهنمای هدایت خواهان و هدایت یافتگان قرار ده.)

بیهقی می‌گوید: رسول الله ص كلمه‌ی «ﭕ» را كه در آيه‌ی ﭽ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭼ آمده است، چنين تفسير نموده است که منظور از آن، نگاه كردن به رخسار و وجه خداوند است. علاوه بر آن، چنين تفاسيري از حذيفه و ابوبكر نيز نقل شده است. سپس میگوید: آثار و احادیث بسیار زیادی در اين باره از صحابه و تابعين نقل شده است.[[97]](#footnote-97)

امام مسلم در صحيح خود از صهيب روايت نموده است که رسول الله ص فرمود:

«**إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الـْجَنَّةِ الـْجَنَّةَ قَالَ: يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا الـْجَنَّةَ وَتُنَجِّنَا مِنْ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ»، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ:** ﭽ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭼ[[98]](#footnote-98)

(وقتي که اهل بهشت وارد بهشت مي‌شوند، خداوند از آنان سؤال مي‌كند: چیز بيشتري می­خواهيد كه به شما بدهم؟ آنان مي‌گويند: پروردگارا! مگر چهره‌هاي ما را سفيد نكردي؟ مگر ما را به بهشت نياوردي و از دوزخ نجات ندادي؟ آنگاه خداوند پرده‌ها را برمي‌دارد و اهل بهشت با ديدن و نگاه كردن بسوي خداي عزوجل چنان احساس مي‌كنند كه چيزي بهتر از نگاه كردن به پروردگارشان به آنان نداده است. سپس رسول الله ص اين را تلاوت فرمود: ﭽ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭼ [یونس:26] (کساني که نيکوکاري کرده‌اند ، نکويي (بهشت) و افزوده‌اي برآن دارند.)

همچنین در صحیح بخاري و مسلم آمده است که رسول الله ص فرمود:

«**جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ: آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ: آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلَّا رِدَاءُ الْكِبْرِ یَاءِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ.**»[[99]](#footnote-99)

(دو باغ وجود دارد كه ظروف و هر چه در آنها است از نقره ساخته شده است. و دو باغ ديگر وجود دارد كه ظروف و هر چه در آنها است از طلا ساخته شده است. و در بهشت عدن بين مردم و نگاهشان به چهره‌ی پروردگار، فقط حجاب كبريايي وجود دارد.)

حجاب و پرده روی رخسار خداوند

از ابوموسي اشعري روايت است که رسول اكرم ص فرمود:

«إ**ِنَّ الله تَعَالَى لَا يَنَامُ، وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ، وَلَكِنَّهُ يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ، يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ، وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ، حِجَابُهُ النُّورُ** **لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ.**»[[100]](#footnote-100)

(خداوند عزوجل نمي‌خوابد و اصلاً شايسته‌ی او نيست كه بخوابد؛ او ترازوی ـ اعمال و رزق بندگان را ـ بالا و پايين می­نمايد؛ عمل شب قبل از عمل روز، و عمل روز قبل از عمل شب بسوي او بالا برده مي­شود؛ آنچه حجاب و مانع ديدن خداوند   
مي­گردد، نور است ـ و در روايتي آمده است كه آتش است ـ اگر خداوند اين حجاب را بردارد، انوار چهره­اش همه‌ی مخلوقات را مي­سوزاند.)

باید دانست که این شك و ترديد راوي در كلمه‌ی «نور» و «آتش» ضرری ندارد و لطمه‌ای به صحت حدیث وارد نمي‌سازد؛ زيرا به آتش صاف و شفافی كه خداوند در پرتو آن با موسي سخن گفت، نور و آتش اطلاق می­گردد آنگونه كه خداوند آتش شعله‌ی چراغ را نور نامیده است؛ بر خلاف آتش سیاه و تاریک جهنم كه به آن نور گفته نمي‌شود.

اين پرده‌ها مانع ادراك هستند؛ درست همانگونه كه ابرها و سقف‌ها مانع ديدن و ادراك خورشيد و ماه می شوند؛ اما هرگاه ابرها و سقف‌ها برداشته شوند، ماه و خورشيد ديده مي‌شوند؛ منظور اين نيست كه پرده­ها مانع رؤيت خداوند مي‌شوند. هيچ مسلماني چنين چیزی را نمیگوید؛ زيرا هيچ چيزي، در زمين و آسمانها بر خداوند پنهان نيست؛ بلكه معني آن، اين است كه پرده‌ها مانع رسيدن انوار الهي به بندگانش هستند آنگونه كه خداوند مي‌فرمايد: « **لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ.**» اگر پرده‌ها برداشته شوند، شعله های چهره‌ی او جهان هستي را تا آنجایي كه در معرض ديد الله است يعني تمام جهان هستي را مي‌سوزاند؛ اما شعله‌ها بوسيله­ی پرده نوري يا ناري پنهان هستند.

4ـ خداوند دارای دو دست است

خداوند دو تا دست كه شايسته‌ی جلال و كمال او هستند، دارد؛ دست‌هاي او هیچگونه مشابهتي با دست‌هاي آفريده‌هايش ندارند؛ خداوند عز وجل مي‌فرمايد:

ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ [مائده:٦٤]

(بلكه دو دست خدا باز است.)

همچنین خداوند ابليس را وقتي كه از سجده كردن برای آدم ابا ورزید مورد خطاب قرار داد و فرمود:

ﭽ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ [ص:٧٥]

‏ (اي ابليس! چه چيزی تو را نگذاشت كه برای آنچه که من آنرا با دستهای خودم آفریدم، سجده کنی؟)

ستودن خداوند با ذکر دو دستش

روايات متعددي خداوند را با ذکر دو دستش مورد ستايش قرار داده و آنها را منبع خیر و برکت دانسته است؛ خداوند به اهل بهشت ندا داده و خطاب به آنها مي‌فرمايد:

«**يَا أَهْلَ الـْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ، وَسَعْدَيْكَ، وَالـْخَيْرُ كُلُّهُ فِى يَدَيْكَ**».[[101]](#footnote-101)

(اي بهشتیان! آنان در جواب مي‌گويند: پروردگارا! حاضريم و در خدمت تو هستیم وهمه‌ی خير ونفع در دست‌هاي تواست.)

خداوند روز قيامت آدم عليه السلام را صدا مي‌زند؛ آدم عليه السلام در جواب مي‌گويد: «**لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالـْخَيْرُ كُلُّهُ فِى يَدَيْكَ.**»[[102]](#footnote-102)

(پروردگارا! حاضرم و در خدمت شما هستم و همه‌ی خير و نفع در دست‌هاي تواست.)

رسول اكرم ص شب هنگام وقتي که براي دعا و نيايش بلند مي‌شد، چنين مي‌گفت:

«**لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالـْخَيْرُ كُلُّهُ فِى يَدَيْكَ.**»[[103]](#footnote-103)

عبدالله بن عمر نيز چنين لبيك مي‌گفت: «**لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالـْخَيْرُ فِى يَدَيْكَ.**» [[104]](#footnote-104)

پروردگار دستهایش را باز می نماید

خداوند سبحان اهل جود و سخاوت است، دستهایش را براي انفاق و بخشش باز می‌کند:

ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﭼ [مائده:٦٤]

( بلكه دو دست خدا باز است ـ و او جواد و بخشنده است ـ هرگونه كه بخواهد مي‌بخشد.)

همچنانکه خداوند شب و روز دست‌هايش را باز مي‌كند تا بندگانش توبه كنند؛ در صحيح مسلم به روايت از ابوموسي اشعري  از رسول الله ص چنين آمده است که:

**«إِنَّ اللهَ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مُسِىءُ النَّهَارِ، وَبِالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مُسِىءُ اللَّيْلِ، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا.»**[[105]](#footnote-105)

(خداوند در شب، دستهايش را باز مي‌كند تا كساني كه در روز مرتكب اعمال بد شده‌اند، توبه كنند؛ و در روز، دستهايش را باز مي‌كند تا كساني که در شب مرتكب اعمال بد شده‌اند، توبه كنند؛ و اين عمل تا هنگام طلوع افتاب از مغرب، همچنان ادامه دارد.)

چيزهایي كه خداوند آنها را با دست‌هاي خودش آفريده است

تردیدی وجود ندارد که هيچ چيزي نمي‌تواند خداوند را عاجز و ناتوان كند؛ هرگاه خداوند بخواهد چيزي را بيافريند با گفتن کلمه و فرمان «كن» (باش) آن را مي‌آفريند و آن چيز همانگونه كه خواست او است، بوجود مي‌آيد؛ با وجود این، خداوند بعضي از اشيا را برای عزت و كرامت بخشیدن به آنها با دست‌های خودش مي‌آفريند تا بدينصورت به آنها توجه ويژه نموده و جايگاه بلندی به آنها عنايت كند. چيزهایي كه آنها را خداوند با دست‌هاي خودش آفريده است و در كتاب خود نام آنها را ذكر كرده يا در حديث رسولش آمده‌اند، بشرح زير مي‌باشند:

**الف) آدم**

خداوند در این راستا خطاب به ابليس مي‌گويد:

ﭽ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ [ص:٧٥]

(اي ابليس! چه چيزی تو را نگذاشت كه برای آنچه که من آنرا با دستهای خودم آفریدم، سجده کنی؟)

و در حديث بزرگ و طولاني شفاعت آمده است که رسول الله ص فرمود:

«فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ: أَنْتَ آدَمُ الَّذِي خَلَقَكَ اللهَ بِيَدِهِ وَأَسْكَنَكَ جَنَّتَهُ.» متفق عليه[[106]](#footnote-106)

(آنگاه مردم نزد آدم عليه السلام آمده و مي‌گويند: تو آدم پدر انسانها هستي و خداوند با دست‌هاي خودش تو را آفريده و در بهشت تو را اسكان داده است.)

در حديث احتجاج آدم و موسي نیز آمده که موسی خطاب به آدم گفت: «**أَنْتَ الَّذِي خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ.**»[[107]](#footnote-107)

(تو همان کسی هستي كه خداوند تو را با دستهای خودش آفريد و از روح خود در تو دميد.)

همانگونه که ملاحظه می نمایید خداوند فرموده است كه آدم را با دستهای خودش آفريده است. رسول الله ص نیز خبر داده است كه مردم از آدم عليه السلام طلب شفاعت نموده و بزرگترين احسان خداوند در حق وي را متذكر مي­شوند و آن عبارت است از آفريده شدنش با دستهای خداوند. هم چنين موسي عليه السلام احسان خداوند در حق آدم را به آدم يادآور شد و آن عبارت است از آفريده شدن آدم با دستهای خداوند. ذكر اين ويژگي، حكايت از آن دارد كه آدم از همين جهت از ديگران متمایز است؛ پس اگر «يد» بمعني قدرت مي­بود، آدم هيچگونه امتيازي در برابر فرزندانش نداشت؛ چون آنها نيز بوسيله‌ی قدرت خداوند آفريده شده‌اند و آفريدن آدم، مدحي برايش بحساب نمی­آمد.

**ب ـ نوشتن تورات با دستهای خودش**

در بعضي از روايات احتجاج آدم و موسي آمده است كه آدم خطاب به موسي گفت: «أَنْتَ مُوسَى اصْطَفَاكَ اللهُ بِكَلاَمِهِ، وَخَطَّ لَكَ التَّوْرَاةَ بِيَدِهِ.»[[108]](#footnote-108)

(ای موسي، تو کسی هستي که خداوند، تو را برای سخن گفتن با خود برگزید و تورات را با دستهای خود برايت نوشت.)

در روایتی دیگر در صحیحین آمده است که: «**اصْطَفَاكَ اللهُ بِكَلَامِهِ، وَخَطَّ لَكَ بِيَدِهِ.**»[[109]](#footnote-109)

(خداوند، تو را برای سخن گفتن با خود برگزید و با دستهای خود برايت نوشت.)

**ج‌ـ نامه‌اي را با دست خود نوشته و نزد خود نگه داشته است**

از ابو هریره روایت است که پیامبر اکرم ص فرمود:

«لـَمَّا قَضَى اللهُ الـْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابٍ عِنْدَهُ: غَلَبَتْ ـ أَوْ قَالَ:سَبَقَتْ ـ رَحْمَتِي غَضَبِي، فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ».

(وقتي كه خداوند از آفريدن مخلوقات فارغ شد، مكتوبي را نزد خود نوشت؛ در اين نوشته آمده است که: رحمت من بر خشم من پيشي گرفته است.)

و در روایت دیگر چنین آمده است که:

«إِنَّ اللهَ كَتَبَ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ: إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي، فَهُوَ مَكْتُوبٌ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ.» [[110]](#footnote-110)

(خداوند پیش از آفریدن مخلوقات، نوشته‌ای را نوشت که: رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است و آن نوشته در فوق عرش نزد خداوند می‌باشد.)

ابن ماجه از ابوهريره با اين الفاظ روايت كرده است که: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ بِيَدِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ: رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي»[[111]](#footnote-111) (پروردگار شما پیش از آفرینش مخلوقات، بر نفس خود با دست خود نوشته است که: رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است.)

اثبات نوشتن خداوند با دستهای خودش در كتاب "السنة" تألیف ابن ابي عاصم نيز با الفاظ زير آمده است: ««لـَمَّا قَضَى اللهُ الـْخَلْقَ كَتَبَ بِيَدِهِ فِي كِتَابٍ عِنْدَهُ: غَلَبَتْ ـ أَوْ قَالَ:سَبَقَتْ ـ رَحْمَتِي غَضَبِي، فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ.»[[112]](#footnote-112)

(وقتي که خداوند مخلوقات را آفرید، در كتابي نزد خود با دست خود نوشت: رحمت من بر خشمم غالب است، يا رحمت من بر خشمم پيشي گرفته است.)

**د- کاشتن بهشت عدن با دستهای خودش**

در صحيح مسلم آمده است که رسول اكرم ص فرمود: «سَأَلَ مُوسَى رَبَّهُ: مَا أَدْنَى أَهْلِ الـْجَنَّةِ مَنْزِلَةً؟ قَالَ: هُوَ رَجُلٌ يَجِيءُ بَعْدَ مَا أُدْخِلَ أَهْلُ الـْجَنَّةِ الـْجَنَّةَ، فَيُقَالُ لَهُ: ادْخُلْ الْـجَنَّةَ، فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ كَيْفَ وَقَدْ نَزَلَ النَّاسُ مَنَازِلَهُمْ وَأَخَذُوا أَخَذَاتِهِمْ؟ فَيُقَالُ لَهُ: أَتَرْضَى أَنْ يَكُونَ لَكَ مِثْلُ مُلْكِ مَلِكٍ مِنْ مُلُوكِ الدُّنْيَا؟ فَيَقُولُ: رَضِيتُ رَبِّ، فَيَقُولُ: لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ، فَقَالَ فِي الْخَامِسَةِ: رَضِيتُ رَبِّ، فَيَقُولُ: هَذَا لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ، وَلَكَ مَا اشْتَهَتْ نَفْسُكَ وَلَذَّتْ عَيْنُكَ، فَيَقُولُ: رَضِيتُ رَبِّ، قَالَ: رَبِّ، فَأَعْلَاهُمْ مَنْزِلَةً؟ قَالَ: أُولَئِكَ الَّذِينَ أَرَدْتُ غَرَسْتُ كَرَامَتَهُمْ بِيَدِي وَخَتَمْتُ عَلَيْهَا، فَلَمْ تَرَ عَيْنٌ، وَلَمْ تَسْمَعْ أُذُنٌ، وَلَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، قَالَ: وَمِصْدَاقُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

ﭽ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ[[113]](#footnote-113)  [سجده:١٧]

(موسي از خداوند سؤال نمود: پایین­ترین رتبه در میان بهشتیان از آن چه کسی است؟ خداوند فرمود: مردي است که پس از اينكه اهل بهشت وارد بهشت شدند، حاضر مي‌شود. پس به او می گویند: وارد بهشت شو. او مي‌گويد: پروردگارا! مردم به منزلهاي خود رفته‌اند و همه‌ی جاها را گرفته‌اند. به او گفته مي‌شود: آيا تو راضي   
می­شوی که به تو به اندازه‌ی یکی از پادشاهان دنیا جا و مکان داده شود؟ مي‌گويد: آري، پروردگارا! خشنود مي شوم. پروردگار به او مي‌گويد: به اندازه‌ی جا و مکان یک پادشاه و سه برابر ديگر، از آنِ تو است. اين گفتگو ادامه پیدا می‌کند و بار پنجم آن شخص مي‌گويد: پروردگارا! خشنود هستم. خداوند مي‌فرمايد: آن همه و ده برابر آن نیز از آنِ تو است. و علاوه بر آن، هر آنچه كه نفس تو ميل كند و چشم تو از آن لذت ببرد، از آنِ تو است. آنگاه او مي‌گويد: پروردگارم! راضی شدم.

سپس موسي سؤال نمود: بالاترین رتبه را در میان اهل بهشت چه کسانی دارند؟ پروردگار مي‌فرمايد: کسانی كه تو درباره‌ی آنان سؤال مي‌كني، كساني هستند كه درخت كرامت آنان را با دست خودم غرس كرده‌ام و بر آن مهر زده‌ام؛ آنچه را كه براي آنان تدارک دیده‌ام، هيچ چشمي نديده و هيچ گوشي نشنيده و در قلب هيچ بشري خطور نكرده است.

رسول اكرم ص در خاتمه فرمود: مصداق و مؤید اين گفته دركتاب خدا، اين آيه است:

ﭽ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﭼ [سجده:١٧]

(هيچ كس نمي‌داند، در برابر كارهايی كه ـ مؤمنان ـ انجام مي‌دهند، چه چيزهاي مسرّت‌بخشي برايشان پنهان شده است.‏)

خداوند در حدیث فوق بیان داشته که برای بعضی از بندگانش، باغهای بهشت را با دستهای خودش غرس نموده است.

بزرگي دست‌هاي خداوند متعال

در قرآن مجيد در اين باره چنین آمده است که:

ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﭼ [زمر:٦٧]

(آنان آنگونه كه شايسته است خدا را نشناخته‌اند حال آن که در روز قيامت همه‌ی كره‌ی زمين در مشت او قرار دارد و آسمانها با دست راست او در هم پيچيده مي‌شود.)

ودر صحيح بخاري از ابوهريره روایت شده است که رسول الله ص فرمود:

««يَقْبِضُ اللهُ الأَرْضَ یَومَ القِیَامَةِ، وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِيَمِينِهِ، ثمَّ يَقُولُ: أَنَا الـْمَلِكُ، أَيْنَ مُلُوكُ الأَرْضِ؟»[[114]](#footnote-114)

(روز قيامت، خداوند زمين را در مشتش مي‌گيرد و آسمان را با دست راست خود مي‌پيچد؛ سپس مي‌فرمايد: من پادشاه هستم؛ پادشاهان زمين كجايند؟)

در صحيح مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول الله ص فرمود:

«**يَطْوِي اللهُ عَزَّ وَجَلَّ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الـْمَلِكُ، أَيْنَ الـْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الـْمُتَكَبِّرُونَ؟** **ثُمَّ يَطْوِي الْأَرَضِينَ بِشِمَالِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الـْمَلِكُ، أَيْنَ الـْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الـْمُتَكَبِّرُونَ؟**»[[115]](#footnote-115)

(خداوند روز قيامت آسمانها را در هم مي‌پيچد؛ سپس آنها را در دست راست خود گرفته و مي‌گويد: من پادشاه هستم؛ كجايند ستمكاران؟ كجايند مغروران و متكبران؟ بعد زمين را به دست چپ خود مي‌پيچد و مي‌فرمايد: من پادشاه هستم كجايند ستمكاران؟ كجايند متكبران؟)

در عبارت دیگری چنین آمده است: پیامبر خدا ص را دیدم که بالای منبر بود و می­فرمود:

«يَأْخُذُ الـْجَبَّارُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَاوَاتِهِ وَأَرَضِيهِ بِيَدَيْهِ، فَيَقُولُ: أَنَا اللهُ، ـ وَيَقْبِضُ أَصَابِعَهُ وَيَبْسُطُهَا ـ أَنَا الـْمَلِكُ، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى الْمِنْبَرِ يَتَحَرَّكُ مِنْ أَسْفَلِ شَيْءٍ مِنْهُ، حَتَّى إِنِّي لَأَقُولُ: أَسَاقِطٌ هُوَ بِرَسُولِ اللهِ ص».[[116]](#footnote-116)

(خداوند جبار آسمانها و زمین را با دستهای خود گرفته و میگوید: من الله هستم ـ وانگشتان خود را باز و بسته میکند ـ من ملک هستم. راوی می‌گوید: به منبر نگاه کردم که تمام آن حرکت می­کرد و به لرزه در آمده بود؛ با خود گفتم: نکند منبر سقوط کند و پیامبر نیز بیفتد.)

هر دو دست خداوند راست (يمين) هستند

در صحيح مسلم آمده است: «**ثُمَّ يَطْوِي الْأَرَضِينَ بِشِمَالِهِ**» (سپس خداوند زمين‌ها را در دست چپ مي‌گيرد و مي‌پيچد.)

امام بيهقي سند این حديث را ضعيف دانسته و مي‌فرمايد: «تنها عمر بن حمزه از سالم لفظ شمال (چپ) را ذكر كرده است؛ حال آنكه اين حديث از طريق نافع و عبدالله بن مقسم نیز از ابن عمر روايت شده است و هيچ كدام از اين دو بزرگوار لفظ شمال (چپ) را ذكر نكرده‌اند». همچنین بیهقی این روایت را از لحاظ متن نیز ضعیف دانسته است و میگوید: «چگونه این حدیث، صحیح است حال آنکه ثابت شده که پیامبر اکرم ص هر دو دست خدا را یمین (راست) نامیده است».[[117]](#footnote-117)

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ص فرمود:

«الْـمُقْسِطُونَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ عَنْ يَمِينِ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ، وَكِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ، الَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي حُكْمِهِمْ، وَأَهْلِيهِمْ، وَمَا وَلُوا».[[118]](#footnote-118)

(همانا مقسطین یعنی كساني كه در قضاوتهایشان و در مورد خانواده­هایشان و افرادی که تحت سرپرستی آنان قرار دارند، عدالت را رعايت مي‌كنند، روز قيامت، سمت راست خدای رحمان بالاي منبرهایي از نور قرار دارند. و هر دو دست خدای رحمان راست هستند.)

5- انگشتان خداي رحمان

خداوند انگشتاني دارد که به هیچ یک از انگشتان مخلوقاتش مشابهتي ندارند؛ باید دانست که انگشتان خداوند شايسته‌ی‌شأن و مقام او هستند؛ در صحیح بخاري و مسلم از عبدالله ابن مسعود آمده است که:

یک مرد يهودي نزد رسول الله ص آمد و گفت: اي محمد! خداوند آسمانها را با يك انگشت، زمين‌ها را با يك انگشت، كوه ها را با يك انگشت، درختان را با يك انگشت و ساير مخلوقات را با يك انگشت نگه مي­دارد؛ سپس مي­فرمايد: من پادشاه هستم. رسول الله ص از شنیدن این سخنان، خندید بگونه­ای که دندانهاي مباركش ديده شدند؛ بعد اين آيه را تلاوت نمود: ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭼ [زمر:٦٧]

(آنان آن گونه كه شايسته است خدا را نشناختند.)

در عبارت دیگری آمده که: «فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَعَجُّبًا وَتَصْدِيقًا».

(تبسم رسول الله ص بخاطر تعجب و تصديق آن مرد بود.)

در صحيح مسلم از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت است که رسول الله ص فرمود: «**إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ كَقَلْبٍ وَاحِدٍ، يُصَرِّفُ كَيْفَ يَشَاءُ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللهِ** ص**: «اللَّهُمَّ مُصَرِّفَ الْقُلُوبِ، اصْرِفْ قُلُوبَنَا إِلَى طَاعَتِكَ**».[[119]](#footnote-119)

(دلهاي فرزندان آدم مانند يك دل ميان دو انگشت از انگشتان خدای رحمان قرار دارند و خداوند هرگونه كه بخواهد آنها را مي‌گرداند. سپس رسول الله ص فرمود: پروردگارا! ای گرداننده‌ی دلها! دلهاي ما را بسوي بندگي خود بگردان.)

6ـ آنچه كه دربارة قدم آمده است

بيهقي در صفحه‌ی (348) كتاب **«الاسماء و الصفات»** خودش تحت عنوان فوق، چند حديث به شرح زير آورده است:

1ـ در بخاري و مسلم به روايت از انس آمده است که نبی اکرم ص فرمود:

«**لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ حَتَّى يَضَعَ فِيهَا رَبُّ الْعِزَّةِ قَدَمَهُ، فَتَقُولُ: قَطْ قَطْ وَعِزَّتِكَ، وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ**». وفی بعض الروایات: «**وَلَا يَزَالُ فِي الـْجَنَّةِ فَضْلٌ حَتَّى يُنْشِئَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا خَلْقًا، فَيُسْكِنَهُمْ فَضْلَ الـْجَنَّةِ**».[[120]](#footnote-120)

(دوزخ همواره ندای هل من مزید سر می­دهد و خواهان افراد بیشتری است تا اينكه خداي عزوجل قدمش را در آن مي‌گذارد؛ آنگاه دوزخ مي‌گويد: سوگند به عزتت که بس است، بس است. و در این هنگام، اجزای دوزخ به هم نزديك مي‌شوند. در بعضی از روایات هم آمده است که: همواره در بهشت، جای اضافی وجود دارد تا اینکه خداوند کسانی را برای آن می آفریند و آنها را در آنجا ساکن میگرداند.)

2ـ از ابوهريره روايت است که رسول الله ص فرمود:

«تَحَاجَّتْ الـْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتْ النَّارُ: أُوثِرْتُ بِالْـمُتَكَبِّرِينَ وَالـْمُتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتْ الـْجَنَّةُ: فَمَا لِي لَا يَدْخُلُنِي إِلَّا ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ وَغِرَّتُهُمْ؟ قَالَ اللهُ لِلْجَنَّةِ: إِنَّمَا أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا مِلْؤُهَا، فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِئُ حَتَّى يَضَعَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رِجْلَهُ، تَقُولُ: قَطْ قَطْ قَطْ، فَهُنَالِكَ تَمْتَلِئُ، وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، وَلَا يَظْلِمُ اللهُ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الـْجَنَّةُ فَإِنَّ اللهَ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا».[[121]](#footnote-121)

(بهشت و دوزخ با يكديگر مجادله كردند؛ دوزخ گفت: من به جباران و متكبرين، اختصاص داده شده‌ام. بهشت گفت: مرا چه شده است كه فقط افراد ضعيف و حقير و ساده لوح، وارد من مي‌شوند. خداوند متعال به بهشت گفت: تو رحمت من هستي. بوسيله‌ی تو به هر يك از بندگانم كه بخواهم، رحم مي‌كنم. و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب من هستي. و بوسيله‌ی تو، هر يك از بندگانم را كه بخواهم، عذاب مي‌دهم. و هر دو پُر خواهد شد. ولي دوزخ پر نمي‌شود تا اينكه خداوند قدمش را در آن می­گذارد؛ آنگاه دوزخ مي‌گويد: بس است، بس است، بس است. در اين هنگام، دوزخ پر مي‌شود و برخي از قسمتهايش در هم پيچيده مي‌شود. و خداوند عزوجل به احدي از مخلوقاتش، ظلم نمي‌كند. و براي بهشت، مخلوق ديگري مي‌آفريند.)

3ـ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که در مورد کرسی گفته است:

ﭽ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﭼ [بقره:٢٥٥] یعنی موضع قدمهایش. [[122]](#footnote-122)

ابن عباس رضی الله عنهما کرسی را در آيه‌ی فوق به موضع قدمين تفسير کرده است.

7ـ خداوند ساق دارد

بر ما لازم است كه وجود داشتن ساق برای خداوند را تصدیق کنیم و بدان ايمان بياوريم و آن را بپذيريم؛ زيرا خود خداوند درباره‌ی ساق خود براي ما سخن گفته است:

ﭽ ﰝ ﰞ ﰟ ﰠ ﰡ ﰢ ﰣ ﰤ ﰥ ﭼ [قلم:٤٢]

‏ (روزي که ساق آشکار می­گردد و از كافران و مشركان خواسته مي‌شود كه سجده كنند؛ اما آنها نمی­توانند سجده کنند.)

در صحيح بخاري و مسلم درباره‌ی تفسير آيه‌ی مذكور از ابو سعید خدری روایت شده است که نبی اکرم ص فرمود:

«يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، فَيَبْقَى كُلُّ مَنْ كَانَ يَسْجُدُ فِي الدُّنْيَا رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَيَذْهَبُ لِيَسْجُدَ فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا».[[123]](#footnote-123)

(روز قيامت، پروردگار ما ساقش را برهنه مي­نمايد و همه­ی مردان و زنان مؤمن برايش سجده مي­كنند. ولي كساني كه در دنيا به قصد ريا و شهرت، سجده مي­كردند، مي­خواهند سجده كنند، اما پشت­شان مانند يك تخته، سخت مي­شود.) در نتيجه،   
نمي­توانند سجده كنند.

بايد بدانيم كه اثبات ساق براي خداوند مانند اثبات صفت يد، سمع و ساير صفات است. و آنچه كه از ابن عباس رضی الله عنهما درباره‌ی تفسير ساق روايت شده كه گفته است: مراد از آن شدت امر است، مخالف با سخني است كه از ابن مسعود رضي الله عنه نقل شده است؛ ايشان مي گويد: «ان ربنا يكشف عن ساقه» يعني خداوند ساق خود را ظاهر مي­كند.[[124]](#footnote-124)

شوكاني چقدر زيبا گفته است آنجا که میفرماید: «خداوند در تفسیر این آیه با حدیث صحیح رسول الله ص ما را از دیگران مستغني و بي نياز ساخته است و اين تفسير مستلزم تجسیم و تشبيه نيست؛ چرا که او در ذات و صفات، مانند ندارد». [[125]](#footnote-125)

ابن جرير طبري و ابن كثير همانگونه که روایات مختلف حدیثی را که نص قران را تفسیر می­نماید، آورده‌اند، تفسير ابن عباس را نیز بيان كرده‌اند؛ اما با حمل كردن حديث بر غير ظاهرش، آن را تأويل نكرده‌اند. و این خود دلیلی است مبنی بر اینکه نزد اين بزرگواران ميان حديث رسول الله ص و قول ابن عباس رضی الله عنهما تعارضی وجود ندارد؛ چرا که در روز قيامت، شرايط بسيار سنگين و بحراني خواهد بود و این شرايط سنگين و بحراني هیچ منافاتي با كشف ساق ندارد.

8ـ خداوند بر عرش مستقر است

عرش از تمام آفريده‌هاي خداوند بزرگتر است؛ خداوند در كتاب خود در هفت مورد تصريح كرده است كه برعرش مستقر است:

ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﭼ [طه:٥]

(خدای مهربان بر عرش قرار دارد.)

دليل بر اينكه عرش آفريده‌ای ازآفريده‌هاي خداوند است، آيه‌ی زير مي‌باشد که مي‌فرمايد:

ﭽ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﭼ [حاقه:١٧]

(و فرشتگان در اطراف و كناره‌هاي آسمان قرار مي‌گيرند و در آن روز، هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز سر خود برمي‌دارند.)

و در جایی دیگر مي­فرمايد:

ﭽﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﭼ [غافر:٧]

‏ (آنان كه بردارندگان عرش خدايند و آنان كه گرداگرد آنند به سپاس و ستايش پروردگارشان مشغولند و به او ايمان دارند و براي مؤمنان طلب آمرزش مي‌كنند.)

این آيه تصريح دارد كه عرش حاملاني دارد و آنها براي مؤمنان طلب مغفرت وآمرزش مي­كنند؛ اين مطلب كاملاً با قول كساني كه مي­گويند منظور از عرش مُلك است، منافات دارد.

در صحیح بخاری آمده است که رسول الله ص فرمود:

«إِذَا سَأَلْتُمُ اللهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الـْجَنَّةِ، وَأَعْلَى الـْجَنَّةِ، فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرَ أَنْهَارُ الـْجَنَّةِ».[[126]](#footnote-126)

(هر گاه، چيزي از خدا خواستيد، بهشت فردوس را طلب كنيد؛ زيرا كه آن، بهترين و بالاترين، بهشت است و عرش خدا بر روي آن، قرار دارد و نهرهاي بهشت، از آن سرچشمه مي­گيرند.)

در حديث ديگري كه امام بخاري رحمه الله به روايت از ابوهريره  روایت نموده است، چنين آمده که رسول الله ص فرمود:

«لا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ جَانِبَی الْعَرْشِ، فَلا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَثْنَى اللهُ».[[127]](#footnote-127)

(مرا بر موسي ترجيح ندهيد؛ زيرا همه‌ی مردم روز قيامت بيهوش مي­شوند؛ من نيز همراه آنها بيهوش مي­شوم. و اولين كسي هستم كه بهوش مي­آيم و موسي را مي بينم كه گوشه­های عرش را بدست گرفته است. ولي نمي­دانم كه او از كساني است كه بيهوش شده و قبل از از من بهوش آمده است يا از كساني است كه خداوند او را استثنا نموده است؛ یعنی اصلاً بيهوش نشده است).

و در روايت ابو سعيد خدري آمده است که آنحضرت ص فرمود: «**فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى آخِذٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ**».[[128]](#footnote-128) یعنی بلافاصله پس از به هوش آمدن، موسي را مي­بينيم كه يكي از پايه‌هاي عرش را گرفته است.

با توجه به آيات و احاديث مذكور، روشن می­شود که عرش یکی از مخلوقات خداوند است؛ زیرا عرش سقف فردوس است و اگر عرش مخلوق نيست، چگونه ممكن است كه موسي ستون و پايه‌اي از پايه‌هاي آن را گرفته باشد؟!

رسول اكرم ص خبر داده است که: «إِنَّ اللهَ لـَمَّا قَضَى الْـخَلْقَ كَتَبَ عِنْدَهُ فَوْقَ عَرْشِهِ: إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي».[[129]](#footnote-129)

(وقتی که خداوند از آفرینش مخلوقات فارغ شد، روی عرش نوشت که: رحمت من بر غضب وخشمم پیشی گرفته است.)

بزرگي عرش

خداوند عرش را به بزرگي و عظمت توصیف نموده است:

«ﭽ ﯧ ﯨ ﯩ ﭼ [مؤمنون:٨٦]

(و صاحب عرش عظيم است‌.)

رسول الله ص هم بزرگي و عظمت عرش را به دو صورت بيان نموده است:

اول: در قالب بزرگي و عظمت فرشتگاني كه حامل عرش الهي هستند چنانکه در سنن ابو داود به سند صحيح روایت شده که پیامبر اکرم ص فرمود:

**«أُذِنَ لِى أَنْ أُحَدِّثَ عَنْ مَلَكٍ مِنْ مَلاَئِكَةِ اللهِ مِنْ حَمَلَةِ الْعَرْشِ، إِنَّ مَا بَيْنَ شَحْمَةِ أُذُنِهِ إِلَى عَاتِقِهِ مَسِيرَةُ سَبْعِمِائَةِ عَامٍ ».**[[130]](#footnote-130)

(خداوند به من اجازه داده است تا درباره‌ی فرشته‌اي از فرشتگان حامل عرش الهی صحبت کنم؛ آن فرشته به اندازه­ای بزرگ است كه از شانه تا نرمه‌ی گوشش مسافت هفت صد سال راه است.)

دوم: در قالب ترسيم عظمت و بزرگي عرش در برابر آسمانها و زمين و کوچکی آنها در برابر عرش، چنانکه مي فرمايد:

(ما السموات السبع في الكرسي الا كحلقة ملقاة بأرض فلاة، وفضل العرش على الكرسي، کفضل تلک الفلاة علی تلک الحلقة».[[131]](#footnote-131)

(هفت آسمان و زمين در برابر كرسي مانند حلقه‌اي هستند كه در يك بيابان بزرگ افتاده باشد و بزرگي عرش در برابر كرسي مانند بزرگي همان بيابان در برابر آن حلقه است.)

خداوند، خود را به مستقر بودن برعرش و اينكه او پروردگار عرش است تمجید می‌کند

خداوند خود را به مستقر بودن بر عرش ستوده است؛ چنانکه مي فرمايد:

ﭽ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ ]طه:١ – ٥ [

‏ (طا. ها.‏ ما قرآن را براي تو نفرستاده‌ايم تا خويشتن را خسته و رنجور كني. ‏ليكن آن را براي پند و اندرز كساني فرستاده‌ايم كه از خدا مي‌ترسند. قرآن از سوي كسي نازل شده است كه زمين و آسمانهاي بلند را آفريده است. ‏او خداوند مهرباني بر عرش قرار گرفته است.) ‏ ‏

و مي فرمايد:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭼ [حديد:٤]

‏ (او است كه آسمانها و زمين را در شش روز آفريد و سپس بر عرش قرار گرفت. او مي‌داند چه چيز به زمين نازل و از آن، خارج مي‌شود و چه چيز از آسمان پایين مي‌آيد و بدان بالا مي‌رود. او در هر كجا كه باشيد، با شما است. و خداوند هر چه را که انجام مي­دهید، می‌بيند.) ‏

همچنین خداوند در آيات متعددی خود را مالك عرش معرفي نموده و خود را بدان ستوده است:

ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﭼ [بروج:١٥-١٦]

‏ (و او صاحب عرش و داراي مجد و عظمت است و ‏آنچه را که بخواهد، به انجام مي‌رساند.)‏ ‏

ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ [اسراء:٤٢]

(در اين صورت، قطعاً درصدد برمي‌آمدند كه بر صاحب عرش چيره شوند.)

ﭽ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ [توبه:١٢٩]

(به او توکل کرده‌ام و او صاحب عرش بزرگ است.)

« ﭽ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ [انبياء:٢٢]

(الله صاحب عرش، بسي برتر از آن چيزهایي است كه ايشان بدو نسبت مي‌دهند و به زبان مي­آورند.)

ﭽ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﭼ [مؤمنون:٨٦]

‏ (بگو: چه كسي صاحب آسمانهاي هفتگانه و صاحب عرش عظيم است‌؟)

در یکی از شعرهای عبدالله بن رواحه که خداوند را تمجید میکند، چنین آمده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شهدت بأنّ وعد الله حـق |  | وأنّ النّــــارمثوى الكافرينا |
| وأنّ العرش فوق الماءطاف |  | وفوق العــرش رب العالمینا |
| وتحمله مــــلائکة کـرام |  | مــــلائکة الإلــه مـسومینا |

(گواهي مي­دهم كه وعده‌ی پروردگار حق است و دوزخ جاي كافران است و عرش روی آب در گردش است و بالای آن پروردگار جهانیان قرار دارد که فرشتگان بزرگوار آن را حمل نموده و فرشتگان خدا یورش گران و مسلط کنندگان مؤمنان بر کافرانند كه با علامت‌هاي معینی مشخص­اند.)

ابن عبدالبر در کتاب "ا لاستيعاب" اين اشعار را نقل كرده و مي­گويد: «اين شعر از طرق صحيح نقل شده است».

قرار گرفتن خدا بر عرش به چه معنی است؟

ما چگونگي و نحوه­ی استقرار خداوند بر عرش را نمي­دانيم؛ زيرا ما از كيفيت ذات الهي خبر نداريم؛ اما معني و مفهوم استقرار را در لغت عرب مي­دانيم؛ عربها وقتی که کلمه‌ی «استوی» را بوسیله‌ی "علی" متعدی کنند، يكي از چهار معني زیرا را قصد   
مي­كنند، چنانکه تحقيقات علامه ابن قيم نشانگر آن است.

1ـ استقرار یافتن 2ـ بالای چیزی رفتن 3ـ مرتفع شدن 4ـ صعود کردن.[[132]](#footnote-132)

ابوالحسن اشعري نقل كرده كه معتزلیها «استوي» را به «استولي» به معنی چیره شدن تفسير كرده‌اند.[[133]](#footnote-133)

پس كساني که استوا را اینگونه تفسیر كرده‌اند، در واقع، پیرو معتزلیها هستند و اینها چه سلف بدی دارند.

اما اهل سنت و اصحاب حديث، استوای بر عرش را برای خدا ثابت دانسته، نه آن را نفي مي­كنند و نه كيفيتي براي آن قائل شده‌اند؛ چنانکه ابوالحسن اشعري از اهل سنت و اصحاب حديث اینچنين نقل نموده است.[[134]](#footnote-134)

اهل لغت براي ما نقل كرده‌اند كه علما و دانشمندان زبان عربي، آناني كه   
فطرت­شان با فلسفه آلوده نشده است، هرگز «استوا» را به «استولي» تفسیر نکردهاند.

ابوداود بن علي اصفهاني مي گويد: نزد ابن الاعرابي بودم که مردي به محضر او آمد و گفت: معني ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﭼ چیست‏؟ ابن الاعرابي پاسخ داد: معنی آن چنانکه خودش فرموده این است که: خداوند بالاي عرش است. آن مرد گفت: اي   
ابا عبدالله ـ كنيه ابن الاعرابي است ـ استواء به معني «استولي» یعنی چیره و غالب است. ابن الاعرابي گفت: تو از كجا مي­داني؟ عربها صرفا زمانی «استولي علي­ شئ» مي­گويند كه آن چیز، ضدي داشته باشد؛ و هرگاه یکی از آنها بر ديگري پيروز شود و غلبه پیدا کند، میگویند: «استولی علیه» یعنی بر او چیره و پيروز شد؛ مگر قول نابغه را نشنيده‌ای كه مي گويد:

|  |
| --- |
| الا لمثلك أومن أنت سابقه سبق الجواد إذا استولي علي الامد[[135]](#footnote-135) |

اين منهج و روش يعني دانستن معني استواء و عدم آگاهی از كيفيت آن و نهی از بحث و جدال در مورد آن، روش و شيوه‌ی سلف صالح است؛ هنگامی که از امام مالك سؤال شد، استوي در این آیه‌ چگونه است؟ امام مالک رحمه الله سرش را پایين انداخت بگونه‌ای که پیشانیش عرق كرد؛ سپس سرش را بلند نمود و فرمود: آری، درست است ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﭼ یعنی خداوند بر عرش قرار گرفته است همانگونه كه خودش بیان نموده است؛ اما نباید گفت: چگونه؟ زیرا کیفیت آن نامعلوم است و تو اهل بدعت هستي. آنگاه دستور داد تا آن مرد را بيرون كنند.[[136]](#footnote-136)

در روايتی ديگر از امام مالك رحمه الله چنين آمده است که:

«الكيف غير معقول، الاستواء منه غير مجهول، و الايمان به واجب، والسؤال عنه بدعة».[[137]](#footnote-137)

(کیفیت آن در دایره‌ی عقل نمی­گنجد و استواء برای او ثابت و قطعی است و ایمان به آن واجب است و سؤال در مورد آن، بدعت است.)

این که امام مالک میگوید: «غير مجهول» یعنی معلوم است. و معلوم هم به معنی مشخص بودن است؛ زيرا معلوم در لغت عرب، مفهومی دارد كه عربها به آن آگاه‌اند و عالم می­تواند آن را ترجمه و تفسیر کند. لذا بسياري از کسانی که این سخن را از امام مالك نقل كرده‌اند، نقل به معنی نموده‌اند و گفته‌اند: استوا معلوم است. ما باید بدانیم که در واقع، فرقی میان معنی «معلوم» با «غیر مجهول» وجود ندارد و هردو کلمه، یک مفهوم را می رسانند؛ پس «الاستواء معلوم» با «الاستواء غير مجهول» از لحاظ معني، يكي هستند.

قرطبي رحمه الله میگوید: «سلف و گذشتگان صالح جهت را از خداوند نفي نكرده و چنين سخني را نگفتهاند؛ بلكه همه‌ی آنها جهت را براي خدا ثابت دانسته‌اند. همانگونه كه كتاب خداوند آن را ثابت كرده و رسولش بدان خبر داده است.

همچنین هيچ كس این نکته را که خداوند حقیقتا بر عرش قرار دارد، انكار نکرده است و از آنجایی که عرش بزرگترین آفريده‌ي خداوند متعال است، به این امر اختصاص یافته است. اما اینکه از كيفيت استواء اظهار بي علمي كرده‌اند، بدین جهت است که هیج کس حقيقت خداوند را نمی داند.

امام مالك مي فرمايد: استواء ـ از نظر لغوی ـ معلوم است و نحوه‌ی آن، مجهول است و سؤال درباره‌ی آن، بدعت است؛ ام سلمه رضی الله عنها نيز چنين فرموده است و در این رابطه همین اندازه که بیان شد، كافي است».[[138]](#footnote-138)

9ـ خداوند كجاست؟

خداوند به ما خبر داده است كه او در آسمان و بر عرش مستقر است:

ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ [ملك:١٦-١٧]

‏ (آيا از كسي كه در آسمان است، خود را در امان مي‌دانيد كه دستور بدهد تا زمين شكافته شود و شما را فرو ببرد و آن گاه بلرزد و بجنبد و حركت كند؟ ‏يا اين كه از كسي كه در آسمان است خود را در امان مي‌دانيد كه طوفان شن بر شما گمارد؟ آن گاه خواهيد دانست كه تهديد من چگونه است.) ‏

رسول الله ص نيز درباره‌ی اينكه خداوند در آسمان است، خبر داده است؛ در صحيح بخاري و مسلم از ابو سعيد خدري روايت است که پیامبر اکرم ص فرمود: «أَلَا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينُ مَنْ فِي السَّمَاءِ، يَأْتِينِي خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً».[[139]](#footnote-139)

(آيا شما مرا امين نمي­دانيد حال آنكه من امين كسي هستم كه در آسمان است و خبرهاي آسمان هر صبح و شام به من مي‌رسد.)

همچنین رسول الله ص به مؤمن بودن كنيزي كه گفت خداوند در آسمان است، گواهي داد؛ شرح اين داستان از اين قرار است كه معاويه بن حكم سلمي كنيزش را كه در حفاظت گوسفندانش كوتاهي كرده بود، کتک زد؛ سپس پشيمان شد و نزد   
رسول الله ص آمد و اظهار ندامت وپشیمانی نمود و مي­خواست درباره‌ی آزاد كردن كنيزش از پیامبر اکرم ص كسب اجازه كند. پیامبر رحمت ص كنيز را نزد خود طلبيد و از وي پرسيد: خداوند كجا است؟ كنيزك گفت: خدا در آسمان است. سپس پیامبر ص درباره‌ی خودش از او پرسید و فرمود: من كيستم؟ كنيزك گفت: تو رسول الله ص هستي. آنگاه پیامبر ص خطاب به مالكش فرمود: «أَعْتِقْهَا فَإِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ» او را آزاد كن؛ زیرا او مؤمن است.[[140]](#footnote-140)

همچنین رسول الله ص بيماری را راهنمایی نمود که این دعا را برای خودش بخواند یا برادر مسلمانش با این کلمات برایش دعا کند و در این دعا تصريح شده است که خداوند در آسمان است: «**رَبَّنَا اللهَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ، تَقَدَّسَ اسْمُكَ، أَمْرُكَ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، كَمَا رَحْمَتُكَ فِي السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ رَحْمَتَكَ فِي الأَرْضِ وَاغْفِرْ لَنَا حُوبَنَا وَخَطَايَانَا، أَنْتَ رَبُّ الطَّيِّبِينَ، فَأَنْزِلْ شِفَاءً مِنْ شِفَائِكَ وَرَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ عَلَى هَذَا الْوَجَعِ فَيَبْرَأُ».**[[141]](#footnote-141)

(ای پروردگار ما! ای کسی كه در آسمان هستي، نام تو مقدس است، حكم تو در زمين و آسمانها است؛ همانگونه كه رحمت تو در آسمان است، رحمت خود را در زمين نيز قرار بده؛ ای پروردگار! گناهان ما را مورد بخشش قرار بده؛ چرا که تو پروردگار پاكان هستي. رحمتي از رحمت‌هاي خود و شفایي از شفاهای خود را بر اين بيماري نازل فرما تا شفا یابم.)

و در حديث عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما آمده است که رسول الله ص فرمود:

**« الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ، ارْحَمُوا مَنْ فِى الأَرْضِ يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِى السَّمَاءِ**».[[142]](#footnote-142)

(خداوند با آنان که اهل رحم و مهربانی هستند، مهربان است؛ پس بر اهل زمين رحم كنيد تا کسی که در آسمان است، بر شما رحم كند.)

در آسمان بودن خدا به چه معني است؟

منظور از در آسمان بودن خدا، اين نيست كه جسم آسمان او را احاطه كرده باشد؛ خداوند از چنين چيزي پاك و منزه است؛ بلكه منظور از آسمان علو و بلندی است چنانکه خداوند، خود را به علو و فوقيت توصیف نموده است:

ﭽ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﭼ [اعلى:1] ‏

(پروردگار والا مقام خود را تسبيح و تقديس كن.) ‏

ﭽ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭼ [بقرة:٢٥٥]

(کرسي او آسمانها و زمين را فرا گرفته است و نگاهداري آنها براي او مشکل نيست و او بلندمرتبه و سترگ است.)

خداوند بیان داشته که بالاتر از بندگانش مي­باشد:

ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﭼ [نحل:٥٠]

(فرشتگان از پروردگارشان که بر بالاي سرشان است، مي‌ترسند.)

ﭽ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﭼ [انعام:١٨]

(اوست قاهري که بالاتر از همه‌ی بندگان خويش است.)

رسول اکرم ص نیز در تمجيد پروردگارش در یکی از دعاهایش مي‌فرمايد:

«وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَىْءٌ»[[143]](#footnote-143) (تو آشكارى و بالاتر از تو هیچ چيزي وجود ندارد.)

ام المؤمنين زينب ب در برابر ساير ازواج پیامبر اكرم ص افتخار مي­نمود و مي­گفت:

«**زَوَّجَكُنَّ أَهَالِيكُنَّ، وَزَوَّجَنِى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَوَاتٍ**».2

(شما را خانواده­هایتان به عقد پیامبر اکرم ص درآورده‌اند؛ اما مرا خداوند از بالاي هفت آسمان به عقد آنحضرت ص درآورده است.)

ممکن نیست مسلماني كه عقيده‌اش را به خوبی درک نموده باشد، چنین تصور کند که در آسمان بودن خداوند بدین معنی است كه آسمان او را احاطه كرده است و او در آسمان قرار دارد؛ خداوند از چنين چیزی منزه و پاك است؛ چگونه چنين چیزی ممکن است حال آنکه آسمانها در برابر خداوند چيزي نيستند؛ چنانکه خداوند متعال می­فرماید:

ﭽ ﯰ ﯱ ﯲ ﭼ [زمر:٦٧]

(و آسمانها با دست راست او در هم پيچيده مي‌شود.)

ﭽ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭼ [انبياء:١٠٤]

‏ (روزي كه ما آسمان را درهم مي‌پيچيم به همان صورت كه طومار نامه‌ها در هم پيچيده مي‌شود.)

چند دلیل

دلایل زياد و روشني مبنی بر اينكه خداوند در آسمان است، وجود دارد که ذكر همه‌ی آنها در این نوشتار نمی­گنجد و تنها مي­توان آنها را فهرست وار به شرح زیر بيان نمود:

1ـ دلایلي كه به صراحت بیان می­دارند كه خداوند در آسمان است و ما در صفحات قبل به ذکر آنها پرداختیم.

2ـ دلایلي که دال بر قرار گرفتن خداوند بر عرش می­باشند که قبلاً به آنها نیز اشاره شد.

3ـ دلایلی که دال بر علو و بلندی او می باشند و اینکه او بر بندگان خود تفوق دارد، که بخشي از اين دلایل نيز ذكر گردید.

4ـ نصوصی که دال بر اين هستند كه بعضي از مخلوقاتش نزد او قرار دارند:

ﭽ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﭼ [اعراف:٢٠٦]

(بيگمان كساني كه نزد پروردگار تو هستند، خويشتن را بزرگتر از آن نمي‌دانند كه به پرستش خدا بپردازند.)

و درمورد شهدا نیز مي فرمايد:

ﭽ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ [آل عمران:١٦٩]

(بلكه آنان زنده‌اند و بديشان نزد پروردگارشان، روزي داده مي‌شود.)

باید دانست که در این زمینه نصوص زیاد دیگری نیز وجود دارد.

5ـ آیاتی که می­گویند بعضي از اشيا بسوي او بالا می‌روند مانند آیه­ی زیر که به بالا رفتن عیسی بسوی خداوند تصریح نموده است.

ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﭼ [نساء:١٥٨]

(بلكه خداوند او را بسوی خودش بالا برد.)

و مانند این که اعمال به سوی او بالا می‌روند:

ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ [فاطر:١٠]

(گفتار پاكيزه به سوي خدا اوج مي‌گيرد و خدا كردار پسنديده را بالا مي‌برد.)

همچنین نصوصی که به بیان بالا رفتن ارواح مؤمنان پرداخته‌اند:

ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ [اعراف:٤٠]

(بيگمان، كساني كه آيات ما را تكذيب مي‌كنند و خويشتن را بالاتر از آن مي‌دانند كه بدانها گردن نهند، درهاي آسمان بر روي آنان باز نمي‌گردد.)

آيه‌ی مذكور دال بر اين مطلب است كه درهاي آسمان به روی مؤمنان گشوده خواهد شد؛ چنانکه احاديث زيادي درباره‌ی تفسير اين آيه وارد شده است.

و نیز مانند اوج گرفتن و بالا رفتن فرشتگان بسوي خدا:

ﭽ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﭼ [معارج:٤]

(فرشتگان و جبرئيل به سوي او ـ پر مي‌كشند و ـ بالا مي‌روند.)

6ـ نصوصی که فرود آمدن فرشتگان را بیان می­دارند:

ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﭼ [نحل:٢]

(خداوند به دستور خود، فرشتگان را همراه با وحي بر هر كس از بندگانش كه خود بخواهد نازل مي‌كند.)

و درباره‌ی فرو فرستادن كتابها چنين آمده است:

ﭽ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﭼ [انعام:٩٢]

(اين ـ قرآن ـ كتاب مبارکی است كه ما آن را فرو فرستاده‌ايم.)

7- یکی دیگر از دلایل وجود خداوند در آسمان، بلندکردن دست‌ها و چشم‌ها بسوي او است و احاديث زيادي در این رابطه وارد شده‌اند كه رسول الله ص هنگام دعا و نیایش دستهایش را بسوي آسمان بلند می­نمود؛ همچنین هركس با مشكلي مواجه گردد، دست‌هایش را بسوي آسمان بلند می­نماید و دعا مي­كند.

هم چنين بلند كردن نگاه؛ در حديث صحيح آمده است كه رسول الله ص در دعاي بعد از وضو، چشم‌هایش را بسوي آسمان بلند می نمود.

8- از دلایل دیگر وجود خداوند در آسمان، اشاره كردن پیامبر اکرم ص به سوی آن با انگشتان مباركش مي­باشد؛ چنانكه در حديث حجة الوداع آمده است؛ بعد از اينكه حاضران در جمع گفتند: ما گواهي مي­دهيم كه شما وظيفه‌ی تبليغ را به نحو احسن انجام داده و حق نصيحت را بجا آورده‌ايد، پیامبر رحمت ص انگشت سبابه‌ی خود را به سوي آسمان بلند نمود و آن را تكان داد و فرمود: «اللهم اشهد، اللهم اشهد».[[144]](#footnote-144) (بار خدايا! تو گواه باش؛ بار خدايا! تو گواه باش.)

در پایان، اگر تمایل دارید که در زمينه‌ی وجود خداوند در آسمان، دلایل بیشتری را بدانید، به كتابهایی که علما در این موضوع نوشته اند، مراجعه نمایید.

بلند بودن خداوند با نزديك بودن او منافاتي ندارد

خداوند نزديك است و دعاي دعا كننده را هنگامي كه او را بخواند، اجابت   
می­نماید؛ خداوند پنهان و آشكار هر كس را مي­داند؛ او از گردن سواري ندا دهنده به شخص نزديك­تر است؛ او اسرار و رازهای درونی هر شخص را می­داند؛ از شاه رگ گردن انسان نزديكتر است؛ پيدا و پنهان را مي­داند؛ هر آنچه را كه در زمين فرو   
مي­رود و آنچه را كه از زمين بيرون مي­آيد و آنچه را كه از آسمان نازل مي­شود و آنچه را كه به طرف آن صعود مي­كند، همه را مي­داند؛ او با علم و قدرت خود، همراه   
آفریده­هایش می‌باشد؛ هر چيزي كه برای مخلوقات پنهان است براي خداوند آشكار می‌باشد؛ هيچ ‌چيز کوچک و بزرگی در زمين و آسمان از پروردگار پنهان نمي‌ماند؛ او با وجود اينكه بالا است، نزديك است؛ و در عین نزدیک بودن، بلند است؛ او اول و آخر و ظاهر و باطن است.

10-«خنديدن خداوند متعال»

خداوند متعال هرگاه و به هر نحوی كه بخواهد، مي­خندد؛ ما اين مطلب را باور داشته و صحت آن را مي­پذيريم؛ البته از چگونگي آن خبر نداريم و در پی دانستن آن نيز نيستیم.

در اين باره، احاديث صحيحي بشرح زير وارد شده است:

1ـ از ابوهريره روایت است كه رسول الله ص فرمود: «يَضْحَكُ اللهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ يَدْخُلَانِ الـْجَنَّةَ، يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَيُقْتَلُ، ثُمَّ يَتُوبُ اللهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيُسْتَشْهَدُ».[[145]](#footnote-145)

(خداوند به دو نفري كه يكي ديگري را به قتل مي رساند و هر دو وارد بهشت   
مي­شوند، مي­خندد؛ بدين معني كه يكي در راه خدا مي­جنگد و بوسيله‌ی ديگري كشته مي شود؛ سپس خداوند توبه‌ی قاتل را مي‌پذيرد و او نيز به شهادت مي­رسد؛ در نتيجه، هر دو وارد بهشت مي­شوند).

2ـ ابوهريره می‌گوید: شخصي نزد رسول الله ص آمد و گفت: اي پيامبر خدا! گرسنه هستم. رسول الله ص فردی را براي غذا نزد همسرانش فرستاد؛ اما آنجا غذایی وجود نداشت. رسول الله ص فرمود: «آيا كسي هست كه امشب او را مهمان كند تا اینکه مورد رحمت الهی قرار گیرد؟ مردي از انصار بلند شد و گفت: ای رسول خدا! من او را مهمان مي­نمايم. سپس آن مرد انصاري برخاست و به خانه­اش رفت و به همسرش گفت: این شخص، مهمان رسول الله ص می‌باشد؛ مبادا چیزی از او دریغ نمایی. همسرش گفت: بخدا سوگند که بجز غذای اطفالمان، چیز دیگری ندارم. مرد انصاري گفت: هرگاه بچه­ها شام خواستند، آنها را بخوابان و بعد از آن هم چراغ را خاموش كن و خودمان امشب چيزي نمی­خوريم. همسرش هم همین کا را انجام داد. آن مرد، صبح روز بعد نزد رسول الله ص رفت. آنحضرت ص فرمود: «خداوند از این کار شما تعجب كرد و خنديد. اینجا بود که خداوند متعال اين آيه را نازل نمود:

ﭽ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭼ [حشر:٩] [[146]](#footnote-146)

(و دیگران را بر خود ترجيح مي‌دهند، هرچند كه خودشان نيازمند باشند.)

3ـ در بخشی از حدیث طولانی ابوهریره  در صحیح بخاري آمده است که رسول الله ص فرمود: پس از آن، خداوند از قضاوت بين بندگان در حالي فارغ   
مي­شود كه فقط يكي از بندگانش بين بهشت و دوزخ بلاتكليف مانده است و او آخرين فرد دوزخي است كه وارد بهشت مي­شود؛ او كه چهره­اش به سوي دوزخ است،   
مي­گويد: پرودگارا! چهره­ام را از دوزخ برگردان. زيرا وزش هواي آتشين آن، حالم را به هم مي­زند و شعله­هاي آتشينش مرا مي­سوزاند. خداوند مي­فرمايد: اگر اين خواسته­ات را برآورده سازم، چيز ديگري نمي­خواهي؟ مي­گويد: سوگند به عزتت، كه نمي­خواهم. و چندين عهد و پيمان ديگر مي­بندد. خداوند چهره­اش را از جانب دوزخ برمي­گرداند. وقتي چهره اش به سوي بهشت مي­شود و شادابي آنرا مي­بيند، ابتدا اندكي سكوت   
مي­كند؛ سپس مي­گويد: پروردگارا! مرا نزديك دروازه‌ی بهشت ببر. خداوند به او   
مي­گويد: مگر تو آن همه عهد و پيمان نبستي كه چيز ديگري نخواهي؟! مي­گويد: پروردگارا! مرا شقي­ترين بنده­ات مگردان. خداوند مي­فرمايد: اگر اين خواسته­ات را نيز برآورده سازم، چيز ديگري نمي­خواهي؟ مي­گويد: سوگند به عزتت كه چيز ديگري   
نمي­خواهم. خداوند او را نزديك دروازه‌ی بهشت مي­برد. وقتي چشمش به زيبایيها و شادابيهاي بهشت مي­افتد، لحظه­اي سكوت مي­كند؛ سپس مي­گويد: خدايا! مرا وارد بهشت گردان. خداوند مي­فرمايد: واي بر تو اي فرزند آدم! چقدر عهد شكن هستي! مگر تو با من، آن همه عهد و پيمان نبستي كه چيز ديگري نخواهي. مي­گويد: پروردگارا ! مرا شقي­ترين بنده­ات مگردان. خداوند به اين رفتار بنده­اش مي­خندد و بعد از آن به او می‌گوید: وارد بهشت شو». [[147]](#footnote-147)

در صحیح مسلم به روایت از عبدالله ابن مسعود چنین آمده است که خداوند به او مي‌گويد: آيا اگر دنيا و مانند آن را به تو بدهم، خشنود می­شوی؟ آن مرد   
مي­گويد: پروردگارا! مرا مسخره مي­كني حال آنکه تو رب العالمين هستي؟   
رسول الله ص وقتي که اين حديث را تا اينجا بيان نمود، خنديد. مردم پرسیدند: ای رسول خدا! چرا می­خندی؟ رسول الله ص فرمود: چون پروردگار خنديد، مرا نیز خنده آمد. هنگامی که آن مرد گفت: مرا مسخره مي‌كني حال آنكه تو رب العالمين هستي، پروردگار خنديد. به هرحال، پروردگار در جواب آن مرد مي­فرمايد: من تو را مسخره نمي­كنم؛ من هر چه بخواهم، می توانم انجام دهم.[[148]](#footnote-148)

11، 12- نزول و آمدن پروردگار متعال

ابو هريره می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «يَنْزِلُ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ، فَيَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِى فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ وَمَنْ يَسْأَلُنِى فَأُعْطِيَهُ؟ وَمَنْ يَسْتَغْفِرُنِى فَأَغْفِرَ لَهُ؟**»**[[149]](#footnote-149)

(خداوند متعال شبانه بعد از گذشتن دو سوم شب به آسمان دنيا فرود مي‌آيد و   
مي­فرمايد: چه كسي از من مي­خواهد تا وي را اجابت كنم؟ چه كسي از من درخواستی دارد تا به او بدهم؟ چه كسي از من طلب آمرزش مي‌كند تا او را بيامرزم؟)

قرآن تصريح نموده كه خداوند در روز قيامت براي قضاوت و داوری مي­آيد:

ﭽ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﭼ [بقره:٢١٠]

‏ (آيا آنان كه راه صلح و آشتي نمي‌پويند و دين اسلام را نمي‌جويند، انتظار دارند كه خدا و فرشتگان در زير سايه‌بانهاي ابر به سوي ايشان بيايند؟! حال آن كه فرمان انجام پذيرفته است.) ‏

ﭽ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﭼ   
[فجر:٢١–٢٢]

‏ (هرگز! هرگز! ـ حقيقت آن چنان نيست كه مي‌پنداريد ـ زماني كه زمين سخت درهم كوبيده مي‌شود و صاف و مسطّح مي‌گردد و پروردگارت بيايد و فرشتگان صف صف حاضر آيند.) ‏

ابن مسعود می‌گوید: رسول الله ص فرمود:

«**يَجْمَعُ اللهُ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ قِيَامًا أَرْبَعِينَ سَنَةً شَاخِصَةً أَبْصَارُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ يَنْتَظِرُونَ فَصْلَ الْقَضَاءِ، قَالَ: وَيَنْزِلُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الْكُرْسِيِّ**».[[150]](#footnote-150)

(خداوند اولين وآخرين مخلوقات را در روز قيامت برای مدت چهل سال در يك جا جمع مي‌كند؛ آنان چشم‌ها را بسوي آسمان بلند كرده منتظر فيصله و قضاوت خداوند هستند؛ و خداوند در زير سايه‌هاي ابر از عرش به سوي كرسي فرود مي‌آيد).

13- سخن گفتن خداوند

خداوند هرگاه و هرگونه كه بخواهد سخن مي‌گويد و سخن او با سخن بندگان هیچ گونه شباهتي ندارد؛ خداوند با بعضي از بندگانش سخن گفته و آنان نيز با او سخن گفته‌اند؛ پيامبر خدا موسی یکی از آنان است:

ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ [نساء:١٦٤-١٧٦]

(وخداوند حقيقتا ـ از پشت حجاب بدون واسطه ـ با موسي سخن گفت.)

همچنین خداوند گفتگویي را كه ميان او و موسی صورت گرفت، براي ما بيان می­نماید و مي­فرمايد:

ﭽ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭼ [اعراف:١٤٤–١٤٣]

(موسی گفت: پروردگارا! خويشتن را به من نشان بده تا تو را ببينم. خداوند فرمود: هرگز ـ در دنیاـ مرا نمي‌بيني؛ ليكن به كوه بنگر؛ اگر کوه بر جاي خود استوار ماند، تو هم مرا خواهي ديد. امّا هنگامي كه پروردگارش بر كوه تجلی نمود، آن را درهم كوبيد و موسي بيهوش و نقش زمين گرديد. وقتي كه به هوش آمد، گفت: پروردگارا! تو منزّهي؛ من توبه می­کنم و نخستينِ مؤمنان هستم. ‏‏خداوند فرمود: اي موسي! من تو را با رسالتهاي خويش و با سخن گفتنم ـ با تو از فراسوي حجاب و بدون واسطه ـ بر مردمان برگزيدم؛ پس آنچه به تو داده‌ام برگير و از زمره‌ی شكرگزاران باش.) ‏

با آدم وحواء نیز سخن گفت:

ﭽ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﭼ [اعراف:٢٢]

(پروردگارشان به آنها ندا داد كه آيا شما را از آن درخت، نهي نكردم و به شما نگفتم كه اهريمن دشمن آشكارتان است.)

همچنین خداوند با جبرئیل امین سخن میگوید؛ در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابوهریره روایت است که رسول الله ص فرمود:

«**إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ: إِنَّ الله قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا، فَأَحِبَّهُ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِي جِبْرِيلُ فِي السَّمَاءِ: إِنَّ الله قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا، فَأَحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَيُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ**».[[151]](#footnote-151)

(هرگاه، خداوند، بنده­اي را دوست داشته باشد، به جبرئيل، ندا مي­دهد كه خداوند، فلاني را دوست دارد؛ تو نيز او را دوست بدار. پس جبرييل، او را دوست مي­دارد و به اهل آسمان، ندا مي­دهد كه خدا، فلاني را دوست دارد، شما نيز او را دوست بداريد. پس اهل آسمان هم او را دوست مي­دارند. سپس به همين ترتيب، مقبول اهل زمين نيز مي­گردد).

هنگامی که خداوند سخن میگوید، فرشتگان صدای او را می­شنوند؛ در صحیح بخاری از ابوهریره روایت شده است که پیامبر اکرم ص فرمود: «إِذَا قَضَى اللهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتْ الْـمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ، فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: الـْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ».[[152]](#footnote-152)

(هنگامی که خداوند مسئله‌اي را در آسمان، فيصله می­نمايد، فرشتگان به نشانه‌ی اطاعت از دستور او، بالهايشان را بهم مي‌زنند طوريكه صداي آنها مانند صداي زنجيري است كه بر سنگي بيفتد. و پس از آنكه اضطراب دلهايشان برطرف گردد، مي‌پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ ـ فرشتگان مقرب ـ مي‌گويند: خداوند، حق گفته و او بلند مرتبه و بزرگ است.)

امام بخاری رحمه الله حدیث فوق را در تفسیر این آیه آورده است:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭼ [سبأ:٢٣]‏

(هيچ گونه شفاعتي در پيشگاه خدا سودمند واقع نمي‌گردد، مگر شفاعت كسي كه خدا بدو اجازه دهد و چون بيم از دلهايشان برود، گويند: پروردگارتان چه گفت؟ گويند : سخن حق گفت و او بلند مرتبه و بزرگ است.)

امام بخاری رحمه الله این آیه را عنوان یک باب در صحیح خود قرار داده است و بعد از آن میگوید: «خداوند نفرمود (ماذا خلق ربکم) یعنی پروردگارت چه چیزی را آفرید. و در این باب، توضیحی را که مسروق از ابن مسعود روایت نموده است، آورده به این مضمون که: «**إِذَا تَكَلَّمَ اللهُ بِالْوَحْيِ سَمِعَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ شَيْئًا، فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَسَكَنَ الصَّوْتُ عَرَفُوا أَنَّهُ الْـحَقُّ وَنَادَوْا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟**»

(وقتی که خداوند وحی می­فرستد وسخن میگوید، اهل آسمانها چیزی می­شنوند و هنگامی که صدا آرام گردید و ترس و وحشت از دلهایشان برطرف شد، متوجه   
می­شوند که آن، صدای خداوند بوده؛ لذا ندا می­دهند و میگویند: پروردگارت چه فرمود؟)

همچنین امام بخاری حدیث دیگری را که سند آن معلق است به روایت جابر از عبد الله بن انیس آورده که ایشان می‌گوید: شنیدم رسول الله ص فرمود:

«**يَحْشُرُ اللهُ الْعِبَادَ، فَيُنَادِيهِمْ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ مَنْ بَعُدَ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ قَرُبَ: أَنَا الـْمَلِكُ، أَنَا الدَّيَّانُ**».[[153]](#footnote-153)

(خداوند بندگان را حشر می­نماید؛ آنگاه آنان را با صدایی فرا می­خواند که همانگونه که افراد نزدیک آنرا می­شنوند افراد دور نیز می­شنوند: من پادشاه هستم، من دیان ـ جزا دهنده ـ هستم.)

امام بخاری در کتاب "خلق افعال العباد " در توضیح این حدیث میگوید: «این حدیث دلیل بر این است که صدای خداوند هیچگونه شباهتی با صدای مخلوقات ندارد؛ زیرا صدای خداوند همانگونه که از نزدیک شنیده می­شود، از دور نیز شنیده می­شود و فرشتگان با شنیدن آن بیهوش می­شوند و بر زمين می­افتند.» [[154]](#footnote-154)

قابل یادآوری است که خداوند با صدایی سخن میگوید که با صدای هیچ یک از مخلوقاتش شباهتی ندارد؛ چنانکه از حدیثی که بخاری از ابو سعید خدری روایت نموده که ایشان میگویند: پیامبر اسلام ص فرمود:

«**يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا آدَمُ، يَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، فَيُنَادَى بِصَوْتٍ: إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُخْرِجَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بَعْثًا إِلَى النَّارِ**».[[155]](#footnote-155)

(خداوند متعال مي­فرمايد: اي آدم. آدم در جواب مي­گويد: آماده و گوش به فرمان توام. خداوند خطاب به او با صدایی مي­فرمايد: خداوند به تو فرمان میدهد که از میان فرزندانت گروهی را برای آتش جدا کن.)

همچنین روز قیامت، خداوند با فرشتگان سخن میگوید:

ﭽﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ [سبأ:٤٠-٤١]

‏(و به ياد آور روزي را كه خداوند جملگي آنان را گرد مي‌آورد و سپس به فرشتگان مي‌گويد: آيا اينان شما را پرستش مي‌كرده‌اند؟! فرشتگان ‏‏مي‌گويند: تو منزّهي؛ تنها تو يار و ياور ما بوده‌اي نه آنان؛ بلكه ايشان جنّيان را مي‌پرستيده‌اند و اكثر آنان بديشان ايمان داشته‌اند.) ‏

همچنین از روی تهدید و برای ساکت گرداندن كافرانی که پیامبر را تکذیب نمودند، مي­فرمايد:

ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﭼ [نمل:٨٣–٨٤]

‏ (اي پيامبر! روزي را به ياد آور كه گروه عظيمي از همه‌ی ملّتهایی که آيات ما را تكذيب مي‌كرده‌اند، گرد مي‌آوريم. پس آنان به يكديگر ملحق و در كنار همديگر نگاه داشته مي‌شوند.‏ سپس هنگامی كه مي‌آيند، خداوند مي‌فرماید: آيا آيات مرا تكذيب كرديد بدون آنكه كاملاً از آنها آگاهي داشته باشيد؟! اصلاً ـ شما در دنيا ـ چه كار   
مي­كرده‌ايد؟) ‏

خداوند به اهل بهشت سلام مي­دهد:

ﭽ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭼ [یس:٥٨]

‏ (از سوي پروردگاري مهربان، بديشان سلام گفته مي‌شود.) ‏

خداوند با اهل بهشت سخن مي­گويد؛ ابو سعيد خدري روايت مي نماید که رسول الله ص فرمود:

«إِنَّ االلهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لأَهْلِ الـْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْـجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لا نَرْضَى، وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَبِّ، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا». [[156]](#footnote-156)

(خداوند متعال خطاب به بهشتيان مي فرمايد: اي بهشتيان! آنان مي­گويند: لبيك اي پروردگار! ما آماده‌ی خدمتيم. مي­فرمايد: آيا راضي و خشنود هستيد؟ مي­گويند: چرا راضي نباشيم؟ تو به ما نعمت­هايي ارزاني داشته­اي که به هيچ يک از مخلوقات­ات عنايت   
نکرده­اي. خداوند مي­فرمايد: بهتر از اين، به شما عنايت مي­کنم. آنان مي­گويند: پروردگارا! چه چيزي بهتر از اين است؟ مي­فرمايد: رضايت و خشنودي­ام را شامل حال شما مي­گردانم و بعد از آن، هرگز از شما ناخشنود نمي­شوم.)

سخنان خداوند در حساب نمي‌گنجد

خداوند متعال مي­فرمايد:

ﭽ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﭼ [کهف:١٠٩]

‏ (بگو: اگر دريا براي نگارش سخنان پروردگارم جوهر شود، دريا پايان مي‌گيرد پيش از آن كه سخنان پروردگارم پايان پذيرد؛ هر چند هم همسان آن دريا را به عنوان كمك بدان بيفزایيم و مركّب و جوهرش نمایيم.) ‏

قرآن سخن خداوند است

قرآن در واقع، سخن خداوند است و هیچ شك و تردیدی در مورد آن، وجود ندارد؛ خداوند عز و جل مي­فرمايد:

ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ [توبه:٦]

‏ (اگر يكي از مشركان از توی پیامبر پناهندگي خواست، او را پناه بده تا كلام خدا ـ يعني آيات قرآن ـ را بشنود.) ‏

در جایي ديگر مي‌فرمايد:

ﭽﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﭼ [فتح:١٥]

‏(هنگامي كه شما براي به دست آوردن غنایم بيرون رفتيد، بازپس‌ماندگان خواهند گفت: بگذاريد ما هم همراه شما شويم ـ و در اين جهاد شركت كنيم ـ آنان مي‌خواهند سخن خدا را دگرگون كنند! ـ خدا وعده‌ی غنایم خيبر را تنها به شركت‌كنندگان سفر حديبيه اختصاص داده است و بس ـ . بگو: شما هرگز همراه ما نخواهيد شد. پروردگارتان پيش از اين، چنين فرموده است.)

و در جایی دیگر مي‌فرمايد:

ﭽ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﭼ [لقمان:٢٧] ‏

(اگر همه‌ی درختاني كه روي زمين هستند، قلم شوند و دريا و هفت دريای دیگر برای كمك اين دريا مركّب گردد، سخنان خداوند پايان نمي‌گيرند. همانا خداوند عزيز و حكيم است.) ‏

ابن كثير در تفسير اين آيه مي­گويد: «خداوند در این آيه از عظمت، بزرگي، اسمای حسني، صفات والا و كلمات تام و کامل خود كه هيچ بشري از كنه آنها خبر ندارد و نمی­تواند آنها را برشمارد، سخن می­گوید؛ همانگونه که سید بشریت محمد ص در این زمینه مي­فرمايد: (**لاَ أُحْصِيْ ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ)**[[157]](#footnote-157) (پروردگارا! آنچنان كه حق ستايش تو است، نمى­توانم آنرا بجاى آورم، بدون ترديد تو آنچنانى كه خود   
فرموده­اى.) و خداوند متعال در این باره مي فرمايد: ﭽ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﭼ [لقمان:٢٧] يعني اينكه اگر تمام درخت‌هاي روي زمين به قلم، و درياها به جوهر تبدیل شوند و هفت برابرشان نیز بر آنها افزوده شود و بوسیله‌ی آنها سخنان خداوند كه دال بر عظمت، بزرگي و جلال او هستند، نوشته شوند؛ قلم‌ها تمام شده و دريا خاتمه مي­يابند ولي سخنان متعلق به صفات، عظمت و جلال خداوند تمام نمي­شوند».[[158]](#footnote-158)

حسن بصري رحمه الله می­گوید: «اگر درخت‌هاي روي زمين به قلم، و آب درياها به جوهر تبدیل شود، آب درياها تمام می­شود و قلم‌ها می­شکنند اما سخنان خداوند در وصف خودش به پایان نمی­رسند؛ خداوند به حق فرموده است که: ﭽ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﭼ [اسراء:٨٥] یعنی فقط دانش اندكي به شما داده شده است.»

14- محبت خداوند

در كتاب خدا و سنت پیامبرشص آمده است كه خداوند اعمال و اقوال مشخص و معینی را دوست دارد؛ همچنین بعضي از بندگانش را كه متصف به صفات ويژه­ای هستند که خودش بیان نموده است، دوست دارد.

و ما را از اين صفات آگاه ساخته تا براي متصف شدن به آنها مبادرت ورزيم و کارهایی را انجام دهیم و سخنانی را بر زبان بیاوریم که مورد پسند ایشان هستند و اینگونه محبت خداوند متعال شامل حال ما گردد.

خداوند متعال در قران کریم می‌فرماید:

ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﭼ [توبة:٤] (بيگمان خداوند پرهيزگاران را دوست دارد.)

ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ [آل عمران:١٣٤]

(وخداوند نيكوكاران را دوست دارد.)

ﭽ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﭼ [بقره:٢٢٢]

(بي‌گمان خداوند توبه‌کنندگان و پاكان را دوست ‌دارد.)

ﭽ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ [آل عمران:١٤٦] (و خداوند شكيبايان را دوست ‌دارد.)

ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭼ [مائده:٤٢] (بيگمان خداوند دادگران را دوست ‌دارد.)

ﭽ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭼ [آل عمران:١٥٩] (خدا توكّل‌كنندگان را دوست ‌دارد.) ‏

ﭽ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﭼ [صف:٤] ‏(خداوند كساني را دوست ‌دارد كه در راه او متحد و يكپارچه در خط و صف واحدي مي‌رزمند، انگار ديوار سربي بزرگي هستند.) ‏

در صحیح بخاري و مسلم آمده است که رسول الله ص فرمود:

«**كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ**».[[159]](#footnote-159)

(دو کلمه وجود دارد که بر زبان، سبک، ولي در ترازوي اعمال، سنگين، و نزد خداوند، محبوب اند: «**سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، وَ سُبْحَانَ الله الْعَظِيمِ».**

سمره بن جندب می­گوید: رسول الله ص فرمود:

«**"أَحَبُّ الْكَلامِ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعٌ: سُبْحَانَ اللهِ، وَالـْحَمْدُ للهِ، وَلاَ إِلَهَ إِلا اللهُ، وَاللهُ أَكْبَرُ، لا يَضُرُّكَ بِأَيِّهِنَّ بَدَأْتَ**».[[160]](#footnote-160)

(محبوبترین کلمات نزد خداوند چهار کلمه­اند: **سُبْحَانَ اللهِ، الـْحَمْدُ لِله، لا إِلَهَ إِلا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ.** و با هرکدام از آنها که آغاز نمایید، اشکالی ندارد.)

همچنین رسول الله ص به أشج قبیله‌ی عبدالقيس فرمود: « إِنَّ فِيكَ خَصْلَتَيْنِ يُحِبُّهُمَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: الْحِلْمُ وَالأَنَاةُ».[[161]](#footnote-161)

(تو از دو خصلت برخورداري كه خداوند آنها را دوست دارد: عقل و بردباري.)

عباده بن صامت می‌گوید: رسول الله ص فرمود:

«**مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللهِ أَحَبَّ اللهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللهِ كَرِهَ اللهُ لِقَاءَهُ**».[[162]](#footnote-162)

(‌هرکس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد. وهرکس كه ملاقات خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست ندارد‌.)

و بايد بدانیم که خداوند آن مجموعه از اعمال، اخلاق و سخنانی را دوست دارد، كه رسول الله ص آنها را بیان داشته و خودش را بدانها آراسته است؛ اينجا است كه خداوند متعال در يك آيه بطور بسيار واضح و روشن بيان فرموده است كه تنها راه محبت خداوند پیروی از رسول الله ص مي­باشد:

ﭽ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭼ [آل عمران:٣١]

(بگو: اگر خدا را دوست ‌داريد، از من پيروي كنيد تا خدا شما را دوست بدارد.)

15،16 - خداوند امور ناپسند و زشت را مکروه و مبغوض مي دارد

اعمالی وجود دارد كه خداوند آنها را نمي‌پسندد؛ بلكه مكروه و مبغوض مي­دارد؛ مكروه و مبغوض داشتن آنها از جانب خداوند بگونه‌اي است كه شايسته‌ی شأن و مقام او است. یکی از اعمال مكروه نزد خداوند فساد و تباهی در زمین است:

ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﭼ [بقره:٢٠٥] (و خداوند فساد و تباهي را دوست ندارد.)

ﭽ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﭼ [مائده:٦٤] (و خداوند مفسدان و تباهكاران را دوست ‌ندارد.)

همچنین در آیات قرآن کریم آمده است كه خداوند كافران، ستمكاران، اسراف کنندگان، متكبران، تجاوزكاران، خيانت كاران، حيله گران، انسانهاي مغرور، خود خواهان و عياشان را دوست ندارد.

همچنین در قرآن کریم آمده است که:

ﭽ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﭼ [توبة:٤٦]

(امّا خداوند بيرون ‌شدن و حركت ‌كردن آنان را ـ به سوي ميدان نبرد ـ نپسنديد و ايشان را از آن بازداشت.)

عايشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «أَبْغَضُ الرِّجَالِ إِلَى اللهِ الأَلَدُّ الـْخَصِمُ».[[163]](#footnote-163) (مبغوض­ترين اشخاص نزد خداوند، شخص ستيزه جو و لجوج است).

براء بن عازب  میگوید: شنیدم که رسول الله ص در مورد انصار فرمود: «مَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللهُ».[[164]](#footnote-164)

(هر كس، آنها را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست مي­دارد و هركس، به آنها بغض ورزد، خداوند نیز به او بغض می­ورزد.)

17- رؤيت خداوند

خداوند در دنيا ديده نمي­شود؛ موسي آرزو نمود که در دنیا خدا را ببیند؛ اما خداوند به او گفت كه در دنيا نمي‌تواند او را ببيند و چنين چيزي برايش مقدور نيست حتي كوه محكم و استوار هم توانایی آن را را ندارد:

ﭽ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ [اعراف:١٤٣]

‏ (هنگامي كه موسي به ميعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض كرد: پروردگارا! خويشتن را به من بنماي تا تو را ببينم. خداوند فرمود: مرا نمي‌بيني و ليكن به كوه بنگر؛ اگر کوه بر جاي خود استوار ماند، تو هم مرا خواهي ديد. پس هنگامي كه پروردگارش بر کوه تجلی نمود، آن را درهم كوبيد و موسي بيهوش شد و نقش زمين گرديد.)

قابل یادآوری است که علما درباره‌ی اينكه شب معراج، رسول الله ص خداوند را دیده است یا نه، اختلاف نظر دارند؛ قول صحیح اين است كه آنحضرت ص در شب معراج خدا را رؤيت ننموده است؛ از عايشه رضی الله عنها با سند صحيح روایت شده است که فرمود:

«**مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللهِ الْفِرْيَةَ.**»[[165]](#footnote-165)

(هركس معتقد باشد كه محمد ص پرودگارش را ديده است، دروغ بزرگي به خدا نسبت داده است.)

آنچه در سطور بالا درباره‌ی رؤيت خداوند بيان گرديد، متعلق به دنيا است؛ اما در جهان ديگر، قضیه به گونه‌ی دیگری است؛ زيرا در آخرت، انسانها مجدداً و با كيفيت جدیدی آفریده می­شوند؛ مگر در احاديث نيامده است كه خورشيد در روز قيامت به انسانها نزدیک می­شود بگونه‌اي كه بيش از يك ميل با انسانها فاصله نخواهد داشت؛ اما با اين وجود، انسانها ذوب نمي­شوند! مگر اين طور نيست كه انسانها در قيامت بعد از زنده شدن نمي‌ميرند و از بين نمي­روند، حتي اهل دوزخ هرگاه پوست بدن آنها بسوزد و زغال شود، خداوند پوست آنها را دوباره مي‌سازد تا بدين طريق همواره در عذاب باشند، اما هرگز مرگی نخواهند داشت.

بله، روز قيامت، مؤمنان می­توانند پروردگارشان را ببینند؛ حتي ارزنده‌ترين نعمتي كه روز قيامت به بهشتیان داده مي­شود، فرصت نگاه كردن به سوي پروردگار است و كفار از اين نعمت عظيم محروم هستند.

ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ [مطففين:١٥]

‏ (قطعاً روز قیامت، آنان از پروردگارشان در حجابند و نمی­توانند او را ببینند.) ‏

اما بندگان برگزيده و پاك خداوند از اين نعمت عظيم بهره‌مند خواهند بود.

ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ [قيامت:٢٢–٢٣]

‏ (در آن روز، چهره‌هایي تر وتازه هستند و بسوی پروردگارشان نگاه می­کنند.)

اين گروه، همان بندگان پاک و ابرار هستند كه قران کریم در مورد آنان می‌فرماید:

ﭽ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﭼ [مطففين:٢٢-٢٣]

‏ (بي‌گمان، نيكان در ميان انواع نعمتهاي فراوان بهشت بسر می­برند و ‏بر تختهاي مجلّل ـ بهشتي ـ تكيه مي‌زنند و ـ پروردگارشان ـ را نگاه می کنند.) ‏ ‏

اين نگاه به چهره‌ی پروردگار، همان نعمت افزوني است كه خداوند آن را به مؤمنان وعده داده است؛ چنانکه مي­فرمايد:

ﭽ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭼ [یونس:٢٦]

(كساني كه كارهاي خوب انجام می دهند، منزلت نيكو يعني بهشت از آن ايشان است و افزون بر آن ـ نگاه به پروردگار هم ـ دارند.)

این افزون، همان چیزی است که در آيه‌ی ديگری چنين آمده است:

ﭽ ﰝ ﰞ ﰟ ﰠ ﰡ ﰢ ﭼ [ق:٣٥]

‏ (در بهشت هرچه بخواهند، براي آنان هست؛ افزون بر آن، نزد ما نعمتهاي ديگري وجود دارد.) ‏

در روايات متواتر نيز به صراحت بیان شده است كه مؤمنان روز قيامت، خداوند را خواهند ديد؛ ابوهريره می‌گوید: عده ای از مردم از رسول الله ص پرسیدند: آيا روز قيامت، پروردگارمان را خواهيم ديد؟ رسول اكرم ص فرمود:

«هَلْ تُضَارُّونَ فِى رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ؟» آيا در شب چهاردهم براي دیدن ماه مشكلي داريد؟ گفتند: خير، اي پيامبر خدا. پيامبر اکرم ص فرمود: «هَلْ تُضَارُّونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ؟» آيا در ديدن خورشيد در روز آفتابي مشكلی داريد؟ همه گفتند: خير، اي پيامبر گرامي. آنگاه رسول الله ص فرمود: «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ» روز قيامت، شما خدا را اینگونه خواهيد ديد.[[166]](#footnote-166)

در صحیح بخاري و مسلم از جرير بن عبدالله روایت است که گفت: شب چهاردهم، خدمت نبي اكرم ص نشسته بوديم؛ ايشان به سوي ماه، نگاه كرد و فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لا تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لا تُغْلَبُوا عَلَى صَلاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا».[[167]](#footnote-167)

«همين طور كه اين ماه را مي­بينيد، پروردگارتان را خواهيد ديد؛ در اين مورد، هيچ مزاحمتي براي شما، وجود نخواهد داشت. ـ اگر مي خواهيد ديدار خداوند نصيب شما شود ـ سعي كنيد بر نمازهاي صبح و عصر، مواظبت نماييد.)

و در صحيح مسلم به روايت از صهیب آمده است که رسول الله ص فرمود:

«**إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الـْجَنَّةِ الـْجَنَّةَ، يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا الـْجَنَّةَ وَتُنَجِّنَا مِنْ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ:** ﭽ ﭒ ﭓ ﭔ   
ﭕﭖ ﭼ [یونس:٢٦][[168]](#footnote-168)

(بعد از اينكه اهل بهشت، وارد بهشت شدند، خداوند از آنان مي‌پرسد: چيز ديگري هم مي­خواهيد كه به شما بدهم؟ آنان مي­گويند: مگر چهره­های ما را سفید ننمودی؟ مگر ما را از دوزخ نجات ندادی و وارد بهشت ننمودي»؟ رسول الله ص فرمود: «آنگاه خداوند موانع را بر مي‌دارد؛ پس بهشتیان حس مي‌كنند كه هيچ نعمتي بزرگتر از ملاقات و رؤيت پروردگار به آنان داده نشده است». بعد رسول الله ص اين آيه راتلاوت نمود: ﭽ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭼ (كساني كه كارهاي نيكو مي‌كنند، منزلت نيكو ـ يعني بهشت ـ از آن ايشان است و افزون بر آن ـ هم دیدار پروردگار را ـ دارند.)

در صحیح بخاري و صحیح مسلم به روايت از ابوموسي اشعري آمده است که رسول الله ص فرمود:

«جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلاَّ رِدَاءُ الْكِبْرِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ».[[169]](#footnote-169)

(دو باغ­اند كه ظروف و هر چه در آنها وجود دارد از نقره ساخته شده است. و دو باغ ديگر وجود دارد كه ظروف و هر چه در آنها است از طلا ساخته شده است. و در بهشت عدن بين مردم و نگاهشان به چهره‌ی پروردگار، فقط حجاب كبريايي وجود دارد.)

18- علم خداوند

همه‌ی ما بخوبي مي­دانيم كه خداوند متصف به صفت علم است و خداوند خود را به چند اسم كه اشاره به صفت علم او دارند، نام گذاری نموده است که از جمله­ی آنها «عليم» است:

ﭽ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ [شعراء:٢٢٠] ‏ (او بس شنوا و آگاه است.) ‏

یکی دیگر از آنها اسم «خبير» است؛ صفت خبير مختص اين معني و مفهوم است كه او مي داند آنچه را كه شدني است پيش از اينكه بوجود آمده باشد. یکی دیگر اسم «حكيم» است؛ صفت حكيم مختص به اين معني است كه امور ريز و دقیق را مي داند. یکی دیگر اسم «شهيد» است؛ شهید به اين معني است كه او پيدا و پنهان را مي­داند و هيچ چيزي از وي پنهان نيست. یکی دیگر اسم «حافظ» است؛ صفت حافظ اين معني را می­رساند که آنچه را كه مي­داند، فراموش نمي‌كند. یکی دیگر اسم «محصي» است؛ و آن به این معني است که كثرت چیزها و موجودات مانند نور خورشيد، شدت وزيدن باد و افتادن برگ درختان او را از دانستن مشغول نمي‌كند؛ بلکه خداوند هنگام وزيدن باد تند به حركات هر برگی آگاه است.

علم خداوند شامل كليات و جزئيات می­شود

فلاسفه بر اين پنداراند كه خداوند تنها به كليات علم دارد؛ اما به جزئيات و امور ريز، علم ندارد. بايد گفت كه آنان در اين پندار، دروغ می­گویند؛ چرا كه علم خداوند محيط و فراگیر است و هيچ چيزی در زمين و آسمانها بر وي پوشيده نيست؛ هر حركت و جنب و جوشی چه در خشكي و چه در دريا را مي­داند؛ هيچ برگي از درختي نمي‌افتد، هيچ دانه‎ای و تخمي در ريگ‌ها فرونمي‌ریزد، هيچ گیاهي زمين را نمي‌شكافد و هيچ پژمرده­ای نمي­ميرد مگر اينكه خداوند آن را مي­داند و علم خدا همه را احاطه كرده است؛ چنانکه قرآن کریم مي­فرمايد:

ﭽ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﭼ [انعام:٥٩]

(و خداوند از آنچه در خشكي و دريا است، آگاه است و هيچ برگي ـ از گياهي و درختي ـ فرو نمي‌افتد مگر اين كه از آن خبردار است و هيچ دانه‌اي در تاريكيهاي ـ درون ـ زمين و هيچ ‌چيز تر و يا خشكي نيست كه فرو افتد، مگر اين كه ـ خدا از آن آگاه و در علم خدا پيدا است و ـ در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.)

اين همه موجودات زنده‌ی روي زمين و اعماق درياها و فضای وسیع و بیکران كه بی حد و حصر هستند، خداوند به همه‌ی آنها آگاه است و چیزی از آنها بر او پوشیده نیست:

ﭽ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ [هود:٦]

‏ (هيچ جنبنده‌اي در زمين نيست مگر اين كه روزيِ آن، بر عهده­ی خدا است و محلّ زيستن و محلّ دفن او را مي‌داند؛ همه‌ی اينها در كتاب روشني ـ به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط ـ است؛ هيچ چيزي در زمین فرو نمی­رود يا بسوي آسمانها صعود نميكند مگر اينكه علم خداوند آنها را احاطه كرده است.)

ﭽ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭼ [سبأ:٢]

‏ (مي‌داند آنچه را كه به زمين وارد میشود و آنچه را كه از آن خارج میشود و آنچه را كه از آسمان پایين مي‌آيد و آنچه را كه به سوي آن، بالا مي‌رود؛ او مهربان و بخشاينده است.) ‏

هيچ حرکت انسان نيز از خداوند پنهان نيست؛ بلکه علم خداوند آن را احاطه كرده است؛ خداوند اعمال ظاهر و باطن انسان را مي‌داند و آنچه را كه در درون انسانها پنهان است مي­داند:

ﭽ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﭼ [آل عمران:٢٩]

‏ (بگو: اگر آنچه را كه در سينه‌هايتان داريد، پنهان سازيد يا آشكار كنيد، خداوند آن را مي‌داند و خداوند آگاه از هر چيزي است كه در آسمانها و زمين است و خداوند بر هر چيزي توانا است.)

ﭽ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭼ [أنعام:٣]

‏ (در آسمانها و زمين تنها او معبود است؛ او پنهان و آشكار شما را مي‌داند و از آنچه که انجام مي‌دهيد، آگاه است.) ‏

ﭽ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﭼ [يونس:٦١]

((اي پیامبر! تو به هيچ كاري نمي‌پردازي و چيزي از قرآن نمي‌خواني و شما اي مؤمنان! هيچ كاري نمي‌كنيد، مگر اين كه ما ناظر بر شما هستيم در همان حال كه شما بدان دست مي‌يازيد و سرگرم انجام آن مي‌باشيد.)

آري به علم گسترده‌ی خداوند بنگر که ذره‌ی بسیار ريزی نيز از او پنهان نمی­ماند:

ﭽ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﭼ [لقمان:١٦]

‏ (پسر عزيزم! اگر به اندازه‌ی سنگيني دانه‌ی خردلي ـ عمل نيك يا بد انجام گرفته ـ باشد و در دل سنگي يا در آسمانها و يا اين كه در ميان زمين باشد، خدا آن را حاضر مي‌آورد ـ و به حساب و كتاب آن رسيدگي مي‌كند ـ چرا كه خداوند بس دقيق و آگاه است.) ‏

پيدا و پنهان، بزرگ و كوچك، ظاهر و باطن در علم خداوند برابر هستند.

ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ [رعد:٨–١٠]

‏ (خدا مي‌داند كه هر زني در شكم خود چه چيز حمل مي‌كند و مي‌داند كه رحمها از چه چيز مي‌كاهند و بر چه چيز مي‌افزايند ـ و فعل و انفعالات دوران عادي و قاعدگي و آبستني آنها چگونه بوده و زمان حاملگي و زايمان چه وقت و چقدر و بر چه منوال است ـ؛ هر چيز در نزد او به مقدار و ميزان است ـ و از اندازه معيّن و حساب مشخّص برخوردار است ـ. خدا آگاه از جهان پنهان و آگاه از جهان آشكار است؛ بزرگوار و والا است.‏ كسي كه از شما سخن را پنهان مي‌دارد و كسي كه سخن را آشكار مي‌سازد، آن كه در روز روان میگردد، براي خدا يكسان مي‌باشند. ـ و خداوند از اوضاع و احوال و رفتار و كردارتان، هرگونه كه بوده و هرجا و هر زمان كه باشد، آگاه است). ‏ ‏

چه خوب و درست می‌فرماید خداوند متعال: ﭽ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﭼ [یونس:٦١]

(و هيچ‌چيز در زمين و در آسمان از پروردگارت پنهان نمي‌ماند؛ چه ذرّه‌اي باشد و چه كوچكتر و چه بزرگتر از آن؛ همه‌ی اينها در كتاب واضح و روشني ـ نزد پروردگارتان به نام لوح محفوظ ـ ثبت و ضبط میگردد).

19،20- خداوند زنده­ی پايدار و نگهدارنده است

خداوند زنده‌ی جاويد و باقي پايدار است.

ﭽ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ [غافر:٦٥]

(زنده‌ی جاويد او است؛ جز او خدایي وجود ندارد)

البته زنده بودن او با زنده بودن ساير مخلوقات متفاوت است؛ زیرا همه‌ی مخلوقات مي­ميرند و از بين مي­روند و جز خداوند سبحان، كسي باقي نمي­ماند:

ﭽ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ [رحمن:٢٦–٢٧]

‏ (همه‌ی چيزها و همه‌ی كساني كه بر روي زمين هستند، دستخوش فنا مي‌گردند ‏و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو مي‌ماند و بس). ‏

‏در صحيح بخاري از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که رسول الله ص همواره مي­فرمود:

«**أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ».**[[170]](#footnote-170)

(به عزّت تو كه معبودي جز تو وجود ندارد، پناه مي برم؛ تو نمي­ميري و جن­ها و انسان­ها مي­ميرند.)

آري، کسی كه چنين باشد؛ یعنی زنده‌ی جاوید بوده و حيات ابدي داشته باشد، شايسته است که بر وي اعتماد و توکل شود.

ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ [فرقان:٥٨]

(و ـ در همه‌ی امورـ بر خداوندي تكيه كن كه هميشه زنده است و هرگز نمي‌ميرد).

خداوند سبحان، قيوم است؛ یعنی خودش پاینده و نگه دارنده‌ی دیگران است و همه‌ی موجودات به او نياز دارند و هيچ چيزي بدون او نمی­تواند ادامه‌ی حیات دهد.

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭼ [روم:٢٥]

(و از جمله دلایل و نشانه‌هاي ـ كمال قدرت و نهايت عظمت ـ خدا يكي هم اين است كه آسمان و زمين ساخته و پرداخته‌ی او و به فرمان وي برپا است.)

خداوند اين دو اسم را اغلب يك جا و باهم بيان کرده است، مثلاً مي­فرمايد:

ﭽ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭼ [آل عمران:٢]

‏ (بجز الله، معبود بحق دیگری وجود ندارد و او زنده و متصرّف و نگهدارنده است.) ‏

یکی از نشانه های زنده و قيوم بودن او

یکی از نشانه های زنده و قیوم بودن کامل او اين است كه هرگز نمي­خوابد:

ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﭼ [بقره:٢٥٥]

(معبود بحقی جز الله وجود ندارد و او زنده‌ی پايدار ـ و جهان هستي را ـ نگهدار است و خوابش نمی­گیرد و چرت نمی­زند).

بلی، زنده و قيوم است و نمي­خوابد و چرت نمي­زند؛ چون خواب و چرت زدن، هر دو نشانه‌ی نقص و عيب هستند و خداوند از اينها پاک و منزه است؛ در صحيح مسلم از ابو موسي اشعری روایت است که: رسول الله ص در میان ما برخاست و پنج نکته را برای ما بیان فرمود؛ آنحضرت ص فرمود: «خداوند نمي­خوابد و اصلاً شايسته‌ی او نيست كه بخوابد؛ ترازوی (اعمال و رزق بندگان را) بالا و پايين می­نمايد. اعمال شب، قبل از روز (بعد)، و اعمال روز، قبل از اعمال شب (بعد) بسوي او بالا برده مي­شود».[[171]](#footnote-171)

قابل یادآوری است که خداوند با دو صفت حيات و قيّوم خود را ستوده است؛ چنانکه ما در نصوص گذشته به بيان آنها پرداختیم؛ همچنین رسول الله ص نيز با ذكر اين صفات، پروردگارش را مورد ستايش قرار داده است؛ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است كه رسول الله ص هرگاه براي نماز شب بلند مي شد، چنين مي­فرمود:

«اللَّهُمَّ لَكَ الـْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الـْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الـْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الـْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ...».[[172]](#footnote-172)

(پروردگارا! تمام تعريف‏ها از آنِ توست؛ محافظِ زمين و آسمان و آنچه كه در ميان آنها وجود دارد، تو هستي؛ فقط تو شايسته‌ی حمد وثنايي؛ حاكم زمين و آسمان و آنچه ميانشان وجود دارد، تو هستي.)

21-22 – گوش و چشم خداوند

اين دو صفت با نص قرآن ثابت اند:

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ [شورى:١١]

(هيچ چيزي همانند الله نيست ـ و نه او در ذات و صفات به چيزي از چيزهاي آسمان و زمين مي‌ماند و نه چيزي از چيزهاي آسمان و زمين در ذات و صفات بدو مي‌ماند ـ و او شنوا و بينا است.)

ﭽ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﭼ [حج:٦١]

‏(به خاطر اینکه این الله است كه شب را در روز، و روز را در شب، داخل مي‌گرداند ـ و از يكي مي‌كاهد و بر يكي مي‌افزايد و طبق نظام معيّني چرخه‌ی زمان را به گردش مي‌اندازد ـ و او شنوا و بينا است.) ‏

خداوند خطاب به موسي و هارون مي فرمايد:

ﭽ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ [طه:٤٦]

( من با شما هستم؛ مي‌شنوم و مي‌بينم.)

بزرگي سمع و بصر خداوند

خداوند در اين خصوص مي فرمايد:

ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﯩ ﯪ ﯫ ﯬﭼ [كهف:٢٦]

‏ (بگو: خدا از همگان آگاه‌تر از مدتي است كه اصحاب كهف ـ در غار زنده و در حال خواب ـ ماندند؛ تنها او است كه غيب آسمانها و زمين را مي‌داند؛ شگفتا او چه بينا و شنوا است.)

اين جرير مي گويد: اين آيه به معني مبالغه در مدح است؛ گویا که چنين گفته شده است: «ما ابصره و ما اسمعه» خداوند چه اندازه خوب می­بیند و چقدر خوب   
می­شنود؛ و تفسير این سخن، اين است که: خداوند هر موجود را بسیار خوب مي­بيند و هر شنيدني را بسیار خوب مي­شنود و هيچ چيزي از ديدنیها و شنيدنیها از وي پنهان نمی­ماند.[[173]](#footnote-173)

بلی، خداوند مي­شنود و نیکوكاران را مي­بيند و آنان را پاداش میدهد:

ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ   
[شعراء:٢١٨-٢٢٠] ‏

(آن خدایي كه تو را مي‌بيند بدان گاه كه ـ براي نماز تهجّد ـ برمي‌خيزي‏ و همچنين مي‌بيند حركت ـ قيام و ركوع و سجود و نشست و برخاست ـ تو را در ميان سجده برندگان؛‏ چرا كه او بس شنوا و آگاه است.)

همچنین خداوند بدکاران را می­بیند وآنان را جزا میدهد.)

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ [آل عمران:١٨١]

‏ (بيگمان، خداوند سخن كساني را شنيد كه گفتند: خدا فقير است و ما بي‌نيازيم! آنچه را گفتند برايشان خواهيم نوشت و به قتل رساندن پيامبران را به ناحق ـ توسّط گذشتگان ـ ايشان ـ هم ثبت و ضبط خواهد شد ـ و بدانان خواهيم گفت: بچشيد عذاب سوزان را.) ‏

عايشه رضی الله عنها درباره‌ی گستردگي قدرت شنوایي خداوند عز وجل مي­گويد: ستایش خدای را سزد که تمام صداها را می شنود؛[[174]](#footnote-174) زني كه از دست شوهرش شاكي بود، نزد رسول الله ص آمد و در گوشه­ای از خانه‌ی آنحضرت ص مشغول سخن گفتن با ایشان شد. من نمی­شنیدم که آن زن چه می­گفت؛ اما خداوند عز و جل اين گفتگو را شنيد و در پي آن، اين آيه را نازل فرمود:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ [مجادله:١] [[175]](#footnote-175)

‏(خداوند گفتار آن زن را شنید كه درباره‌ی شوهرش با تو بحث و مجادله مي‌كند و به خدا شكايت مي‌برد؛ خدا قطعاً گفتگوي شما دو نفر را مي‌شنود؛ چرا كه خدا شنوا و بينا است.) ‏

در صحيح بخاري از ابو موسي اشعري روايت است كه: در سفري همراه   
رسول اكرم ص بوديم؛ پس هرگاه از گردنه­اي بالا مي­رفتيم با صداي بلند «الله اكبر» مي­گفتيم. رسول اكرم ص فرمود: «ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ، وَلَا غَائِبًا، تَدْعُونَ سَمِيعًا بَصِيرًا قَرِيبًا».[[176]](#footnote-176)

(بر خود ترحم كنيد؛ يعني آهسته­تر الله اكبر بگوييد؛ زيرا شما، ناشنوا و نابينایی را صدا نمي­کنید؛ بلكه خدایي را صدا مي­زنيد كه شنوا، بينا و نزديك است.)

جهل مشركين نسبت به افق و اندازه‎ی سمع و شنوایی خداوند

امام بخاري در صحيح خود از عبدالله نقل مي­كند که: دو مرد ثقفي و يك قريشي يا دو مرد قريشي و يك ثقفي که چربی شکمشان زیاد بود اما از دانش اندکی برخوردار بودند، کنار کعبه گرد هم آمدند و يكي از آنان گفت: شما چه فکر می­کنید؟ آيا خداوند سخنان ما را ميشنود؟ یکی از آنان گفت: اگر با صداي بلند صحبت کنیم، مي­شنود واگر آهسته صحبت کنیم، نمي­شنود. سومي گفت: اگر صداي بلند ما را ميشنود، حتماً صداي آهسته‌ی ما را نيز مي­شنود. آنگاه، خداوند آیه‌ی زیر را نازل فرمود:

ﭽ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭼ [فصلت:٢٢] [[177]](#footnote-177)

‏ (شما اگر گناهانتان را پنهان مي‌كرديد نه از اين جهت بود كه از شهادت گوشها و چشمها و پوستهايتان بر ضدّ خودتان بيم داشته باشيد ـ چرا كه اصلاً باور نمي‌كرديد روزي اينها به سخن درآيند و بر ضدّ كسي گواهي دهند ـ بلكه گمان مي‌برديد خدا بسياري از اعمالي را كه ـ مخفيانه ـ انجام مي‌دهيد، نمي‌داند.) ‏

مطلب سوّم: اسمای حسني خداوند[[178]](#footnote-178)

خداوند نامهایی دارد كه تمامشان نیکو و زیبا هستند.

ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭼ [اعراف:١٨٠]

‏ (خدا داراي زيباترين نامها است ـ كه بر بهترين معاني و كاملترين صفات دلالت مي‌نمايند ـ پس خدا را با آنها بخوانید.)

خداوند عز و جل برخی از این نامها را در سوره‌ی حشر ذکر نموده است:

ﭽ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣﮤ ﮥ ﮦ ﮧﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﭼ [حشر:٢٢–٢٤]

‏ (او خدایی است كه جز او معبودي وجود ندارد؛ آگاه از جهان نهان و آشكار است او داراي رحمت عمومی ـ در اين جهان در حق همگان ـ و داراي رحمت خاص ـ در آن جهان، نسبت به مؤمنان ـ است؛ او خدایی است كه جز او معبودي وجود ندارد؛ او فرمانروا، منزه، بي‌عيب و نقص، امان‌دهنده و امنيت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چيره، بزرگوار و شكوهمند و والامقام و فرازمند است؛ خداوند پاک است از چیزهایی که با او شریک قرار می­دهند؛ او خداوندي است كه طراح هستي و آفريدگار آن از نيستي و صورتگر جهان است و داراي نامهاي نيك و زيبا می­باشد.) ‏

1- تعداد نامهای خداوند

در صحيح بخاري و صحیح مسلم از ابو هريره  روایت شده است که   
رسول الله ص فرمود:

«إِنَّ لِلهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مِائَةً إِلاَّ وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْـجَنَّةَ، إِنَّهُ وِتْرٌ يُحِبُّ الْوِتْرَ».[[179]](#footnote-179)

(خداوند نود و نه اسم دارد؛ يعني يكي كمتر از صد. هر كس كه آنها را حفظ نمايد، به بهشت مي­رود؛ و خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد.)

اين حديث حكايت از آن دارد كه نام هاي خداوند محدود هستند و تصریح نموده است که خداوند نود ونه اسم دارد.

اما حديثی که ابن مسعود  در این زمینه روایت نموده و همچنین دعایی که از   
رسول الله ص نقل شده است، بر این قول اشکال وارد می‌کند؛ ابن مسعود می‌گوید: نبی اکرم ص فرمود: هر كس دچار غم و اندوهی شود و دعای زیر را بخواند، خداوند غم و اندوهش را برطرف نموده و به خوشحالی تبدیل می­کند:

«أَللَّهُمَّ إِنِّيْ عَبْدُكَ، اِبْنُ عَبْدِكَ، وَاِبْنُ أَمَتِكَ، نَاصِيَتِيْ بِيَدِكَ، مَاضٍ فِيَّ حُكْمُكَ، عَدْلٌ فِيَّ قَضَاؤُكَ، أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِيْ كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَداً مِنْ خَلْقِكَ، أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِيْ عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيْعَ قَلْبِيْ، وَنُوْرَ صَدْرِيْ، وَجَلاَءَ حُزْنِيْ، وَذَهَابَ هَمِّيْ». [[180]](#footnote-180)

(الهى! من بنده­ى تو و فرزند بنده و كنيز تو هستم؛ پيشانى من ـ زمامم ـ در دست تو است؛ فرمان تو در حق من نافذ است؛ فيصله­ات در حق من عين عدالت است؛ الهى! من بوسيله­ى هر اسمى كه خـود را بـا آن مسمّى نموده­اى، يـا آنرا در كتابت نازل   
كرده­اى يا به يكى از مخلوقاتت تعليم داده­اى، يا ترجيح داده­اى كه نزد تو در علم غيب بماند، از تو مسألت مى­نمايم كه قرآن را بهار دل، نور سينه و برطرف كننده­ى غم و اندوه من بگردانى.)

همچنین در روایتی آمده است که رسول الله ص پروردگارش را چنين ستود:

لاَ أُحْصِى ثَنَاءً عَلَيْكَ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ».[[181]](#footnote-181)

(آنچنان كه حق ستايش تو است، نمى توانم آنرا بجاى آورم، بدون ترديد تو آنچنانى كه خود فرموده­اى.)

هم اكنون، اشكال اينجا است كه این احاديث، گویای آن است كه خداوند نام­هایي دارد كه در قرآن نيامده­اند؛ بلكه تنها بعضي از بندگانش بطور استثنایي آنها را دانسته و يا تنها خداوند آنها را می­داند و آنها را براي هيچ يك از مخلوقاتش معرفي نكرده است. حال آنكه حديث ابو هريره دال بر اين مطلب است كه خداوند نود و نه نام دارد و همه‌ی آنها در قرآن آمده و معروف و شناخته شده هستند؛ زيرا در حدیث ابو هريره جمله‌ی «من احصاها» (هر كس كه آنها را حفظ كند) آمده است و ممکن نیست کسی انها را حفظ کند مگر اينكه نازل شده و مشخص و معلوم باشند؛ بنابر اين، نتيجه   
مي­گيريم كه نامهایي كه خداوند آنها را به خود و یا به بعضي از بندگانش اختصاص داده است، خارج از آن نود و نه اسمی هستند كه در حديث ابو هريره آمده­اند.

قول صحیح با توجه به تمام نصوص و روايات وارد شده اين است كه تعداد   
نام­هایي که خداوند آنها را در قرآن معرفي نموده است يا رسول الله ص برای ما ایراد فرموده همان نود ونه اسم هستند؛ چرا که رسول الله ص به اين عدد تصريح و تأکید نموده است؛ و همچنین کلمه‌ی «احصاها» اين مطلب را تأیید می­نماید؛ چرا که برای ما بیشتر از این نود و نه اسم، شناخته شده نيستند؛ و بقیه­ی آنها در علم خدا بوده و از غیبیات هستند يا اينكه از جمله نام هايي هستند كه خداوند آنها را به بعضي از بندگانش گفته است؛ در غير اينصورت، محدود كردن نام ها به نود و نه چه سودي دارد؟!

2-محدود بودن نام هاي نیکوی خداوند

پیامبر اکرم ص به ما خبر داده كه نامهاي زيباي خداوند كه شناخت و حفظ آنها در توان ما است، نود و نه نام هستند و هيچ حديث صحيحي که تمام اين اسمای حسني را بگونه­ای بيان كند كه جاي هيچگونه اختلافي در معین کردن آنها باقی نگذارد، وارد نشده است؛ بلكه اين نامهاي زيباي خداوند بصورت پراكنده در قرآن و احاديث وارد شده­اند. در یک آیه، یک یا دو نام يا بيشتر وارد شده است؛ بعضی از آیات نیز با ذکر يك يا دو نام از نامهای خداوند ختم مي­شود.

دانشمندان علوم دینی همانگونه که به شرح و تفسیر این نامها پرداخته­اند، به جمع آوری آنها از قرآن و حديث نیز توجه نموده­اند؛ قرطبي كتابي به نام «معاني اسماء الله الحسني» نگاشته است؛ ابن جرير طبری، ابوبكر ابن العربي، ابن حجر عسقلاني و دانشمندان دیگر نیز به این مهم پرداختهاند؛ قابل یادآوری است که علما درباره­ی اغلب نام­هاي خداوند اتفاق نظر دارند؛ تنها در تعداد كمی از آنها اختلاف دارند؛ به این معنی که گروهی از علما این اسمها را جزو اسمای حسني شمرده­اند و گروهی دیگر با آنها به مخالفت پرداخته­اند.[[182]](#footnote-182)

دليل اين اختلاف، اين است كه بعضي از علما بر اين باورند که هر چه را كه قرآن براي خداوند به کاربرده است، جايز است كه آنرا از اسمای حسني قرار دهيم و آن را براي خداوند اطلاق كنيم؛ بنابراين ابوبكر ابن العربي، رابع ثلاثة و سادس خمسة را از اسماي حسني دانسته و این نظریه را از آيه‌ی زير استنباط نموده است:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭼ [مجادله:٧]

(مگر نديده‌اي كه خداوند مي‌داند چيزي را كه در آسمانها و چيزي را كه در زمين است‌؟ هيچ سه نفري نيست كه با همديگر رازگویي كنند، مگر اين كه خدا چهارمين ايشان است و نه پنج نفري مگر اين كه او ششمين ايشان است.)

همچنین «فاعل» یعنی انجام دهنده و «زارع» به معنی رویاننده را با توجه به دو آیه‌ی زیر جزو اسمای الهی دانسته است.

ﭽ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭼ [انبياء:١٠٤]

(همان گونه كه نخستين بار آفرينش را آغاز نمودیم، دوباره تکرار می­کنیم؛ اين وعده‌اي است كه ما مي‌دهيم و ما قطعاً آن را به انجام مي‌رسانيم.)

ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﭼ [واقعه:٦٣-٦٤]

‏ (آيا هيچ درباره‌ی آنچه که كشت مي‌كنيد، انديشيده‌ايد؟ آيا شما آن را مي‌رويانيد، يا ما ‌روياننده‌ی آنها هستیم‌؟) ‏

البته قول صحیح و درست اين است كه اينها جزو اسمای حسني نيستند؛ يعني رابع ثلاثه، سادس خمسة، فاعل و زارع به عنوان اسم براي خدا اطلاق نمي­شوند.

در قرآن کریم فعلهايي ذكر شده­اند كه خداوند آنها را به صورت جزا، عدالت و مقابله به خود نسبت داده است؛ باید بدانیم که اين افعال در سياقی که آمده­اند، برای خداوند مدح و كمال شمرده می­شوند؛ اما اشتقاق نام از چنین افعالی برای خداوند جایز نیست. همچنین اين الفاظ در جاهاي ديگر يعني در غير آياتی كه وارد شده­اند، بر خداوند اطلاق نميشوند؛ بعنوان مثال در قران کریم آمده است که:

ﭽ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ [نساء:١٤٢]

(بيگمان منافقان ـ به خيال خام خود ـ خدا را گول مي‌زنند! در حالي كه خداوند ـ دماء و اموال ايشان را در دنيا محفوظ مي‌نمايد و در آخرت دوزخ را براي آنان مهيّا مي‌دارد و بدين وسيله ـ آنان را گول مي‌زند).

ﭽ ﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭼ [آل عمران:٥٤]

‏( آنان مکر کردند و خدا نيز مکر کرد و خدا بهترين مکر کنندگان است.)

و ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﭼ [توبه:٦٧]

(خدا را فراموش كرده‌اند؛ پس خدا هم ايشان را فراموش كرده است.)

ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﭼ [بقره:١٤–١٥]

‏ (وقتي كه منافقان با مؤمنان روبرو مي‌گردند، میگویند: ما هم ايمان آورده‌ايم و هنگامي كه با رؤساي شيطان‌صفت خود به خلوت مي‌نشينند، میگویند: ما با شمایيم و مؤمنان را مسخره مي‌نمایيم.خداوند ايشان را مسخره مي‌نمايد و آنان را رها ساخته تا كوركورانه به سركشي خويش ادامه دهند.) ‏

واژه­های ماكر، خادع، ناسی و مستهزیء براي خداوند جز در موارد ياد شده، اطلاق نميشود و آناني كه اين واژه ها را از اسمای حسني شمرده­اند، مرتكب خطای بزرگي شده­اند؛ زيرا مكر و خداع گاهي بعنوان مدح و گاهي بعنوان ذم بكار مي­روند. و بكار بردن آنها براي خداوند صحيح نيست مگر اينكه مقيد و مشروط به چيزي باشند كه مفهوم و معني ذم را برطرف كند همانگونه كه آيه­هاي مذكور مقيد ومشروط آمده­اند.[[183]](#footnote-183)

بنابر اصل مذكور، واژه‌ی متكلم، مرید، فاعل و صانع از جمله اسمای حسني نيستند؛ چون مسميات آنها هم می­توانند ممدوح باشد وهم می توانند مذموم باشند؛ اگر چنانچه جايز مي­بود كه از افعالی که در قران کریم برای خداوند متعال بکار رفته­اند، اسم براي خداوند مشتق گردد و بعنوان نمونه از یمکرون «ماکر» و از یخدعون «مخادع» گرفته شود؛ در این صورت باید واژه های الداعي، الآتی، الجائي، الذاهب، القادم، الناسي، القاسم، الساخط، الغضبان، اللاعن وغیره... نيز براي خداوند بعنوان نام استعمال   
مي­شدند.

خداوند هرگز خود را به کید و مکر و خداع و...متصف ننموده است مگر بصورت مجازات براي كساني كه مرتکب چنين کارهایی شده باشند. و پر واضح است که مجازات کردن افرادی که چنین اعمالی را مرتکب شوند، برای بندگان نیز حسنه قلمداد میشود، چه رسد به اینکه مجازات کننده خداوند باشد؟!

بعضي دیگر از نام­هاي خداوند، آنهايي هستند كه فقط همراه کلمه‌ی مقابلشان بر خداوند اطلاق می­گردند؛ چرا که به کار بردن این اسمها به تنهایی، نقص و عيب شمرده می­شود. به عنوان نمونه، اسمهایی مانند المانع، الضار، القابص، المذل و الخافض به تنهایی براي خداوند بکار نمی‌روند؛ بلكه لازم است كه با ضد يا مقابلشان همراه باشند. به عنوان مثال ما می توانیم بگوییم: المعطی المانع، الضار النافع، القابض الباسط، المعز المذل و الخافض الرافع.

یکی دیگر از نام­هاي زيباي خداوند، «منتقم» است که در قرآن همیشه مضاف بسوي" ذو" به کار رفته است؛ مانند ﭽ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﭼ [مائده:٩٥]

(و خداوند توانا و انتقام‌گيرنده است.)

يا اینکه مقید با کلمه‌ی «مجرمين» به کار رفته است؛ مانند: ﭽ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ [سجده:٢٢] (مسلّماً ما از همگيِ بزهكاران انتقام خواهيم گرفت.)

3-اسم اعظم = نام بزرگترخداوند

رسول الله ص در احاديث متعددی متذکر شده­اند كه خداوند دارای یک اسم اعظم است كه که نسبت به سایر نامهایش برتری­هایی دارد؛ برخی از این روایات عبارتند از:

1. بريده‌ی اسلمي می‌گوید: رسول الله ص شنيد كه شخصي چنين دعا   
   مي كند:

«للَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الصَّمَدُ، الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

پس فرمود: «دَعَا اللهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ». [[184]](#footnote-184)

(اين شخص، درخواستش را با اسم اعظم خداوند از او طلب نمود؛ همان اسمی که هرگاه از خداوند بوسیله‌ی آن اسم بخواهند، عنایت می­نماید؛ و هرگاه خداوند را با آن اسم فراخوانند، اجابت می‌کند.) [ترمذي و ابو داود]

1. انس  مي­گويد: همراه رسول اكرم ص داخل مسجد نشسته بودم؛ شخصي نماز مي خواند و چنين دعا كرد:

«اللهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الـْحَمْدَ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ الْـحَنَّانُ الْـمَنَّانُ، بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، یَا ذَا الْـجَلاَلِ وَالإِكْرَامِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ إِنِّي أَسْأَلُكَ».رسول اكرم ص فرمود: «دَعَا اللهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ، وإِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى».[[185]](#footnote-185)

(اين شخص، درخواستش را با اسم اعظم خداوند از او طلب نمود؛ همان اسمی که هرگاه خداوند را بوسیله‌ی آن اسم فراخوانند، اجابت می‌کند و هرگاه از خداوند بوسیله‌ی آن اسم بخواهند، عنایت می­نماید.) [روایت ترمذي، ابن ماجه و دارمي]

1. در سنن ابن ماجه از ابو امامه روايت است که رسول الله ص فرمود: «**اسْمُ اللهِ الأَعْظَمُ فِي ثَلاثِ سُوَرٍ مِنَ الْقُرْآنِ: الْبَقَرَةِ، وَآلِ عِمْرَانَ، وَطه**». (اسم اعظم خداوند در سه سوره‌ی قرآن کریم یعنی بقره، آل عمران و طه آمده است).

قابل یادآوری است که این حدیث را ابن ماجه در سننش و طحاوي در مشکل الآثار و ابن معين در التاریخ و العلل و افرادی دیگر نیز روایت نموده اند.[[186]](#footnote-186)

4- دو آیه‌ی سوره­های بقره و آل عمران كه اسم أعظم خداوند در آنها آمده است، مشخص و معین شده­اند؛ چنانچه ترمذی، ابو داود، ابن ماجه و دارمي از اسماء بنت يزيد انصاری رضی الله عنها روایت نموده­اند که پیامبر خدا ص فرمود:

«**اسْمُ اللهِ الأَعْظَمُ فِي هَاتَيْنِ الآيَتَيْنِ**: ﭽ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﭼ **وَفَاتِحَةُ آلِ عِمْرَانَ**: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭼ [آل عمران:١-٢]

(اسم اعظم خداوند در آیه­ی 163 سوره‌ی بقره و آغاز سوره‌ی آل عمران می‌باشد.) آنچه كه از کنار هم قرار دادن نصوص وارده پيرامون اسم اعظم خداوند برمي­آيد، اين است كه اسم اعظم خداوند، همان "الله" است؛ زیرا اسم "الله" تنها اسمی است که در تمام نصوصی كه پیامبر ص بیان نموده که اسم اعظم در آنها هست، وجود دارد.

یکی دیگر از دلایلی که باعث ترجیح نظریه­ی فوق می­شود، اين است که اسم "الله" بر اساس شمارش المعجم الفهرس دو هزار و ششصد و نود هفت بار در قرآن کریم تكرار شده است و با لفظ «اللهم» پنچ بار آمده است؛ حال آنکه اسم ديگري كه مختص به الله تعالي است، یعنی «الرحمن» صرفا پنجاه و هفت بار در قران کریم وارد شده است.

علاوه بر اين، معاني و مفاهیم زیادی را كه اسم «الله» در بردارد، دلیل دیگری برای مدعای فوق می‌باشد.

4- وجوب ايمان آوردن به نام هاي خداوند

تمام سلف صالح اتفاق نظر دارند که ايمان آوردن به همه‌ی اسمای حسني و صفاتی که این اسما بر آنها دلالت دارند و همچنین افعالي كه از اين صفات نشأت   
می­گیرد، واجب است؛ بعنوان نمونه، با توجه به اسم قدير، واجب است ایمان داشته باشیم که خداوند بر همه چيز قادر و توانا است؛ همچنین ایمان به كمال قدرت او و اينكه تمام كائنات از قدرت خداوند بوجود آمده اند، واجب می‌باشد.

5- مسلمان چگونه اسمای حسني را برشمارد؟ [[187]](#footnote-187)

نبی اکرم ص کسانی را که اسمای حسنی خداوند را احصاء کنند، یعنی برشمارند، وعده‌ی بهشت داده است؛ اما علما در مورد معنی و مفهوم «احصاء» دچار اختلاف نظر شده اند.

خطابي مي گويد: این کلمه احتمال دارد یکی از معانی زیر را داشته باشد:

**اول:** اينكه آنها را تا آخر برشمارد؛ يعني به بعضي از آنها اكتفا نكند؛ بلكه با تمامي آنها از خداوند مسئلت نماید و با ذكر همه‌ی آنها خداوند را ستایش کند و ثنا گويد. و تنها در این صورت است که مستحق وعده‌ی ورود به بهشت می­گردد.

قابل یادآوری است که امام بخاري رحمه الله همین نظریه را برگزیده و ترجيح داده است؛ يعني احصاء را به حفظ تفسير كرده است؛ چرا که در روايت ديگري «من حفظها» (کسی که آنها را حفظ کند) آمده است.

**دوم:** اينكه احصاء به معنی توانایی عمل به مقتضای معانی این اسما می‌باشد؛ يعني اینکه معانی این اسما را درک کند و به مقتضاي آنها عمل نماید و خود را ملزم به معاني آنها بداند؛ مثلاً وقتي که مي­گويد: «رزّاق» به رازق بودن خداوند اطمینان کامل داشته باشد و همین طور درباره‌ی سایر اسمای خداوند.

**سوم:** منظور از احصاء، احاطه و فرا گرفتن تمامی معاني آنها است.

بعضي نیز گفتهاند كه احصا کردن بمعني عمل به آنها می‌باشد؛ مثلاً وقتي مي­گويد: «حكيم» باید تسليم تمام اوامر و فرمانهای او شود و بپذيرد كه كليه‌ی اوامر و نواهي او مبتني بر حكمت هستند.

ابن بطال مي­گويد: روش عمل كردن به آنها به شيوه­هاي زير می­باشد:

1- در مورد صفاتي مانند رحيم و كريم كه اقتدا به آنها جايز است، بايد تمرين كند تا آنها را در خود ايجاد نماید.

2- در مورد صفاتي مانند جبّار، قهار و عظيم كه مختص ذات او هستند، بايد آنها را بپذيرد و در برابر آنها فروتن باشد و از متصف نمودن خود به اين گونه صفات، بپرهیزد.

3- هنگام یادآوری صفاتي كه در آنها مفهوم وعده وجود دارد، باید امیدوار باشد.

4- هنگام یادآوری صفاتي كه در آنها مفهوم وعيد وجود دارد، باید از نافرماني خداوند بیم داشته باشد و بترسد.

البته کلمه‌ی «احصاء» از نظر ظاهری به معنی حفظ و انجام عبادت و بندگي خداوند است. همچنین حفظ قرآن کریم بدون عمل كردن به آن، سودي ندارد چنانکه در توصیف كساني كه از دين خارج مي­شوند، چنين آمده است که: آنها قرآن را مي­خوانند ولي از گلويشان تجاوز نمیکند یعنی به آن عمل نمی­کنند.

6- برشمردن اسمای حسني خداوند

شاید علامه ابن حجر عسقلاتي رحمه الله در این زمینه بسیار به حق نزدیک شده است؛ چرا که وی نود و نه اسم خداوند متعال را از قرآن کریم استخراج نموده و برشمرده است و اینگونه تعداد آنها موافق با عددی است که در حديث ابو هريره آمده است. ما نیز طبق بیان علامه ابن حجر عسقلانی به ذکر آنها می­پردازیم:

(1) الله (2) الربّ (3) الاله (4) الواحد (5) الرحمن (6) الرحيم (7) الملك   
(8) القدوس (9) السلام (10) المؤمن (11) المهيمن (12) العزيز (13) الجبّار   
(14) المتكبر (15) الخالق (16) البارئ (17) المصور (18) الاول (19) الآخر   
(20) الظاهر (21) الباطن (22) الحي (23) القيوم (24) العلي (25) العظيم   
(26) التواب (27) الحليم (28) الواسع (29) الحكيم (30) الشاكر (31) العليم   
(32) الغني (33) الكريم (34) العفو (35) القدير (36) اللطيف (37) الخبير   
(38) السميع (39) البصير (40) المولی (41) النصير (42) القريب (43) المجيب   
(44) الرقيب (45) الحسيب (46) القوي (47) الشهيد (48) الحميد (49) المجيد   
(50) المحيط (51) الحفيظ (52) الحق (53) المبين (54) الغفار (55) القهار (56) الخلاق (57) الفتاح (58) الودود (59) الغفور (60) الرؤوف (61) الشكور (62) الكبير   
(63) المتعال (64) المقيت (65) المستعان (66) الوهاب (67) الخفي (68) الوارث   
(69) الولی (70) القائم (71) القادر (72) الغالب (73) القاهر (74) البر (75) الحافظ (76) الأحد (77) الصمد (78) المليك (79) المقتدر (80) الوكيل (81) الهادي   
(82) الكفيل (83) الكافي (84) الأكرم (85) الأعلی (86) الرزاق (87) ذوالقوة المتین (88) غافرالذنب (89) قابل التوب (90) شديد العقاب (91) ذو الطول (92) رفيع الدرجات (93) سريع الحساب (94) فاطر السموات و الأرض (95) بديع السموات و الأرض (96) نور السموات و الأرض (97) مالك الملك (98) ذوالجلال (99) ذو الإكرام.

7- ويژگيهاي اسمهای الله

شيخ حسن البنا در كتاب «العقائد»[[188]](#footnote-188) می‌گوید: «بعضي از مردم، براي هر یک از اسمهای خداوند متعال ویژگی و اسراری را بيان كرده­اند تا جایی که بعضيها در اين باره بیشتر افراط كرده­اند و از اين حد هم تجاوز نموده­اند و مدعي شده­اند كه هر یک از اسمهای خداوند يك خادم روحاني دارد که هركس آن را ورد زبان خود كند، آن خادم به خدمت او می­پردازد.

حتی عده­ای از مردم مدعي­اند كه اسم اعظم خداوند سري از اسرار است كه به بعضي از افراد داده مي­شودز و هركس كه موفق به دريافت اين سر گردد، مشكلات را حل می‌کند و كارهای خارق العاده­ای انجام می­دهد و چنین انسانهایی از خصوصياتي برخوردارند که ديگران چنین خصوصیاتی ندارند».

اين گروه از انسانها كه شيخ حسن البنا به آنان اشاره نموده است، بدون آگاهی و شناخت و بدون هیچ دليل و مدرك صحیحی از قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم ص این سخنان را بر زبان آورده­اند. و باید دانست که چنین سخنانی که مبتنی بر کتاب و سنت نباشند، هیچ اعتباري ندارند؛ چنانكه رسول الله ص مي­فرمايد: «**مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ».** (هر عملي كه مطابق با دستور ما نباشد، مردود است.)

بدون ترديد، چنین گفته­ها و ادعاهایی باعث گسترش باورهای پوچ و اعتقادات انحرافي در جامعه خواهند شد و تلاشها و اوقات زیادی را ضایع می­سازند و گمراهي بزرگی ایجاد می­کنند.

تنها فضيلتي كه رسول الله ص براي اسم اعظم خداوند، بيان فرموده­اند اين است که هرگاه بوسيله‌ی آن دعا شود، مستجاب مي­گردد و هر گاه بوسيله‌ی آن سؤال شود، پاسخ داده خواهد شد.

8-فائده­ی دانستن اسماء حسناي خداوند

اما فوایدی كه از شناخت و معرفت اين اسمها و صفات عايد مسلمان مي­شود، مختصراً بشرح زير هستند:

1- اسما و صفات الهي بزرگترين ابزار و وسیله‌ی شناخت حق تعالي هستند و بدون آنها ايمان به خداوند يك تصّور غامض و پیچیده خواهد بود و هیچ نتیجه‌ی خوب و مطلوبی ندارد. و ما در صفحات گذشته به تفصیل در مورد آنها سخن گفتیم.

2- اسما و صفات خداوند بزرگترین ابزار تعریف و تمجید خداوند متعال هستند كه ما بوسيله‌ی آنها خداوند را تعریف و تمجید می نماییم. همچنین بزرگترین ذکری هستند که خداوند ما را به انجام آن، امر نموده است:

ﭽ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﭼ [حزاب:٤١]

‏ (اي مؤمنان! بسيار خداوند را ياد كنيد).

‏3- دعا و خواندن خداوند بوسیله اسما و صفاتش. چنانکه خداوند میفرماید:

ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭼ [اعراف:١٨٠]

(خدا داراي زيباترين نامها است ـ كه بر بهترين معاني و كاملترين صفات دلالت مي‌نمايند. پس به هنگام ستايش يزدان و درخواست حاجات خويش از خداي سبحان ـ او را بدان نامها بخوانيد.)

همچنین پیامبر خدا ص چند بار درباره­ی يكي از یارانش فرمود: او خداوند را با اسم اعظم خواند و از وی طلب نمود؛ همان اسمي كه اگر بوسيله‌ی آن، سؤال شود، خداوند اجابت می­نماید.

4- دانستن اسما و صفات الهی باعث افزایش ایمان می­گردد. هر اندازه که انسان در مورد اسما و صفات خداوند آگاهی و شناخت بیشتری پیدا کند، به همان میزان، به ایمانش افزوده مي­شود.

5- با شناختن آنها، انسان احساس قدرت می­نماید و ثابت قدم می­ماند؛ چرا که تکیه گاهش خداوند توانا و غالب می‌باشد.

6- دانستن صفات الهی قلب انسان را با خداوند ارتباط می­دهد؛ زیرا کسی که   
مي­داند رزق از جانب خداوند است و او رازق است، رزق را تنها از او مي جويد؛ انساني كه می­داند خداوند جبار و چیره و غالب و توانا است از معصيت و نافرماني او پرهيز مي­كند و کسی که می­داند خداوند آگاه است، مواظب خود مي­باشد و همیشه او را مراقب خود می­داند و....

7- انسان اجر و پاداش بزرگ و فراوانی را تنها می­تواند در سایه‌ی آشنايي با اسما و صفات خداوند بدست آورد؛ لذا ياد گرفتن اسما و صفات، بهترين مطالبي هستند كه انسان بايد آنها را فراگيرد؛ همچنین ياد گرفتن و ياد دادن آنها بهترين عملي هستند كه انسان آن را انجام میدهد.

"نمونه هایی از تمجيد و تعريف و دعا و نيایش رسول اکرم ص از خداوند متعال"

شایسته است نمونه­هایي از سخنان پیامبر اکرم ص را كه در آنها آنحضرت خداوند متعال را تعريف و تمجيد نموده و با اسما و صفاتش از وي درخواست نموده و دعا کرده است، ارائه دهم.

1- ابوهریره می‌گوید: ابوبكر صدیق از رسول الله ص درخواست نمود تا دعايي به او یاد دهد که صبح و شام آن را بخواند. آنحضرت ص فرمود: «بگو: اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، رَبَّ كُلِّ شَىْءٍ وَمَلِيكَهُ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِى، وَشَرِّ الشَّيْطَانِ وَشِرْكِهِ**»**.[[189]](#footnote-189) **(ترمذی، ابوداود و دارمی)**

(پروردگارا! ای آگاه به امور پيدا و پنهان! ای آفريدگار آسمانها و زمين! ای پروردگار و مالك هر چیز! گواهي مي­دهم كه جز تو معبودي وجود ندارد و از   
بدي­های نفس خود و از شر و بدی شيطان و شرك او به تو پناه مي­آورم.)

2- ابو سعيد خدري مي گويد: هرگاه پیامبر اكرم ص سرش را از ركوع بلند مي­نمود، مي­فرمود:

«**رَبَّنَا لَكَ الْـحَمْدُ،** **مِلْءَ السَّمَوَاتِ، وَمِلْءَ الأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، وَمِلْءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْـمَجْدِ، أَحَقُّ مَا قَالَ الْعَبْدُ، وَكُلُّنَا لَكَ عَبْدٌ، أَللَّهُمَّ لاَ مَانِعَ لِـمَا أَعْطَيْتَ، وَلاَ مُعْطِيَ لِـمَا مَنَعْتَ، وَلاَ يَنْفَعُ ذَا الْـجَدِّ مِنْكَ الْـجَدُّ.»**[[190]](#footnote-190)

(پروردگارا! حمد و ستايش از آنِ تو است؛ الهى! حمدى كه آسمان­ها و زمين و ميان آن­ها و هر چه تو بخواهى را پر كند، از آنِ تو است. الهى! تو اهل ستايش و عظمت هستى. الهى! تو شايسته­ى ستايش بندگان هستى. همگى ما بندگانت هستيم؛ آنچه تو عنایت بفرمایى، هيچ كس نمی تواند جلوى آن را بگيرد و آنچه را که تو جلوى آن را بگيرى، كسى قدرت ندارد آن را عطا نمايد. الهى! صاحب ثروت را ثروتش از عذاب تو نجات نمى­دهد).

3- ثوبان  مي گويد: هنگامی که رسول الله ص نمازش را به پایان می­رساند، سه بار استغفار مينمود و می­فرمود: **«اللّهُمَّ أَنْتَ السَّلاَمُ وَمِنْكَ السَّلاَمُ ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الـْجَلاَلِ وَالإِكْرَامِ».**[[191]](#footnote-191)

(پروردگارا! تو سلام هستی و تمام سلامتی و برکت از آن تواست ای با شکوه و با عظمت.)

4- ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ص هنگام مشكلات و مشقتها   
مي­فرمود:

«لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ الْعَظِيْمُ الْـحَلِيْمُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ اْلأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمُ.»[[192]](#footnote-192)

(هيچ معبودى بجز الله بزرگ و بردبار وجود ندارد؛ هيچ معبودى جز الله كه پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد؛ هيچ معبودى به جز الله كه پروردگار   
آسمان­ها و زمين و عرش گرامى است، وجود ندارد.)

5- سمره بن جندب مي گويد، رسول الله ص فرمود:

«**أَحَبُّ الْكَلَامِ إِلَى اللهِ أَرْبَعٌ: سُبْحَانَ اللهِ، وَالْـحَمْدُ لِلهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَاللهُ أَكْبَرُ، لَا يَضُرُّكَ بِأَيِّهِنَّ بَدَأْتَ**». و فی روایة: «أَفْضَلُ الْكَلَامِ **سُبْحَانَ اللهِ،** وَالْـحَمْدُ لِلهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَاللهُ أَكْبَرُ».[[193]](#footnote-193)

(محبوبترین سخنان نزد خداوند چهار کلمه هستند: **سُبْحَانَ اللهِ، الْـحَمْدُ لِلهِ،   
لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ و اللهُ أَكْبَرُ.** و با هر كدام که آغاز نمایی، اشکالی ندارد. و در روايت ديگری آمده است که: بهترين سخنان، **سُبْحَانَ اللهِ، الْـحَمْدُ لِلهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ و اللهُ أَكْبَرُ** هستند.)

6- ابو هريره می­گوید: رسول الله ص فرمود:

««كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ».[[194]](#footnote-194)

(دو کلمه وجود دارد که بر زبان، سبک، ولي در ترازوي اعمال، سنگين، و نزد خداوند، محبوب اند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ).

مطلب چهارم: روشي كه در پرتو آن مي توان صفات خداوند را فهميد[[195]](#footnote-195)

شيخ محمد امين شنقيطي رحمه الله مي­گويد: از قرآن مجيد چنين استنباط مي­شود كه بحث صفات بر سه اصل استوار است. و هر كس که به تمام این اصول ملتزم باشد، حق را دريافته و عقيده­اش مطابق عقيده‌ی رسول الله ص، صحابه و سلف صالح است. و هر كس، يكي از اين سه اصل را نقض كند، بدون شک، به گمراهی رفته است.

همچنین وی متذکر می­شود که قران کریم بر این سه اصل دلالت دارد:

اصل اول: پاك و منزه دانستن پروردگار از اينكه یکی از صفاتش، شباهتی با صفات مخلوقات داشته باشد؛ چنانکه قران کریم می‌فرماید:

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ [شورى:١١]

(هيچ چيزي همانند خدا نيست ـ او در ذات و صفات به چيزي از چيزهاي آسمان و زمين نمي‌ماند و نه چيزي از چيزهاي آسمان و زمين در ذات و صفات بدو مي‌مانند ـ و او شنوا و بينا است).

ﭽ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ [اخلاص:٤]

‏ (و كسي همتا و همگون او نمي‌باشد.) ‏

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭼ [نحل:٧٤]

(پس براي خدا شبيه و نظير قرار مدهيد.)

اصل دوم: ايمان آوردن به تمام آنچه كه خداوند در وصف خود فرموده است؛ چرا که هیچ کس نمی­تواند خداوند را مانند خودش توصیف نماید:

ﭽ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﭼ [بقره:١٤٠] (بگو: آيا شما بهتر مي‌دانيد يا خدا؟)

همچنین ايمان آوردن به آنچه كه رسول الله ص خدا را بدان توصیف نموده است؛ زيرا بعد از خداوند، هیچ کس او را بهتر از رسول الله ص نميشناسد؛ چنانچه خداوند درباره‌ی آنحضرت ص مي فرمايد:

ﭽ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭼ [نجم:٣-٤] ‏

(و از روي هوی و هوس سخن نمي‌گويد؛ ‏بلکه آنچه را که می‌گوید صرفا وحی الهی است که به وی وحی می­شود.) ‏ ‏

گمراهي كساني كه يكي از اين دو اصل را گرفته و اصل دیگر را رها کرده­اند

شيخ شنقيطي رحمه الله كساني را كه نقص و خللی به يكي از اين دو اصل وارد   
ساخته­اند، بشدت نكوهش می­نماید و نفي صفتي را كه خداوند آن را براي خود ثابت نموده است، جسارتي بس عظيم دانسته است. و از آن بعنوان گمراهی و ضلالتی یاد نموده است که بالاتر از آن هیچ ضلالتی وجود ندارد؛ زیرا شخصی که یکی از صفات جلال و کمال خداوند را نفي می­كند، در محضر خداوند متعال حاضر می­شود و می‌گوید: اين صفتي كه تو براي خود ثابت كرده­اي، شايسته‌ی تو نيست و مستلزم نقص و عيب است؛ لذا من آنرا تأويل و نفي مي­كنم و از جانب خودم صفتي را بجاي آن معرفي مي­كنم؛ آنهم بدون اينكه مدرك و دليلي از كتاب الله و سنت رسول الله داشته باشد.

همچنین كسي كه صفاتی را براي خداوند ثابت مي­كند امّا آنها را با صفات مخلوقات تشبيه مي کند، گمراه است.

و باید دانست که شخصی رستگار می­شود و نجات می­یابد که معتقد به هر دو اصل باشد و ميان آنها هیچ تفاوتی قائل نباشد و به تمام صفاتي كه خداوند آنها را براي خود ثابت كرده است، ايمان بياورد و در عين حال، خداوند و صفاتش را از مشابهت با صفات آفریده­هایش، پاك و منزه بداند؛ چنين كسي مؤمن، پاک و سالم بوده و از پرتگاه گمراهی تشبيه و تعطيل بدور است.

آيه­ی زير دال بر اين اصل است

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ [شورى:١١]

(هيچ چيزي همانند خدا نيست ـ او در ذات و صفات به چيزي از چيزهاي آسمان و زمين نمي‌ماند و نه چيزي از چيزهاي آسمان و زمين در ذات و صفات بدو مي‌ماند ـ و او شنوا و بينا است.)

خداوند در اين آيه در حالی كه صفت سمع و بصر را براي خودش اثبات   
می­نماید، در عین حال هر گونه تشابه با آفریده­هایش را از خود نفي مي­كند. اين آیه اشاره‌ی واضحی به این نکته دارد که انسان نباید به بهانه‌ی اینکه مخلوقات حادث، دارای سمع و بصر هستند و اثبات اين صفات منجر به تشبيه خداوند با مخلوقات   
مي­شود، صفت سمع و بصر را از خداوند نفي كند.

این آيه به ما می‌گوید كه خداوند متصف به سمع و بصر است؛ اما سمع و بصر خداوند هيچگونه تشابهي با سمع و بصر مخلوقات ندارد؛ بلکه سمع و بصر خداوند شايسته‌ی جلال و كمال او هستند و سمع و بصر مخلوقات نیز مناسب با حال آنها است؛ بنابراين، هيچگونه تشابهي ميان صفات خداوند و صفات مخلوقات وجود ندارد.

اصل سوّم: بنا به گفته‌ی علامه شنقيطي رحمه الله بر اساس این اصل، نباید بدنبال درك كيفيت صفات بود؛ زيرا درك كيفيت ذات خداوند محال است و خداوند در اين آیه، بر محال بودن درک کیفیت خود، تصریح نموده است:

ﭽ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﭼ [طه:١١٠]

‏ (خدا مي‌داند آنچه را كه مردم پيش روی دارند و آنچه را كه پشت سر گذاشته‌اند؛ ولي مردم نسبت به خداوند احاطه‌ی علمی ندارند.) ‏

«يحيطون» فعل مضارع است و افعال مشتق مضارع، امر و ماضي نزد نحويها بر مصدر و زمان دلالت می­کنند.

دانشمندان علم بلاغت نیز در بحث استعاره‌ی تبعيه مي­گويند كه فعل مضارع از مصدر، زمان و نسبت تشکیل شده است؛ پس بنابر رأی همه‌ی دانشمندان علم نحو و بلاغت، مصدر در مفهوم فعل، نهفته است؛ لذا «يحيطون» مفهوم و معني «احاطه» را در بر دارد.

بنابر اين نفي (لا) بر مصدري كه در فعل «لايحيطون» نهفته است نيز عمل می‌کند و مصدر كه مدخول لای نفي است بمنزله‌ی نكره‌ی مبنی بر فتح است؛ در نتيجه، معني آيه چنين مي­شود که: «لا احاطة للعلم البشري بربّ السّموات و الأرض». (علم بشر هیچ  
احاطه­ای به پروردگار آسمانها و زمين ندارد.)

پس این آيه، جنس انواع احاطه را از كيفيت صفات، نفي مي­كند؛ لذا هرگونه   
احاطه­ی علمي بشر بر پروردگار منتفي است.

سخن علامه شنقیطی مبنی بر محال بودن شناخت كيفيت خداوند یا شناخت کیفیت یکی از صفات پروردگار، سخنی معقول و منطقي است؛ زيرا بشر هر اندازه که از عقل و ادراک بالایی برخوردار باشد، باز هم توانایی آن را ندارد که حقيقت اشيا را درک کند.

انسانی که نمی­تواند حقيقت روحی را كه در بدنش جریان دارد درک کند و از شناخت حقيقت نور كه بسيار واضح و آشکار است، ناتوان است و همچنین نمی­تواند به کنه ماده و حقيقت اتم كه ماده از آن تركیب شده است، پی ببرد، چگونه در صدد درک حقيقت ذات و صفات خداوند متعال است؟!

منحرفين از راه راست و اسباب انحراف آنها

باید دانست که انحراف از منهج صحیح در خصوص اسما و صفات الهی به سبب ایجاد نقص در يكي از اصول سه گانه‌ی مذکور بوجود مي­آيد و مي­توان انحراف بشر در زمینه‌ی اسما و صفات خداوند را در گذشته و حال به سه دسته تقسيم نمود:

اول:انحراف مشركين

انحراف مشرکین بنا به گفته‌ی ابن عباس، ابن جریح و مجاهد این بود که از مفهوم صحيح اسمهای خداوند عدول كردند و با کم و زیاد کردن حروف اسما و صفات، برای بت­هایشان نام گذاشتند؛ مثلاً كلمه‌ی «لات» را از الله، و «عزي» را از عزيز، و «منات» را از منان گرفتند.

همچنین یکی دیگر از انحرافات مشركين، اين بود كه برخي از نام هاي خداوند را نمي­پذیرفتند؛ مثلاً اسم «الرحمن» را قبول نداشتند؛ چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:  
 ﭽ ﭨ ﭩ ﭪﭼ [رعد:٣٠] (و کافران رحمان را نمی­پذیرند.)

ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﭼ [فرقان:٦٠]

(و هنگامي كه به كافران گفته میشود که براي خداوند رحمان سجده كنيد، میگویند: رحمان چيست‌؟)

باید دانست که یهودیان پلیدی که صفات نقص را به خداوند نسبت می­دهند، جزو گروه فوق بشمار می‌روند؛ چرا که آنان می­گفتند:

ﭽ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭼ [آل عمران:١٨١] (خدا فقير است و ما بي‌نيازيم)

همچنین می­گفتند: ﭽ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ [مائده:٦٤]

(دست خدا بسته است. دستهايشان بسته باد! و به سبب آنچه که میگویند، نفرينشان باد.)

دوم: انحراف تشبیه نمودن خداوند به مخلوقات

اين گروه تمام صفاتی را كه خداوند براي خود اثبات نموده است، براي خداوند ثابت مي­كنند؛ اما خداوند متعال را از مشابهت با مخلوقات پاك و منزه نمي­دانند؛ لذا بخش اول آيه‌ی كريمه‌ی ﭽﭡ ﭢﭣﭤﭥﭦ ﭧﭼ را ترك می­کنند و صرفا به بخش آخر آن عمل مي­نمایند؛ چرا که اگر به بخش اول آيه عمل   
مي­كردند، مي­دانستند كه هيچ چيزي با خداوند مشابهت ندارد و جرأت نمی­کردند که چنین سخنانی را بگویند که خداوند دست و چشم و گوش همانند دست و چشم و گوش ما دارد؛ حقا كه با شنیدن چنین سخنانی، مو بر بدن انسان سیخ می­شود و دلها مضطرب مي­گردد و یاید دانست که خداوند از چنين نسبت ناروایی بسيار پاک و منزه است.

آری، اين گروه، معبودشان را مانند بتها به تصویر کشیده­اند؛ بنابراين، علمای سلف مي­گفتند: «المشبه يعبد وثنا» يعني کسی که خداوند را به آفریده­هایش تشبیه می­کند، در واقع، بتی را پرستش می‌کند. باید دانست که اينها با داشتن چنین اعتقادی، كافر شده و از دین اسلام خارج گشته­اند؛ و افرادی مانند داود جورابي و هشام بن حكم رافضي از زمره‌ی اين گروه می­باشند. الحاد و انحراف اين دو فرقه در مقابل یکديگر قرار دارد؛ چرا که گروه اول (مشركين) مخلوق را بمنزله‌ی خالق قرار داده و آن را با خالق مساوی و برابر مي­دانستند. و گروه دوم يعني مشبهه، خالق را بمنزله‌ی اجسام مخلوق قرار   
می­دهند و خالق را با مخلوق شبيه می­دانند. ما باید بدانیم که خداوند از چنين دروغ و بهتانی پاک و منزه است.

**سوم: انحراف کسانی که صفات خدا را نفی می­کنند و آنها به سه دسته تقسيم مي­شوند:**

1. گروهی هم اسما و معاني آنها را نفي مي­كنند و خداوند را به عدم محض توصیف می­کنند. اينها همان گروه جهميه هستند. واقعیت این است که تحریف اینها مانند تحریف مشرکین نوعی تکذیب و نفی سخن خداوند بشمار می­رود.

2- گروهی دیگر الفاظ اسما را براي خداوند اثبات می­کنند؛ اما صفات کمالی را که این اسما در بردارند، قبول نمی­کنند؛ اینها می­گویند: خداوند رحمن و رحيم است اما رحمت در وي وجود ندارد و حكيم بدون حكمت و قدير بدون قدرت و سميع بدون سمع است؛ اين گروه به معتزله موسوم و مشهورند.

3- گروه سوم کسانی هستند که هفت صفت از صفات معاني يعني حيات، علم، قدرت، اراده، سمع، بصر و كلام را براي خداوند ثابت، و بقيه‌ی صفات را از وی نفي   
مي­كنند؛ اين گروه، اشاعره[[196]](#footnote-196) نام دارند.

همینجا باید بگویم که در ضلالت و گمراهی تكذيب كنندگان اسما و صفات الهي و کسانی كه صفات خداوند را با صفات مخلوقات تشبيه ميکنند و آناني كه اسما و صفات الهي را نفي مي­كنند، هیچ شک و ترديدي وجود ندارد؛ زيرا همه‌ی آنها با خدا و رسولش مخالفت می­ورزند و قرآن و سنت را تکذیب می­کنند. و بطلان عقايدشان روشن است و نيازي به توضيح ندارد.

اما متکلمین تنها گروهی هستند که باید بطلان سخنانشان را برملا ساخت؛ آنان به گمان خود، خداوند را از تشبيه با مخلوقات پاک می­دانند و بر همين اساس، صفاتی را كه در قرآن و حديث آمده­اند، نفي مي­كنند. آنها بر این اعتقادند كه اين صفات موهم تشبيه هستند و براي اجتناب از اين تشبيه، صفات را بگونه­اي تأويل مي­كنند كه از معاني اصلي خود منحرف مي­شوند.

مطلب پنجم: اقسام صفات نزد متکلمین

علامه محمد امين شنقيطي روش و شيوه‌ی متکلمین را در تقسيم صفات خداوند، بيان كرده و توضيح داده است كه آنها کدام دسته از صفات را نفي، و كدام دسته از صفات را اثبات نموده­اند؛ همچنين به خطاها و اشتباهات آنها در مبحث صفات اشاره کرده است. بعد از آن، به بیان دلالت قران کریم بر متصف بودن خداوند به اين صفات پرداخته و اثبات نموده است که نفي آنها از خداوند به بهانه‌ی اينكه مخلوقات این صفات را دارند، به هیچ وجه جايز نسيت؛ زيرا صفات خداوند متعال شايسته‌ی جلال و عظمت او هستند و صفات مخلوقات مناسب با ضعف و عجز آنها هستند.

همچنین علامه شنقيطي توضيح داده است كه متكلمينی كه در علم کلام فرو رفته و در این زمینه به بحث و بررسی پرداخته­اند، دلايلي را ارائه داده­اند كه آنها را دلایل عقلي نامیده­اند و با قیاسهای منطقی درآمیخته­اند و در این راستا، صفات خداوند را به شش دسته تقسيم كرده­اند:

1. **صفت نفس 2-صفت معنا 3- صفت معنوی 4- صفت فعل 5- صفت سلبي6-صفت جامع.**

اما بقیه­ی صفات را اعتباری قلمداد نموده و وجودی برای آنها در خارج قائل نیستند؛ به همین جهت، دچار اشتباهات بسیار بزرگ و جبران ناپذیری شده­اند.

منهج متكلمين در محكمه­ی قرآن و سنت

علامه شنقيطي رحمه الله ضمن برشمردن صفاتی که در قرآن کریم برای خداوند بیان شده است و صفاتی که برای مخلوقات به کار رفته است، می‌گوید: طبق بیان قران، صفات آفريدگار آسمانها و زمين حق است و صفات مخلوقات نيز حق است؛ اما ميان صفت خالق و مخلوق هيچگونه تشابهي وجود ندارد. پس صفات پروردگار شايسته‌ی شأن او هستند و صفات مخلوقات نیز متناسب با عجز و نياز آنها می­باشند و همان تفاوتی که میان ذات خالق و مخلوق وجود دارد، ميان صفات خالق و مخلوق نیز وجود دارد.

صفات معاني از ديدگاه متكلمين

علامه شنقيطي مي­گويد: صفات معاني نزد متكلمين، هفت صفت­اند و آنان بجز اين هفت صفت، ساير صفات را انکار می­کنند. و قاعده و فرمول صفت معني نزد متكلمين این است که: هر صفتي كه دلالت بر معني وجودي و قائم به ذات كند، صفت معنی می‌باشد.

بلی، هفت صفتي را كه متكلمين براي خداوند اثبات می کنند، عبارتند از: قدرت، اراده، علم، حيات، سمع، بصر و كلام؛ اما معتزله معانی اين صفات هفتگانه را انکار کرده و صرفا احكام آنها را پذيرفته اند؛ آنها مي­گويند: خداوند قادر به ذات، سميع به ذات، عالم به ذات و زنده به ذات است و صفتی را که مستقل از ذات باشد، یعنی قدرت، علم، حيات، سمع و بصر را قبول ندارند. آنان می­گویند: اگر ما این صفات را بپذیریم، تعدد قدیم لازم می­آید. قابل یادآوری است که برای هر خردمندی گمراهی و تناقض این مذهب محرز و آشکار است؛ زيرا هرگاه علمي قائم به ذات نباشد، محال است كه درباره‌ی آن گفته شود: عالم است اما علم ندارد. تناقض این عبارت براي هرکس كه از اندك عقل و خردی برخوردار باشد، واضح و آشکار است.

بعد از آن، علامه شنقيطي به بيان ادله‌ی صفات معاني می­پردازد و تفاوت ميان صفات خالق و مخلوق را چنين توضيح میدهد:

1- اهل سنت خداوند را متصف به قدرت نموده و صفت قدرت را برای خدا اثبات نموده­اند؛ چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم میفرماید: ﭽ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﭼ [بقره:٢٠] (خدا بر هر چيزي توانا است.)

آری، ما بطور قطعی مي­دانيم كه خداوند متعال متصف به صفت قدرت است؛ آن قدرتي كه شايسته‌ی جلال و كمال او است.

همچنين خداوند متعال بعضي از مخلوقاتش را به قدرت متصف نموده است؛ چنانکه مي­فرمايد:

ﭽ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﭼ [مائده:٣٤]

(مگر كساني ـ از محاربان و راهزنان و مفسدان ـ كه قبل از قدرت ‌يافتن شما بر آنان، از كرده‌ی خود پشيمان شوند و توبه كنند.)

همچنان که ملاحظه می­نماییم خداوند متعال در این آيه، قدرت را به افراد نسبت داده است.

ما به طور قطعی می­دانيم تمام آنچه كه در قرآن کریم آمده است، حق است و   
مي­دانيم كه خداوند متعال داراي قدرت واقعي است و این قدرت، شايسته‌ی شأن و عظمت او است همانگونه كه قدرت مخلوقات مناسب حال آنها است؛ يعني مناسب با عجز، فنا و احتياج آنها است و قطعاً مي­دانيم كه همانگونه كه ميان ذات خالق و ذات مخلوق تفاوت و اختلاف وجود دارد، ميان قدرت خالق و قدرت مخلوق نیز تفاوت و اختلاف زیادی وجود دارد و اين تفاوت، بسیار روشن است.

2و3 - خداوند متعال در آیات متعددی خود را به صفات سمع و بصر متصف نموده است؛ چنانکه مي­فرمايد:

ﭽ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ [مجادله:١]

(همانا خداوند شنوا و بينا است.)

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ [شورى:١١]

(هيچ چيزي همانند خداوند نيست و او شنوا و بينا است.)

همچنین خداوند متعال برخي از مخلوقات را به سمع و بصر متصف نموده است؛ چنانکه مي­فرمايد:

ﭽ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ [نسان:٢]

‏ (ما انسان را از نطفه‌ی آميخته آفريده‌ايم و چون او را مي‌آزمایيم، وي را شنوا و بينا ساخته‌ايم.) ‏

ﭽ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉﭼ [مريم:٣٨]

( ـ كافران انگار در اين جهان كر و كورند؛ ولي ـ در آن روز كه نزد ما مي‌آيند، چه گوش شنوا و چه چشم بينایي پيدا مي‌كنند.)

ما آنچه را که در قران کریم آمده است، حق و درست می­دانیم و در آن هیچگونه شک و تردیدی نداریم؛ پس خداوند متعال داراي سمع و بصری واقعی است که شايسته‌ی عظمت و كبریایي ذات او هستند؛ مخلوقات نيز داراي سمع و بصری حقيقي و مناسب با عجز، نياز و فنای خودشان می­باشند؛ اما همان تفاوتی كه ميان ذات خالق و ذات مخلوق وجود دارد، ميان سمع و بصر خالق و سمع و بصر مخلوق نیز وجود دارد.

4- خداوند خودش را به حيات (زنده بودن) متصف نموده است؛ چنانکه مي­فرمايد:

ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﭼ [بقره:٢٥٥]

(معبود بحقی جز الله وجود ندارد و او زنده و پايدار است.)

ﭽ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ [غافر:٦٥]

( او زنده­ای است که هیچ معبودی بجز او وجود ندارد.)

ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ [فرقان:٥٨]

(و بر خداوندي تكيه كن كه هميشه زنده است و هرگز نمي‌ميرد.)

همچنین خداوند بعضي از مخلوقاتش را به حيات متصف نموده است؛ چنانکه   
مي­فرمايد:

ﭽ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ [انبياء:٣٠]

(و هرچيز زنده‌اي را ـ اعم از انسان و حيوان و گياه ـ از آب آفريده‌ايم.)

ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭼ [مريم:١٥]

‏ (و درودش باد آن روز كه متولّد شده است و آن روز كه مي‌ميرد و آن روز كه زنده و برانگيخته میشود.)

ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭼ [روم:١٩]

(خداوند همواره زنده را از مرده، و مرده را از زنده مي‌آفريند.)

آري، ما قطعاً ميدانيم كه خداوند متصف به حيات حقيقي و شايسته‌ی شأن خودش می‌باشد. همچنین مخلوقات به صفت حيات حقيقي كه متناسب با عجز و نياز و فنای آنها است، متصف مي­باشند و همان تفاوت و اختلافی كه ميان ذات خالق و ذات مخلوق وجود دارد، ميان صفت حيات خالق و مخلوق نیز وجود دارد. و باید دانست که اين تفاوت ميان خالق و مخلوق، بسیار زیاد است.

5- خداوند خودش را به اراده متصف نموده است و مي­فرمايد:

ﭽ ﯗ ﯘ ﯙ ﭼ [بروج:١٦]

‏(هر چه اراده کند، هرچه زودتر و با قدرت هرچه بيشتر به انجام مي‌رساند.) ‏

ﭽ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﭼ [یس:٨٢]

‏ (هر گاه خدا اراده‌ی انجام کاری نماید، صرفا به آن می‌گوید: بشو! پس آن هم میشود.) ‏

همچنین خداوند بعضي از مخلوقاتش را به صفت اراده متصف نموده است؛ چنانکه ميفرمايد:

ﭽ ﯧ ﯨ ﯩ ﭼ [نفال:٦٧]

(شما متاع ناپايدار دنيا را مي‌خواهيد.)

ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ [احزاب:١٣]

(مرادشان جز فرار ـ از جنگ ـ نبود.)

ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﭼ [صف:٨]

(مي‌خواهند نور ـ آیين ـ خدا را با دهانهايشان خاموش گردانند.)

بدون هیچگونه شک و ترديدي، خداوند متصف به صفت اراده است؛ اراده­ای كه شايسته‌ی عظمت و كمال او است؛ مخلوقات خداوند نيز متصف به صفت اراده هستند؛ البته اراده­اي كه شايسته و متناسب با حال مخلوقات و عجز و نياز و فنای آنها است و ميان اراده‌ی خالق و اراده‌ی مخلوق همان تفاوتی وجود دارد كه ميان ذات خالق و ذات مخلوق وجود دارد.

6- خداوند خود را به صفت علم متصف نموده است؛ چنانکه ميفرمايد:

ﭽ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﭼ [نور:٣٥]

(و خداوند آگاه از هر چيزي است.)

ﭽ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﭼ [نساء:١٦٦]

(ليكن خداوند بر آنچه که بر تو نازل شده است، گواهي مي‌دهد؛ اين خداوند است كه آن را بر اساس علم خويش نازل كرده است.)

ﭽ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ [اعراف:٧]

‏( مسلّماً ـ اعمال همه را مو به مو و ـ با علم و آگاهی براي آنان شرح مي‌دهيم‌؛ چرا كه ما از آنان به دور نشده‌ايم.) ‏

و بعضي از مخلوقاتش را نيز به صفت علم متصف نموده است؛ چنانکه ميفرمايد:

ﭽ ﰀ ﰁ ﰂ ﭼ [ذاريات:٢٨]

(سپس او را به تولد پسري دانا و آگاه بشارت دادند.)

ﭽ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﭼ [یوسف:٦٨]

(بي‌گمان يعقوب ـ در پرتو وحي ـ علم به چيزهایي داشت كه ما بدو آموخته بوديم.)

بدون تردید، خداوند متصف به علم حقيقي است؛ علمي كه شايسته‌ی شأن و عظمت و كبريايي او است و علم خداوند همه چيز را احاطه كرده است؛ مخلوقات نيز داراي علمی متناسب با حال، نياز، عجز و فنای خود هستند و ميان علم پروردگار و علم مخلوق همان تفاوت و اختلافی وجود دارد که میان ذات خالق و ذات مخلوق وجود دارد.

7- خداوند خودش را به صفت كلام متصف نموده است؛ چنانکه ميفرمايد:

ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ [نساء:١٦٤]

(خداوند حقيقتا ـ از پشت حجاب بدون واسطه ـ با موسي سخن گفت.)

ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ [توبه:٦]

( او را پناه بده تا كلام خدا ـ يعني آيات قرآن ـ را بشنود.)

و بعضي از مخلوقاتش را نيز به صفت كلام متصف نموده است و مي­فرمايد:

ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭼ [یوسف:٥٤]

(پس چون با او به سخن پرداخت، گفت: تو از امروز نزد ما بزرگوار و مورد اطمينان و اعتمادي.)

ﭽ ﮤ ﮥ ﭼ [یس:٦٥] (و دستهايشان با ما سخن میگویند.)

بدون هیچگونه شک و تردیدی ما ميدانيم كه خداوند به وصف كلام حقيقي متصف است؛ كلامي كه شايسته‌ی شأن و مجد وعظمت خداوند است. همچنین مخلوقات دارای وصف كلام حقیقی هستند؛ البته كلامي كه مناسب با احوال، نياز و عجز آنهاست و همان گونه كه ميان ذات خالق و ذات مخلوق تفاوتهای بزرگی وجود دارد، ميان كلام خالق و کلام مخلوق نیز تفاوتهای زیاد و بزرگی وجود دارد.

بحثی پيرامون صفات سلبيه نزد متكلمين

براساس اظهارات علامه شنقيطی رحمه الله ضابطه و قانون مربوط به صفات سلبيه نزد متكلمين چنين است: هر صفتي كه بر عدم محض دلالت داشته باشد، صفت سلبيه ناميده مي­شود. و منظور از آن، صفاتی هستند که چیزهایی را که شایسته‌ی ذات خداوند نیستند، از او سلب می­کنند بدون اينكه بر معني وجودي و قائم به ذات، دلالت داشته باشند.

آنهایي كه معتقد به اين رأی هستند، صفات سلبي را فقط پنج صفت دانسته­اند كه عبارتند از: قدم، بقا، مخالفت خلق، وحدانيت و غنای مطلقی كه متكلمين از آن بعنوان قائم به نفس یاد می­کنند و منظور از آن، بي نيازي از حیز و محل است.

1ـ2 قدیم و باقی بودن: شيخ شنقيطي رحمه الله میگوید: قدیم بودن و بقا، دو صفت هستند كه متكلمين خداوند را بدانها متصف مي­دانند و گمان می­کنند که در آیه‌ی (هو الاول و الآخر) خداوند خودش را به اين دو صفت متصف نموده است.

قدیم بودن نزد متكلمين عبارت است از سلب عدم گذشته؛ البته قدیم بودن نزد آنان از ازلی بودن مقداری خاصتر است؛ زيرا ازلی بودن به معنی این است كه یک چیز، آغازي نداشته باشد، خواه وجودي باشد مانند ذات و صفات خداوند يا عدمي باشد. اما قدیم بودن نزد متكلمين به چیزی اطلاق می­گردد که آغازی نداشته باشد مشروط بر اينكه وجودي باشد، مانند ذات خداوند متصف به صفات كمال و جلال.

شيخ شنقيطي مي­گويد: خداوند مخلوقات را به قدیم بودن توصیف نموده است چنانکه میفرماید:

ﭽ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭼ [یوسف:٩٥]

‏(به یعقوب گفتند: به خدا قسم! بي‌گمان تو در سرگشتگي قديم خودت هستي.) ‏

ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﭼ [یس:٣٩]

(به صورت ته مانده‌ی قدیمی خوشه‌ی خرما بر درخت در مي‌آيد.)

ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﭼ [شعراء:٧٦]

‏ (هم شما و هم پدران قدیمی شما.) ‏

همچنین خداوند مخلوقات را به بقا توصیف نموده است:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭼ [صافات:٧٧]

‏ (و نژاد او را باقی ماندگان ـ روي زمين ـ قرار دادیم.) ‏

ﭽﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭼ [نحل:٩٦]

(آنچه نزد شما مردم است، ناپايدار و فاني است و آنچه که نزد الله است، ماندگار و باقي است.)

قطعاً صفات آن موجوداتی که خداوند آنها را بدین صفات توصیف نموده است با صفات خالق متفاوت­اند.

خداوند متعال در قرآن و حديث به قدیم بودن و بقا توصیف نشده است

علامه محمد امين شنقيطي میفرماید: خداوند خودش را در قرآن به قديم بودن توصیف ننموده است حتي بعضي از سلف بصورت مطلق وصف قديم را براي خداوند مكروه دانسته­اند؛ زيرا مفهوم قديم گاهی توأم با سابق عدم، اطلاق می­شود؛ يعني هنگامی به يك چيز، قديم گفته میشود كه در زمان بسيار دور، معدوم بوده باشد. مانند:

ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﭼ [یس:٣٩] ﭽ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﭼ [یوسف:٩٥] ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ [شعراء:٧٦]

و بعضي­ها گفتهاند كه در اين باره، حديثی وارد شده است. بعضي از علما هم میگویند: حديث دال بر اين است كه خداوند را مي­توان به قدیم بودن توصیف نمود؛ برخي هم میگویند: چنین توصیفی برای خداوند به ثبوت نرسیده است.

امّا در مورد دو صفت اول وآخر، خداوند مي­فرمايد:

ﭽ ﯴ ﯵ ﯶ ﭼ [حديد:٣] (او پيشين و پسين است.)

البته خداوند همچنانکه خود را به اول و آخر متصف نموده است، بعضی از مخلوقات را نیز بدان توصیف نموده است؛ چنانکه میفرماید:

ﭽ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ [مرسلات:١٦-١٧]

(آيا ما پيشينيان را نابود نساخته‌ايم‌؟ ‏‏سپس پسينيان را به دنبالشان روانه نساخته‌ايم‌؟)

بدون ترديد، اول و آخری كه خداوند خود را به آنها توصیف نموده است   
بگونه­ای هستند که شايسته‌ی جلال و كمال او می­باشند؛ و اول وآخري كه صفت مخلوق هستند نیز متناسب با حال و وضعیت و عجز و نياز آنها می­باشند.

3-4- یکتایی و بی نیازی

خداوند خود را به یکتا بودن متصف نموده و مي­فرمايد:

ﭽ ﯽ ﯾ ﯿ ﭼ [بقره:١٦٣]

(خداوند شما، خداوند يكتا و يگانه است.)

بعضی از مخلوقات را نيز به یکتا بودن متصف نموده است؛ چنانکه مي­فرمايد:

ﭽ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ [رعد:٤]

(با يك آب، سيراب مي‌گردند.)

همچنین خداوند خودش را با صفت غنا و بی­نیازی توصیف نموده و مي­فرمايد:

ﭽ ﮤ ﮥﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ [تغابن:6]

(پس كافر شدند و سر بر‌تافتند و رويگردان ‌شدند و خدا هم بي‌نياز ـ از ايمان و اطاعت ايشان ـ بود و ـ هميشه هم ـ بي‌نياز است و سزاوار ستايش و سپاس.)

ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﭼ [ابراهيم:٨]

(اگر شما و همه‌ی كساني كه روی زمين هستند، كافر شويد و ناسپاس گرديد، به خدا زياني نمي‌رسد؛ چرا كه خداوند بي‌نياز و ستوده است.)

اين صفات سلبي همانگونه که ملاحظه می­نمایید، در قرآن کریم هم براي خالق و هم براي مخلوق آمده­اند؛ اما این نوع صفات هم بگونه­ای هستند که شايسته‌ی جلال، عظمت و كبريايي او هستند و صفاتي كه در وصف مخلوق آمده­اند نیز متناسب با حال، عجز، نياز و فنای مخلوقات می­باشند.

سخن نهایی درباره­ی صفات معنوي

بعد از آن، علامه شنقيطي به بحث درباره‌ی آنچه كه متکلمین آنها را صفات هفت گانه‌ی معنوي (زنده، قادر، با اراده، عالم، شنوا، بینا و متكلم) مي­نامند، می پردازد و   
مي­گوید: حقيقت اين صفات عبارت است از كيفيت متصف بودن به اين معاني هفتگانه، بگونه­ای كه بيان كرديم.

آن عده از متکلمین که این صفات را قبول کرده­اند، بدین اعتبار بوده که آنها را واسطه‌ی ثبوتی دانسته اند؛ بدین معنی که آنها نه معدوم هستند ونه موجود.

اما علامه شنقیطی اثبات این صفات را با این کیفیت، قبول ندارد و می‌گوید: در واقع این دیدگاه، یک افسانه وخیال است و به هیچ عنوان عقل و خرد صحیح و سالم   
واسطه­ای میان شیء و ضدش قرار نمیدهد؛ زیرا بدیهی است که هرچه موجود نباشد، معدوم است؛ و هرچیزی که معدوم نباشد، مسلم است که موجود است و هیچ   
واسطه­ای در این میان وجود ندارد چنانکه این نکته بر هیچ خردمندی پوشیده نیست.

صفات فعلی

علامه شنقيطي درباره‌ی صفات فعلی مي­گويد: صفات فعلی براي خالق و مخلوق در قرآن کریم بسیار بكار رفته­اند و قطعاً صفات فعلی که برای خدا به کار رفته است، درشأن خالق و شايسته‌ی عظمت و بزرگي او هستند و صفات فعلی که براي خالق استعمال شده است با صفات فعلی مخلوقات تفاوت ريشه­اي دارند و اين صفات بشرح زير می­باشند:

1- رزق: خداوند، خودش را با اين صفت، توصیف می­نماید و مي­فرمايد:

ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ [ذاريات:٥٧-٥٨]

‏(من از آنان درخواست هيچ گونه رزق و روزي نمي‌كنم و نمي‌خواهم كه مرا خوراك دهند؛ تنها خداوند روزي‌رسان و صاحب قدرت و نيرومند است و بس.) ‏

ﭽ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﭼ [سبأ:٣٩]

(و هر چه را ـ در راه خدا ـ انفاق كنيد، خداوند جاي آن را پر مي‌كند و او بهترين روزي دهندگان است.)

ﭽ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﭼ [جمعه:١١]

(بگو: آنچه نزد الله ـ از فضل و ثواب ـ وجود دارد، بهتر از سرگرمي و بازرگاني است و خدا بهترين روزي‌رسان است)

و بعضي از مخلو قات را نيز به صفت رزق توصیف نموده است؛ چنانکه مي­فرمايد:

ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭼ [نساء:٨]

(و هرگاه خويشاوندان ـ فقير شخص مرده ـ و يتيمان و مستمندان ـ غير خويشاوند ـ بر تقسيم ـ ارث ـ حضور پيدا كردند، چيزي از آن اموال را بدانان بعنوان رزق بدهيد.)

ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﭼ [نساء:٥]

( اموال كم‌خردان را كه در اصل اموال شما است به خود آنان تحويل ندهيد؛ چرا كه خداوند اموال را برايتان قوام زندگي گردانده است. از ـ ثمرات ـ آن، رزق و پوشاك ايشان را تهيّه كنيد.)

ﭽ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﭼ [بقره:٢٣٣]

(بر آن كسی كه فرزند برايش متولّد شده ـ يعني پدر ـ رزق و پوشاك مادران، لازم است.)

بدون ترديد، رازق بودن خداوند با رازق بودن مخلوقات متفاوت است همانگونه كه ذات خالق با ذات مخلوق متفاوت است.

2-عمل: خداوند خودش را در قرآن کریم به صفت فعل يعني عمل متصف   
می­نماید و مي­فرمايد:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ [یس:٧١]

‏ (مگر نمي‌بينند كه برخي از آن چيزهایي كه دست ما آفريده است، چهارپاياني است كه براي انسانها خلق كرده‌ايم و ايشان صاحب آنهايند؟) ‏

خداوند همانطور كه خود را به صفت عمل متصف نموده است، مخلوقات را نيز به صفت عمل توصیف نموده است؛ چنانکه مي­فرمايد:

ﭽ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭼ [طور:١٦]

(شما تنها در برابر كارهایي كه خودتان انجام داده­اید، كيفر داده مي‌شويد.)

يقيناً عمل و فعل خالق با عمل و فعل مخلوق، تفاوت دارد، همانگونه كه ذات خالق با ذات مخلوق تفاوت دارد.

3-تعلیم: خداوند خودش را به عنوان تعلیم دهنده­ی انسانها معرفی می­نماید و مي فرمايد:

ﭽ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﭼ [رحمن:١-٤]

‏ (خداوند مهربان، قرآن را تعلیم داد؛ ‏انسان را آفريد؛ ‏و به او بيان آموخت.)

ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ [علق:٣–٥]

(بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است؛ همان پروردگاری كه به وسيله‌ی قلم تعليم داد؛ و به انسان چیزهایی آموخت که آنها را نمی دانست.) ‏ ‏

ﭽ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﭼ [نساء:١١٣]

(و چيزهایي را به تو آموخت كه تو نمي‌توانستي آنها را بياموزي و بداني.)

بعضي از مخلوقش را نيز به صفت تعليم، توصیف می­نماید و مي­فرمايد:

ﭽ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ [جمعه:٢]

(خداوند آن ذاتی است كه در ميان انسانهای درس نخوانده، پيغمبري را از میان خودشان برانگيخت و به سويشان گسيل داشت تا آيات خدا را برايشان بخواند و آنان را پاك بگرداند و به آنها كتاب ـ قرآن ـ و حکمت بیاموزد.)

و در آيه زير این وصف را برای خالق و مخلوق با هم آورده است:

ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﭼ [مائده:4]

(و شما بدانها تعلیم می­دهید از آنچه که خدا به شما آموخته است.)

4-إنباء: خبردادن: خداوند خودش را به خبردادن، توصیف نموده است و مخلوقاتش را نيز به إنباء وخبر دادن توصیف نموده و در آیه‌ی زیر هر دو را در این فعل باهم گرد آورده است و مي­فرمايد:

ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﭼ [تحريم:٣]

‏ (خاطرنشان ساز وقتي را كه پيغمبر با يكي از همسرانش ـ به نام حفصه ـ رازي را در ميان نهاد و او آن راز را ـ به عايشه ـ خبر داد و خداوند پيغمبرش را از اين ـ افشاي سرّ ـ آگاه ساخت. پيغمبر برخي از آن ـ رازگویي را ـ براي همسر رازگويش حفصه ـ بازگو كرد و از برخي ديگر خودداري نمود. هنگامي كه همسرش را از آن مطّلع ساخت، او گفت: چه كسي تو را از اين موضوع آگاه ساخته است‌؟ پيغمبر گفت: خداوند بس دانا و آگاه مرا با خبر نمود.)

بسیار واضح و روشن است كه متصف بودن خداوند به فعل إنباء و خبر دادن متفاوت است با فعل انبایی كه وصف مخلوقات مي­باشد، همانگونه كه ذات خداوند با ذات مخلوقات متفاوت است.

5-ایتاء: اعطا نمودن

خداوند خودش را اعطا کننده معرفی نموده است؛ چنانکه میفرماید:

(ﭽ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﭼ [بقره:٢٦٩]

(فرزانگي را به هركس كه بخواهد ـ و شايسته ببيند ـ عطا می­کند.)

ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﭼ [هود:٣]

(و به هر صاحب فضيلت و احساني پاداش فضيلت و احسانش را عطا می‌کند.)

وآفریده­هایش را نیز به عطا کننده توصیف نموده است؛ چنانکه میفرماید:

ﭽ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭼ [نساء:٢٠]

(و اگر به یکی از آنان، مال فراواني هم عطا كرده­اید، براي شما درست نيست كه چيزي از آن مال را از او بگیرید.)

ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﭼ [نساء:٤]

(و مهريّه‌هاي زنان را به عنوان هديّه‌اي خالصانه و فريضه‌اي الهی بدهید.)

همانگونه که ملاحظه می­نمایید خداوند متعال هم خودش را و هم مخلوقاتش را در قرآن کریم به عنوان عطا کننده توصیف نموده است؛ اما بدون هیچگونه شك و تردیدی، عطای خالق با عطای مخلوق تفاوت زیادی دارد همچنانکه ذات خالق با ذات مخلوقات متفاوت است.

صفات جامع خداوند

سپس علامه شنقیطی رحمه الله به بیان صفات و ویژگیهای جامع خداوند از قبیل علو، عظم، كِبَر، ملك، کبر،جبروت، عزت و قوت و امثال آنها می­پردازد و می­گوید:

1-2-3- صفات علو، كبر و عظیم

خداوند متعال خودش را به این صفات متصف نموده و مي­فرمايد:

ﭽ ﯷ ﯸ ﯹﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭼ [بقره:٢٥٥]

( و نگهداري زمین و آسمان او را درمانده نمي‌سازد و او بلندمرتبه و سترگ است.)

همچنین در توصیف خود به علو و كبر مي­فرمايد:

(ﭽ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ [نساء:٣٤]

(بيگمان خداوند بلندمرتبه و بزرگ است.)

ﭽ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﭼ [رعد:٩]

‏ (خداوند، آگاه به امور غیبی و آشكار است و بزرگوار و والا می‌باشد.) ‏

وبعضي ازآفریده­هایش را نیز به «عظیم» توصیف نموده است؛ چنانچه میفرماید:

ﭽ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ [شعراء:٦٣]

(دريا از هم شكافت و هر بخشي همچون كوهي عظیم گرديد.)

ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ [اسراء:٤٠]

(واقعاً شما سخن بسيار عظيمي بيان مي‌داريد.)

ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭼ [نمل:٢٣]

(و او عرش بزرگي دارد.)

همچنین خداوند متعال برخی از آفریده­هایش را به صفت علو (بلند و والا) توصیف نموده است:

ﭽ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ [مريم:٥٧]

(ما او را به منزلت و مكانت والایي رسانديم. ‏)

ﭽ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﭼ [مريم:٥٠]

(و آنان را نيكونام و بلندآوازه كرديم.)

وبرخي از آفریده هایش را به «کبر» یعنی بزرگی توصیف نموده است:

ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﭼ [هود:١١]

(بيگمان آنان، مغفرت و پاداش بزرگي دارند.)

ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﭼ [انبياء:٦٣]

(شايد اين بت بزرگ چنين كاري را كرده باشد!)

بدون تردید، اوصاف جامعی مانند علو، کبر و عظم که خداوند، خودش را بدانها متصف نموده است با آن صفاتی که برای آفریده­هایش قایل شده، بسیار تفاوت دارند؛ همچنانکه ذات خداوند متعال با ذات مخلوقات متفاوت است. لذا باید دانست که هیچ مناسبتی میان صفات خالق و صفات مخلوق وجود ندارد، همانگونه که هیچ مناسبتی میان ذات خالق و ذات مخلوق وجود ندارد.

**4- صفت ملک (پادشاه)**

خداوند متعال در قران کریم خودش را ملِک (پادشاه) نامیده است:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ [جمعه:١]

‏ (آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمين وجود دارد، به تسبيح و تقديس خداوند مشغول­اند؛ آن خداوندي كه پادشاه هستی است و از هر نقص و عيبي مبرا و پاک است و چيره با حکمت می­باشد.)

ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭼ [قمر:٥٥]

‏ (در مجلس راستيني در پيشگاه پادشاه بزرگ و توانایي است.) ‏

همچنین خداوند متعال بعضی از آفریده­هایش را پادشاه نامیده است:

ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ [یوسف:٤٣]

(پادشاه ـ مصر ـ گفت: من در خواب هفت گاو چاق را ديدم.....)

ﭽ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ [یوسف:٥٠]

(پادشاه گفت: يوسف را نزد من بیاوريد.)

ﭽ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ [كهف:٧٩]

(سر راه آنان پادشاه ستمگري بود كه همه‌ی كشتيها را غصب مي‌كرد و مي‌برد.)

ﭽ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﭼ [آل عمران:٢٦]

(تو هر كه را بخواهي، پادشاهی مي­دهي و از هر کس که بخواهي، پادشاهي را بازپس مي‌گيری.)

اما ما باید بدانیم که خداوند متعال پادشاه واقعی است و پادشاهی وی شایسته‌ی کمال و جلال او می‌باشد. و پادشاهی مخلوقاتش نیز مناسب حال و فنا و درماندگی و نیاز آنان می‌باشد.

5-6-صفت جبروت و کبریاء

خداوند متعال خودش را جبار و متکبر نامیده است:

ﭽ ﯚ ﯛ ﯜ ﭼ [حشر:٢٣]

(غالب و جبار والامقام و فرازمند است.)

بعضی از آفریده­هایش را نیز جبّار و متکبر نامیده است:

ﭽ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ غافر: ٣٥

(اين گونه خداوند بر هر دلي كه متکبر و جبار باشد، مهر مي‌نهد.)

ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﭼ [شعراء:١٣٠]

‏ (و هنگامي كه مجازات مي‌كنيد، از حدّ تجاوز مي‌كنيد و همچون جباران كيفر مي‌دهيد.) ‏

ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﭼ [زمر:٦٠]

(مگر جايگاه متكبّران در دوزخ نيست‌؟)

ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﭼ [ابراهيم:١٥]

(و پيغمبران از پروردگارشان طلب پيروزي نمودند و همه‌ی جباران و عناد کنندگان دچار خسران گردیدند.)

و هیچ شکی در این نیست که این صفاتی که خداوند خودش را بدانها توصیف نموده است، با این صفاتی که برای آفریده­هایش قایل شده است، متفاوتند همانگونه که ذاتش با ذات و ماهیت مخلوقات متفاوت است.

7-صفت عزت

خداوند، خود را به صفت عزت آراسته و توصیف نموده است؛ چنانکه در قرآن کریم میفرماید:

ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ [بقرة:٢٢٠]

(بي‌گمان خداوند دارای عزت و با حکمت است.)

ﭽ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﭼ [ص:٩]

‏ (راستي مگر گنجهاي رحمت پروردگار بسيار با عزّت و بس بخشاينده تو در دست ايشان است‌؟)

بعضی از آفریده­ها را نیز بدان، توصیف نموده است:

ﭽ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﭼ [یوسف:٥١]

(زن عزيز ـ مصر ـ گفت: هم اينك حق آشكار گردید.)

ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﭼ ]ص: ٢٣[

(و او بر من در سخن چيره شده است.)

همچنین این صفت را در آیه‌ی ذیل برای خودش و آفریده ها استعمال نموده است:

ﭽ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﭼ [منافقون:٨]

(عزّت و قدرت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است.)

مسلم است که عزت خدا با عزت آفریده­ها متفاوت است، همان گونه که ذاتش با ماهیت مخلوقات متفاوت است.

8-صفت قوت

خداوند متعال خودش را به صفت «قوّت» توصیف نموده است:

ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ [ذاريات:٥٧–٥٨]

‏ (من از آنان نه درخواست هيچ گونه رزق و روزي مي‌كنم و نه مي‌خواهم كه مرا خوراك دهند. تنها خدا روزي‌رسان و صاحب قدرت و نيرومند است و بس.) ‏

ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ [حج:٤٠]

(و به طور مسلم خدا ياري مي‌دهد كساني را كه ـ با دفاع از آیين و معابد ـ او را ياري دهند. خداوند با قدرت و چيره است.)

بعضی از آفریده­ها را نیز به همین صفت، توصیف نموده است:

ﭽ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﭼ [هود:٥٢]

(و نیرویی بر نيرويتان بيفزايد.)

ﭽ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﭼ [روم:٥٤]

(خداوند همان كسي است كه شما را از ـ چيزي سراپا ـ ضعف آفريده است و سپس بعد از اين ضعف و ناتواني قوّت و قدرت بخشيده است و آن گاه ضعف و پيري را جايگزين اين قوّت و قدرت ساخته است.)

و در آیه‌ی زیر، این وصف را هم برای خود و هم برای آفریده­هایش آورده است:

ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﭼ [فصلت:١٥]

‏ (و امّا قوم عاد در زمين به ناحق بزرگي فروختند و گفتند: چه كسي از ما قدرت بيشتري دارد؟ مگر آنان نمي‌دانستند كه خداوندي كه ايشان را آفريده است از آنان نيرومندتر است‌؟! آنان ـ بر اثر اين پندار بي‌اساس ـ پيوسته آيه‌هاي ما را انكار مي‌كردند و نمي‌پذيرفتند.) ‏

صفاتی که متکلمین در آن اختلاف نموده­اند

سپس علامه شنقیطی به بیان صفاتی می­پردازد که متکلمین در مورد آنها اختلاف نموده­اند که آیا آنها صفات فعل­اند، یا صفات معنی؟ و سرانجام، ترجیح می­دهد که آنها صفات معنی و قائم به ذات الله هستند. برخی از این صفات عبارتند از:

1، 2- صفتهای رأفت و رحمت

خدوند خودش را به صفات رأفت و رحمت متصف می­نماید و میفرماید:

ﭽ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭼ [نحل:٧]

(بي‌گمان پروردگارتان داراي رأفت و رحمت زيادي است.)

و بعضی از آفریده­ها را نیز بدان توصیف نموده است؛ چنانکه در وصف پیامبر اکرم ص میفرماید:

ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﭼ [توبه:١٢٨]

‏ (بيگمان، پيغمبري از خود شما انسانها به سويتان آمده است؛ هرگونه درد و رنج و بلا و مصيبتي كه به شما برسد، بر او سخت و گران مي‌آيد. به شما محبت مي‌ورزد و اصرار به هدايت شما دارد و نسبت به مؤمنان داراي رأفت و رحمت فراوان است.)

3- صفت حلم

خداوند خود را به حلم توصیف نموده و میفرماید:

ﭽ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ [حج:٥٩]

(خداوند آنان را به جايگاهي وارد مي‌كند كه از آن راضي و خوشنود خواهند بود؛ بي‌گمان خدا كاملاً آگاه و حلیم ـ شكيبا ـ است.)

ﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ [بقره:٢٣٥]

(و بدانيد كه خداوند آنچه را در دل داريد مي‌داند، پس از ـ مخالفت با فرمان ـ او خويشتن را برحذر داريد و بدانيد كه بيگمان خداوند بس آمرزنده و شكيبا است.)

ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﭼ [بقرة:٢٦٣]

‏ (گفتار نيك و گذشت، بهتر از بذل و بخششي است كه اذيّت و آزاري به دنبال داشته باشد. خداوند بي‌نياز و حلیم ـ بردبار ـ است.) ‏

و بعضي از مخلوقات را نیز به حلم توصیف نموده و میفرماید:

ﭽ ﯵ ﯶ ﯷ ﭼ [صافات:١٠١]

‏( ما او را به پسري بردبار و خردمند مژده داديم.) ‏

ﭽ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﭼ [توبه:١١٤]

(واقعاً ابراهيم بسيار مهربان و دست‌به دعا و فروتن و شكيبا بود.)

4-صفت مغفرت

خداوند سبحان خود را غفور و آمرزنده توصیف نموده است:

ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﭼ [بقره:١٧٣]

(بي‌گمان خداوند آمرزنده و مهربان است.)

ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﭼ [بقره:٢٨٤]

(سپس هر كه را بخواهد ـ و شايستگي داشته باشد ـ مي‌بخشد و هر كس را بخواهد ـ و مستحق باشد ـ عذاب مي‌كند.)

این صفت را برای بعضی از آفریده­هایش نیز آورده است:

ﭽ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﭼ [شورى:٤٣]

‏ (كسي كه ـ در برابر ظلم ديگران ـ شكيبایي كند و درگذرد، اين كار او از زمره كارهایي است كه بايد بر آن عزم را جزم كرد و بر آن ماندگار شد.) ‏

ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﭼ [بقرة:٢٦٣]

‏ (گفتار نيك و گذشت، بهتر از بذل و بخششي است كه اذيّت و آزاري به دنبال داشته باشد و خداوند بي‌نياز و بردبار است.)

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭼ [جاثيه:١٤] ‏

‏ (به كساني كه ايمان آورده‌اند، بگو: كساني را كه روزهاي الهي را چشم نمي‌دارند، ببخشايند.)

و قطعاً اوصافی را که پروردگار آسمانها و زمین، خود را بدان توصیف نموده است، لایق و شایسته‌ی مقام جلال و جمال او هستند و نباید به بهانه‌ی پرهیز از تشبیه، آنها را از او نفی نمود و از این طرف هم که بعضی از مخلوقات را بدان توصیف نموده است، بگونه­ای است که متناسب با حال و نیاز و عجز و ناتوانی و نیاز همیشگی آنها می­باشند.

حال و وضع کسانی که صفات کمال و جلال را از خدا نفی می‎کنند

علامه شنقیطی پس از بیان خلل و اشکالاتی که در عقیده و منهج متکلمین وجود دارد و همچنین بیان منهج قرآنی و ایمانی که حق و حقیقت را آشکار می­نماید، میگوید:

«به هر حال، برای انسان درست نیست که نسبت به صفت یا صفاتی که خداوند برای خودش اثبات نموده، سخت گیری و لجاجت کند و پروردگار آسمانها و زمین را آماج حملاتش قرار دهد و صفتی را که خداوند خودش را با آن ستوده است، به بهانه‌ی اینکه شایسته‌ی او نیست، از وی نفی کند و از کیسه‌ی کرم خود صفاتی را به او ببخشد. باید دانست که این کار، نوعی جنون و پیروی از هوی و هوس بشمار می­رود و صرفا کسانی از این رأی پیروی می­کنند که خداوند چشم بصیرت آنها را کور کرده است.»

استواء صفت كمال است نه صفت نقص

جهت روشن شدن خیانت بزرگی که متکلمین درباره‌ی صفات خداوند، مرتکب شده­اند، علامه شنقيطي رحمه الله به یکی از صفات بزرگ خداوند (استواء) اشاره   
می­نماید و می‌گوید: صفت استواء كه درباره‌ی آن، سخنان زیادی مطرح شده است و بسياري از مردم آن را با فلسفه و منطق و ادله‌ی جدلی انکار كرده­اند و حق را باطل، و باطل را حق جلوه داده­اند تا جایی که هزاران نفر از مدعیان اسلام، با دلایل منطقی اين صفت (استواء) را از خالق زمين و آسمان، نفی كردهاند.

بعنوان نمونه، آنها مي­گويند: اگر خداوند بر عرش قرار گرفته باشد ، با مخلوقات مشابهت پیدا می‌کند و واضح است که خداوند هیچگونه مشابهتی با مخلوقات ندارد؛ در نتيجه، او بر عرش استوی ننموده است. ولی باید دانست که اين نتيجه، بدليل مخالفت با آیات صريح قرآن کریم، باطل است.

علامه شنقیطی رحمه الله در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید: صفت استواء از جمله صفات كمال و جلال است و خداوند بوسيله‌ی آن خود را ستوده است. قرینه و دليل بر اینکه این صفت از صفات كمال و جلال او می‌باشد، اين است كه خداوند متعال در قرآن کریم همواره آن را همراه با صفات جلال و کمالی ذكر نموده است كه عقل انسان را مبهوت وخیره می­نمایند؛ پس استواء نیز یکی از آن صفات بشمار می­رود. سپس علامه ششنقیطی به منـظور ارائه‌ی دليل برای این موضـوع به بيــان نصوصي مي­پردازد كه اين صفـــت در آنها وارد شده است:

1. براساس ترتيب قرآن کریم نخستين سوره­اي كه صفت استواء در آن آمده است، سوره‌ی اعراف می‌باشد:

ﭽ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﭼ [اعراف:٥٤]

‏ (همانا پروردگار شما الله است؛ آن ذاتی كه آسمانها و زمين را در شش دوره بيافريد؛ سپس بر عرش قرار گرفت. با ـ پرده‌ی تاريك ـ شب، روز را مي‌پوشاند و شب، شتابان به دنبال روز روان است. خورشيد و ماه و ستارگان را بيافريده است و جملگي مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشيد كه تنها او مي‌آفريند و تنها او فرمان مي‌دهد. بزرگوار و جاويدان و داراي خيرات فراوان، خداوندي است كه پروردگار جهانيان است.) ‏

آيا كسي هست که بتواند، يكي از اين صفات دالّ بر جلال و عظمت خدا را انكار كند؟

2- دومين سوره­ای كه صفت استواء در آن آمده است، سوره‌ی يونس است:

ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﭼ [یونس:٣–٦]

‏ (همانا پروردگار شما الله است؛ آن ذاتی كه آسمانها و زمين را در شش دوره بيافريد، سپس بر عرش قرار گرفت و به اداره‌ی جهان هستي پرداخت. زمام اداره جهان هستي به دست او است. كسي نمي‌تواند ميانجي بشود مگر پس از اجازه‌ی او. اين خدا است كه صاحب و پروردگار شما است، پس او را پرستش كنيد. آيا گوشزد نمي‌شويد و پند و عبرت نمي‌گيريد؟ ‏بازگشت همه‌ی شما بسوي او است. اين وعده‌ی راستين خداوند است. خدا است كه از آغاز، موجودات را مي‌آفريند و هم او است كه آنها را ـ ديگر بار پس از تخريب جهان، هستي مي‌بخشد و به سوي خود ـ برمي‌گرداند تا دادگرانه پاداش كساني را بدهد كه ايمان آورده‌اند و كارهاي نيكو كرده‌اند. امّا كساني كه راه كفر را پویيده‌اند، به سبب كفري كه ورزيده‌اند، نوشيدني از آب داغ و سوزاني دارند و داراي عذاب بس دردناكي هستند. ‏خدا است كه خورشيد را درخشان و ماه را تابان گردانده است و براي ماه منازلي معيّن كرده است تا شماره‌ی سالها و حساب كارها را بدانيد. خداوند همه‌ی اینها را جز به حكمت نيافريده است. خداوند آيات ـ قرآن و نشانه‌هاي جهان ـ را براي آنان كه مي‌فهمند و درك مي‌كنند شرح و بسط مي‌دهد.‏ بيگمان در آمد و شدِ شب و روز و در چيزهایي كه خداوند در آسمانها و زمين آفريده است، نشانه‌هایي براي كساني است كه پرهيزگارند.) ‏

آيا كسي هست که بتواند يكي از اين صفات دالّ بر جلال و عظمت خدا را انكار كند؟

3- سومين سوره‏ای كه صفت استواء در آن آمده است، سوره‌ی رعد است:

ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮓ ﮔ ﮕﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛﭼ [رعد:٢–٤]

‏ (الله همان كسي است كه آسمانها را چنان كه مي‌بينيد، بدون ستون برپا داشت؛ سپس بر عرش قرار گرفت و خورشيد و ماه را فرمانبردار خود ساخت. هر كدام تا مدّت مشخّصي به حركت خود ادامه مي‌دهند. خداوند كار و بار جهان را زير نظر ‌دارد و با حساب و كتاب دقيقي مي‌گرداند و او آيه‌ها را بيان مي‌دارد تا اين كه يقين حاصل كنيد كه پروردگارتان را ملاقات خواهيد كرد. او آن كسي است كه زمين را گسترانيده و در آن، كوهها و جويبارها قرار داده است و از هرگونه ثمر و ميوه‌اي، جفت نر و ماده‌اي در آن آفريده است. شب را بر روز مي‌پوشاند. بي‌گمان در اين آفرينش، شانه‌هایي ـ واضح و آشكار بر قدرت آفريدگار ـ است براي آنان كه مي‌انديشند. در روي زمين، قطعه زمينهایي در كنار هم قرار دارد و تاكستانها و كشتزارها و نخلستانهاي يك پايه و دو پايه در آن موجود است كه هر چند با يك نوع آب سيراب مي‌گردند، امّا برخي را از لحاظ طعم بر برخي ديگر برتري مي‌دهيم. بي‌گمان در اين ـ اختلاف استعداد خاكها و جوراجوري درختان و گياهان و دگرگونيهاي ميوه‌ها و طعم آنها ـ نشانه‌هایي براي كساني است كه عقل خويش را به كار مي‌گيرند.)

‏آيا كسي می تواند، يكي از اين صفات دالّ بر جلال و عظمت خدا را انكار كند؟

4- چهارمين سوره ای كه صفت استواء در آن آمده است سوره‌ی طه است:

ﭽ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ [طه:١– ٨]

‏ (طا.ها. ما قرآن را براي تو نفرستاده‌ايم تا ـ از غم ايمان نياوردن كافران و نپذيرفتن شريعت يزدان ـ خويشتن را خسته و رنجور كني؛ ‏ ليكن آن را براي پند و اندرز كساني فرستاده‌ايم كه از خدا مي‌ترسند. قرآن از سوي كسي نازل شده است كه زمين و آسمانهاي بلند را آفريده است. خداوند مهرباني كه بر عرش قرار گرفته است. ‏ آنچه در آسمانها و آنچه در زمين و آنچه در ميان آن دو و آنچه در زير خاك وجود دارد، از آن او است. اي پيامبر! اگر آشكارا سخن بگویي ـ يا پنهان، براي خدا فرق نمي‌كند، سخن گفتن تو با ديگران را ـ و نهان‌تر ـ از آن را كه سخن گفتن تو با خودت و خواطر دل است ـ مي‌داند. او الله است و بجز الله، معبود دیگری وجود ندارد؛ او داراي نامهاي نيكو است.) ‏ ‏‏

آيا كسي مي تواند يكي از صفات مذكور و دال بر عظمت و جلال خدا را انكار كند؟

5- پنجمين موضعي كه صفت استواء در آن آمده است، سوره‌ی فرقان است:

ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﭼ [فرقان:٥٨–٥٩]

‏ (و ـ در همه‌ی امور ـ بر خداوندي تكيه كن كه هميشه زنده است و هرگز نمي‌ميرد و حمد و ثناي او را به جاي آور؛ و همين كافي است كه خداوند از گناهان بندگانش آگاه است. ‏آن كسي‌كه آسمانها و زمين و همه‌ی چيزهاي ميان آن دو را در شش دوره آفريد و آن گاه بر عرش قرار گرفت. او داراي رحمت فراوان و فراگير است؛ پس از شخص بسيار آگاه و فرزانه بپرس.) ‏‏

آيا كسي مي تواند يكي از اين صفات عظيم الهي و دال برجلال و کمال او را انكار كند؟

6- ششمين سوره و موضعی كه صفت استواء در آن آمده است، سوره‌ی سجده مي­باشد:

ﭽ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭼ [سجده:٣–٩]

(امّا مشركان میگویند: محمّد خودش آن را از پيش خود ساخته است ـ و به دروغ به خدا نسبت داده است ـ بلكه قرآن، سخن حقّي است كه از سوي پروردگارت نازل شده است تا گروهي را كه پيش از تو پيغمبري براي آنان نيامده است ـ از خشم خداوند ـ بترساني؛ شايد هدايت يابند. ‏خدا كسي است كه آسمانها و زمين و آنچه را كه در ميان آن دو است در شش دوره بيافريد و سپس بر عرش قرار گرفت. بجز خداوند براي شما هيچ ياوري ـ كه شما را از عذاب خدا برهاند ـ و هيچ شفيعي ـ كه نزد خدا بجز با اجازه خدا برايتان شفاعت كند ـ وجود ندارد. آيا يادآور مي‌شويد؟ ‏خداوند تمام عالم هستي را از آسمان گرفته تا زمين، زير پوشش تدبير خود قرار داده است. سپس تدبير امور در روزي كه اندازه‌ی آن هزار سال از سالهایي است كه شما مي‌شماريد، به سوي او باز میگردد. او خداوندي است كه از پنهان و آشكار باخبر است و چيره و مهربان است. آن كسي است كه هر چه را آفريد، نيكو آفريد، و آفرينش انسان را از گل آغازيد. سپس خداوند ذرّيّه‌ی او را از عُصاره­ی آب ضعيف و ناچيزي ـ به نام مني ـ آفريد. ‏آنگاه اندامهاي او را تكميل و آراسته كرد و از روح متعلّق به خود در او دميد و براي شما گوشها و چشمها و دلها آفريد؛ امّا شما كمتر شكر نعمتهاي او را به جاي مي‌آوريد.) ‏‏آيا كسي مي تواند يكي از اين صفات عظيم الهي و دال بر نهایت جلال و کمال او را انكار كند؟

7- هفتمين سوره و موضعی که صفت استواء در آن آمده است، سوره‌ی حديد است:

ﭽ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭼ [حديد:٣–٤]

‏ (او پيشين و پسين و پيدا و ناپيدا است و او آگاه از همه چيز است. ‏او است كه آسمانها و زمين را در شش دوره آفريد و سپس بر عرش قرار گرفت. او مي‌داند چه چيز به زمين نازل و از آن خارج میشود و چه چيز از آسمان پایين مي‌آيد و بدان بالا مي‌رود و او در هر كجا كه باشيد، با شما است. و خدا مي‌بيند هر چيزي را كه انجام می­دهید.) ‏‏

آري، همانگونه که مشاهده می­نمایید، همه‌ی اینها صفت کمال هستند؛ حال آنکه به گمان اين انسانهاي جاهل و كودن، صفت نقص هستند. این افراد پروردگار را نیز بخاطر اينكه خودش را به صفت نقص متصف نموده است، انتقاد می­کنند و مورد حمله قرار   
مي­دهند. بعد از آن، یا این صفات را نفی می­کنند و يا به تأويل آنها مي­پردازند. این در حالی است كه خداوند خودش را با اين صفات ستوده است و آنها را از صفات جلال و كمال خود شمرده است و در کنار صفات جلال و كمال خود آورده است بگونه­ای که عقل از عظمت و كمال آنها شگفت زده و مبهوت مي­گردد. آری، اين دلیل بر جهل و خيانت و هوس پرستی كساني است كه اين صفات را نفي و یا تأویل مي­كنند.

**مطلب ششم:** قواعد و ضوابط مهم درباره­ی اسما و صفات خداوند

در این باره، قواعدی بسيار مهم و نكاتی اساسی وجود دارد که علما و دانشمندان دین به آنها پرداخته­اند؛ ما نیز به طور مختصر به ذکر آنها می­پردازیم.

قاعده­ی اول: اعتراف به بعضي از صفات مانند اعتراف به سایر آنها است[[197]](#footnote-197)

بر اساس این قاعده مي­توانيم ديدگاه چند گروه را رد کنیم:

**الف) آناني كه بعضي از صفات را مي­پذيرند و بعضي ديگر را نفي مي­كنند**

مانند كساني كه صفت حيات، علم، قدرت، سمع، بصر، كلام و اراده را مي­پذيرند و آنها را صفات حقيقی قرار میدهند. سپس در مورد صفاتی مانند محبت و خوشنودی خداوند، خشم و نفرت او به نزاع و کشمکش می­پردازند و آنها را مجاز قرار میدهند يا اينکه این صفات را به اراده، نعمت و عقوبت تأويل مي­كنند.

به اين آقايان باید گفت: هيچ تفاوتي ميان صفاتي كه شما آنها را پذيرفته­اید و آنها را صفات حقیقی مي­دانيد با صفاتي كه آنها را نفي ميكنيد، وجود ندارد. بلکه در واقع، همانند یکدیگرند؛ لذا پذيرفتن برخي و رد كردن برخي ديگر اصلاً توجيهي ندارد.

اگر شما علم وحيات خداوند را مانند علم و حيات مخلوقات مي­دانيد، باید در مورد صفت رضا و غضب و محبت او نيز چنين تصوری داشته باشید.

و اگر بگویید: خداوند حیات و علم و اراده­ای دارد که شایسته‌ی اوست و این صفات خداوند هیچ شباهتی با حیات و علم و اراده‌ی مخلوقات ندارند، پس باید در مورد محبت و رضایت خداوند نیز همین اعتقاد را داشته باشید.

و اگر بگویيد: غضب به معنی جوش آمدن خون قلب برای انتقام گرفتن است، درباره‌ی اراده نيز چنين گفته میشود كه: عبارت است از ميل نفس بسوي جلب منفعت يا دفع مضرت. پس اگر بگویيد: اين اراده­ی مخلوق است که چنین است، می گوییم: تعريف شما نيز مربوط به خشم مخلوق است نه خالق.

**(ب) آناني كه اسماء را مي­پذيرند اما صفات را نفي مي­كنند**

این گروه مي­گويند: زنده هست بدون زندگي؛ دانا و عالم است بدون علم؛ و ....

باید به اين آقايان گفت: هيچ تفاوتی ميان اثبات اسماء و اثبات صفات وجود ندارد؛ زیرا اگر شما مي­گویيد که اثبات علم، قدرت و حيات مقتضی تشبیه و تجسیم (قائل شدن جسم برای خدا) مي­شود؛ زيرا متصف به این صفات را تنها در اجسام می­توان یافت، مي­گویيم: اين سخن در مورد اسماء نيز صدق میکند؛ زيرا تنها چيزي می­تواند متصف به حی (زنده)، عليم (دانا)، قدير (توانا) باشد که جسم باشد؛ پس شما باید اسماء خداوند را نیز نفی کنید. اگر شما مي­گویيد: اين اسماء (نام­ها) شايسته­ی شأن و جلال او هستند، مي­گویيم: صفات نيز چنين هستند.

**ج) آناني كه اسماء و صفات را نفي مي كنند**

اينها اسما و صفات خداوند را نفي مي­كنند تا به گمان خودشان، خداوند را به موجودات تشبيه نکنند. به اين گروه باید گفت: شما علم و حيات را از خداوند نفي کردید، همان گونه که عليم و حيّ بودن او را نفی می­کنید تا از تشبيه نمودن خداوند با موجودات فرار کنید؛ اما در واقع، اين عقيده‌ی شما مستلزم تشبيه خداوند با معدومات (نیستی­ها) است.

**2- قاعده­ی دوّم: اعتقاد درباره­ی صفات مانند اعتقاد در مورد ذات است[[198]](#footnote-198)**

خداوند سبحان داراي ذاتي است كه با ذات مخلوقات و موجودات تشابهي ندارد؛ همچنين صفات و افعال خداوند با صفات و افعال مخلوقات و موجودات همساني و مشابهتی ندارند؛ زیرا كسی که اعتراف كند به این كه خداوند در ذات خود يك حقيقت ثابت است، این قول مستوجب صفات كمالی است که هيچ مثل و همتایي در ذات و صفات ندارد. چنین عقيده­ای مستلزم اين است كه بگوید: سمع، بصر و كلام او در نفس الامر ثابت هستند و با كلام، سمع و بصر مخلوقات و موجودات هيچ گونه تشابهي ندارند.

اگر كسي بگويد: من استواء خداوند را نفي مي­كنم تا مرتكب تشبيه او با مخلوقات نشوم، به او گفته مي­شود: پس تو وجود خدا و ذات او را نیز نفي كن؛ زيرا اثبات وجود و ذات براي خداوند نیز مستلزم تشبيه است. اگر بگويد: خداوند وجود بخصوص و ذات بخصوصي دارد كه مشابه با وجود و ذات مخلوقات نيست، در جوابش مي­گویيم: نزول و استواء خداوند نيز چنين­اند.[[199]](#footnote-199)

**3-قاعده­ی سوم:** اتفاق در اسماء مقتضي تساوي در مسمیات (نام گذاری شده­ها) نيست

ما به يقين مي دانيم آنچه را كه خداوند درباره‌ی وجود آنها در بهشت به ما خبر داده است مانند شير، عسل و شراب وچیزهای دیگر، همه‌ی آنها حق و ثابتند. و اين واقعیتها هر چند كه در نام با اشيای موجود در دنيا مشترك­اند؛ امّا مثل آنها نیستند؛ بلكه تفاوت بسیار زیادی ميان شير، عسل و شراب دنيا و بهشت وجود دارد؛ آنهم آنچنان تفاوتی كه بجز خداوند متعال كسي دیگر حقيقت آن را نمي­داند. لذا ما باید بدانیم که مغايرت خالق با مخلوقات به مراتب بيشتر و بزرگتر از مغايرت یک مخلوق با مخلوق دیگر است؛ حتي در دنيا ممكن است چند چيز را به يك اسم نام گذاری کنید؛ اما هر كدام داراي حقيقت و ماهيت بخصوصي باشد كه با ديگری کاملا تفاوت داشته باشد؛ بعنوان مثال، کلمه‌ی «دست» در هر یک از عبارتهای «دست شتر»، «دسته‌ی كيف» و «دست انسان» معني مخصوص خود را دارد هر چند كه در همه‌ی آنها کلمه‌ی دست استعمال شده است.

**4-قاعده­ی چهارم:** خداوند به نفي محض متصف نمي­شود

خداوند اسماء و صفاتي را براي خودش ثابت نموده و اسماء و صفاتي را نیز از خودش نفي نموده است؛ اثبات و نفي صفات خداوند بصورت مجمل و مفصل وارد شده است. اثبات مجمل به وسیله‌ی اثبات ثنای مطلق، حمد مطلق و مجد مطلق برای خداوند   
مي­باشد چنانکه خداوند متعال میفرماید:

ﭽ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭼ [فاتحه:٢]

‏(ستايش خداوندي را سزا است كه پروردگار جهانيان است.) ‏

(ﭽ ﮘ ﮙ ﮚ ﭼ [نحل:٦٠]

(خداوند داراي صفات عاليّه است.)

و اما تفصيل در اثبات شامل هر اسم و صفتي است كه در قرآن و حديث آمده است.

نفي مجمل، اين است كه همه‌ی عيوب و نقایصی كه ضد كمال حق تعالي هستند، از وي نفي شوند؛ مانند:

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ [شورى:١١]

(هيچ چيزي همانند خدا نيست ـ و نه او در ذات و صفات به چيزي از چيزهاي آسمان و زمين مي‌ماند و نه چيزي از چيزهاي آسمان و زمين در ذات و صفات بدو مي‌ماند ـ و او شنوا و بينا است.)

ﭽ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭼ [مريم:٦٥]

(مگر شبيه و همانندي براي خدا ـ كه خالق، رازق، عالم، قادر، حيّ، قيّوم و... باشد ـ پيدا خواهي كرد ـ تا دست نياز به سوي او دراز كني‌؟)

امّا تفصيل در نفي اين است كه خداوند متعال را از همه‌ی عيوب و نقصها از جمله: داشتن پدر، فرزند، همتا، جهل، عجز، چرت زدن، خواب و اعمال بيهوده پاك و منزّه بدانیم.

ولی ما باید بدانیم که شيوه‌ی قرآن کریم در نفي، اين نیست كه تنها نفي صرف و محض كند؛ بلکه هرگاه صفت نقصي را نفي می­كند، در عین حال صفت مدح و كمالی را برای او اثبات می­نماید و آنگونه كه بعضی از فرقه­ها و گروهها نفي مي­كنند، نفي مجرد نمي­كند؛[[200]](#footnote-200) بعنوان نمونه خداوند متعال میفرماید:

ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭼ [بقره:٢٥٥]

‏ (معبود حقی بجز الله وجود ندارد؛ او زنده­ی پايدار ـ و جهان هستي را ـ نگهدار است. او را هیچ چرت و خوابي فرا نمي‌گيرد. آنچه در آسمانها و آنچه در زمين وجود دارد، از آنِ او است. ـ و در ملك كائنات، او را انبازي نيست ـ كيست آن كه در پيشگاه او ميانجيگري كند مگر با اجازه‌ی او؟ آنچه را كه در پيش روي مردمان است و آنچه را كه در پشت سر آنان است، مي‌داند و انسانها چيزي از علم او را فراچنگ نمي‌آورند جز آن مقداري را كه وي بخواهد. ـ علم و دانش محدود ديگران، پرتوي از علم بي‌پايان و بي‌كران او است ـ. كرسي او آسمانها و زمين را در بر گرفته است؛ و نگاهداري آن دو وي را درمانده نمي‌سازد و او بلندمرتبه و سترگ است.) ‏

در آيه‌ی مذكور، چرت زدن و خوابیدن از خداوند نفي شده است؛ اما نفي چرت و خواب از وی متضمن حيات و زنده بودن كامل و قیام و پابرجایی مطلق است. پس از نشانه­های كمال حيات و زنده بودنش این است که چرت ـ حالت ابتدايي خواب ـ و خواب او را فرا نمی­گیرد.

و اینکه خداوند می‌فرماید: «حفاظت زمين و آسمان او را خسته و درمانده نمي­كند» مستلزم آن است که خداوند از قدرت کاملی برخوردار است؛ به همین سبب، نگهداری آنها او را خسته و درمانده نمی­نماید و این کار هم برایش دشوار نیست.

و مانند آیه‌ی بالا این سخن خداوند متعال است که میفرماید:

ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﭼ [سبأ:٣]

(به اندازه‌ی سنگيني ذرّه‌اي در تمام آسمانها و در زمين از او پنهان و نهان نمیگردد و نه كمتر از اندازه‌ی ذرّه و نه بزرگتر از آن. چيزي نيست مگر اين كه در كتاب آشكاري ثبت و ضبط و نگهداري میشود.)

در این آیه هم ما ملاحظه می­نماییم که نفي پنهان ماندن مستلزم علم خداوند متعال نسبت به تمام ذراتی است كه در زمين و آسمانها وجود دارند.

همچنين در این آیه، خداوند متعال می‌فرماید: ﭽ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ [ق:٣٨]

‏ (ما آسمانها و زمين را در شش دوره آفريده‌ايم و هيچ گونه درماندگي و خستگي به ما نرسيده است).

در این آیه نیز نفي خستگي و درمانگی از خداوند متعال بر كمال قدرت و نهايت توانایی او دلالت دارد.

همچنين آيه: ﭽ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ [نعام:١٠٣]

(چشمها ـ كُنْهِ ذات ـ او را درنمي‌يابند و او چشمها را درمي‌يابد ـ و به همه‌ی دقایق و رموز آنها آشنا است).

يعني چشم­ها هر چند كه در جهان آخرت او را می­بینند اما توان احاطه كردن او را ندارند.

و اینگونه هر صفتي را كه خداوند از خود نفي كرده است، مستلزم يك صفت ثبوتي است كه موجب حمد و ستايش خداوند متعال است.

لذا ما مشاهده می­نماییم که خداوند متعال هر صفتی را که از خود، نفی نموده است مستلزم یک صفت ثبوتی است که حمد و ستایش خداوند در آن نهفته است. پس خداوند به هیچ عنوان خودش را به نفی محضی که مستلزم صفتی ثبوتی و مدح و ستایشی نباشد، توصیف ننموده است. پس كساني كه در نفي یا آنچه که صفات سلبی می­نامند، افراط و زیاده روی می­کنند، در واقع دچار اشتباه شده­اند؛ چرا که نفي تا زمانی كه متضمن اثبات نباشد، هيچ مدح و كمالي را بهمراه ندارد؛ زيرا نفي محض، عدم محض است و عدم محض هيچ ارزشي ندارد.

قابل یادآوری است که بدعت گذاران، بسیار از نفي محض استفاده می­کنند؛ آنان مي گويند: خداوند، سخن نمیگوید، نمي بيند و بالاي عالم نيست؛ حتي بعضي ها غلو نموده و گفتهاند: خداوند نه داخل جهان هستي است، نه بيرون آن، نه جدا از عالم است و نه آميخته با عالم است و سخنان بی ارزشی از این قبیل که خداوند را عدم محض   
مي­دانند حال آنکه خداوند از چنين نسبتهای ناروایی پاك و منزه است.

**5- قاعده­ی پنجم**: الفاظی که موهِم حق و باطل­اند

ايمان آوردن به صفاتي كه در قرآن و حديث وارد شده­اند، واجب است هر چند كه معاني آنها براي ما مفهوم و قابل توجيه و درک نباشند؛ امّا صفاتي را كه مورد اختلاف­اند و مردم آنها را به خداوند نسبت مي­دهند ولی در كتاب خدا و سنت رسولش وارد نشده­اند تا زمانی که منظور گوينده روشن نباشد، نه آنها را مي­پذيريم و نه ردشان   
مي­كنيم.

بعنوان نمونه، كسي كه جهت را از خداوند نفي مي­كند، از وي می­پرسیم: هدف شما از جهت چيست؟ اگر هدف شما این است که خداوند در داخل جرم و جسم آسمان است و آسمان او را احاطه كرده است، پس جايز نيست كه ما بگویيم: خداوند در يك جهت قرار دارد. و اگر هدف شما از جهت، اين است كه بالاي مخلوقات و بالاي آسمانها است، اين سخن، حق و درست است.

هم چنين تحيز (جا و مکان قائل شدن) برای خدا، اگر منظور از تحيز اين است كه مخلوقات او را احاطه كرده­اند، قطعاً چنين نسبتي باطل است؛ اما اگر منظور اين است كه خداوند از مخلوقات متمایز و جدا و مباين است، اين نسبت، نسبت حقي است.

6- قاعده­ی ششم: اعتقاد به تشبيه، نخستين عامل تعطيل اسماء است

علامه محمد امين شنقيطي اين قاعده را توضيح می­دهد و مي­گويد: اساس و ريشه‌ی آفت تعطیل، آلوده شدن قلب به لکه‌ی ننگ تشبيه است. انساني كه قلبش آلوده به پلیدی تشبيه است، اگر یکی از صفات كمال را ـ كه خداوند خودش را به وسیله‌ی آن مدح و ستایش نموده است ـ بشنود، مانند فرود آمدن خداوند به آسمان دنيا در ثلث آخر شب و یا استواء بر عرش و آمدن او در روز قيامت و دیگر صفات کمال وجلال، نخستين چيزي كه در ذهن او خطور مي­كند و مي­گذرد، اين است كه اين صفت مشابه با صفت مخلوق است؛ لذا قلبش با تشبيه آلوده مي­گردد و ارزش و قدر واقعي خدا را درک نمیکند و خدا را آنگونه که شایسته‌ی او است بزرگ نمی­دارد؛ زیرا چنین تصور میکند که صفت خالق مشابه با صفت مخلوق است؛ لذا در نخستين مرحله، قلبش ملوث به آلودگي تشبيه مي­گردد و اين چيز باعث می­شود تا صفات خداوند را به بهانه‌ی اينكه مشابه با صفات مخلوق هستند، نفی کند. در نتيجه، اين شخص، نخست جزو گروه مشبهه و بعد از آن، مرتکب تعطیل می­گردد. حاصل سخن اينكه فردی که دارای چنين اعتقادي باشد، به بهانه‌ی اينكه اين صفات شايسته‌ی خداوند نيستند، هم در ابتدا و هم در پایان، پروردگار جهانیان را مورد تاخت و تاز قرار میدهد.

همچنین علامه شنقیطی رحمه الله به بیان يك قاعده‌ی اصولي كه مورد اتفاق تمام علما و اندیشمندان معتبر این امت است، می­پردازد و می‌گوید: براي پیامبر اکرم ص جایز نیست که هنگام نیاز، بخصوص در باب عقاید، بیان مطلبی را به تأخیر بیندازد. و اگر به فرض محال، رأی باطل آنها را بپذیریم كه معني ظاهري آيات صفات، كفر بشمار می­رود، پس به آنها باید بگوییم که هرگز پیامبر اکرم ص استواء را به استیلاء تأويل ننموده است؛ همچنین هيچ كدام از صفاتی را که شما تأویل می­کنید، آنحضرت ص چنین تأويلاتی ننموده است؛ پس اگر منظور از این صفات، اين تأويلات مي­بود، قطعا رسول الله ص به تأويل آنها می­پرداخت؛ زيرا برای پیامبر اکرم ص جايز نيست که در هنگام نیاز، بيان مطلبی را به تأخیر بیندازد.

علامه شنقیطی رحمه الله در ادامه می‌گوید: هرگاه یک مسلمان، وصفي را بشنود كه خداوند خودش را بدان ستوده است يا پیامبر اکرم ص پروردگار را بدان تعريف نموده است، بر وي واجب است كه با قلبي آكنده و مملو از تجليل و تعظيم، آن صفت را بپذيرد و مطمئن باشد كه آن وصف به حدي از كمال، جلال، عظمت و شرافت رسيده است كه تمام پيوندهاي تشابه و تساوي را ميان خالق و مخلوق قطع مي­كند؛ تنها در این حالت است که قلب انسان، معترف به عظمت خداوند متعال شده و او را از آلودگي­هاي تشبيه پاك مي­گرداند؛ در نتيجه، بستر قلبش براي پذیرش ايمان و تصديق صفاتی كه خداوند خودش را با آنها ستوده یا پیامبرش او را با آنها مورد ستایش قرار داده، آماده مي­گردد و به این آیه، اذعان می‌کند که: ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ [شورى:١١] (هیچ چیزی مانند الله نیست و او شنوا و بینا است.)

باید دانست که هسته‌ی اصلي تمام بدي­ها اين است كه انسان، معتقد به عظمت الهي نباشد و در ذهن او اين مطلب خطور كند كه صفات خداوند با صفات مخلوقات شبیه هستند؛ چنین تصوری باعث می­شود که انسانهایی که دچار افلاس فکری   
گردیده­اند با این ادعای کاذب و بی اساس، مجبور به نفی صفات الهی شوند.

**7- قاعده­ی هفتم**: آيات صفات از متشابهات نيستند

علامه شنقیطی مي­گويد: بسياري از مردم، آيات صفات را متشابه مي­دانند؛ اما باید دانست که اين پندار از جهتی اشتباه، و از جهتي ديگر، صحيح است همانگونه كه امام مالك بن انس رحمه الله فرموده است:

«الاستواء غير مجهول، و الكيف غير معقول، و السؤال عنه بدعة، و الا بمان به واجب».

يعني نفس استواء معلوم است و نحوه‌ی آن قابل درك نیست و سؤال كردن درباره‌ی آن بدعت، و ايمان آوردن به آن، واجب است.

همچنین نزول و فرود آمدن خداوند به آسمان دنيا نيز همین گونه است؛ يعني نفس معني نزول معلوم است و نحوه‌ی نزول عقلاً قابل درک نيست و سؤال از آن، بدعت، و ايمان آوردن به آن، واجب است. قابل یادآوری است که سایر صفات خداوند عز و جل نیز اینگونه­اند؛ چرا که مفهوم و معنای این صفات نزد اعراب کاملا مشخص و معین است. اما آن صفاتی که پروردگار آسمانها و زمین بدانها توصیف شده است، كامل­تر و برتر و بزرگتر از آن هستند كه با صفات مخلوقات مشابهت داشته باشند؛ همانگونه كه ذات پروردگار حق است و مخلوقات نيز داراي ذات هستند؛ امّا ذات خالق کاملتر، پاکتر و برتر از آن است كه با ذات مخلوقات مشابهت داشته باشد.

8- قاعده­ی هشتم: از معنی ظاهر صفات هیچگونه تشبیهی برداشت نمی­شود تا نياز به تأويل داشته باشند

آنچه در اصول فقه مقرر و ثابت است، اين است که: اگر کلام بر یک معنا دلالت كند طوری كه احتمال معنای دیگری را نداشته باشد، آن را «نص» مي­گويند؛ مانند «تلك عشرة كاملة». (اینها ده­تای کامل هستند).

اما اگر کلامی احتمال دو معني يا بيشتر از آن را داشته باشد، آنگاه از دو حال خارج نيست؛ يا اينكه دلالت کلام به يك معني، ظاهرتر و آشكارتر است يا اينكه دلالتش بر هر دو معني يكسان است؛ اگر دلالتش بر تمام معاني بطور مساوي و یکسان باشد، آن را در اصطلاح «مجمل» مي­گويند؛ مانند اينكه كسي بگويد: «عدا اللصوص البارحة علی عين زيد» (دیروز، دزدها بر «عين» زيد تجاوز كردند). ممكن است كه منظور از عين، چشم زيد باشد؛ يعني دزدها چشم زيد را كور كردند. يا اينكه منظور از «عين»، چشمه‌ی آب باشد؛ يعني اينكه آنها چشمه‌ی آب زيد را پر از خاک کردند و خشکاندند. يا اينكه منظور از «عين» طلا و نقره باشد؛ یعنی اینکه طلا و نقره­های زید را به غارت بردند. اين كلام، مجمل است و حكم مجمل اين است كه تا دليلي وجود نداشته باشد که يك معنی را بر دیگری ترجیح دهد، باید در مورد آن، توقف نمود.

اما اگر سخنی نص صريح باشد، بدان عمل می­شود و نباید از معني ظاهر آن عدول نمود مگر اینکه نسخ شده باشد.

پس اگر دلالت کلام بر يكي از معاني محتمل، ظاهرتر و روشن تر باشد، آن را «ظاهر» مي­نامند و معني مقابل آن، را «محتمل مرجوح» مي­نامند. و حكم «ظاهر» اين است كه عمل كردن به آن، واجب است مگر اينكه دليلی وجود داشته باشد كه آن حكم را از معني ظاهریش منصرف كرده باشد. مانند اينكه كسي بگويد: «رأيت اسداً» یعنی شیری را دیدم که ظاهر این سخن بر حیوان درنده­ای دلالت دارد؛ اما دلالت آن بر مرد شجاع محتمل و در درجه‌ی دوم است.

با توجه به آنچه كه بیان گردید، آيا معني متبادر به ذهن و نزدیک آيات صفات، مانند (يدالله فوق يديهم) و امثال آن، مشابهت با مخلوق است و ما ناچاريم آنها را تأويل كنيم و لفظ را از معني ظاهرش برگردانيم؟ يا اينكه معني ظاهر و متبادر به ذهن و نزدیک آنها، تنزيه پروردگار آسمانها و زمین است و باید آنها را بر حسب ظاهرشان بپذیريم؟ جواب اين است: هر وصفي كه به پروردگار جهان هستی نسبت داده شود، معني ظاهر آن، نزد هر مسلمانی، تنزيه و پاک بودن آن از مشابهت با مخلوقات است.

لذا ابقا و اثبات آن بر معني ظاهرش، حق است؛ بدین معني که پروردگار در تمام صفاتش از مشابهت با مخلوقات منزه وپاک است. آيا كسي كه از عقل و خرد درستی برخوردار باشد، مي­تواند انكار كند كه معني نزدیک و متبادر به ذهن، اين است كه خالق در ذات و صفاتش با مخلوقات، متفاوت است؟ خير، سوگند به خدا، که بجز انسانهاي معاند و لجوج، هیچ كس دیگری با اين سخن، مخالفت نمی‌کند.

**9- قاعده­ی نهم:** حقيقت تأويل[[201]](#footnote-201)

تأويلي كه خلق خدا را به فتنه انداخته و هزاران نفر از این امّت را به گمراهي كشانده است، در اصطلاح به سه معني بطور مشترك، اطلاق مي­گردد:

(1) بر فرجام کار و عملی شدن آن در آینده، تأویل گفته می­شود و در قرآن کریم نیز به همين معني بکار رفته است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

ﭽ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﭼ [نساء:٥٩] (اين كار ـ يعني رجوع به قرآن و سنّت ـ براي شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.) ﭽ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ [یونس:٣٩] (و هنوز واقعيّت آن براي ايشان روشن نشده است.) ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ [اعراف:٥٣]

(روزي چنين سرانجامي فرا مي‌رسد ـ و عقاب و عذاب خدا گريبانگيرشان میگردد. در آن روز ـ آنان كه در دنيا آن را فراموش كرده‌اند و پشت گوش انداخته‌اند،   
می­گویند:.....)

چنانکه ملاحظه می نمایید معني تأويل در اين آيات، عبارت است از آنچه كه در آینده تحقق می­یابد.

(2) تأويل به معني تفسير نیز مي­آيد؛ و با اين معنی بسیار معروف است مانند سخن ابن جرير طبری که مي­گويد: «القول في تأويل قوله تعالي کذا»؛ يعني تفسير این آیه، چنین است.

(3) اما تأویل در اصطلاح اصولیان، عبارت است از: گردانیدن لفظ از معني نزدیک و متبادر به ذهن آن به معنای دورتر با دلیل. و باید دانست که گردانیدن لفظ از معني ظاهری و متبادر به ذهن نزد علماء اصول سه حالت دارد:

(الف) گردانیدن لفظ از معني ظاهر و متبادر به ذهن بنا به دليل صحيحی از قرآن و حديث. و این نوع تأويل، صحيح و مقبول است و اختلافي در صحت آن وجود ندارد؛ مانند این حديث که «**الـْجَارُ أَحَقُّ بِصَقَبِهِ».**[[202]](#footnote-202) معنی ظاهر و متبادر به ذهن اين حديث برای همسایه حق شفعه را ثابت می­نماید؛ اما حمل كردن حديث مذكور بر کسی که از شريكش جدا می­شود، حمل لفظ بر معنای محتمل مرجوح، غير متبادر به ذهن و غير ظاهر می‌باشد. امّا حديث صحيح جابر مبنی بر اینکه نبی اکرم فرمود: **«فَإذَا وَقَعَتْ الـْحُدُودُ وَصُرِفَتْ الطُّرُقُ فَلا شُفْعَةَ»**[[203]](#footnote-203) دلالت بر اين دارد كه منظور از «جار» همان شريكی است که از صاحب و شریکش جدا می­شود. پس اين گونه برگرداندن لفظ از معني ظاهر و متبادر به ذهن كه مبتني بر دليل روشنی از قرآن و حديث باشد، صحیح است و پذیرفتن آن واجب. و چنین تأويلی نیز تأويل صحيح و درستی است.

(ب) حالت دوّم تأویل آنست که لفظ از معنای ظاهری و متبادر به ذهن و نزدیک برگردانده شود؛ آنهم بنا بر علتی که مجتهد آن را دلیل می­داند ولی در حقیقت، دلیل نیست. اين نوع تأويل را تأويل بعيد و تأويل فاسد می­گویند؛ مانند تأويل نمودن لفظ «امرأة» به زنی که مکاتب شده باشد در حديث: **«أَيمَا امْرَأَةٍ نُكِحَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ وَلِيِّهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ».**[[204]](#footnote-204) یعنی هر زنی که بدون اجازه‌ی ولی­اش عقد شود، نکاحش باطل است.

علما میگویند: مراد گرفتن زن مکاتبه از کلمه‌ی «امرأة» در عبارت فوق، تأويل بعيد و فاسدی است؛ زيرا این اقدام، برگردانیدن لفظ از معني متبادر به ذهن و ظاهری آن بشمار می­رود و كلمه­ی «ايّ» در عبارت «ایّما امراة» عمومیت را می­رساند. و صيغه­ی عموم با «ما»ی زائده بیشتر مورد تأکید قرار گرفته است؛ لذا حمل كردن آن بر يك معنا و مصداق نادر مانند زن مكاتبه، حمل كردن لفظ بر معنای غیر ظاهری بدون هيچگونه دليلی است.

(ج) اما حمل لفظ بر معنای غیر ظاهری­اش بدون دلیل را در اصطلاح، تأويل   
نمي­گويند؛ بلكه اين کار، نوعی بازيچه قرار دادن كتاب خدا و سنت رسول الله ص بشمار می­رود که بعنوان نمونه، تفسير بعضی از غالیان از آيه‌ی زیر را می­توان ذکرنمود؛ خداوند متعال می‌فرماید:

ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﭼ [بقره:٦٧] (خدا به شما دستور مي‌دهد كه گاوي را سر ببريد). آنها «بقره» را به «عایشه» تفسیر نموده­اند.

باید دانست که برگردانیدن آیات صفات از معانی متبادر به ذهن و ظاهری­شان به معانی محتملی که خداوند هیچ دلیلی برای اثبات آنها نازل نفرموده است، از اين گونه تفسيرها بحساب می­آید؛ مانند اینکه برخی می­گویند: «استوي» به معنی «استولي» یعنی غالب و چیره شدن است. در واقع، اين گونه تفسيرها را نمی توان تأويل نام نهاد؛ زيرا هيچگونه دليلي برای آن وجود ندارد؛ بلکه این نوع تفسیرها در اصطلاح اصولیان، ملعبه و بازي نام دارد؛ چرا که اينها در واقع، بازيچه قرار دادن كتاب خداوند بدون هيچ دليل و مدركي است. ما باید بدانیم که اين گونه تأويلها جايز نيستند و نوعي هجوم و حمله به كتاب الله بحساب می­آیند. قاعده‌ی معروف نزد دانشمندان سلف و گذشتگان اين است كه برگردانیدن هیچ كلمه‎اي از کتاب الله و سنت رسول الله ص از معني متبادر به ذهن و ظاهری­اش بدون دليل و مستند قطعی، جایز نيست.

مطلب هفتم: ديدگاه اهل سنت و جماعت درباره­ی صفات خداوند

ابن تيمیه رحمه الله خلاصه‌ی مذهب سلف صالح را در اين خصوص چنين بيان مي­كند:

«اصل در اين باب اين است كه خداوند را باید با اوصافی توصیف نمود که خداوند خودش را بدانها توصیف نموده یا پیامبرش او را با آن صفات، وصف نموده است، چه در جهت اثبات یا نفی. لذا آنچه را كه خداوند برای خودش، اثبات نموده است، باید اثبات شود، و آنچه را که خداوند از خودش، نفي كرده است، نفي شود.

و براي همگان روشن است كه روش گذشتگان امت و ائمه‌ی سلف، اثبات تمامی صفاتي بوده كه خداوند آنها را براي خودش ثابت نموده است بدون كيفيت، تشبیه، تمثیل و بدون تحريف و تعطيل».[[205]](#footnote-205)

خداوند ما را از انحراف و دوری از روشي كه خود، درباره­ی اسماء و صفاتش در قرآن ترسيم نموده است، برحذر داشته و مي­فرمايد:

ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ [اعراف:١٨٠]

(خداوند داراي زيباترين نامها است ـ كه بر بهترين معاني و كاملترين صفات دلالت مي‌نمايند. پس به هنگام ستايش يزدان و درخواست حاجات خويش از خداي سبحان ـ او را بدان نامها صدا زنید و بخوانيد و كساني را كه در نامهاي خداوند الحاد می­کنند و به تحريف دست مي‌يازند، رها کنید.)

«اصل الحاد در لغت عرب به معني تجاوز از حد اعتدال و ميل به سوی جور و انحراف است؛ و لحد قبر که به سبب انحراف از راسته‌ی قبر بسوی قبله، لحد نامیده   
می­شود، از همین ریشه و به همین معنا است».[[206]](#footnote-206)

همچنین خداوند در راستاي پاكي و تنزيه خود از توصيف نابجایي كه ملحدين و مشركين گمراه در اسماء او ايجاد كرده و به او نسبت می­دهند، میفرماید:

ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭼ [صافات:١٥٩] ‏

(خداوند، پاك و منزّه است از توصيفهایي كه ـ اين گروه مشرك و خرافه‌پرست ـ مي‌كنند.) ‏

و تعريفي را كه بندگان مخلص از وي كرده­اند، استثنا نموده و مي­فرمايد:

ﭽ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭼ [صافات:١٦٠] (مگر بندگان مخلص خدا.)

و در جایی دیگر می­فرماید:ﭽﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿﭼ [صافات:١٨٠] (پاك و منزّه است پروردگار تو ؛آن پروردگار عزّت و قدرت؛ از توصيفهایي كه ـ مشركان درباره‌ی خدا به هم مي‌بافند و سر هم ـ مي‌كنند.) ‏

و در آيه­ی بعدی، خداوند به سبب سخنان درست و توصیف خداوند به نیکی بر پيامبرانش سلام و درود می­فرستد و مي­فرمايد:

ﭽ ﰁ ﰂ ﰃ ﭼ [صافات:١٨١] ‏ (و درود بر پيغمبران.) ‏

ديدگاه امام ابو الحسن اشعري درباره­ی صفات خداوند

بعضي از کسانی كه مذهب و ديدگاه اهل سنت را درباره‌ی صفات خداوند   
نمي­پسندند، بر اهل سنت خرده گيري کرده و مدعي هستند كه مذهب اشاعره مخالف با مطالبی است که ما بیان نمودیم. آنان می­گویند: تنها مذهب ما، مذهب اهل سنت است. هم اكنون ما آنچه را كه امام ابوالحسن اشعري بعنوان مذهب اهل سنت و اصحاب حديث نقل كرده و در خاتمه‌ی آن تصريح نموده است كه همین، اعتقاد و اندیشه‌ی من است، بيان می­كنيم.

امام ابوالحسن اشعری عنوان اين مبحث را چنين مطرح كرده است:

«اين گزیده‌ی تمام سخنان اصحاب حديث و اهل سنت است». سپس مي­گويد: «گزیده‌ی اعتقاد اهل حديث و اهل سنت عبارت است از: اعتراف به خداوند، فرشتگان، كتب آسماني، پیامبران و هر آنچه كه از نزد خداوند آمده، و همچنین هر آنچه كه راويان ثقه و معتمد از رسول الله ص نقل كرده­اند و اينكه خداوند، خدایی یکتا و تنها و   
بي­نياز است و غير از وي هیچ معبودي وجود ندارد، زن و فرزند ندارد، محمد بنده و فرستاده‌ی اوست، بهشت و دوزخ حق­اند، قيامت آمدني است و در آن ترديدي و جود ندارد، خداوند مردگان را زنده مي­كند و خداوند بر عرش خود قرار دارد همانطور كه خودش مي­فرمايد:

ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﭼ [طه:٥] ‏

(خداوند مهرباني كه بر عرش قرار گرفته است.) ‏

و خداوند دو دست دارد که چگونگي آنها معلوم نيست؛ چنانچه مي­فرمايد:

ﭽ ﯣ ﯤ ﭼ [ص:٧٥] (آن را با دو دست خود آفريدم.)

و میفرماید: ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ [مائد:٦٤] (بلكه دو دست خدا باز است.)

وخداوند دو چشم دارد؛ البته كيفيت آنها براي ما روشن نسيت؛ چنانچه میفرماید:

ﭽ ﮋ ﮌ ﭼ [قمر:١٤] (اين كشتي زیر نظر ما حركت مي‌کرد.)

و خداوند دارای وجه و صورت است؛ چنانکه مي­فرمايد: ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ [رحمن:٢٧]‏ (و تنها وجه پروردگار با عظمت و ارجمند تو مي‌ماند و بس.) ‏

و نباید همچون معتزله و خوارج گفت که اسماء خداوند از او جدا هستند. همچنین اهل سنت اقرار می­کنند كه خداوند علم دارد؛ چنانکه مي­فرمايد:

ﭽ ﮖ ﮗ ﭼ [نساء:١٦٦]

(خداوند آن را به مقتضاي دانش خويش نازل كرده است.)

و در جایی دیگر میفرماید: ﭽ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﭼ [فاطر:١١]

(هيچ زني باردار نمیشود و وضع حمل نمي‌كند مگر اینكه خدا مي‌داند ـ جنين او پسر يا دختر است و در شكم مادر چه احوالي دارد و كي به دنيا مي‌آيد.)

اهل سنت، سمع و بصر را براي خداوند قائلند و آنها را مانند معتزله از او نفی   
نمی­کنند. همچنین اهل سنت، قدرت را براي خداوند قائل­اند؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﭼ [فصلت:١٥]

(مگر آنان نمي‌دانستند كه خداوندي كه ايشان را آفريده است از آنان نيرومندتر است؟)

بله، اهل سنت میگویند: قرآن كلام خداوند و غير مخلوق است؛ كلام در وقف و در لفظ غير مخلوق است. هر كس كلام را لفظ يا وقف بداند از نظر آنها مبتدع است و الفاظ قرآن را نه مخلوق و نه غير مخلوق مي­توانيم بگویيم.

آنان (اهل سنت) مي­گويند: خداوند در روز قيامت با چشمان سر ديده مي­شود آنگونه كه ماه شب چهارده ديده مي­شود؛ البته فقط مؤمنان خداوند را مي­بينند؛ اما كافران او را نمي بينند؛ زیرا كافران از خداوند در حجابند؛ چنانکه خداوند مي­فرمايد:

ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ [مطففين:١٥]

‏ (هرگز! قطعاً ايشان در آن روزـ به سبب كارهایي كه انجام داده­اند ـ از پروردگارشان در حجابند؛ یعنی او را نمی­بینند.) ‏

اهل سنت مي­پذيرند كه موسي عليه السلام تقاضاي رؤیت خداوند را در دنيا نمود و خداوند بر كوه تجّلي نمود و كوه را ريزه ريزه كرد و با اين روش به موسي عليه السلام نشان داد كه او در دنيا نمي­تواند خدا را ببيند؛ بلكه تنها در آخرت او را خواهد دید.

اهل سنت احاديثي را كه از رسول الله ص نقل شده و در آنها تصریح شده است كه خداوند متعال به آسمان دنيا نزول می­نماید و مي­فرمايد: «آيا كسي هست كه طالب آمرزش باشد تا او را بيامرزم»، مي­پذيرند و همانگونه که از پیامبر خدا ص نقل شده است، تصدیق می­کنند.

اهل سنت بر این باورند که خداوند در روز قيامت مي­آيد همانگونه كه در قرآن کریم وارد شده است که: ﭽ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ [فجر:٢٢]

(و پروردگارت می­آید و فرشتگان، صف صف حاضر آيند.)

‏و مي­پذيرند كه خداوند به مخلوقاتش هرگونه كه بخواهد، نزديك مي­شود؛ چنانکه مي فرمايد: ﭽ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭼ [ق:١٦]

(و ما از شاهرگ گردن به او نزديكتريم.)

سرانجام، ابو الحسن اشعري همه‌ی آنچه را که از اهل سنت و اصحاب حدیث نقل می­نماید، با این سخنش به پایان می­رساند که: «اين، خلاصه و گزیده‌ی تمام معتقداتی است كه اهل سنت و اهل حديث بدان اعتقاد دارند و مردم را بدانها امر مي­كنند و به آنها عمل مي­نمایند. ما نیز به تمام آنچه که از آنها نقل نمودیم، اعتقاد داریم و به راه و روش آنان می­رویم و تنها از خداوند مي­خواهيم که به ما توفیق دهد و ما را کفایت ‌کند. او بهترین کارساز است؛ از او کمک می­خواهیم و بر او توکل می­کنیم و بازگشت همه‌ی ما به سوی او است».[[207]](#footnote-207)

از توضيحات گذشته روشن گردید كه عقيده‌ی ابو الحسن اشعري درباره‌ی اسماء و صفات خداوند موافق با عقيده‌ی اهل سنت و جماعت می‌باشد.[[208]](#footnote-208)

# 

## فصل سوم توحيد خداوند متعال[[209]](#footnote-209)

### مبحث اول: معنای توحید و اقسام آن

ما باید بدانیم که خداوند در ذات خودش، يگانه است و هیچ شبیه و نظیری ندارد و از داشتن همسر و فرزند، پاک و منزه است.

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ [اخلاص:١-٤]

‏ ‏ (بگو: الله، يگانه و يكتا است؛ الله، سَرورِ والا، برآورنده­ی اميدها و برطرف كننده­ی نيازمنديها است؛ نزاده است و زاده نشده است؛ و كسي همتا و همگون او نمي‌باشد.‏)

خداوند متعال دارای صفات كمال است و در هیچ یک از صفاتش با هیچ کدام از مخلوقاتش مشابهتي ندارد:

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ [شورى:١١]

(هيچ چيزي همانند الله نيست ـ و نه او در ذات و صفاتش به چيزي از چيزهاي آسمان و زمين مي‌ماند و نه چيزي از چيزهاي آسمان و زمين در ذات و صفات بدو مي‌ماند ـ و او شنوا و بينا است.)

او به تنهایی آفريدگار، زنده كننده، میراننده و نگاه دارنده­ی آسمانها و زمين است؛ و هركس يقين نداشته باشد كه خداوند در تمام اين امور، تنها و منفرد است، مؤمن بشمار نمي­رود.

"توحيد نظری كافي نيست بلكه توحيد عملي نیز ضرروي است"

براي مؤمن بودن، توحيد علمي و نظري كفايت نمي­كند؛ بلكه لازم است كه تنها خداوند را عبادت نماییم و به بجز او کس دیگری را عبادت نکنیم؛ چرا که تنها ذاتی مستحق و شایسته­ی پرستش است که خالق، روزي دهنده، نعمت دهنده­ی بدون عوض، زنده كننده، میراننده، متصف به صفات كمال و پاک و منزه از تمام صفات نقص است. ما باید تنها او را پرستش نماییم؛ زیرا دیگران، همگی آفريده شده و تحت فرمان او هستند تا جایی که حتی به خودشان هم نمی­توانند نفع و ضرری برسانند؛ پس چگونه میشود جز او را عبادت نمود؟

کسانی كه تنها خدا را نمي­پرستند، در تناقض بسر می­برند

كافران، اعم از مشركين عرب و گروههای زیاد دیگری بر این باور بودند که خداوند در خلقت موجودات، رزق و روزی دادن، زنده کردن، میراندن و پادشاهی جهان هستی متفرد و یکتا است؛ اما با وجود این، نمی­پذیرفتند که تنها خداوند را عبادت کنند و تنها به او روی آورند و از عبادت غیر خدا دست بردارند؛ آنها غیر خدا را پرستش   
می­کردند، دیگران را در دعا و نیایشهایشان، می­خواندند و به غیر خدا توکل می­کردند و پر واضح است که اين حالت، یک تناقص و تضاد بسيار زشت است؛ زیرا آن ذاتی كه در خلق و ايجاد متفرد و تنها است، تنها او سزاوار عبادت، خضوع و تعظيم است. اینجا است که قرآن کریم در مورد این تناقض مشركين با آنها به بحث و مناقشه­های طولاني پرداخته و این مطلب را برای آنان توضيح داده است که وقتی به اعتراف خود شما، تنها خداوند، آفریدگار و روزی دهنده و... است، پس باید تنها او را پرستش کنید و صرفا از دین او پیروی نمایید.

### مبحث دوم: كلمه­ی توحيد: معنا، فضايل و شرایط آن

«لا اله الا الله» كلمه­ی توحيد است؛ اين كلمه، شامل ايمان و دربرگیرنده­ی آن است؛ اين كلمه، عنوان و اساس اسلام است؛ و معنای آن اين است كه: بجز الله تعالی هيج معبودي وجود ندارد كه شايسته­ی عبادت باشد. و كساني كه اين كلمه را چنين تفسير كرده اند که: هيچ موجودی بجز الله وجود ندارد، مرتكب خطا شده­اند؛ زيرا کلمه­ی «اله» به معنای معبود است؛ بنابر تفسیر این گروه، مفهوم آن، چنین خواهد بود که: لا معبود موجود الا الله، يعني هيچ معبودی بجز الله وجود ندارد. و اين، اشتباه است؛ زيرا اين معنا مستلزم اين است كه هر معبودی خواه حق باشد یا باطل "الله" است. در نتيجه، آنچه را كه مشركان و ساير كفار عبادتش می­کنند مانند آفتاب و ماه و ستارگان و...همه خدا باشند. همچنین از این قول چنين بر مي­آيد كه جز الله هيچ كسي ديگری عبادت نشده است و اين از هر باطلی باطل­تر است.

بنابراين، معني صحیح و دقیق همان است که در ابتدا بیان نمودیم و آن اینکه: بجز الله متعال هيچ معبودی وجود ندارد که شایسته­ی عبادت باشد.

نصوص زيادي که بر فضیلت كلمه­ی توحيد و منافع زیاد و بزرگ آن، دلالت دارند وارد شده است. ما در گذشته به بیان برخی از این نصوص پرداختیم من جمله اینکه: «هركس بر مبناي اخلاص و از اعماق قلب لا اله الا الله بگويد، وارد بهشت مي­شود». همچنین هنگامی که انسان این کلمه را به زبان بیاورد، مال و جانش را بیمه می­نماید و وارد دایره­ی اسلام می­گردد.

اما ما باید بدانیم که منظور از این كلمه، فقط بر زبان آوردن آن نيست؛ بلکه تنها زمانی اين كلمه برای گوینده­اش مفید خواهد بود که دارای هفت شرط زیر باشد.

1-معنای آنرا بداند

خداوند متعال مي­فرمايد: ﭽ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﭼ [محمد:١٩]

(بدان كه قطعاً هيچ معبود حقی بجز الله، وجود ندارد.)

و در جایی دیگر مي­فرمايد: ﭽ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﭼ [زخرف:٨٦]

(مگر كساني كه آگاهانه بر حق، شهادت و گواهي دهند.)

همچنین در روايت صحيحی از عثمان بن عفان  روایت شده است که: رسول الله ص فرمود: «**مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ دَخَلَ الـْجَنَّةَ»**.[[210]](#footnote-210) (کسی که بمیرد در حالی که می­داند که هیچ معبود حقی بجز الله وجود ندارد، وارد بهشت می­شود.)

**2-به آن، يقين داشته باشد**

اقرار کننده به وجود الله، باید به مفهوم و معنای آن يقين كامل و قطعی داشته باشد؛ چرا که ایمان، تنها با يقين حاصل می­گردد و ظن و گمان در قلمرو ایمان هيچ سودی ندارد؛ چنانکه خداوند متعال مي­فرمايد:

ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﭼ [حجرات:١٥]

(مؤمنان واقعي تنها كساني هستند كه به خدا و پیامبرش ايمان آورده‌اند و بعد از آن، هیچگونه شكّ و ترديدي به خود راه نداده‌اند.)

همانگونه که ملاحظه می­نمایید خداوند متعال در آیه­ی فوق، عدم شك و تردید را شرط راستی و درستی ايمان مؤمنان معرفی نموده است.

همچنین در حدیث صحیح مسلم از ابوهريره  روایت است که رسول الله ص فرمود:

«**أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللهِ، لَا يَلْقَى اللهَ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا إِلَّا دَخَلَ الـْجَنَّةَ»**.[[211]](#footnote-211) (من گواهی می­دهم که: هیچ معبود حقی بجز الله وجود ندارد و من   
فرستاده­ی الله هستم. هر بنده­ای که با اين كلمه به ملاقات الله برود و در مفهوم و معنای آن، هیچ شک و تردیدی نداشته باشد، از ورود به بهشت، جلوگیری نمی­شود.)

همچنین در صحیح مسلم آمده است که رسول الله كفشهایش را به ابوهريره  داد و به او چنین فرمود که:

«**مَنْ لَقِيتَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الـْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ فَبَشِّرْهُ بِالْـجَنَّةِ**».[[212]](#footnote-212)

(هركسی را بيرون از اين باغ ديدي که با یقین قلبی، گواهي می­دهد که هیچ معبود حقی بجز الله، وجود ندارد، مژده بده که وارد بهشت می­شود.)

در اين حديث نيز همانگونه که مشاهده می­نمایید، يقين قلبي شرط ورود به بهشت دانسته شده است؛ و فقدان شرط مستلزم فقدان مشروط است.

3- مقتضاي اين كلمه را با قلب و زبان بپذیرد

قرآن کریم براي ما بیان نموده است كه خداوند متعال چگونه تکذیب کنندگان امت­هایی را که از پذیرش این کلمه سر باز زدند و از روی تکبر و غرور به آن عمل نکردند، دچار عذاب ساخت:

ﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﭼ [صافات:٣٥-٣٦]

‏ (هنگامی که به آنان گفته مي‌شد: هیچ معبود حقی بجز الله وجود ندارد، تکبر   
می­ورزیدند و مي‌گفتند: آيا ما براي سخن شاعری ديوانه‌، معبودان خود را رها کنيم‌؟!) ‏

در آیه­ی فوق، خداوند متعال استكبار ورزیدن، روی گردانیدن از «لا اله الا الله» و تکذیب پیامبرش را سبب عذاب آنان، معرفی نموده است.

4- تسلیم مدلول و مفهوم این كلمه باشد

خداوند متعال میفرماید: ﭽﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﭼ [زمر:٥٤]

‏ (و به سوي پروردگار خود برگرديد و تسليم او شويد پیش از اين كه عذاب به سراغ شما بیاید و ديگر، كمك و ياري نشويد.)

و در جایی دیگر می‌فرماید:

‏ ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﭼ [لقمان:٢٢]

‏ (كسي كه ـ دل به خدا دهد و ـ مطيعانه رو به خدا كند، در حالي كه یکتاپرست و نيكوكار باشد، به دستاويز بسيار محكمي چنگ زده است؛ و باید دانست که سرانجام همه­ی كارها به خدا بازگشت داده میشود ـ و حسنات را پاداش، و سيّئات را کیفر مي‌دهد.)

قابل یادآوری است که «ﮊ ﮋ» به معنی این است که اطاعت و فرمانبرداری کند؛ و «ﮎ ﮏ» به معنی این است که در عین حال، یکتاپرست باشد؛ و «عروة الوثقی» (دستآویز محکم) را نیز به «لا اله الا الله» تفسیر نموده­اند.

**5- با صداقت آن را به زبان آورد**

شخص باید در گفتن این کلمه صداقت داشته باشد و دل و زبانش در اعتراف به آن، باهم هماهنگی داشته باشند؛ خداوند متعال مي فرمايد:

ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﭼ [بقره:٨-٩]

‏ (در ميان مردم دسته‌اي هستند كه میگویند: ما به خدا و روز رستاخيز باور داريم. در صورتي كه باور ندارند و جزو مؤمنان بشمار نمي‌آيند. آنان ـ به نظرشان ـ خدا و مؤمنان را گول مي‌زنند، در صورتي كه فقط خود را گول می­زنند؛ ولي نمي‌فهمند.) ‏

‏ بله، اینان سخنان دروغی به زبان می­آورند و باطن آنها با ظاهرشان همساني ندارد.

در حدیثی صحیح از معاذ  روایت است که رسول الله ص فرمود:

«**مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَهُ اللهُ عَلَى النَّارِ**».[[213]](#footnote-213)

(هركس، با صداقت قلب، گواهي دهد كه هیچ معبود حقی بجز الله، وجود ندارد و محمد فرستاده­ی اوست، خداوند او را بر آتش جهنم، حرام ميگرداند.)

ما ملاحظه می­کنیم که رسول مکرم اسلام در اين حديث، شهادتی را که همراه با صداقت قلبی باشد، شرط نجات از آتش دوزخ قرار داده است.

**6- با اخلاص بگوید**

اخلاص به این معنی است که شخص، عملش را از كليه­ی شوائب و آلودگیهای شرك، پاک گرداند؛ خداوند متعال ميفرمايد: ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ [زمر:٣]

‏(هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه براي الله است و بس.)

و در جایی دیگر مي­فرمايد: ﭽ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ [بينه:٥]

(به آنان دستور داده نشده است مگر اینکه الله را مخلصانه و حقگرايانه، عبادت کنند.)

و در حدیثی صحیح از ابو هریره روایت است که نبی اکرم ص فرمود:

«**أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ أَوْ نَفْسِهِ**».[[214]](#footnote-214)

(کسانی از مردم روز قيامت، سعادت بيشتري دارند تا از شفاعت من برخوردار شوند كه با اخلاص و از صميم قلب، لا إله إلا الله بگويند.)

همچنین در صحيح بخاري از عتبان بن مالك روايت است که رسول الله ص فرمود:

«**إِنَّ اللهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ، يَبْتَغِى بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ**».[[215]](#footnote-215)

(خداوند دوزخ را بر تمامی كساني که لا اله الا الله را بخاطر خشنودي او می­گويند، حرام ساخته است.)

**7- به این کلمه محبت داشته باشد**

شخص باید نسبت به اين كلمه، مقتضیات، مدلول آن و همچنین كساني كه معتقد و پاي بند به شرايط آن هستند، محبت داشته باشد. و با تمام آن امور و افرادی که باعث نقض این کلمه می­شوند، بغض و دشمنی ورزد؛ خداوند متعال مي­فرمايد:

ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ [بقره:١٦٥]

(و عده­اي از مردم هستند كه همتاياني براي خدا مي­گيرند و آنها را مانند خدا دوست مي­دارند؛ و آنان که ايمان دارند، خداوند را بيشتر دوست دارند.)

قابل یادآوری است که علامت دوستي و محبت بنده با خداوند، مقدم داشتن و ترجيح دادن خواسته­ها و دستورات خداوند در برابر رغبت­ها و خواهشات نفسانی خود می‌باشد. همچنین شخص باید نفرت و بغض اموری را در دل داشته باشد که خداوند آنها را ناپسند می­دارد اگر چه این کار، خلاف میل وخواسته­ی خودش باشد. یکی دیگر از علایم دوستی یک شخص با خداوند این است که با دوستان خدا و پیامبرش، دوستی و محبت کند و با دشمنان خدا و پیامبرش، دشمنی ورزد. همچنین از رسول الله ص پيروي کند و هدايت و رهنمودهاي او را بپذیرد.

### **اشاره­ی سلف به بعضي از شرايط مذكور**

حسن بصري رحمه الله خطاب به فرزدق ؛شاعر معروف عرب؛ كه مشغول دفن همسرش بود، گفت: براي اين روز چه چیزی آماده کردهای؟ فرزدق گفت: از هفتاد سال پیش تا به امروز، «لا اله الا الله» می­گویم؛ یعنی گواهی می­دهم که هیچ معبود حقی بجز الله، وجود ندارد. حسن بصري گفت: «لا اله الا الله» توشه­ی بسیار خوبی است؛ اما باید بدانی که شرايطي دارد؛ هان، از تهمت زدن زنان پاك دامن پرهيز کن.

همچنین از حسن بصری پرسیدند: آیا درست است که بعضی از مردم می­گویند: هرکس لااله الا الله بگوید، وارد بهشت می­شود؟ حسن بصری جواب داد: هرکس لااله الا الله بگوید و حق آن را ادا کند و واجبات آنرا بجا آورد، وارد بهشت می­شود.

وهب بن منبه در جواب کسی که از او پرسید: آیا کلید بهشت لا اله الا الله نیست؟ گفت: بله، این کلمه، کلید بهشت است؛ اما هر کلیدی دندانه­هایی دارد؛ اگر شما کلیدی بیاورید که دندانه داشته باشد، قفل را باز میکند؛ ولی هرگز با کلیدی که دندانه نداشته باشد، قفل باز نمی­شود.

### مبحث سوم: عبادت

مطلب اول: تعريف عبادت

توحيد تنها با دو امر تحقق پيدا مي‏كند:

**اول:** گواهي دادن به يگانگي خداوند در ذات و صفاتش.

**دوم:** در تمام عبادات تنها او مقصود و مراد باشد.

عبادت بر همه­ی اقوال و اعمال ظاهر و باطنی اطلاق می­گردد كه مورد پسند و رضايت خداوند متعال باشند. اعمال ظاهر مانند تلفظ شهادتين، نماز و روزه؛ و اعمال باطن مانند ايمان به خدا، فرشتگان، كتابهای آسماني، پيامبران، و بيم و اميد.

مطلب دوم: عابد كسي است كه زندگی­اش را با بيم و اميد سپری می­کند

عبادت راستين و واقعي آن است كه انسان، با محبت خداوند متعال و بيم از وي و خشوع و فروتنی در برابر او و اميد به رحمت­هايش زندگي كند.

عبادتی که توأم با محبت و بيم و اميد نباشد، صرفا حرکات بی روحی است که هیچ تأثیری در زندگی شخص عبادت کننده نمی­گذارد.

از طرفی دیگر، عبادت گذاری که خدا را دوست داشته باشد اما در برابر او متواضع و فروتن نباشد و با بیم و امید زندگی نکند، بسیار گرفتار گناه و معصیت می­شود؛ چرا که این شخص به گمان اینکه خداوند را دوست دارد، نيازي به عمل نمي­بيند و جرأت ارتکاب گناه پيدا مي­كند. در دوران نبی مکرم اسلام نیز گروهی وجود داشتند كه بدون انجام هيچ عملی مدعي محبّت خداوند متعال بودند؛ اما خداوند متعال آنان را با این   
آیه­ی قران کریم در بوته­ی آزمایش قرار داد:

ﭽ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭼ [آل عمران:٣١]

(بگو: اگر خدا را دوست مي‌داريد، از من پيروي كنيد تا خدا شما را دوست بدارد.)

باید دانست که هر كس، مدعي محبت خدا شود، اما از پیامبرش پيروي نكند، كاذب و دروغگو است.

امام شافعي رحمه الله مي­گويد: «اگر كسي را ديديد كه روي آب راه مي­رود يا در فضا پرواز مي­كند، تا مطمئن نشده­اید که از رسول الله ص پيروي می­كند سخنش را تصدیق و باور نكنيد».

همچنین اگر امید، همراه با خوف و خشيت خداوند نباشد، باعث می­شود تا انسان بر انجام گناه جرأت پیدا کند و از عذاب و گرفت الهی غافل گردد:

ﭽ ﭸ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ [اعراف:٩٩]

‏ (آيا آنان از مجازات ناگهاني خداوند متعال ايمن و غافل شده‌اند؟ باید دانست که از مجازات ناگهاني خداوند فقط زيانكاران غافل می­شوند.) ‏

همچنین اگر ترس از عذاب خداوند متعال همراه با امید به رحمتهایش نباشد، باعث بدگمانی انسان نسبت به خداوند و ناامیدی از رحمت­هایش می­گردد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭼ [یوسف:٨٧]

(از رحمت خداوند جز كافران نااميد نمي‌گردند.)

پس عبادت راستين، عبادتی است كه با بيم و اميد انجام گیرد؛ خداوند متعال   
مي­فرمايد:

ﭽ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ [اسراء:٥٧]

(و اميدوار به رحمت الهی هستند و از عذاب او هراسناكند.)

و در سوره­ی زمر می‌فرماید:

ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ [زمر:٩]

(آيا چنين شخص مشركي كه بيان كرديم، بهتر است ـ يا كسي كه در اوقات شب با سجده و قیام، به طاعت و عبادت مشغول است در حالی که از آخرت بیمناک، و به رحمت پروردگارش امیدوار است.)

بلی، عبادت واقعي، عبادتی است که با امید به رحمت الهی و ترس از عذاب الهی انجام گیرد؛ چنانکه خداوند متعال درباره­ی خانواده­ی ذكريا مي­فرمايد:

ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ [انبياء:٩٠]

(آنان به انجام كارهاي نيك می­شتافتند و با بیم و امید، ما را صدا می­زدند و در برابر ما خاشع و فروتن بودند.)

گاهی، این امید است که دست بنده­ی نیکوکار را می­گیرد و به کمک او می­شتابد و چنان وضعیتی برایش ایجاد می­نماید که نزدیک است از فرط شوق و خوشحالی به سوی خداوند به پرواز درآید. و گاهی هم چنان بيم و هراسی او را فرا می­گیرد كه نزدیک است از خشيت الهي ذوب شود. پس چنين انساني، همواره در صدد جلب خشنودي خداوند است و در عين حال، از عقاب و عذاب وي مي­ترسد. بلی، بندگان نیکوکار از عذاب خداوند به خودش پناه مي­برند و به رحمت­های الهی امیدوارند.

مطلب سوّم: اركان عبادت

عبادت سه ركن دارد

اخلاص: يعني اينكه هدف بنده از عبادت، خشنودي خداوند متعال و آخرت باشد. رسول الله ص فرمود:

«إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».[[216]](#footnote-216)

(اعمال به نيت­ها بستگي دارند و با هر كس، مطابق نيتش رفتار مي­شود. پس هر كس براي خشنودي خدا و رسولش هجرت نماید، هجرتش براي خدا و رسولش خواهد بود. و هر كس، به خاطر مقاصد دنيوي يا ازدواج با زني، هجرت کند، به دنيا دست مي­يابد و با آن زن، ازدواج مي­كند. در نتيجه، دستاورد هجرت هر كس، همان چيزي است كه به خاطر آن، هجرت نموده است.)

پس باید بدانیم که اگر کسی اخلاص نداشته باشد، عبادتش باطل مي­گردد.

2-صداقت: منظور از صداقت، راستي در اراده و تصمیم است؛ بدین صورت كه بنده تمام سعي و تلاشش را در پيروي از اوامر خداوند و پرهيز از مناهي او به خرج دهد و براي ديدار با خدا، خود را آماده كند و عجز و تكاهل و سستی در عبادت را ترك كند.

**3- پیروی از سنت رسول الله** ص

يعني خداوند را باید مطابق شریعت و به شيوه­اي كه خداوند فرموده و رسول الله ص دستور داده است، عبادت كنیم؛ زیرا بندگی بدون علم، بدعت به همراه می­آورد كه   
رسول الله ص مردم را از آن برحذر داشته و آن را مورد نكوهش قرار داده است و بعنوان ضلالت و گمراهی معرفي نموده است:

« **وَكُلُّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ، وَكُلُّ ضَلالَةٍ فِي النَّارِ».**

(آري، هر نوآوری در دین، بدعت است و هر بدعتی، گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است.)

ما باید متوجه باشیم که عمل انسان بدعت گذار مردود و غیر مقبول است. در صحيح بخاري و مسلم از عايشه رضی الله عنها روايت است که رسول الله ص فرمود: **«مَنْ أَحْدَثَ فِى أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ».** (هركس در دين ما از طرف خود چيزي بوجود آورد، مردود است.) و در روایتی از صحیح مسلم آمده است که فرمود: «**مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ**».[[217]](#footnote-217) (هر كس، عملي انجام دهد كه طبق دستور ما نباشد، پذيرفته نيست.)

لذا عباداتي كه اين سه ركن را نداشته باشند، از هیچ اعتباری برخوردار نيستند. پس تا زمانی كه قصد و عزم و اراده­ی راستين بوجود نيايد، عبادت تحقق نمي­يابد؛ زیرا که عبادت به یک آرزوی محض مبدل میگردد وانسان به انجام آن، همت نمی­گمارد. در نتیجه، اراده و عزمی برای انجام عبادت، وجود نخواهد داشت. همچنین تا زمانی که اخلاص و پیروی از رسول الله ص وجود نداشته باشد، خداوند عبادت را نمي­پذيرد.

مطلب چهارم: انواع عبادتهایی که نباید غیر خدا را در آنها قصد کرد

عباداتی که نباید هدف ما از انجام آنها غیر خدا باشد، بر چند نوعند:

**اول: عبادتهای اعتقادی**

این عبادات، پایه و اساس همه‌ی عبادتها را تشکیل میدهند و عبارتند از اینکه: انسان به یگانه بودن خداوند در آفرینش و فرمانروایی (خلق وامر) معتقد باشد و سود و زیان را بدست او بداند و خداوند را بدون هیچ شریک و انبازی بداند و معتقد باشد که بجز اذن و اجازه‌ی خداوند، هیچ کسی حق شفاعت ندارد وجز او کسی نیست که شایسته‌ی پرستش باشد.

دوم: عبادات قلبی

عبادتهای قلبی که نباید برای غیر خدا انجام گیرد و انجام دادنشان برای غیر خدا شرک به شمار می‌رود بسیار است که از میان آنها می­توان به بیم، امید، دوستی، توبه، فروتنی و توکل اشاره نمود.

سوم:عبادتهای قولی و گفتاری

مانند بر زبان آوردن کلمه‌ی توحید؛ زیرا تنها اعتقاد داشتن به مفهوم و معنای آن کافی نیست، بلکه باید بدان اقرار نمود. همچنین طلب یاری و استعانت، پناه جستن از خدا، دعا، نیایش، تسبیح و تمجید خدا و تلاوت قرآن نیز جزو این عبادات بشمار   
می­روند.

چهارم:عبادتهای بدنی

مانند نماز، روزه، حج، ذبح، نذر و غیره.

پنجم: عبادتهای مالی

مانند زکات، انواع صدقات، کفاره­ها، قربانی و سایر نفقات.

### مبحث چهارم: چیزهایی که با توحید منافات دارند و با آن در تضاد هستند

آنچه که با توحید و یکتاپرستی تضاد و منافات دارد، شرک با خداوند متعال است. شرک به معنی شریک قرار دادن دیگران در امور و کارها است. خداوند متعال در قران کریم به نقل از موسی علیه السلام میفرماید: ﭽ ﯶ ﯷ ﯸ ﭼ [طه:32] (و هارون را در كار ـ رسالت و تبليغ ـ شريك من گردان.)

انواع شرک: شرک دراصطلاح شریعت بر دو نوع است:

نوع اول: شرک اکبر (بزرگ)

به کسی می گویند دچار شرک اکبر شده است که با الله سبحانه و تعالی پروردگار دیگری را شریک قرار دهد؛ مانند نصاری که خداوند را سومین خدا از سه خدای خود میدانند. همچنین مانند مجوسیان که حوادث خوب را به نور، و حوادث ناخوشایند و بد را به تاریکی نسبت می­دهند؛ و مانند صابئیها که تدبیر امور جهان را به ستاره­های آسمان نسبت می­دهند. قایل یادآوری است که مشرکانی امثال اینها در جهان بسیار زیادند که از میان آنان می­توان به قبرپرستانی اشاره نمود که بر این اعتقادند که روح اولیا و انسانهای صالح پس از مردن در جهان، تصرف می­کنند و به فریاد انسان می­رسند و نیازهای ما را برطرف می­نمایند و مشکلات و بلاها را از سر راه می­زدایند. آنان بر این باورند که اگر کسی از آنها کمک بخواهد، ارواح به او کمک می­کنند و هر که به آنها پناه ببرد، پناهش میدهند و به فریادش می­رسند. نوعی دیگر از شرک اکبر این است که: فرشته یا پیامبر، یا یکی از اولیای خدا یا خورشید یا ماه یا سنگ یا انسان یا هر چیز دیگری در قالب دعا و نیایش، یا ذبح و قربانی و نذر و یا هر نوع عبادت دیگر، مانند خداوند مورد پرستش قرار گیرد.

در شرك شرط نيست كه مشرك غير خدا را از هر جهت با خداوند شريك و مساوي بداند

لازم نیست که شریک قرار داده شده از هر جهت با خداوند یکسان باشد؛ بلکه همین که ثابت شود که یک شخص، کسی یا چیزی را به عنوان انباز برای خدا قرار داده، برای مشرک شدنش، کافی است اگر چه آن را در علم و قدرت و توانایی و... پایین تر از الله بداند.

خداوند از زبان مشرکان نقل میکند که می­گویند:

ﭽ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﭼ **[شعراء:97-98]**

(به خدا سوگند، ما در گمراهي آشكاري بوده‌ايم؛ آن زمان كه ما شما ـ معبودان باطل ـ را با پروردگار جهانيان ـ در عبادت و طاعت ـ برابر و یکسان مي‌دانستيم.)

باید دانست که در این آیه، صرفا یکسان بودن در دوستی، بیم، امید، فرمانبرداری و اطاعت، مد نظر است نه مساوات در قدرت و توانایی و آفرینش و پدیدآوردن؛ زیرا مشرکان به یگانگی خداوند در آفرینش اقرار و اعتراف می­کردند.

خطرات و زیانهای این نوع شرک

ما باید بدانیم که شرک اکبر بسیار خطرناک است؛ زیرا باعث نابودی اعمال انسان می­گردد؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید:

ﭽ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﭼ **[نعام:88]**

(اگر آنان به خداوند شرک می­ورزیدند، اعمالشان نابود می­گردید.)

همچنین الله سبحانه و تعالی خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ﭽ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﭼ ‏ **[زمر:65]**

(به تو و به پیامبران قبل از تو وحي شده است كه اگر شرك‌ ورزي، اعمالت باطل میشود و از بین می­رود و از زيانكاران خواهي شد.)

ما باید بدانیم که صاحب چنین شرکی برای ابد و همیشه در دوزخ خواهد ماند و خداوند او را نمی­بخشد و هرگز وارد بهشت نخواهد شد:

ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﭼ [نساء:٤٨]

(بيگمان خداوند ـ هرگز ـ شرك به خود را نمي‌بخشد؛ ولي گناهان جز آن را از هر كس كه خود بخواهد، مي‌بخشد. و هر كه براي خدا شريكي قائل گردد، گناه بزرگي را مرتكب شده است.)

ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ [مائده:٧٢]

(بيگمان كساني كه میگویند: ـ خدا در عيسي حلول كرده است و ـ خدا همان مسيح پسر مريم است، کافرند؛ حال آن که عيسي گفته است: اي بني‌اسرائيل! خداي يگانه‌اي را بپرستيد كه پروردگار من و پروردگار شما است. بيگمان هر كس انبازي براي خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام ساخته است ـ و هرگز به بهشت گام نمي‌نهد ـ و جايگاه او آتش است و ستمكاران يار و ياوري ندارند ـ تا ايشان را از عذاب جهنّم برهاند.)

بزرگترین گناه و زشت­ترین ستم

عبدالله ابن مسعود میگوید: از رسول الله ص پرسیدم: چه گناهی نزد خداوند از همه‌ی گناهان بزرگتراست؟ فرمود: «أَنْ تَدْعُوَ لِلهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ».[[218]](#footnote-218)

(اينكه براي خدایی كه تو را آفریده است، شریک قایل شوی).

خداوند متعال میفرماید:

ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭼ **[لقمان:13]**

(يادآور شو زماني را كه لقمان در حالي كه پسرش را پند مي‌داد به او گفت: پسر عزيزم! چيزي و كسي را انباز خدا مكن؛ واقعاً شرك ستم بزرگي است.)

ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﭼ **[نساء:48]**

(بيگمان خداوند ـ هرگز ـ شرك به خود را نمي‌بخشد؛ ولي گناهان جز آن را از هركس كه خود بخواهد، مي‌بخشد. هر كه براي خدا شريكي قایل گردد، گناه بزرگي را مرتكب شده است.)

نوع دوم: شرک اصغر (کوچک)

اموری مانند ریای اندک، رفتار تصنعی برای رضایت مخلوقات و نداشتن اخلاص در عبادات، شرک اصغر بشمار می‌روند؛ گاهی یک شخص برای برآورده ساختن خواهشات درونی خویش، گاهی هم برای امور دنیوی و گاهی هم برای بدست آوردن پست و مقام، کاری را انجام میدهد؛ به این معنی که در اعمالش علاوه بر خداوند برای افراد دیگر یا چیزهای دیگر نیز بهره و نصیبی قرار می­دهد. همچنین اموری مانند سوگند به غیر خدا و گفتن جملاتی مثل: «اگر تو و خدا بخواهید» یا «من جز تو و خدا کسی دیگر را ندارم»، همه­ی اینها شرک اصغر بشمار می‌روند.

البته باید توجه داشت که چه بسا شرك اصغر هم بنابر نيت گویندهاش تبدیل به شرک اکبر می­شود.

شرک اصغر اگر چه انسان را از دين خارج نمي­كند؛ اما صاحبش بر لبه­ی پرتگاه قرار می­دهد و باعث نقص اجر و پاداش شخص مي­گردد و چه بسا که به طور كلي ثواب عملش را از بین می­برد؛ در صحیح بخاری و صحیح مسلم به روایت از   
ابو موسی آمده است که: مردی نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: یک نفر برای بدست آوردن غنایم می­جنگد و شخص دیگری برای شهرت می­جنگد و دیگری برای دیدن مردم، میجنگد، کدام یک از اینها در راه خدا محسوب می­شود؟ رسول الله ص فرمود: **«مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِىَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِى سَبِيلِ اللهِ».**[[219]](#footnote-219) **(**کسی که برای اعلا و پیروزی دین خدا می­جنگد، مبارزه و جهادش در راه خدا محسوب می­گردد.)

همچنین در صحیح مسلم آمده است که رسول الله ص به نقل از پروردگارش فرمود:

«**أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَن الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِي غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ».**[[220]](#footnote-220)

(من از همه‌ی شریک­ها از شرک، بی نیازترم؛ پس هر­کس که کاری انجام دهد و دیگری را در آن با من شریک گرداند، او را با شرکش رها می­نمایم.)

و در مسند احمد بن حنبل رحمه الله آمده است که رسول الله ص فرمود: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكُ الأَصْغَرُ». قَالُوا : يَا رَسُولَ اللهِ، وَمَا الشِّرْكُ الأَصْغَرُ؟ قَالَ: «الرِّيَاءُ»**.** (خطرناکترین چیزی که برای شما از آن بیم دارم، شرک اصغر است). صحابه عرض کردند: ای پیامبر خدا! شرک اصغر چیست ؟ فرمود: «ریا است». بیهقی در شعب الایمان آورده است که آنحضرت ص در ادامه فرمود: «إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ يَوْمَ یُجَازِى الْعِبَادَ بِأَعْمَالِهِمْ: اذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاءُونَ بِأَعْمَالِكُمْ فِي الدُّنْيَا، فَانْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً وَخَیراً؟»[[221]](#footnote-221) (روزی که خداوند، پاداش اعمال بندگان را میدهد، به ریاکاران می­گوید: نزد کسانی که در دنیا به خاطر آنان کار می­کردید، بروید و ببینید که آیا نزد آنان، پاداش و خیری وجود دارد؟)

گفتنی است که در زمینه­ی نهی از این نوع شرک، این آیه­ی قرآن کریم نازل شده است:

ﭽ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﭼ **[کهف:110]**

(پس هركس كه خواهان ديدار خداي خويش است، بايد كار شايسته انجام دهد و در پرستش پروردگارش، كسي را شريك نسازد.)

## فصل چهارم نگاهی به تاریخ عقیده

### مبحث اول: آیا عقیده به مرور زمان تکامل یافته و توسعه پیدا کرده است؟

بیشتر محققان غربی بر این باورند که انسان در گذشته، عقیده را به صورت امروزی نشناخته است؛ بلکه شناخت او از عقیده به مرور زمان و طی دورانهای متفاوت تکامل یافته و توسعه پیدا کرده است. البته چنین سخن باطل وخرافهای از زبان گروهی که خداوند آنها را از وجود کتابی که تاریخ عقیده را به صورت آشکار و واضح بیان دارد، محروم نموده باشد، هیچ جای تعجب نیست؛ بلکه تعجب اینجا است که افرادی که خود را محقق اسلامی و روشنفکر دینی قلمداد می­کنند، چنین باوری دارند.

عباس محمود عقاد در کتاب خود به نام «الله»[[222]](#footnote-222)ـ که در مورد تاریخ پیدایش عقیده بحث می­کند ـ می­گوید: «انسان در زمینه‌ی عقاید ترقی و تکامل یافته است». بلی، او بر این باور است که انسان در عقیده ترقی نموده و به تکامل رسیده همانگونه که در سایر علوم، پیشرفت نموده و به تکامل رسیده است.

وی می‌گوید: «عقیده­ی انسانهای نخستین متناسب با زندگی بدوی آنها بوده است؛ همچنین علم و صنعت آنها نیز اینگونه بوده است؛ لذا علم و تکنولوژی در گذشته کاملتر و پیشرفتهتر از باورها و عبادات آنها نبوده و اصولاً عناصر و عوامل پیشرفت یکی از آنها بیشتر از عوامل و عناصر دیگری نبوده است».

بلکه او معتقد است که عقیده­ی انسان خیلی دشوارتر و پیچیده­تر از تکامل علم و صنعت بوده و در این رابطه می‌گوید: «شایسته است که تلاش انسان در راستای تغییر و تکامل عقیده­اش طولانیتر و جدیتر از تلاش او برای علم و تکنولوژی باشد؛ چرا که دسترسی به حقیقت جهان هستی به مراتب سخت­تر و طولانی­تر از دسترسی به حقیقت اشیای پراکنده­ای است که گاهی علم به حقیقت آنها می­پردازد و گاهی هم صنعت آنها را مورد بررسی قرار می­دهد».

او بر این باور است که حقیقت ذات خداوند یک دفعه بطور کامل برای مردم روشن نگردیده است؛ وی می‌گوید: «بازگشت به اصول ادیان در عصرهای جاهلیت نخستین بر بطلان دین و یا یک چیز محال و غیر ممکن دلالت نمیکند؛ بلکه همگی بر این نکته دلالت دارند که حقیقت خداوند، بزرگتر از آن است که یک دفعه و به صورت کامل در یک زمان نمایان گردد».

سپس به بیان آرا و نظریات محققین و پژوهشگران در تاریخ عقیده می­پردازد و می‌گوید: «بعضی از محققان بر این عقیده­اند که سبب پیدایش عقیده، ضعف و ناتوانی مردم در میان مظاهر نیروهای طبیعی جهان و نیز در برابر دشمنان زنده­ی خود بوده است. بعضی دیگر از آنان بر این باورند که عقیده­ی دینی یک نوع بیماری در میان افراد و توده های مردم بشمار می رود. گروهی دیگر می­گویند: اصل عقیده و باور دینی، عبادت یک توتم بوده بدین صورت که بعضی از قبیله­ها به گمان خود حیوانی را به نماد پدر و بزرگ خود قرار داده و گاهی هم سنگ یا درختی را به عنوان یک نماد تقدیس می­کردند».

متأسفانه این نظریه[[223]](#footnote-223) به فکر و اندیشه­ی بسیاری از نویسندگان سرایت کرد و تعداد زیادی از پژوهشگران را تحت تأثیر قرار داد.[[224]](#footnote-224) البته باید دانست که چند نکته باعث گردید که انان دچار این اشتباه بزرگ شوند و آن نکات عبارتند از:

اول: آنها چنین پنداشتهاند که نخستین انسان به صورت ناقص آفریده شده و آمادگی و استعداد و توانایی فراگیری همه‌ی حقایق بزرگ جهان هستی را نداشته است؛ بلکه تصور آنها از انسانهای نخست به گونهای است که او را به حیوان نزدیک­تر و شبیهتر میدانند تا به انسان.

دوم: اینکه به گمان آنها، انسان خودش بدون معلم و راهنما و مرشد به عقیده دست یافته است؛ بنابراین، باید در زمینه­ی شناخت خدا ترقی و پیشرفت کند همچنانکه در زمینه­ی علم و تکنو لوژی پیشرفت و ترقی نموده است.

سوم: هنگامی که آنها ادیان را برای بیان تاریخ­شان مورد بررسی قرار میدهند، فقط به این چند دین تحریف شده و منحرف دسترسی دارند و صرفا آنها را محور تحقیق و بررسی و کاوشهای خود قرار میدهند؛ پس چگونه می­توانند حقیقت را از آن ادیان تحریف شده که تنها انحراف انسان را در فهم عقیده، بیان می­کنند، بشناسند.

تنها قرآن می تواند تاریخ عقیده را به صورت واضح و آشکار بیان کند

هیچ کتابی در روی زمین وجود ندارد که تاریخ عقیده را به درستی توضیح دهد و بیان نماید بجز کتاب خداوند سبحان که مملو و سرشار از معلومات در این زمینه   
می­باشد. در حقیقت، امکان ندارد که علم بشر، این موضوع را به درستی و به صورت کافی درک نماید؛ آنهم به چند دلیل:

**اول:** آنچه که ما در مورد تاریخ پنج هزار سال قبل می­دانیم، اندک است. و معلومات ما در مورد ده هزار سال پیش بسیار اندک و در واقع ناچیز تلقی می­شود. و تاریخ قبل از آن در واقع، جزو مجهولات بشمار می­رود و اصولاً علم تاریخ، چیزی در مورد آن نمی داند. بنابر این، بسیاری از واقعیتها به سبب نابود شدن تاریخ انسان از بین رفته است.

**دوم:** حقیقتهایی که انسان آنها را به یادگار گذاشته است، با باطلهای زیادی در آمیخته، بلکه در امواج متلاطم و پرخروش محیطهای وسیع و باز خرافات و دروغ و تغییر و تحریف ناپدید شده و از بین رفته است. و دلیل بر این سخن این است که نوشتن تاریخ شخصیت یا جماعتی که در این عصر زندگی میکنند، از دشوارترین کارها محسوب می­گردد، حالا چه رسد به تاریخ دور و دراز بشر؟!

**سوم:** اینکه قسمتی از تاریخ که آمیخته به عقیده بوده، روی زمین اتفاق نیفتاده، بلکه تنها در آسمان مانده و کسی بدان آگاهی نداشته است.

لذا تنها کسی که می­تواند ما را در راستای شناخت تاریخ واقعی و بدون تحریف و تبدیل، یاری دهد خداوند متعال است:

ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﭼ **[آل عمران:5]**

(شكّي نيست كه هيچ‌چيز نه در زمين و نه در آسمان بر خدا پنهان نمی­ماند).

### **مبحث دوم****:** تاریخ عقیده از منظر قرآن

خداوند متعال به ما اعلام نموده است که آدم را بطور مستقل و کامل و خوش قیافه آفرید. سپس از روح خودش در او دمید و در بهشت جایش داد و برای او و همسرش مباح و حلال گردانید که بجز یک درخت از سایر چیزها به هر شکل و کیفیتی که دوست دارند، تناول نمایند و بخورند. اما ابلیس که دشمن آدم بود، او را گول زد و وسوسه­اش کرد تا از آن درخت ممنوعه بخورد. آدم هم از او اطاعت نمود و از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد. در نتیجه، خداوند او را از بهشت بیرون نمود و به زمینش فرود آورد. اما قبل از اینکه او را به زمین بفرستد، به او وعده داد که هدایت خود را بر او و فرزندان و نوادگانش فرو فرستد تا اینکه انسان خودش، پروردگار، منهج و شریعتش را بشناسد و به آنهایی که هدایتش را می­پذیرند و به آن جواب مثبت میدهند، در دنیا راهنمایی و هدایتشان کند و در آخرت نیز سرافراز و خوشبختشان نماید؛ و به آنانی که تکبر می­ورزند و از هدایتش روی می­گردانند، وعده­ی زندگی دشوار و سخت در دنیا و بدبختی و سرافکندگی در قیامت داد:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭼ   
**[بقره :38-39]**

(گفتيم: همگي از بهشت ـ به زمين ـ فرود آیيد و چنانچه هدايتي از طرف من براي شما آمد ـ كه حتماً هم خواهد آمد ـ كساني كه از من پيروي كنند، نه ترسي بر آنان خواهد بود و نه غمگين خواهند شد و كساني كه كافر شوند و آيه‌هاي ما را تكذيب كنند ـ و ناديده بگيرند ـ اهل دوزخند و هميشه در آنجا خواهند ماند.)

و در سوره­ی طه میفرماید:

ﭽ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭼ **[طه:123-126]**

‏ (خداوند متعال فرمود: هر دو گروه شما با هم ـ اي آدم، حوّاء و اهريمن ـ از بهشت فرود آیيد ـ و در زمين ساكن شويد و در آنجا ـ برخي ـ از فرزندانتان ـ دشمن برخي ديگر خواهند شد. و هرگاه، هدايت و رهنمود من براي شما آمد، هر کس كه از هدايت و رهنمود من پيروي كند، گمراه و بدبخت نخواهد شد. ‏‏و هرکس كه از ياد من روي بگرداند ـ و از احكام كتابهاي آسماني دوري گزيند ـ زندگي تنگ و دشواری خواهد داشت‌. ـ چون نه به قسمت و نصيب خدادادي قانع خواهد شد، و نه تسليم قضا و قدر الهي خواهد گشت ـ و روز رستاخيز او را نابينا به عرصه­ی قيامت گسيل و با ديگران در آنجا گرد مي‌آوريم. ‏او ‏خواهد گفت: پروردگارا! چرا مرا نابينا حشر نموده­ای‌ حال آنکه قبلاً ـ در دنيا ـ بينا بوده‌ام؟ خداوند مي‌فرمايد: همينگونه آيات من به تو رسيد و تو آنها را ناديده گرفتي؛ پس تو هم امروز ناديده گرفته مي‌شوي ـ و بي‌نام و نشان در آتش رها مي‌گردي). ‏

**نخستین نسل بشر بر دین توحید بودند**

آری، اینگونه آدم به زمین فرود آمد و خداوند از نسل او امتی بوجود آورد که بر توحید خالص و یکتاپرستی بودند؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید:

ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﭼ **[بقره :213]**

(مردم يك امت و گروه بودند؛ ـ اما كم‌كم دوره صِرف فطري به پايان رسيد و جوامع و طبقات پديد آمدند و بنا به استعدادهاي عقلي و شرایط اجتماعي، اختلافات و تضادهایي به وجود آمد ـ پس خداوند پيغمبران را برانگيخت تا مردم را به بهشت بشارت دهند و از دوزخ بترسانند و كتاب ـ آسماني ـ كه مشتمل بر حق بود و به سوي حقيقت و عدالت دعوت مي‌كرد، بر آنان نازل نمود تا در ميان مردمان راجع بدانچه اختلاف مي‌ورزيدند، داوري كند. آنگاه در مطالب و حقّانيّت كتاب آسماني تنها كساني اختلاف ورزيدند كه در دسترسشان قرار داده شده بود و به دنبال دريافت دلایل روشن از روي ستمگري و كينه‌توزي اختلاف نمودند. پس خداوند كساني را كه ايمان آورده بودند، با اجازه­ی خويش به آنچه كه حق بود و در آن اختلاف ورزيده بودند، رهنمون شد. و خداوند هر كسي را كه بخواهد به راه راست راهنمایی مي‌نمايد). ‏

همچنین در حدیث ابو امامه رضی الله عنه آمده است که مردی از رسول الله ص پرسید و گفت: ای رسول خدا! آیا آدم پیامبر بود؟ آنحضرت ص فرمود: «نعم مکلم». (آری او پیامبر بود و با خدا سخن می­گفت.) آن مرد پرسید: فاصله­ی زمانی میان او و نوح علیه السلام چقدر بود؟ پیامبر اکرم ص فرمود: «عشرة قرون» (ده قرن). این حدیث را ابن حبان در صحیحش روایت نموده است و ابن کثیر در مورد آن می‌گوید: «این حدیث دارای شرایط امام مسلم می‌باشد؛ اما مسلم آن را روایت ننموده است». [[225]](#footnote-225)

همچنین در صحیح بخاری آمده است که ابن عباس رضی الله عنهما می­گفت:

«وکان بین آدم ونوح عشرة قرون کلهم علی الاسلام».[[226]](#footnote-226)

از این روایت چنین برمی آید که فاصله­ی میان آدم و نوح ده قرن بوده که همگی مسلمان بوده­اند. و هر قرن، صد سال است؛ بنابر این، فاصله­ی زمانی بین آدم و نوح هزار سال می‌باشد.

چه بسا که فاصله­ی زمانی میان آنها بیشتر از این هم باشد؛ چرا که در روایت آمده است که این ده قرن بر اسلام بوده­اند و از این جمله می­توان برداشت نمود که در آن فاصله، قرنهای دیگری هم وجود داشته­اند؛ اما مردم آن قرنها بر اسلام نبوده­اند.

وگاهی هم منظور از قرن یک نسل می‌باشد؛ چنانکه خدا وند متعال میفرماید:

ﭽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄﰅ ﭼ **[اسراء:17]** (و چه بسيارند نسل­هایی که ما آنها را بعد از نوح هلاک نمودیم). ‏

و در سوره­ی مؤمنون میفرماید: ﭽ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭼ **[مؤمنون:31]**

‏(سپس بعد از آنان؛ يعني قوم نوح، نسل های ديگري را بوجود آوردیم).

اولین انحراف در عقیده و نخستین پیامبر

مدتها پس از اینکه مردم بر دین توحید و یکتا پرستی بودند، اندک اندک، کژراهگی و انحراف در عقیده­ی مردم پدید آمد و نخستین انحراف غلو و زیاده روی در تعظیم و بزرگداشت صالحان و نیک مردان و رساندن آنها به درجه­ی خدایی بود.

در صحیح بخاری به روایت ابن جریج از عطا روایت شده که ابن عباس رضی الله عنهما درتفسیر آیه‌ی: ﭽ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﭼ[[227]](#footnote-227) **[نوح:23]** فرمود: «اینها (وَدّ، سُواع، يَغوث، يعوق و نَسر) نام مردان نیکوکار و صالحی از قوم نوح بودند که پس از فوت آنان شیطان به قومشان الهام نمود که مجسمه­ی آنان را در مجالسی که آنها در آن بوده­اند نصب نمایند و نام هر یک از آنها را بر خودش بگذارند. پس آنها این کار را کردند بدون اینکه این مجسمه­ها را پرستش کنند تا اینکه نسل اول از بین رفتند و اینها به مرور زمان، مورد پرستش قرار گرفتند».[[228]](#footnote-228)

این نخستین انحرافی است که در تاریخ بشریت دامنگیر توحید شد؛ اینجا بود که خداوند متعال اولین پیامبر خود، نوح را فرستاد تا وعده­ای را که به ابو البشر ؛آدم؛   
علیه السلام مبنی بر فرستادن پیامبران و کتابهای آسمانی داده بود، تحقق بخشد.

دلیل بر این که نوح نخستین پیامبری بوده که خداوند او را فرستاده است، حدیث صحیح شفاعت است که در آن چنین آمده:

«إن الناس یأتون بعد آدم نوحا، فیقولون له فیما یقولون: یا نوح، أنت أول الرسل إلی الأرض وسماک الله عبدا شکورا».[[229]](#footnote-229)

(مردم بعد از آدم، نزد نوح می‌روند و با او صحبت می­کنند و در میان صحبت­هایشان میگویند: ای نوح! تو نخستین پیامبری هستی که خداوند تو را به زمین فرستاد و تو را بنده‌ی سپاسگذار نام نهاد.)

آیات کتاب پروردگار ما خیلی آشکار و واضح بیان می­کنند که نوح مردم را به سوی یکتاپرستی و توحید ناب دعوت نمود و به قوم خود ­گفت:

ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭼ **[اعراف:59]**

‏ (اي قوم من! براي شما معبود حقی بجز الله وجود ندارد؛ پس تنها الله را عبادت کنید. من مي‌ترسم دچار عذاب آن روزِ بزرگ شويد ـ و به دوزخ رويد.) ‏

و در جایی دیگر از قرآن کریم آمده است که به قومش گفت:

ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﭼ **[هود:26]**

‏ (فقط الله را پرستش نمایید؛ بيگمان من از عذاب روز پر رنج ـ قيامت ـ بر شما مي‌ترسم.) ‏

ﭽ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﭼ **[مومنؤن:23]**

‏ (ما نوح را به سوي قومش فرستاديم؛ او بديشان گفت: اي قوم من! خداوند را عبادت کنید؛ چرا كه معبودي جز او نداريد. آيا ـ از عذاب خدا و زوال نعمتي كه به شما داده است ـ نمي‌پرهيزيد؟) ‏

و کسانی که دعوت توحیدی او را پذیرفتند و به آن جواب مثبت دادند، ضعیفان و ناتوانان بودند؛ اما اشراف و رؤسای قوم که به گمان خود صاحب عقل و خرد بودند، خود را از پیروی حق بی نیاز دانسته و از آن روی گردانی کردند.

ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ **[اعراف:60]**

‏ (اشراف و رؤساي قومش گفتند: ما شما را در گمراهي و سرگشتگيِ آشكاري مي‌بينيم.)

همچنین «ملأ» که همان اشراف و رؤسای قوم بودند، به نوح علیه السلام گفتند:

ﭽ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﭼ [هود:٢٧]

(ما مي‌بينيم كه كسي جز افراد فرومايه و كوته‌فكر و ساده‌لوح ما از تو پيروي نكرده است.)

یعنی آنها بدون تأمل و تفکر از تو پیروی نموده­اند. آری، آن چیزی که باید به سبب آن، مورد ستایش قرار می­گرفتند که همان پذیرفتن حق بدون درنگ بود، برعکس باعث سرزنش آنان شد؛ زیرا هرگاه که واقعیت روشن گردد، نیازی به تفکر و تأمل ندارد؛ بلکه باید از آن پیروی شود.

همچنین آنان از اینکه خداوند انسانی را به عنوان پیامبر مبعوث نماید، تعجب کردند و گفتند:

ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯲ ﭼ [هود:٢٧] (ما تو را بشری مانند خود می دانیم.)

ﭽ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﭼ **[مؤمنون:24]**

‏ (اشراف و سران كافر قومش گفتند: اين مرد، صرفا انساني مانند شما است و مي‌خواهد بر شما برتري گيرد. اگر خدا مي‌خواست ـ پيغمبري را به ميان ما روانه كند ـ حتماً فرشتگاني را براي اين منظور مي‌فرستاد. ما چنين چيزي را در تاريخ پدران پيشين خود نشنيده‌ايم ـ كه انساني ادّعاي نبوّت كند و خود را نماينده­ی خدا بداند.) ‏

سران و اشراف قوم از نوح علیه السلام مي­خواستند كه مستمندان و فقیرانی را که از او پیروی می­کردند از خود دور کند؛ اما او به خواسته­ی آنان تن نداد و طلبشان را رد کرد:

ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭼ [هود:٢٩]

(من كساني را كه ايمان آورده‌اند از مجلس و همدمي خود به خاطر شما نمي‌رانم؛ آنان ـ در روز قيامت ـ خداي خود را ملاقات مي‌كنند؛ امّا من شما را گروه ناداني مي‌دانم ـ چرا كه معيار ارزش انسانها را در مال و جاه مي‌دانيد نه در پيروي از حق و انجام كار نيك.) ‏

روزگار همچنان سپری می­شد و مجادله­ی میان او و قومش ادامه داشت؛ چنانکه خدوند متعال میفرماید:

ﭽ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﭼ **[عنكبوت:14]**

(او نه صد و پنجاه سال در ميان آنان ماند.) اما فقط گروه اندكي به او ايمان آوردند.

اینجا بود که نوح علیه السلام آنان را نفرین نمود:

ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﭼ **[نوح:26-27]**

‏ (نوح گفت: پروردگارا! هيچ احدي از كافران را بر روي زمين زنده باقي مگذار؛ ‏چرا ‏كه اگر ايشان را رها كني، بندگانت را گمراه مي‌سازند و جز فرزندان بزهكار و كافرِ سرسخت نمي‌زايند و به دنيا نمي‌آورند.) ‏

سرانجام خداوند آنان را بوسیله­ی طوفانی بزرگ نابود ساخت:

ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﭼ **[فرقان:37]**

‏ (و قوم نوح را نیز هنگامی که پیامبران را تکذیب کردند، غرق نموديم.)

و اینگونه خداوند با لطف و رحمت خویش، نوح و پیروانش را نجات داد و زمین را از وجود ستمگران پاک گردانید و بجز موحدان و یکتاپرستان هیچ کسی روی آن باقی نماند. و هنگامی که این گروه منحرف شدند و از توحید فاصله گرفتند، خداوند متعال پیامبران دیگری را به سوی آنان فرستاد:

ﭽ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ **[مؤمنون:31-32]**

‏ (سپس بعد از آنان؛ يعني قوم نوح؛ مردمان ديگري را بر سر كار آورديم و ‏پيغمبري از میان خودشان به ميان آنان فرستاديم.)

آن پیامبر نیز آنها را به سوی یکتاپرستی دعوت نمود:

ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﭼ **[مؤمنون:32]**

(خدا را بپرستيد؛ زيرا جز او معبود حقی نداريد.)

بدین ترتیب، هرگاه بنی آدم به کژ راهی می­رفت و از راه منحرف می­شد، خداوند متعال با لطف و رحمت خویش راه هدایت را به آنان نشان می­داد و با نور هدایتش تاریکیها را از سر راهشان می­زدود.

ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭼ **[مؤمنون:44]**

‏(سپس پيامبران خود را يكي پس از ديگري ـ به سوي اقوامشان ـ فرستاديم؛ هر گروهی با آمدن پیامبر، تكذيبش کردند. ما هم آن اقوام را يكي بعد از ديگري روانه­ی ديار نيستي كرديم و ايشان را نقل مجالس و مايه­ی عبرت ديگران نموديم. نابود باد اقوامي كه بي‌ايمان و بي‌باورند.)

این چنین است سرگذشت واقعی انسان؛ کشمکش و مبارزه طولانی بین حق و باطل؛ میان پیامبرانی که هدایت را به مردم عرضه نمودند و گمراهانی که با پیروی از آبا و اجداد و هواها و خواهشات نفسانی­شان از توحید و یکتاپرستی اعراض و روی گردانی کردند:

ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮓ ﮔ ﮕﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﭼ **[ابراهيم:9-10]**

‏(آيا به شما نرسيده است خبر كساني كه پيش از شما بوده‌اند؟ قوم نوح و عاد و ثمود و كسان ديگري كه پس از ايشان آمدند که جز خدا كسي آنان را نمي‌داند. پيامبرانشان دلایل روشن و معجزات آشكاري براي آنان آوردند؛ ولي آنان دستهايشان را روی دهانهاي خود گذاشتند ـ ایمان نیاوردند ـ و گفتند: ما به آنچه که فرستاده   
شده­اید، کفر ورزیدیم و درباره­ی چيزي كه ما را بدان مي‌خوانيد، سخت در شكّ و گمانيم. پيامبرانشان به آنها گفتند: مگر درباره­ی وجود خدا ؛آفريننده­ و ابداع کننده­ی آسمانها و زمين؛ شكّ و ترديدي وجود دارد‌؟ او شما را فرا مي‌خواند تا گناهانتان را ببخشايد و تا مدّت مشخّصي ـ كه در آن مرگتان فرا مي‌رسد ـ شما را بر جاي و محفوظ دارد. آنان گفتند: شما جز انسانهایي همچون ما نيستيد و شما مي‌خواهيد ما را از چيزهایي منصرف و به دور داريد كه پدرانمان آنها را مي‌پرستيده‌اند. براي ما دليل روشني بياوريد.)

با دقت ازدعوت پیامبرانی که قرآن سر گذشت آنها را برای ما بیان نموده است، واقعیتهای زیر برای ما روشن می‌گردد:

اول: خداونداز ابتدای خلقت انسان، او را کامل، زیبا و مستعد برای هدف معینی که عبادت و بندگی ذات الله می‌باشد، آفریده است و استعداد و توانایی انجام این وظیفه را نیز به او بخشیده است.

دوم: خداوند از ابتدای آفرینش انسان، او را به راز وجود خود آگاه نموده و برای شناخت پروردگارش نیز او را به فکر و اندیشه­ی خودش واگذار ننموده است؛ بلکه پیامبرانی را برایش فرستاده که تعدادشان به تناسب نیاز بشریت بوده است:

ﭽ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﭼ **[فاطر:24]**

‏(ما تو را همراه حقّ، به عنوان مژده دهنده و بيم دهنده فرستاده‌ايم و هيچ ملّتي هم نبوده است كه بيم دهنده‌اي به ميانشان فرستاده نشده باشد.) ‏

به همین جهت، ما نام تمام پیامبران را نمی­دانیم.

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭼ **[غافر:78]**

‏ (ما قبل از تو پيامبراني را فرستاده‌ايم؛ سرگذشت بعضيها را براي تو بازگو كرده و سرگذشت برخيها را براي تو بازگو نكرده‌ايم؛ هيچ پيامبري حق نداشته است معجزه‌اي را نشان دهد مگر به فرمان خدا. زماني هم که فرمان خدا می­رسید، دادگرانه داوري شده است و آن وقت، باطل گرايان هلاك و زيانمند گشته‌اند.‏)

دلیل بر این مسئله، این است که تمام امتهایی که پیامبرانشان را تکذیب نموده­اند، در روز قیامت، اقرار و اعتراف می­نمایند که پیامبران پیام و دعوت خداوند را به آنها رسانده­اند؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید:

ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﭼ **[ملك:8-9]**

‏‏(هر زمان كه گروهي به جهنم انداخته مي‌شوند، دوزخبانان از آنان مي‌پرسند: آيا پيغمبر بيم دهنده‌اي به ميان شما نيامده است؟ ‏مي‌گويند: آري! پيامبران بيم دهنده‌اي به ميان ما آمدند و ما دروغگويشان ناميديم و گفتيم: خداوند به هيچ وجه چيزي را به نام وحي، براي كسي نفرستاده است و شما دچار گمراهي بزرگي هستيد.‏)

فرستادن این همه پیامبر در طول تاریخ، نشانه­ی رحمت و عنایت خداوند به بندگان و وفا به عهد و پیمانی است که خداوند به آدم علیه السلام داده بود و همچنین برای این است که انسان در قیامت، عذر و بهانه­ای نداشته باشد:

ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ **[نساء:165]**

‏(تا بعد از آمدن پيامبران، حجّت و دليلي بر خدا براي مردمان باقي نماند ـ و نگويند كه اگر پيغمبري به سوي ما مي‌فرستادي، ايمان مي‌آورديم و راه طاعت و عبادت در پيش مي‌گرفتيم ـ خدا غالب و حكيم است و كارهايش از روي قدرت و حكمت انجام مي‌پذيرد).

‏ﭽ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ **[اسراء:١٥]**

‏ (و ما هيچ شخص و قومي را مجازات نخواهيم كرد، مگر اين كه پيغمبري براي آنان مبعوث و روان سازيم.)

سوم: پایه و اساس دعوت همه‌ی پیامبران یکی بوده است؛ آنهم دعوت بسوی توحید و راهنمای مردم جهت شناخت معبود و پروردگار خود و بیان چگونگی و روش بندگی او‏.

چهارم: دین تمام پیامبران، اسلام بوده و بجز اسلام دین دیگری نداشتهاند:

ﭽ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ **[آل عمران:85]**

‏(و كسي كه غير از اسلام، آیيني برگزيند، از او پذيرفته نمي‌شود و او در آخرت از زمره­ی زيانكاران خواهد بود.)

بعنوان نمونه نوح علیه السلام میگوید: ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﭼ **[یونس:72]** (و به من دستور داده شده است كه از زمره­ی مسلمانان باشم.‏)

خداوند در مورد تورات میفرماید:

ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﭼ [مائده:٤٤]

‏ (ما تورات را نازل كرديم كه در آن رهنمودي و نوري بود که پيامبراني كه مسلمان بودند، براي يهوديان، بدان حكم مي‌كردند.)

و موسی به قوم خود میگوید‏:

ﭽ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢﭼ **[یونس:84]**

‏ (اگر واقعاً به خدا ايمان داريد، بر او توكّل كنيد اگر واقعا مسلمانید.) ‏

همچنین خداوند به دوست خود ابراهیم علیه السلام دستور می­دهد تا مسلمان شود:

ﭽ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﭼ  **[بقره:131]**

‏(آن گاه كه پروردگارش بدو گفت: مسلمان شو. او گفت: خالصانه تسليم پروردگار جهانيان گشتم.)

ﭽ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ **[بقره:132]**

‏(و ابراهيم فرزندان خود را به اين آیين سفارش كرد و يعقوب نيز چنين كرد؛ هر كدام به فرزندان خويش گفتند: اي فرزندان من! خداوند، آیين توحيدي اسلام را براي شما برگزيده است؛ پس نميريد جز اين كه مسلمان باشيد.‏)

و هنگامی که یعقوب از پسرانش در مورد معبود و خدایشان بعد از خودش پرسید، گفتند:

ﭽﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﭼ **[بقره:133]**

‏(خداي تو و خداي پدرانت ؛ابراهيم و اسماعيل و اسحاق؛ را كه همان خداوند يگانه است، عبادت می­کنیم و ما تسليم فرمان او هستيم.) ‏

همچنین ملكه­ی سبأ گفت:

ﭽ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﰝ ﰞ ﰟ ﰠ ﰡ ﰢ ﭼ **[نمل:44]**

(پروردگارا! من به خود ستم كرده‌ام و هم اينك با سليمان خويشتن را تسليم پروردگار جهانيان مي‌نمایم.) ‏

ویکی از دعاهای یوسف این بود که:

ﭽ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﭼ **[يوسف:101]** (مرا مسلمان بميران و به صالحان ملحق گردان.) ‏

و پیامبر اسلام محمد ص میفرماید:

**«وَالْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَلَّاتٍ، أُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ».**[[230]](#footnote-230)

(پیامبران همچون برادران پدری هستند که پدرشان یکی اما مادران زیادی دارند.) یعنی دین آنها یکی است؛ اما شریعتشان متفاوت ومختلف است.

این تنوعی که در شریعتها مشاهده می­شود، دلیل بر این نیست که دین­هایشان مختلف و متفاوت بوده است؛ زیرا بعضی اوقات، خداوند قانونی را به خاطر حکمتی وضع می­نماید، سپس به تناسب شرایط و موقعیت به خاطر حکمت و مصلحتی که خود می داند، قانون دیگری را وضع می­نماید. و چه بسا که این دو حکم متضاد و متفاوت را در یک شریعت وضع نماید؛ چنانکه در اوایل اسلام به مسلمانان دستور داد که نمازهایشان را رو به بیت المقدس بگذارند. سپس این حکم را نسخ نمود و دستور داد که رو به بیت الله الحرام نمازهایشان را بگذارند. ما مشاهده می کنیم که ابتدا مسلمانان رو به قدس می نمودند؛ اما پس از مدتی این حکم، تغییر یافت و رو به کعبه نمودند. شریعت پیامبران نیز همین گونه است؛ قانون جدید شریعت قانون قدیمی را نسخ می­نماید و شریعتی که بر پیامبر اسلام نازل شده، پایان دهنده و نسخ کننده­ی تمام شریعتهای پیش از خود بوده است.

**پنجم:** سبب به وجود آمدن شرک و بت پرستی در طول تاریخ، آنگونه که عقاد و همفکرانش تصور می­کنند، ترقی و پیشرفت اعتقادی نبوده؛ بلکه سبب آن منحرف شدن و روی گردانیدن مردم از قانون و شریعت خدا و عدم پیروی از پیامبران بوده است.

ﭽ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﭼ **[طه:124]**

‏(و هر كه از ياد من روي بگرداند، زندگي تنگ و سختی خواهد داشت و روز رستاخيز او را نابينا حشر می­کنیم.‏)

یا پیروی از ظن و گمان و هوا پرستی و روی گردانی از هدایت الهی بوده است:

ﭽ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﭼ **[نجم:23]**

(آنان فقط از گمانهاي بي‌اساس و هواهاي نفس پيروي مي‌كنند؛ حال آنكه هدايت و رهنمود از سوي پروردگارشان براي آنها آمده است.) ‏

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ **[مائده:77]**

‏(بگو: اي اهل كتاب! به ناحق در دين خود راه افراط و تفريط مپویيد و از خواهشات نفسانی و اميال گروهي كه پيش از اين گمراه شده‌اند و بسياري را گمراه كرده‌اند و از راه راست منحرف گشته‌اند، پيروي منمایيد). ‏

و در مورد یهودیان میفرماید:

ﭽﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﭼ [مائده:١٣] ‏

(امّا به سبب پيمان‌شكني ايشان، آنان را نفرين كرديم و از رحمت خود محروم داشتيم و دلهايشان را سخت نموديم. آنان سخنان را تحريف و بخش فراواني از آنچه ـ در تورات ـ بديشان تذكّر داده شده بود، ترك كردند.)

در مورد نصاری نیز میفرماید:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭼ **[مائده:14]**

‏(و از كساني كه مي‌گويند: ما نصرانی هستيم، پيمان گرفتيم؛ امّا آنان قسمت قابل ملاحظه‌اي را از آنچه که بدانان تذكّر داده شده بود، به دست فراموشي سپردند؛ لذا به پاداش آن، تا دامنه­ی قيامت، ميان گروههاي مختلف آنان كينه و دشمني افكنديم.)

انحراف و روی گردانیدن آنها را از توحید نیز این چنین بیان می نماید:

ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﭼ **[توبه:31]**

‏(يهوديان و ترسايان علاوه از الله، علمای ديني خود، پارسايان خود و مسیح بن مریم را هم به خدایي گرفتند؛ در صورتي كه بديشان فقط دستور داده شده بود كه تنها خداي يگانه را بپرستند و بس. هیچ معبود حقی بجز الله وجود ندارد و او پاك و منزّه از شرك‌ورزي و چيزهایي است كه ايشان آنها را انباز او قرار مي‌دهند.)

به همين جهت، پیامبران از راه و روش کسانی که از منهجشان تخطی نموده و منحرف گشته اند، اعلام برائت می­نمایند:

ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﭼ **[مائده:116-117]**

‏ (و خاطرنشان ساز آنگاه را كه خداوند مي‌فرماید: اي عيسي پسر مريم! آيا تو به مردم گفته‌اي كه جز الله من و مادرم را هم دو خداي ديگر بدانيد؟ عيسي مي‌گويد: تو را منزّه از آن مي‌دانم كه داراي شريك و انباز باشي. مرا نسزد كه چيزي را بگويم و بطلبم كه وظيفه­ و حق من نيست. اگر آن را گفته باشم، بيگمان تو از آن آگاهي. تو ـ علاوه از ظاهر گفتار من ـ از راز درون من هم باخبري؛ ولي من ـ چون انساني بيش نيستم ـ از آنچه بر من پنهان مي‌داري بي‌خبرم؛ زيرا تو داننده­ی رازها و نهانيهایي. ‏من به آنان چيزي نگفته‌ام مگر آنچه را كه مرا به گفتن آن فرمان داده‌اي و آن اين كه جز خدا را نپرستيد كه پروردگار من و پروردگار شما است. من تا آن زمان كه در ميان آنان بودم از وضع ايشان اطّلاع داشتم و هنگامي كه مرا ميراندي، تنها تو مراقب و ناظر ايشان بوده‌اي و تو بر هر چيزي مطّلع هستي.‏)

## فصل پنجم خدا در تصور امتهای گمراه

هدف ما از ارائه­ی این بحث در این موضوع بیان تاریخ انحراف در عقیده نیست؛ زیرا اولا این موضوع به دلیل کثرت انواع انحرافها، خارج از حیطه­ی قدرت بنده   
می­باشد. ثانیا نیازی به این جنبه­ی تاریک تاریخ نیست؛ چون کفر هر جا و در هر قالبی که باشد، یک دین و آیین بشمار می­رود؛ بلکه هدف ما از بیان این موضوع، این است که بدانیم این امتها به چه چیزهایی گرفتار شده­اند تا ارزش عقیده­ی اسلامی برای کسانی که آن را قبول کردهاند در این میان بیشتر روشن گردد.

در واقع کسانی که باطل را تجربه کردهاند و آنرا خوب شناخته­اند، بعد از اینکه حق را بپذیرند، بهتر آنرا درک می­کنند؛ ولی آنانی که از اسلام پیروی می­کنند اما افکار و ادیان مقابل و مخالف را خوب نمی­شناسند، زود­تر در دام انحراف می­افتند؛ چه زیبا است سخن عمر بن خطاب رضی الله عنه که میگوید:

«بزودی در دوران آن نسل مسلمانی که شناختی از جاهلیت ندارند، تارهای ریسمان اسلام یکی بعد از دیگری، پاره خواهد شد».

مسلم است کسی که تاریکی شب را تجربه کرده است، بهتر می­تواند از روشنایی روز لذت ببرد؛ همچنین قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

سید قطب رحمه الله این حقیقت را خوب درک کرده است آنجا که می­گوید: انسان ضرورت این دین را درک نمیکند و نیاز به این فاصله گیری و دور شدن از گمراهیهایی که بشریت در تاریکیهای آن سرگردان بوده و اهمیت استقرار و ثبات یافتن بر یقین آشکار در زمینه اعتقادی را درک نخواهد کرد تا زمانی که از سنگینی و بزرگی این ابرهای متراکم و سنگین سرگردانی و سردرگمی، در زمینه­های اعتقادی و تصوری و خرافی و افکار و اوهام پلید و شعار و تقالید و اوضاع و احوالی را که بر دل و دیدگان بشریت زنگار زده بود را تجربه نکند. و تا زمانی که واقعیت هرج و مرج و آشفتگی و پریشانی و دیوانگی و اسارت و محدودیت­هایی که بقایای عقاید و باورهای آسمانی به سبب تحریف و تأویل و زیاد و کم شدن از جانب بشریت و آمیخته شدن آن با فلسفه و بت پرستی و خرافی گری را درک نکند.»

ما در اینجا به ذکر سه نمونه از آنها اکتفا می کنیم:

یکی از انها نماینده­ی عقیده­ی یکی از دولتهایی است که مردم، آن را متمدن و با فرهنگ می­دانستند. دومی هم بیان انحراف یکی از ادیان آسمانی از حق است. و سومی هم بیان بت پرستی اعراب قبل از بعثت نبی مکرم اسلام ص می‌باشد.

### مبحث اول: **پروردگار از دیدگاه یونانیها** [[231]](#footnote-231)

پژوهشگران، یونانیها را یکی از ملت هاي متمدن دوران باستان مي­دانند. هم اکنون ما نگاهی به باورها و اعتقادات این ملت گمراه می­اندازیم تا ببینیم که در چه گمراهی و سرگردانی­ای بسر می­بردند.

آنها «جوبیتر» را رب الارباب و خدای برتر خود می­دانستند که شکل و قیافه­اش بیشتر به شیطان شباهت داشت تا به خدا. او موجودی کینه توز، بدخواه و ستیزه جو، سرگرم شهوات و عشق بازی و خوردن و آشامیدن بود و به امور خدایان و مخلوقات توجهی نداشت مگر به میزانی که برای حفظ سلطه و قدرت و تداوم طغیان و جور و ستمش لازم بود. او از «اسقولاب» خدای صحت و بهداشت، خشمگین بود؛ زیرا او مریضان را مداوا می­کرد و اینگونه او را از دریافت مالیاتی که از روح مرده­هایی که به زیر خاک منتقل می­شدند، محروم می­ساخت.

همچنین به گمان آنان، جوبیتر از «برومثیوس» ؛خدای علم و صنعت؛ ناراحت و خشمگین بود؛ زیرا او به مردم یاد می­داد که آتش را در صنعت و تکنولوژی به کار ببرند و از معرفت، نیرویی کسب کنند که مشابه و همسان نیروی خدایان است. به همین سبب، او را به مجازات و تنبیه همیشگی محکوم نموده بود و به مرگ و دور انداختنش از محل تجمع خدایان راضی نبود؛ بلکه انواع شکنجه و عذاب را در حق او اعمال   
می­کرد؛ از جمله، او را در کوه دورافتاده­ای غل و زنجیر و زندانی کرده و پرندگان را به سویش می­فرستاد تا در طول روز جگرش را تکه تکه کنند و از آن بچرند و بخورند و هنگام شب، جگرش به حالت اولی برمی­گشت و سالم می­گردید تا روز بعد نیز پرندگان شکاری جهت گاز گرفتن و اذیت کردنش باز گردند...، مدام در این عذاب بسر می­برد و کسی حق شفاعت را برایش نداشت و هیچ دعا و التماسی نیز برایش پذیرفته نمی­شد.

شاعر و فیلسوف بت پرست «هزیود» علت و سبب خشم خدایان از «برومثیوس» را چنین بیان می­کند که او در مراسم عروسی و ولیمه خدایان، در سهم «جوبيتر» استخوان­ها را بيشتر و گوشت و چربي را كمتر قرار داده است. جوبیتر معتقد است که او به واسطه­ی معرفت، حکمت و هوشمندی و زیرکی­اش بر «برومیثوث» برتری دارد. چون او در میان خدایان به اندازه­ای از معرفت و فراست برخوردار است که خدای بزرگ از آن بی بهره بوده است.

«هزیود» شاعر و فیلسوف نهایت سعی خود را برای تنزیه و پاک جلوه دادن «جوبیتر» نموده و او را در شکل و قیافه­ی مقدس و بزرگی برای مردم به تصویر کشیده که با شکل و قیافه­ی خدای معبود تناسب داشته باشد؛ البته پس از این که عبادت را در دین یونانیهای قدیم تاحدی ارتقاء داده است.

اما با وجود آن، پژوهشگران و دانشمندان یونانی در مورد «جوبیتر» میگویند: او همسرش «هیره» را فریب می­داد و خدای ابرها را به سوی مدار خورشید می­فرستاد تا موقع طلوع خورشيد بر مدار آن بروند و افق را بپوشانند تا همسرش هنگام طلوع خورشيد از عشق بازيهاي او با معشوقانش با خبر نشود.

مي­گويند: روزي، «هيره» همسر «جوبيتر» سر زده نزد او رفت و او را ديد كه در حال بوسيدن ساقهاي «جانيمير» است. قابل یادآوری است که جانيمير چوپاني بسیار زیبا بود. پس جوبيتر او را ربود و به آسمان برد. بهرحال، «جوبيتر» از تهمت فريفته شدن به ساقهاي جانيمير نتوانست نجات حاصل کند؛ به همین سبب، این اقدامش را برای همسرش توجیه می­کرد.

بله، این نمونه­ای از گمراهی و عقیده­ی شرک آمیزی است که مبنای آن را خرافات و خیالات و اوهام تشکیل میدهد تا جایی که به یک افسانه تبدیل شده است. تعداد خدایان نزد یونانیها متعدد هستند که با هم مسابقه می­دهند و همدیگر را می­کشند و شکنجه می­دهند و همانند انسان می­خورند و می­آشامند، با هم ازدواج می­کنند و به همسرانشان خیانت میکنند و همجنس بازی می­کنند و اشتباه یکدیگر را نادیده می­گیرند و.... پس چنین عقیده­ای چه تأثیری در دل پیروانش می­تواند داشته باشد؟ چگونه بر اخلاق و رفتار افراد و جامعه تأثیر می­گذارد؟ و چنین عقیده­ای که آلوده به شرک و انحراف است چه ارزشهایی را می تواند برای جامعه به ارمغان بیاورد؟

### مبحث دوم: خدا وند نزد یهود [[232]](#footnote-232)

تصورات بت پرستی، خرافات، آلودگیهای ناسیونالیستی و ملی گرایی، دین بنی اسرائیل ـ یهودیت ـ را به طور کلی تحت تأثیر قرار داده بود. پیامبران بنی اسرائیل یعنی یعقوب پسر اسحق پسر ابراهیم † و در رأس آنها خود اسرائیل با یکتا پرستی و توحید خالصی که پدرشان ابراهیم † به آنها یاد داده بود، به سوی قومشان مبعوث شدند؛ سپس پیامبر اولوالعزم و بزرگ ؛موسی†؛ نیز با دعوت و پیام توحید و با شریعت موسوی که بر اساس توحید و یکتا پرستی بنا نهاده شده بود، به سوی قومش فرستاده شد؛ اما دیری نپایید که بنی اسرائیل از راه منحرف شدند و تا حد بت پرستی تنزل کردند و در کتاب مقدسشان (تورات) انواع خرافات و خزعبلات و افسانه­ها را در باره­ی خدا ثبت نمودند به گونه­ای که در پست­ترین اعتقادات ملت­هایی که هیچ هدایت الهی و کتابی آسمانی نداشتند، سقوط کردند.

عقیده­ی توحیدی که خداوند برای ابراهیم  فرستاده بود، عقیده­ای پاک، شفاف فراگیر و کاملی بود که ابراهیم به وسیله­ی آن به مقابله و مبارزه با شرک و بت پرستی پرداخت؛ آن هم مبارزه­ای شدید، قاطع و جدی چنانکه قرآن آنرا به تصویر می­کشد و ابراهیم پسرش را بدان سفارش نمود همانگونه که یعقوب قبل از اینکه بمیرد، پسرش را بدان سفارش نموده بود:

ﭽ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭼ [شعراء:٦٩-٨٤]

‏ (اي پيامبر! سرگذشت ابراهيم را براي كافران بيان کن؛ آن ‏‏هنگامي كه به پدرش ـ آزر ـ و قوم بت‌پرست خود گفت: چه چيزی را پرستش مي‌كنيد؟! آنها گفتند: بتهاي بزرگي را مي‌پرستيم و دائماً بر عبادتشان ماندگار مي‌مانيم. ابراهیم ‏گفت: آيا هنگامي كه آنها را به كمك مي‌خوانيد، صداي شما را مي‌شنوند و نيازتان را برآورده مي‌كنند؟ ‏‏يا سودي به شما مي‌رسانند و يا زياني متوجّه شما مي‌سازند؟ گفتند: فقط ما پدران و نياكان خود را ديده‌ايم كه اين چنين مي‌كردند. ابراهیم گفت: ‏‏آيا متوجه هستید و مي‌بينيد كه شما و اجداد گذشته­تان چه چيزی را مي‌پرستيد؟! ‏شما باید بدانید که ‏همه­ی آنها ـ معبودان ـ دشمن من هستند بجز پروردگار جهانيان؛ ‏آن پروردگاری كه مرا آفريده است و هم او مرا راهنمایي مي‌نماید؛ آن ذاتی كه مرا ميخوراند و مي‌نوشاند. آن كسي است كه مرا مي‌ميراند و سپس مرا زنده مي‌گرداند و آن كسي است كه اميدوارم در روز جزا و سزا گناهم را بيامرزد. پروردگارا! به من كمال و معرفت عنایت کن و مرا از زمره­ی شايستگان و بايستگان گردان و براي من ذكر خير و نام نيك در ميان آيندگان بر جاي دار.)‏ ‏

ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﭼ [بقره:١٣٠-١٣٣]

‏(چه كسي از آیين ابراهيم رويگردان خواهد شد مگر آن كه خود را خوار و كوچك دارد. ما او را در اين جهان برگزيديم و او در جهان ديگر، از زمره­ی شايستگان است. بیاد آور آن زمانی را كه پروردگارش بدو گفت: اخلاص داشته باش. او گفت: خالصانه تسليم پروردگار جهانيان گشتم. ابراهيم فرزندان خود را به اين آیين سفارش نمود و يعقوب ـ نوه­ی او نيز چنين كرد و هر كدام به فرزندان خويش گفتند: ـ اي فرزندان من! خداوند آیين توحيدي اسلام را براي شما برگزيده است. پس نميريد جز اين كه مسلمان باشيد. ‏آيا ـ شما يهوديان و مسيحيان ـ هنگامي كه مرگ يعقوب فرا رسيد، حاضر بوديد؟ آن هنگامي كه به فرزندان خود گفت: پس از من چه چيزی را مي‌پرستيد؟ گفتند: خداي تو و خداي پدرانت ابراهيم و اسماعيل و اسحاق را كه خداوند يگانه است و ما تسليم فرمان او هستيم.) ‏

اما نسل های بعدی آنان، از این توحید خالص و این عقیده­ی ناب و این اعتقاد در مورد آخرت، برگشتند و پیمان خود را شکستند و بر این پیمان شکنی خود پافشاری و اصرار کردند تا اینکه موسی با عقیده­ی توحید و یکتا پرستی به سویشان آمد و مجدداً این عقیده را از نو باز سازی نمود؛ اما باز هم آنها بر آن دوام نیافتند و پایداری نکردند؛ بلکه از آن روی گرداندند و منحرف شدند.

بلی، هنوز موسی  در میانشان بود که انحراف آنها آغاز گردید؛ آنان شروع به پرستش گوساله­ای کردند که سامری آنرا از طلا و جواهراتی ساخت که از زنان مصری گرفته و با خود آورده بود.

ﭽ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ **[طه:87-88]**

‏ (گفتند: ما به اختيار خود از وعده­ی تو سرپيچي نكرده‌ايم؛ ليكن بارهاي سنگيني از زيورآلات مردمان بار ما شده بود و ما آنها را از خود دور انداختيم و سامري نيز از خود دور افكند؛ ‏سپس مجسّمه­ی گوساله‌اي را براي مردم بيرون آورد كه صداي گوساله داشت. پس سامري و پيروانش گفتند: اين معبود شما و معبود موسي است و او دچار فراموشی شده است ـ و در طلب آن به كوه طور رفته است.) ‏

البته قابل یاد آوری است که قبل از اینکه به پرستش گوساله روی آورند، از موسی خواسته بودند که بتی را برایشان قرار دهد تا او را پرستش کنند:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭼ **[اعراف:138]**

‏(و بني‌اسرائيل را از دريا گذرانديم؛ آنها در مسير خود به گروهي رسيدند كه بتهایي داشتند و مشغول پرستش آنها بودند. در اين هنگام، به موسي گفتند: اي موسي! براي ما معبودي بساز همانگونه كه آنها داراي معبودهایي هستند. موسي گفت: شما گروه ناداني هستيد.) ‏

ناگفته نماند که قرآن کریم نیز بسیاری از انحرافات، اعتقادات شرک آمیز و بت پرستی­های آنها را بیان میکند؛ آنها خداوند را دارای فرزند می­دانستند:

ﭽ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤﮥ ﭼ **[توبه:30]**

‏ (و يهوديان گفتند: عُزَير پسر خدا است و ترسايان ‌گفتند: مسيح پسر خدا است.) ‏

همچنین یهودیان خداوند را بخیل و تهی دست معرفی می­کردند:

ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘﭼ **[مائده:64]**

‏(يهوديان مي‌گويند: دست خدا با غل و زنجير بسته است. دستهايشان بسته باد! و به سبب آنچه مي‌گويند نفرينشان باد؛ بلكه دو دست خدا باز است؛ هرگونه كه بخواهد، مي‌بخشد و انفاق می­نماید. و گفتنی است که آنچه از سوي پروردگارت بر تو نازل مي‌شود، بر سركشي و كفرورزي بسياري از آنان مي‌افزايد. ما در ميان آنان ـ به سبب انحراف عقيدتي و معيارهاي غلطي كه به نام خدا به آیين خود راه داده‌اند ـ تا روز قيامت، دشمني و كينه‌توزي افكنده‌ايم. آنان هر زمان كه آتش جنگي عليه پيغمبر و مؤمنان افروختند، خداوند آن را ـ با شكست ايشان و پيروزي پيغمبر و مؤمنان ـ خاموش ساخته است. آنان برای ايجاد فساد در زمين تلاش می­کنند و خداوند مفسدان و تباهكاران را دوست نمي‌دارد.)

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ **[آل عمران:182]**

‏ (بيگمان، خداوند سخن كساني را شنيد كه گفتند: خدا فقير است و ما بي‌نيازيم. آنچه را گفتند و به قتل رساندن پيامبران را به ناحق، برايشان خواهيم نوشت و بدانان خواهيم گفت: بچشيد عذاب آتش سوزان را.) ‏

یکی از اعتقادات ناسیونالیستی پلید و آلوده­ی آنان، این بود که می­گفتند: خدای ما از خودمان است و ما را بجز در موارد رفتار ما با یکدیگر در سایر موارد به قانون اخلاق محاسبه نمیکند؛ به این معنی که ما را به سبب بداخلاقی با بیگانگان (غیر یهودیان) محاسبه نمیکند؛ چنانکه قرآن برایمان بازگو می­نماید:

ﭽ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﭼ **[آل عمران:75]**

‏ (و در ميان اهل كتاب كساني هستند كه اگر دارایي فراواني به رسم امانت بديشان بسپاري، آن را به تو بازپس مي‌دهند. همچنین در ميان آنان كساني هستند كه اگر ديناري به رسم امانت بديشان بسپاري، آن را به تو بازپس نمي‌دهند مگر آن كه پيوسته بالاي سرشان ايستاده باشي. اين بدان خاطر است كه ايشان مي‌گويند: ما در برابر امّيها (يعني غير يهود) مسؤول نبوده و بازخواستي نداريم! و بر خدا دروغ مي‌بندند حال آن كه مي‌دانند.) ‏

همچنین كتابهاي تحريف شده­ی آنان اوصافي را براي خدايشان بیان کرده­اند که از اوصافي كه بت پرستان برای خدایانشان ذکر کرده­اند، دست کمی ندارد.

در اصحاح سوم از سفر تکوین آمده که: «آدم پس از اینکه مرتکب اشتباه شد و از آن درخت (طبق گفته­ی صاحب اصحاح، درخت معرفت خیر و شر) تناول نمود، صدای پروردگار را شنید درحالی که در بهشت قدم می­زد. به هنگام وزش بادهای سحری، آدم و همسرش در وسط بهشت خود را از خداوند پنهان کردند. پس خداوند فریاد زد: ای آدم! تو کجا هستی؟ آدم جواب داد: ای پروردگار! من صدای تو را در بهشت شنیدم و از تو ترسیدم؛ زیرا من لخت هستم؛ لذا خود را از تو پنهان نمودم. خداوند فرمود: چه کسی به تو اعلام نمود که لخت هستی؟ آیا از درختی که به تو توصیه نمودم از آن نخورید، تناول نموده­اید؟

سپس خداوند فرمود: این انسان مانند یکی از ما شده و خیر و شر را تشخیص میدهد و شاید هم اکنون دستش را دراز کند و باز از درخت حیات بخورد و برای همیشه زنده بماند. پس پروردگار او را از بهشت بیرون راند تا در زمینی که از آن آفریده شده به کار و کوشش بپردازد؛ پس انسان را از بهشت بیرون راند و فرشتگانی را در شرق باغ عدن با شعله‎های شمشیری که در حال چرخش هستند، گمارد تا از درخت زندگی نگهبانی و حراست کنند».

پر واضح است که در سخنان فوق، خداوند متعال به جهل متصف شده است به گونه­ای که نمی­دانست آدم کجا است تا اینکه آدم خودش را معرفی نمود. همچنین خداوند تشبیه شده است که مانند بشر راه می­رود. و سبب رانده شدنش از بهشت معصیت و گناه کردن آدم نبود چنانکه قرآن بیان می­کند؛ بلکه سبب آن این بود که خدا می­ترسید از اینکه آدم از درخت زندگی بخورد و برای همیشه ماندگار بماند! و خداوند شناخت خیر و شر را به آدم یاد نداده است، بلکه هنگامی آن را فرا گرفت که از درخت یاد شده خورد. تمام اینها دروغ و افتراهایی است که بر خداوند سبحان بسته­اند.

از سخن آنان چنین برداشت می­شود که حیات و زندگی جاوید و ابدی خدا به سبب خوردنش از درخت زندگی بوده است؛ خداوند منزه و پاک و فراتر از چیزهایی است که آنان میگویند.

آنان، همچنانکه جهل را به خدا نسبت می­دهند، اندوه و پشیمانی و ندامت را نیز به خدا نسبت می­دهند و میگویند: هنگامی که در دوران نوح علیه السلام شر و فساد انسان گسترش یافت، خداوند از آفرینش انسان نگران و اندوهگین شد: «و چون پروردگار، انسان را دید که در روی زمین شر و بدیهایش بسیار زیاد است و تمام افکار و تصورات روزانه­اش برنامه ریزی برای بدرفتاری در آن روز است؛ بنابراین، خداوند از اینکه انسان را روی زمین آفریده و کار و بار زمین را به او واگذار نموده است، غمگین شد و در دل خود پشیمان شد، پس پروردگار گفت: من انسان را از روی زمین محو و نابود می­کنم، انسان با چهار پایان و پرندگان آسمان و خرسها یکی است؛ زیرا ترسیدم از اینکه او را در زمین گمارده­ام، اما نوح نعمتی را در چشمان پروردگار دید».

این خرافات را بشنوید که در إصحاح دوازدهم از سفر تکوین آمده است: «پس از اینکه زمین را به وسیله­ی ذریه و فرزندان نوح آباد نمود و همه یک زبان و یک لغت سخن می­گفتند، در سفرشان به شرق، نعمتی را در سرزمین شنعار دیدند ودر آنجا سکونت گزیدند و به یکدیگر گفتند: بیایید با هم آجر درست کنیم و آن را داغ کنیم و بپزیم. پس آجر برای آنها جای سنگ و سنگ جای گل را گرفت و گفتند: بیایید برای خود شهر و قلعه­ی بلند و سر به فلک کشیده­ای بسازیم تا اینکه روی زمین پخش و پراکنده نشویم.

پس پروردگار فرود آمد تا این شهر و این قلعه­ای را که بنی آدم بنایش کرده بودند از نزدیک ببیند. پروردگار گفت: اینها یک رنگ و هم دل و یک زبان هستند و این ابتدای کارشان است؛ هرچه دلشان بخواهد انجام می­دهند بدون اینکه مانعی داشته باشند. زود باش برویم و در آنجا فرود آییم و زبانشان را درهم و برهم و مشوش کنیم تا سخنان یکدیگر را نفهمند؛ پس خداوند آنها را از هم جدا نمود و در زمین پراکنده ساخت. بدین ترتیب از ساختن شهر و قلعه دست کشیدند. به همین جهت، آنجا را بابل نام نهادند؛ زیرا پروردگار در آنجا زبانها را ایجاد نمود و گسترش داد و از همان جا انسانها را روی زمین متفرق و پراکنده ساخت».

بنگرید این چه خرافات و افسانه‎ای است که حقیقت­ها را وارونه میکند و نزدیک است که واقعیتها را به طور کلی نابود و محو نماید! این چه خدایی است که این   
افسانه­ها ترسیم می­کنند؟ خدایی که از ا نسان می­ترسد و از تجمع و گردآمدنشان   
می­هراسد و این چنین به مبارزه و مقابله با ایشان می­پردازد پیش از اینکه آنها متحد و هم رأی شوند. و آنها را در زمین متفرق و پراکنده می­نماید، پس از آن که زبانشان را متنوع می­نماید؟

آری، یهودیان کردار شر و بد را به خدا نسبت می­دهند، همچنانکه پشیمانی و ندامت از کردارش را به او نسبت دادند. در سفر صموئیل دوم، اصحاح بیست و چهارم چنین آمده: «پروردگار بامدادان به میان بنی اسرائیل آمد و از مردمی که به چاه هفتم آمده بودند، هفتاد هزار مرد را کشت و فرشته‌ی مرگ دستش را به سوی اورشلیم دراز کرد تا آنجا را نیز نابود کند؛ اما پروردگار از بدی پشیمان شد و به فرشتگان ویرانگر و نابود کننده­ی مردم گفت: حالا بس است، دست بردارید.»

اگر ما سخنان قرآن را در مورد گمراهیهای یهودیان در وصف پروردگارشان و همچنین تحریف­هایی که در تورات آمده به کناری بگذاریم و به «تلمود» این کتابی که خاخامها و دانشمندان یهود نوشته­اند که جایگاه و اهمیتش از نظر آنها خیلی بیشتر از تورات است، بنگریم و دقت کنیم، از گمراهی و سرگردانیهایی که یهودیان در آن   
افتاده­اند، انسان نه تنها در زمینه‌ی اعتقادی، بلکه در تمام زمینه­های شریعت، وحشت زده و دچار رعب و هراس می­گردد.

ما به نقل قسمتی از کتاب «الکنز المرصود فی قواعد التلمود» که راجع به ارجمندی و بزرگواری خدایان بحث میکند، بسنده می­کنیم؛ خداوند از دیدگاه آنان به خواندن و یاد گرفتن نیاز دارد و همچنین به یاوه گویی و مزاح و بازی کردن سرگرم   
می­شود؛ چنانکه در تلمود آمده است که: «روز، دوازده ساعت است که خدا سه ساعت اول را به نشستن و مطالعه­ی شریعت سپری میکند و در سه ساعت دوم، حکم و فرمان صادر می­نماید و در سه ساعت سوم، به طعام دادن جهان مشغول است و در سه ساعت پایانی، سرگرم بازی با حوت ؛پادشاه ماهیان؛ است.»

از این بدتر و خطرناکتر بشنو: «خداوند جز خواندن و مطالعه نمودن تلمود همراه با فرشتگان هیچ کار دیگری ندارد.» آن هم نه تنها با فرشتگان، بلکه همراه با أسمودیه یعنی پادشاه شیاطین و اهریمنان در مدرسه‌ی آسمان.

اما حوتی که خداوند با او مشغول لهو و لعب است، کیست؟ حوت، ماهی بسیار بزرگی است که می­تواند یک ماهی را که طولش سیصد فرسخ باشد، قورت دهد بدون اینکه در قورت دادنش دچار زحمت شود. از بس که این حوت، بزرگ است، خداوند می­ترسد که چنین موجودی زاد و ولد و تولید مثل کند؛ زیرا تمام دنیا نابود می­شود. لذا زنش را بر او حرام نمود. و اگر خداوند این کار را نمی­کرد، ددان و جانداران بزرگ، همه‌ی دنیا را اشغال می­کردند و تمام ساکنانش از بین می­رفتند. به همین جهت خداوند با قدرت و نیروی خویش جنس نر حوتها را باقی گذاشت و جنس مادهشان را کشت و به عنوان غذای لذیذ مؤمنان در فردوس مهیّا و آماده نمود.

علاوه بر این خرافات و ترهات که پایه و اساس عقیده­ی آنها گردیده است، میگویند: «خداوند پس از نابود کردن آن هیکل، دیگر با حوت بازی نکرد و میل رقصیدن با حوا را نداشت؛ بلکه او را با لباسهایش آراست و گیسوها را برایش بافت».

خداوند آنها را هلاک و نابود گرداند؛ آنان سخنان کافران و ملتهای گمراه و مشرک گذشته را تکرار می­کنند. بر اساس تصورات آنان، خدا با انسان­ها هیچ تفاوتی ندارد؛ مانند انسانها فکر می­کند، مانند انسانها رفتار می نماید، گاهی سرگرم بازی است، گاهی می رقصد، گاهی شاد و گاهی دلتنگ و محزون است، گاهی هم گریه میکند! برای چه؟ به سبب ویران شدن مجسمه­ی یهود که سلیمان برایشان ساخته بود.

بله، آن مجسمه به زعم آنان، رمز شکوه و عظمت یهود بود؛ خداوند از تاریخی که آن مجسمه نابود شده تا امروز سه چهارم شب را با گریه و ناله سپری میکند و همچون شیر نعره می­زند و میگوید: «هلاک و نابود شوم؛ چرا که من خانه­ی خود را ویران و مجسمه را نابود کردم و فرزندان خود را دستخوش چپاول و غارت نمودم.»

بلکه از این بیشتر در تحریف و دروغ بستن، مبالغه و زیادهروی نموده و میگویند: خداوند در حسرت نابودی آن مجسمه، کوچک، ضعیف و ناتوان گردید. بزرگی خداوند به اندازه­ی چهار آسمان است در حالی که قبل از بین رفتن آن مجسمه به اندازه­ی تمام آسمانها و زمین بود.

خداوند را چنین توصیف می­کنند که خداوند، هنگام تمجید و ستایش از جانب بندگانش (یهودیها) احساس حقارت میکند و سرش را پایین می­اندازد؛ چنانکه   
می­گویند: «هنگامی که خداوند ستایش خود را از زبان مردم می­شنود، احساس حقارت می­کند و سرش را پایین می­اندازد و میگوید: چه خوشبخت است خدایی که ستایش و بزرگداشت می­شود با وجود استحقاق و شایستگیش برای آن؛ اما پدری که فرزندانش را در رنج و مشقت رها نماید، شایسته­ی هیچ گونه ستایشی نیست».

باید گفت: خداوند نابودشان گرداند؛ دچار چه انحراف بزرگی شده­اند.

یکی دیگر از افتراها و دروغهایی که به خداوند نسبت می­دهند، این است که خداوند به سبب بدبختی و سیه روزی یهود و آنچه که برایشان پیش آمده است، به سر و صورتش می­زند و گریه میکند و اشک در چشمانش سرازیر می­شود؛ آنها می­گویند: «و چون خداوند می­بیند، که یهود را در بدبختی و شقاوت رها کرده است، پشیمان   
می­شود و هر روز به سر و صورتش میزند و گریه مینماید تا جایی که دو قطره اشک از چشمانش سرازیر شده و در دریا می­افتد؛ طوری که صدای افتادن آنها را تمام موجودات هستی از آغاز دنیا تا پایان آن می­شنوند و دریاها به حرکت و جنب و جوش در میآیند و بیشتر اوقات، زمین نیز به لرزه در می­آید و زلزله رخ می­دهد.»

علاوه بر این، آنها خطا و اشتباه و اعتراف نمودن به گناه را به خدا نسبت   
می­دهند و به گمان آنها، خداوند در آفریدن ماه دچار اشتباه شده است ـ خداوند پاک و منزه است از دروغ و بهتانهای که به او نسبت می دهند ـ ماه به خدا میگوید: «تو به خطا رفتهای که مرا کوچکتر از خورشید آفریدهای. پس خدا اشتباه خود را قبول کرده و به آن اعتراف می‌کند و میگوید: یک حیوان برای کفاره­ی گناه من ذبح کنید؛ زیرا من ماه را کوچکتر از خورشید آفریده­ام». من نمی‌دانم آنها چگونه کفاره دادن را برای خداوند مجاز شمرده­اند و اصولاً کفاره دادنش برای چه کسی است؟

در واقع، اندیشه­هایی که این افتراها و دروغها را به خداوند عز و جل نسبت   
می­دهند، خیلی هرزه و بیخردند. عقلی که این ترهات را قبول کند و به آنها ایمان داشته باشد و تصدیقشان کند، خیلی سبک و فرومایه است. سپاس خدای را که ما را به سوی حق و راستی راهنمایی نموده است.

یکی دیگر از سبک سری­ها و بیخردیهای آنها که جزو عقیده­ی آنها نیز گردیده، این است که می­گویند: «سبک سری و بی خردی بر خدا نیز چیره می­شود؛ چنانکه هنگام خشمگین شدن بر بنی اسرائیل و سوگند یاد کردن که آنها را از زندگی همیشگی و حیات جاوید محروم می­نماید، دچار این عارضه گردید؛ اما پس از برطرف شدن سبک سری و نادانیش، پشیمان گردید و سوگندش را عملی نساخت؛ چرا که محتوای سوگندش خلاف عدالت بود».

بله، آنها تنها به نسبت دادن سبک سری و بیخردی به خدا و یاد کردن سوگندهای خطا و انحرافی و ظلم کردن و کفاره دادن هم اکتفا نمی­کنند، بلکه به گمان آنها، خداوند نیاز دارد که کفاره­ی سوگندش را بپردازد؛ در تلمود آنها چنین آمده است که: «هرگاه خداوند مرتکب سوگند اشتباه و غیر قانونی شود، نیاز دارد که کسی او را از سوگندش آزاد سازد و کفاره­اش را بدهد؛ یکی از خردمندان بنی اسرائیل شنید که خداوند فرمود: چه کسی مرا از این سوگند که بر زبان آورده­ام، آزاد می­سازد و کفاره آن را میدهد؟ و هنگامی که سایر خاخامها اطلاع پیدا کردند که آن شخص کفاره­ی سوگند خداوند را نپرداخته و او را آزاد نساخته، آن شخص را یک الاغ شمردند؛ چرا که خداوند را از سوگندش بری نساخت. به همین سبب، خاخام­ها فرشته­ای را میان آسمانها و زمین به نام «می» تعیین کردند تا در مواقع ضروری کفاره­ی سوگند و نذرهای خدا را ادا نماید».[[233]](#footnote-233)

آنچه بییان گردید نمونه­هایی از عقیده­ی انحرافی و جعلی یهودیان است که پایه و اساس دینشان بر آن بنا نهاده شده است. همانگونه که ملاحظه می­نمایید آنها در گرایش به پستی و انحطاط دست کمی از دروغ و افسانه­های یونانیان و بت پرستان در مورد خدایانشان ندارند.

### مبحث سوم: انحراف اعراب از توحید

اعراب بر دین پدرشان ابراهیم یعنی توحید و یکتا پرستی بودند و تا حدود چهار صد سال قبل از بعثت بر یکتاپرستی باقی ماندند. در این دوران، فردی به نام عمرو بن عامر خزاعی در میان آنان ظهور کرد که مردم از وی بطور کامل حرف شنوی داشتند وهیچ کس توان آن را نداشت که با او مخالفت کند. وی از جایگاهش بهره برداری بد کرد و دین اعراب را تغییر داد.

در صحیح بخاری از ابوهریره  روایت شده است که پیامبر اکرم ص فرمود:

**«رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحَيٍّ الـْخُزَاعِيَّ يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي النَّارِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ».**[[234]](#footnote-234)

(عمرو بن عامر بن لُحَي خزاعي را ديدم كه روده­هايش را در آتش، بدنبال خود مي‌كشيد؛ زيرا او اولين كسي بود كه سايبه را رواج داد.)

[سايبه به حيواني مي­گويند كه كفار آنرا بنام بت­ها، رها مي­كردند.]

باز هم در صحیح بخاری از عایشه ب روایت شده است که رسول الله ص فرمود: «**رَأَيْتُ جَهَنَّمَ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَرَأَيْتُ عَمْرواً يَجُرُّ قُصْبَهُ، وَهْوَ أَوَّلُ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ»**.[[235]](#footnote-235)

«جهنم را دیدم که بخشي از آن، بخش ديگرش را نابود مي‌كند و عمرو بن عامر بن لُحَي خزاعي را ديدم كه روده­هايش را در آتش، بدنبال خود مي‌كشيد؛ زيرا او اولين كسي بود كه سايبه را رواج داد».

بله، همین عمرو بن عامر خزاعی بود که دین اعراب را با دعوت آنان بسوی بت پرستی و ایجاد بدعت، تغییر داد و بر اساس خواهشات نفسانی خویش، حلالها را حرام، و حرامها را حلال ساخت که خداوند متعال به بخشی از آنها در قرآن کریم اشاره   
می­نماید:

ﭽ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﭼ **[مائده:103]**

(خداوند بَحيره، سائبه، وصيله، و حامي[[236]](#footnote-236) را مشروع و مقرّر نداشته است و ليكن كافران بر خداوند دروغ مي‌بندند حال آنکه بيشتر آنان نمي‌فهمند.)‏

درباره­ی اینکه چگونه عمرو بن عامر خزاعی بت­ها را در شبه جزیره­ی عربستان پخش کرد، روایات مختلفی وجود دارد. برخی می­گویند: عمرو با یک کاهن از جنیها سر و کار داشت و آن کاهن مکان بتهایی را که مورد پرستش قوم نوح علیه السلام بودند و در همان زمان دفن شده بودند، به او نشان می­داد؛ در نتیجه، او آنها را بیرون می­آورد و در میان اعراب پخش می­کرد.

برخی دیگر میگویند: هنگامی که عمرو مردم شام را دید که بتها را پرستش   
می­کنند، از آنها خواست که یکی از آن بتها را به او بدهند. آنها یک بت به او دادند و او نیز آن بت را با خود آورد و در مکه نصب کرد.[[237]](#footnote-237)

علت پیروی عربها از عمرو بن لحی هم این بود که وی در میان آنها از موقعيت بالايي برخوردار بود؛ او در آن زمان رهبری قبیله­ی قدرتمند خزاعه را به عهده داشت. خزاعی­ها قبیله­ی جرهم را شکست داده و بر مکه و بیت الله مسلط شده بودند و اینگونه اعراب عمرو را بعنوان رهبر و فرمانروای خود پذیرفته بودند؛ لذا هر بدعتی را که پدید می­آورد، آن را قانون و برنامه­ی زندگی خود قرار می­دادند؛ چرا که او مردم را در   
موسم­های مختلف، لباس و غذا میداد و چه بسا که در یک موسم تا سقف ده هزار شتر ذبح می­کرد و برای ده هزار نفر نیز لباس تدارک می­دید.[[238]](#footnote-238)

برخی هم میگویند همین عمرو بن عامر بن لُحی خزاعی بود که مردم را به پرستش «لات» دعوت کرد. گفتنی است «لات» نام مردی در طائف بود که بالای سنگ بزرگی نوعی هریسه (غذایی از گندم و گوشت) برای حاجیان درست می­کرد. هنگامی که آن مرد فوت نمود، عمرو بن لحی معتقد بود که آن مرد فوت نکرده است؛ بلکه به درون آن سنگ رفته است؛ لذا به مردم دستور داد تا آن سنگ را عبادت کنند.

یکی دیگر از اموری که به عمرو بن عامر بن لحی نسبت می­دهند، این است که او کلمات «لبیک اللهم لبیک، لا شریک لک لبیک» را که اعلام توحید و یکتاپرستی بود و حاجیان از زمان ابراهیم علیه السلام تا دوران عمرو بن لحی آن را می­گفتند، تغییر داد. روزی، او لبیک گویان اطراف کعبه طواف می­کرد که شیطان به شکل و قیافه­ی پیر مردی در کنارش ظاهر شد و جمله­ی «الا شریکا هو لک» (مگر یک شریک) را به کلمات بالا افزود. ابتدا عمرو از شنیدن این کلمات برآشفت و گفت: این چه کلمه­ای است؟ شیطان گفت: این کلمه اشکالی ندارد؛ آن را بگو. پس عمرو نیز آن را گفت و بعد از آن، اعراب نیز آن را می­گفتند.

آغاز انحراف

ابن اسحق کیفیت و چگونگی آغاز انحراف اعراب نسل اسماعیل علیه السلام را که دچار سنگ پرستی شدند، برای ما بیان می‌کند و میگوید: «نخست، آنها حرم مکه را تعظیم می­نمودند و تا هنگامی که زائران آنجا زیاد نمی­شد و بر آنها فشاری وارد   
نمی­آمد، آنجا را ترک نمی­کردند. اما هنگامی که برای کسب و کار حرم را ترک   
می­کردند و به مناطق دیگر می­رفتند، سنگی از سنگهای حرم را برای تعظیم با خود   
می­بردند و هر جا که منزل می­گرفتند، سنگ را می­گذاشتند و مانند کعبه پیرامون آن طواف می­کردند. سپس اندک اندک به پرستش این سنگها پرداختند تا جایی که هر کجا سنگ خوبی می­یافتند، آنرا عبادت می­کردند.»[[239]](#footnote-239)

ملاحظه می­نمایید که اعراب چگونه اندک اندک دچار انحراف شدند و سرانجام به کجا رسیدند؛ ابو رجاء عطاری میگوید: «کنا نعبد الحجر فی الجاهلیة، فإذا وجدنا حجرا أحسن منه نلقی ذالک ونأخذه، فإذا لم نجد حجرا جمعنا حثیة من تراب، ثم جئنا بغنم، فحلبنا علیه، ثم طفنا به». **(صحیح بخاری)**

(ما در دوران جاهلیت، سنگها را پرستش می­نمودیم؛ و هرگاه سنگ بهتری پیدا   
می­کردیم، سنگ قبلی را می­انداختیم و سنگ جدید را برمی­داشتیم؛ اگر احیانا سنگی نمی­یافتیم، یک مشت خاک بر­می­داشتیم و گوسفندی می­آوردیم و روی آن می­دوشیدیم و آن را طواف می­نمودیم.)

یکی دیگر از شگفت انگیزترین عادتهای آنها در جاهلیت این بود که هرگاه به مسافرت می­رفتند، چهار سنگ همراه خود می­بردند؛ سه تا را برای زیر دیگهایشان استفاده می­کردند و یکی را هم پرستش می­کردند.

بت‌های عرب

اعراب نیز بتهایی را برای عبادت خود انتخاب کردند؛ هشام بن محمد بن سائب کلبی میگوید: «قدیمی ترین بت آنها "منات" نام داشت که در کنار دریای سرخ از جانب مشلل در قُدید (نام جایی) میان مکه و مدینه نصب شده بود و همه‌ی اعراب آن را بزرگ و گرامی می­داشتند. طائفه­های اوس و خزرج و ساکنان مکه و مدینه و مناطق نزدیک به آنها آنرا مقدس می­دانستند و برایش قربانی می­کردند و به آن هدیه می­دادند؛ البته با این همه، هیچ کس به اندازه­ی اوس و خزرج آن را بزرگ نمی­داشتند. احترام و ارزش نهادن اوس و همسایگان یثربی آنان به جایی رسیده بود که وقتی فریضه­ی حج را به جا می­آوردند، تمام مناسک و اعمال حج را با مردم انجام می­دادند اما در تراشیدن سر از مردم جدا شده و نزد آن می­رفتند و سر خود را می­تراشیدند و معتقد بودند که بدون انجام این کار، حجشان کامل نمی­گردد.

گفتنی است که «منات» بت طوایف هذیل و خزاعه بود. رسول الله ص سال فتح مکه به علی بن ابی طالب  دستور داد تا آن را منهدم نماید و از بین ببرد. بعد از آن، آنها «لات» را در طائف به عنوان بت خود قرار دادند. لات سنگ مربع شکلی بود که طایفه­ی ثقیف خدمت گذاری و سرپرستی آن را به عهده داشتند و روی آن بنایی ساخته بودند. قریش و تمام اعراب آن را تعظیم می نمودند. به همین جهت، افراد را زید اللات وتیم اللات می­نامیدند. قابل یادآوری است که آن را در جای مناره­ی سمت چپ مسجد طائف امروزی قرار داده بودند. این بت همانجا بود و مورد پرستش قرار می­گرفت تا هنگامی که طایفه‌ی ثقیف مسلمان شدند؛ آنگاه رسول الله ص مغیره بن شعبه و ابو سفیان بن حرب را فرستاد و آنها آنرا تخریب کردند و آتش زدند.

اما ابن جریر طبری در تفسیر آیه­ی ﭽ ﮭ ﮮ ﮯﭼ [[240]](#footnote-240) این چنین از مجاهد روایت میکند که: لات برای حاجیان پِست (سویق) درست می­کرد. بعد از این که فوت کرد، مردم به قبرش هجوم آوردند و او را تعظیم می­کردند. ابو الجوزاء نیز از ابن عباس روایت میکند که: لات برای حجاج سویق درست می­کرد. (صحیح بخاری)

بعد از آن، «عزی» را به عنوان بت خود انتخاب کردند؛ «عزی» از «لات» تازه­تر بود. گفتنی است که ظالم بن سعد در وادی نخله بالاتر از ذات عرق آنرا انتخاب کرد و مردم روی آن بنایی ساختند و از آن صدایی می­شنیدند. کلبی از ابن عباس روایت میکند که: عزی در نخله یک شیطان مؤنثی داشت که آن شیطان، نزد سه درخت سمر در وادی نخله می­آمد.

هنگامی که رسول الله ص مکه را فتح نمود، خالد بن ولید را فرستاد و خطاب به او فرمود: به وادی نخله برو؛ در آنجا سه درخت میبینی؛ اولی­شان را قطع کن. خالد رفت و آن را قطع نمود. و هنگامی که نزد پیامبر اکرم ص برگشت، آنحضرت ص فرمود: آیا چیزی دیدی؟ خالد گفت: خیر. فرمود: برو درخت دومی را نیز قطع کن. خالد درخت دومی را نیز قطع نمود. هنگام برگشت، پیامبر اکرم ص فرمود: آیا چیزی دیدی؟ گفت: خیر. نبی اکرم ص فرمود: برو سومی را هم قطع کن. خالد رفت و در آنجا یک زن حبشی را دید که موهایش را باز و پراکنده ساخته و دستانش را بالای شانههایش گذاشته و نیش­هایش را به نمایش گذاشته بود.

خالد گفت: به تو کفر می­ورزم؛ تو پاک و منزه نیستی؛ من دیده­ام که خداوند تو را خوار و ذلیل نموده است.

سپس ضربه­ای به او زد و سرش را به دو نیم نمود؛ ناگهان آن زن مانند خاکستر گردید. آنگاه درخت را قطع و نگهبانش را به قتل رساند. بعد از آن، نزد رسول الله ص آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. پیامبر اکرم ص فرمود: «آن، عزی بوده است؛ دیگر عربها عزایی نخواهند داشت». قابل یادآوری است که عزی بت اهل مکه بود و در جایی نزدیک عرفات قرار داشت و آن، درختی بود که مردم کنار آن ذبح و دعا می­کردند.

کلبی در کتاب «الأصنام» (بتها) میگوید: «قریش در درون کعبه و اطراف آن بتهایی داشتند که بزرگترین آنها «هبل» بود. و بر اساس خبری که به من رسیده آن را از عقیق قرمز رنگ به شکل یک انسان ساخته بودند. آنها هنگامی که دچار اختلاف می­شدند یا می­خواستند به مسافرت بروند، نزد هبل می­رفتند و در کنار آن، با تیرهای معروفی که داشتند، با قرعه، فال می­زدند.

و از بت­های دیگرشان به إساف و نائله می­توان اشاره نمود. برخی میگویند: زن و مردی در بیت الله زنا کردند. خداوند آنها را مسخ کرد و به دو سنگ تبدیل نمود. قریش برای عبرت مردم آنها را در کعبه گذاشتند؛ اما وقتی که بت پرستی رواج پیدا کرد و مردم بت پرستی را آغاز کردند، آنها نیز با بتها مورد پرستش قرار گرفتند.

هنگامی که رسول الله ص مکه را فتح نمود، پیرامون کعبه سیصد و شصت بت وجود داشت؛ آنحضرت ص با کمان خود به سر و صورت و چشمان آنان می­زد و   
می­فرمود: ﭽ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﭼ **[اسراء:81]**

‏ (و بگو: حق آمد و باطل رفت و نابود گشت؛ اصولاً باطل رفتني و نابود شدني است.) ‏

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭼ **[سبأ:49]**

‏ (بگو: حق آمد و باطل نه كار تازه‌اي مي‌تواند انجام دهد و نه كار گذشته‌اي را مي‌تواند از سر گيرد.) ‏

آنحضرت ص در حالی این آیات را تلاوت می­نمود که بت­ها یکی پس از دیگری بر اثر ضربات، در هم می­شکست و به زمین می­افتاد؛ آنگاه طبق دستور رسول اکرم ص آنها را از مسجد بیرون کردند و آتش زدند.

امام بخاری و مسلم این حدیث را در کتابهای صحیح خود از ابن مسعود روایت نموده­اند؛ اما آنها جمله‌ی «آن بت­ها در هم می­شکست و به زمین می­افتاد» را ذکر نکرده­اند». همچنین در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که: «پیامبر اکرم ص بتها را با چوبی که در دست داشت، می­زد.»

آری، بت پرستی به اندازه­ای گسترش یافته بود که در تمام خانه­های مکه بتی وجود داشت که صاحبان خانه آن را پرستش می­کردند. هر گاه یکی از آنان قصد سفری   
می­کرد، نخستین کاری که انجام می­داد، مسح نمودن آن بت بود و اگر از سفر   
برمی­گشت، باز همین کار را می­کرد.

ابن اسحق کلبی میگوید: «ذو الخلصه بت طائفه­های دوس، خثعم، بجیله و سایر اعراب سرزمین آنان بود و آن، عبارت از سنگ سفیدی بود که شکل تاجی را روی آن حک کرده و بنایی بر آن ساخته بودند. پیامبر اکرم ص به جریر بن عبدالله بجلی فرمود: «الا تکفینی ذا الخلصة»؟ (آیا با از بین بردن ذو الخلصه مرا راحت نمیگردانی؟) آنگاه جریر به سوی احمس که ذو الخلصه در آنجا قرار داشت، رفت و با قبیله­های خثعم و باهله جنگید تا آنها را شکست داد و خانه­ی ذو الخلصه را ویران نمود و آنجا را آتش زد.

همچنین در صحیح بخاری و مسلم از جریر بن عبدالله بجلی روایت است که:   
رسول الله ص خطاب به وی فرمود: «أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الـْخَلَصَةِ»؟ (آیا با ویران کردن ذو الخلصه مرا راحت نمی کنی؟) گفتنی است که ذو الخلصه، خانهای در قبیله­ی خثعم بود که آن را کعبه­ی یمانی می­نامیدند. پس من همراه یکصد و پنجاه اسب سوار جنگجو به سوی ذو الخلصه که در أحمس قرار داشت، رهسپار شدیم. طایفه­ی خثعم دارای اسبهای نشان دار وچابک بودند؛ لذا گفتم: ای پیامبر خدا! من نمی­توانم خودم را روی اسب نگهدارم. پیامبر اکرم ص چنان با دستش به سینه­ام زد که اثر انگشتانش را روی سینه­ام مشاهده نمودم. سپس فرمود: **«اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا»** (پروردگارا! او را ثابت و استوار نگه دار و هدایت کننده و هدایت یافته­اش گردان.)

اینگونه جریر به سوی ذو الخلصه رفت و آنرا شکست و از بین برد.

در پایان، یادآوری می­نمایم که بتهایی که در دوران جاهلیت در میان مردم پخش و منتشر بودند، خیلی بیشتر از مواردی است که ما ذکر نمودیم.

تاریکی شدید هنگام بعثت

قبل از بعثت پیامبر اکرم ص فقط نور اندک و کم سویی از نورهای آسمانی که انبیا   
علیهم السلام آورده بودند، باقی مانده بود که به سبب ضایع شدن منهج حق و آمیختن آن با خرافات و اوهام باطل فراوان برای راهنمایی و باز گرداندن مردم به راه حق کفایت نمی کرد؛ در حدیث آمده است که رسول الله ص فرمود:

**«إِنَّ اللهَ نَظَرَ ـ قبیل البعثة ـ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ، فَمَقَتَهُمْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ».**

(اندکی قبل از بعثت، خداوند نگاهی به زمین انداخت؛ پس بجز تعداد اندکی از اهل کتاب، تمام عرب و عجم مورد خشم خداوند قرار گرفتند.)

در کتب تاریخی به ثبت رسیده است که در یکی از جشنهای قریش، کنار یکی از بتها، چهار نفر از خردمندان آنان به نامهای ورقه بن نوفل، عبیدالله بن جحش، عثمان بن حویرث بن عبد العزی و زید بن عمرو بن نوفل از جمع جدا شدند و به گوشه­ای رفتند و با یکدیگر گفتند: سوگند به خدا، شما می­دانید که قوم شما بر دین درستی نیستند. آنها از دین پدرشان ابراهیم ؛ به انحراف و خطا رفتهاند. این سنگ چیست که ما آن را طواف می­کنیم؟ او نمی­شنود و نمی­بیند و نمی­تواند هیچ سود و زیانی برساند؛ ای دوستان! برای خودتان به دنبال دینی باشید؛ به خدا سوگند که شما بر هیچ دین و کیشی نیستید. بعد از آن، در شهرها پراکنده شدند و در جستجوی دین ابراهیم ؛ برآمدند.

و اینگونه ورقه بن نوفل محکم و استوار به نصرانیت چنگ زد و بدنبال کتابهای نصرانی رفت و معلوماتی را در این زمینه بدست آورد.

اما عبیدالله بن جحش در همان شک و تردید خود باقی ماند تا اینکه سرانجام مسلمان شد؛ آنگاه همراه مسلمانان و همسرش ؛ام حبیبه دختر ابوسفیان؛ که او نیز مسلمان شده بود، به حبشه هجرت نمود؛ اما وقتی که به حبشه رسید، از اسلام برگشت و به نصرانیت گروید و با همین اندیشه، مُرد.

عثمان بن حویرث هم نزد قیصر ؛پادشاه روم؛ رفت و در آنجا نصرانی شد و نزد او موقعیت خوبی بدست آورد.

اما زید بن عمرو بن نوفل به همان حال خودش باقی ماند؛ نه مسیحی شد و نه یهودی؛ بلکه از قومش جدا شد و از بتها فاصله گرفت. او گوشت مردار و حیوانی را که برای بتها ذبح شده بود، نمی­خورد و با کشتن و زنده به گور کردن دختران به شدت مخالفت می نمود و می­گفت: من پروردگار ابراهیم را می­پرستم و دین قومش را مورد انتقاد قرار می­داد.

در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر رضی الله عنها روایت شده است که پیامبر اکرم ص قبل از نزول وحی، زید بن عمرو بن نفیل را در قسمت پایین دره­ی بلدح (غرب مکه) ملاقات نمود. آنگاه برای رسول الله ص سفرهای آوردند؛ زید که در آنجا حضور داشت، چیزی نخورد ـ البته ثابت نیست که پیامبر اکرم ص هم چیزی خورده باشد ـ و گفت: من از گوشت حیواناتی که شما برای بتهایتان ذبح می­کنید و همچنین گوشت حیواناتی که بدون ذکر نام خدا ذبح می­شوند، نمی­خورم. همچنین زید بن عمرو همیشه از روش ذبح قریش انتقاد می­کرد و با تعجب و شگفتی می­گفت: خداوند گوسفند را آفریده و از آسمان برایش آب نازل نموده و در زمین برایش گیاه رویانده است؛ آنگاه شما آنرا به نام دیگران ذبح می کنید؟[[241]](#footnote-241)

موسی بن عقبه میگوید: سالم بن عبدالله برایم روایت نمود ـ فکر نمی کنم جز از عبد الله بن عمر از کس دیگری نقل کرده باشد ـ که: زید بن عمرو بن نفیل در جستجوی دینی که از آن پیروی کند، به شام رفت. در آنجا با یک دانشمند یهودی ملاقات نمود و در مورد آیین آنها از وی سؤال نمود و گفت: شاید من دین شما را برگزینم و آن را به عنوان آیین خود قبول کنم؛ می­توانید برایم توضیح دهید. او گفت: شما نمی­توانید دین ما را قبول کنید مگر اینکه سهمی از خشم خدا را برگیرید. زید گفت: من از خشم خدا فرار می­کنم؛ پس هرگز چیزی از غضب خدا را برنمیگیرم و چگونه می­توانم خشم خدا را تحمل کنم! آیا مرا به دینی دیگر راهنمایی می­کنی؟ دانشمند یهودی گفت: من بجز دین حنیف چیز دیگری نمی‌دانم. زید پرسید: حنیف چیست؟ گفت: آیین ابراهیم که نه یهودی بود و نه نصرانی، و جز خدا کسی را عبادت نمی نمود.

بعد از آن، زید نزد یک عالم نصرانی رفت و همان سؤال اولش را از او نیز پرسید. او نیز در جواب گفت: تو نمی توانی وارد دین ما شوی مگر اینکه سهم خود را از لعنت او بگیری. زید گفت: من از لعنت و نفرین خدا فرار می­کنم و از نفرین و خشم خدا چیزی را برنمیگیرم و چگونه می­توانم چنین کاری بکنم! آیا مرا دین دیگری راهنمایی نمی­کنی؟ او گفت: من بجز دین حنیف چیز دیگری نمی‌دانم. زید پرسید: حنیف چیست؟ گفت آیین ابراهیم که نه یهودی بود و نه نصرانی.

زید وقتی که نظر آنها را در مورد ابراهیم شنید، برخاست و رفت و دستانش را بلند کرد و گفت: خدایا! من گواهی می­دهم که دین ابراهیم حق است و من آن را پذیرفتم و بر دین ابراهیم خواهم بود».[[242]](#footnote-242)

موسی بن عقبه میگوید: لیث گفت: هشام بن عروه به روایت از پدرش به نقل از اسماء دختر ابوبکر برایم نوشت که:

**«رَأَيْتُ زَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْن نُفَيْلٍ، قَائِمًا مُسْنِدًا ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ، يَقُولُ: يَا مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ، وَاللهِ مَا مِنْكُمْ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرِي، وَكَانَ يُحْيِي الْمَوْءُودَةَ، يَقُولُ لِلرَّجُلِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقْتُلَ ابْنَتَهُ: لَا تَقْتُلْهَا أَنَا أَكْفِيكَهَا مَئُونَتَهَا، فَيَأْخُذُهَا، فَإِذَا تَرَعْرَعَتْ قَالَ لِأَبِيهَا: إِنْ شِئْتَ دَفَعْتُهَا إِلَيْكَ، وَإِنْ شِئْتَ كَفَيْتُكَ مَئُونَتَهَا».**[[243]](#footnote-243)

(زید بن عمرو بن نفیل را دیدم که در حالت ایستاده به کعبه تکیه داده بود و   
می­گفت: ای گروه قریش! به خدا سوگند، جز من کسی از شما بر دین ابراهیم نیست. راوی می‌گوید: زید دختران را از زنده به گور شدن نجات می­داد؛ به مردی که   
می­خواست دخترش را زنده بگور کند، می­گفت: او را نکش؛ من هزینه­ی زندگیش را تأمین میکنم و اینگونه او را از پدرش میگرفت. و همینکه به عنفوان جوانی می­رسید، به پدرش می­گفت: اگر می­خواهی او را به تو باز می­گردانم؛ و اگر دوست نداری، باز هم من خودم نفقه­اش را به عهده می­گیرم».

و هنگامي که در مورد ایشان از رسول الله ص پرسیدند، آنحضرت ص فرمود: «یحشر ذاک امّة وحده بینی و بین عیسی ابن مریم».

(او به تنهایی بعنوان یک امت میان من و عیسی بن مریم حشر خواهد شد.) قابل یادآوری است که ابن کثیر سند این حدیث را جید و خوب دانسته است.

عایشه رضی الله عنها نیز روایت میکند که پیامبر خدا ص فرمود: **«دخلت الجنة، فرأیت لزید بن عمرو بن نفیل دوحتین».**

(وارد بهشت شدم؛ در آنجا دو درخت بزرگ را دیدم که متعلق به زید بن عمرو بن نفیل بود). ابن کثیر سند این حدیث را نیز جید و خوب دانسته است.

پس از این تاریکی و ظلمتی که بشریت را فراگرفته بود، خداوند عز و جل اجازه داد تا فجر اسلام طلوع کند و مردم را با نور خود روشنایی بخشد و هدایت خود را شامل آنان نماید؛ پس ستایش و منت تنها برای اوست.

## منابع و مراجع

1ـ الإبانة، ابو الحسن اشعری، چاپ: دانشگاه اسلامی، مدینه منوره.

2ـ الإسلام عقیدة و شریعة، شیخ شلتوت، دار الشروق، قاهره، چاپ‎اول، 1397هـ/ 1977م.

3ـ أسماءالله ‎و صفاته فی معتقد اهل السنة و الجماعة، دکترعمر سلیمان الأشقر، انتشارات دار النفائس، عمان، اردن، چاپ اول 1314هـ/1994م.

4ـ الأسماء و الصفات، بیهقی، چاپ بیروت.

5ـ أصل الإعتقاد، دکتر عمر سلیمان الأشقر، دار النفائس، کویت، چاپ اول 1410هـ/1990م.

6ـ إعتقادات فرق المسلمین، إمام فخر الدین رازی، دار اللکتب العلمیة، بیروت 1402هـ/1982م.

7ـ البدایة و النهایة، ابن کثیر، مکتبه‌ی المعارف، بیروت، چاپ اول: 1394هـ/1974م.

8ـ تأویل خطورته و آثاره، دکتر عمر سلیمان الأشقر، دار النفائس، عمان، اردن، چاپ اول: 1412هـ /1992م.

9ـ تفسیر قرطیی (الجامع لأحکام القرآن)، دار الکتاب العربی، قاهره، چاپ دوم: 1387هـ /1967 م.

10ـ تلخیص الحبیر، ابن حجر عسقلانی، ناشر: عبدالله هاشم یمانی، مدینه منوره.1384هـ /1964م.

11ـ توحید، ابن خزیمه، مکتبة الکلیات الأزهریة، قاهره.

12ـ توحید، زندانی، دار الخیر، چاپ یکم 1411هـ /1990م.

13ـ جامع الأصول فی أحادیث الرسول، ابن اثیر، تحقیق: عبدالقادر الأرناؤوط، انتشارات: مکتبة الحلوانی 1389هـ /1969م.

14ـ خلق افعال العباد، امام بخاری، دارالسلفیة، کویت، چاپ یکم، 1405هـ /1985م.

15ـ سلسلة الأحادیث الصحیحة، ناصر الدین الآلبانی، المکتب الإسلامی. دمشق، چاپ یکم

16ـ السیرة النبویة، ابن هشام، با شرح ابی ذر الخشنی، مکتبةالمنار، اردن، چاپ یکم 1409هـ/1988م.

17ـ شرح العقیدة الطحاویة، محمد بن محمد بن ابی العز حنفی، کتاب فروشی اسلامی، بیروت.1391هـ.

18ـ شرح نووی بر صحیح مسلم، چاپ خانه وکتاب فروشی مصری، قاهره.

19ـ صحیح بخاری(الجامع الصحیح) با شرح فتح الباری، چاپخانه وکتاب فروشی السلفیة، قاهرة.

20ـ صحیح الجامع الصغیر.کتاب فروشی اسلامی.بیروت.چاپ یکم.

21ـ صحیح سنن ابن ماجة، آلبانی، انتشارات: مکتب التربیة العربی لدول الخلیج، چاپ دوم.1408هـ /1988م.

22ـ صحیح سنن ابی داود، کتاب فروشی اسلامی، بیروت، چاپ یکم، 1409هـ/ 1980م.

23ـ صحیح سنن ترمذی، آلبانی، انتشارات: مکتبه‌ی التربیة العربی لدول الخلیج، چاپ یکم، 1308هـ /1988م.

24ـ سنن نسائی، کتاب فروشی اسلامی، بیروت، چاپ یکم، 1409هـ /1988 م.

25ـ صحیح مسلم (الجامع الصحیح)، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، چاپ دار إحیاء الکتب العربیة، مصر، نوبت چاپ یکم، 1375هـ/ 1956م.

26ـ فتح الباری با شرح صحیح بخاری، ابن حجر عسقلانی، کتاب خانه سلفیة، قاهره.

27ـ فتح القدیرالجامع بین فنی الروایة و الدرایة فی التفسیر، شوکانی، دار احیاء التراث، بیروت.

28ـ الفتوی الحمویة الکبری، شیخ الاسلام ابن تیمیة، کتاب خانه سلفیة، قاهره، چاپ چهارم، 1401هـ.

29ـ فی ظلال القرآن، سید قطب، چاپ: دار الشروق، 1394هـ /1974.

30ـ لسان العرب، نگارش، یوسف خیاط و ندیم مرعشلی، دار لسان العرب، بیروت، چاپ یکم.

31ـ لوامع انوار البهیة، سفارینی، چاپ دولت قطر.

32ـ مجموع فتاوی، ابن تیمیة، (گرد آوری، ابن قاسم)چاپ، حکومت عربستان سعودی، نوبت چاپ، یکم.1381.

33ـ مشکات المصابیح، خطیب تبریزی، کتاب خانه اسلامی، دمشق.چاپ یکم 1380 هـ.

34ـ معارج القبول، شیخ حافظ بن احمدالحکمی، چاپ خانه: دائرة الإفتاء درکشور عربستان سعودی.

35ـ معتقد الإمام ابی الحسن الأشعری، دکتر سلیمان الاشقر، چاپ یکم، دار النفائس عمان، اردن، 1414هـ /1994م.

36ـ مقالات الإسلامیین، ابو الحسن اشعری، دار إحیاءالتراث العربی، بیروت.

37ـ منتقی من احادیث الأحکام، مجد الدین ابن عبد السلام ابن تیمیة، چاپخانه: سلفیه، قاهره.

38ـ منهج ودراسات لآیات الأسماء والصفات، محمد امین الشنقیطیی، انتشارات دانشگاه اسلامی، مدینة منورة، چاپ دوم، 1388هـ.

39ـ الأسماء والصفات، بیهقی، چاپ تصویری، بیروت.

40ـ الصواعق المرسلة، ابن قیم، چاپخانه امام، قاهره.

41ـ مختصرالعلوم، ذهبی، آلبانی آن را اختصار نموده است، کتابخانه اسلامی چاپ دوم، 1412هـ/1991م.

42ـ معجم الوسیط، ابراهیم أنیس و دیگران، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.

43ـ کتاب "الله" عقاد، دار الهلال، قاهره.

44ـ فوائد المجموعة، شوکانی، چاپخانه: السنة المحمدیة، 1380هـ /1960م. قاهره.

45ـ الرسالة، . امام شافعی، دار الفکر، بیروت.

46ـ نحلة تسبح الله، محمد حسن حمصی، دار الرشید، دمشق، چاپ دوم، 1977هـ.

47ـ رد الدراسی علی المریسی، دارمی، دار الکتب العلمیة، بیروت.

48ـ شرح العقیدة الواسطیة، محمد خلیل الهراس، انتشارات دانشگاه اسلامی مدینه منوره، چاپ چهارم، –ایمان، ابو عبید قاسم بن سلام، باتحقیق شیخ ناصر الدین آلبانی. همراه با مجموعه چهار رسالهای تحت عنوان: من کنوز السنة. چاپخانه عمومی دمشق.

1. - رساله­ی «العقايد» شيخ حسن االبنا؛ نگا مجموعة الرسائل (429). اگر چه علمای اسلام در گذشته و حال توجه ویژه‏ای به علم عقاید نمودهاند؛ اما کلمه­ی عقیده در قرآن و سنت پیامبر اکرم ص وارد نشده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - لسان العرب ماده­ی عقد (2/831) [↑](#footnote-ref-2)
3. - صحیح بخاری؛ نگا فتح الباری شرح صحیح بخاری (1/114) و صحیح مسلم (1/39). [↑](#footnote-ref-3)
4. - المعجم الوسبط (2/614) [↑](#footnote-ref-4)
5. - آن شاعر: ایلیا ابو ماضی است که این شعر را در قصیده­ای طولانی به نام «الطلاسم»در دیوانش«الجداول» ص (106) سروده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. - کتاب الدین (ص69) تألیف دراز. [↑](#footnote-ref-6)
7. - اين قول اكثر سلف است كه ميان آنها امام احمد، امام مالك و امام شافعي نيز ديده مي شوند؛ اما امام ابو حنیفه مخالف این تعریف بوده و ایشان چنین می فرمایند: ایمان عبارت است از اعتقاد و نطق و اظهار آن با زبان، اما عمل و کردار از لوازم ایمان به حساب می آید نه جزو آن.

   گروه دیگری نیز بر این رأی هستند که: ایمان تنها تصدیق است وبس هر چند با زبان بدان اعتراف نشود و با عمل هم اظهار نگردد. این، مذهب جهمیها و اشاعره می‌باشد. اما کرامیه میگویند: ایمان تنها قول وگفتار است. رد این نظریه­ها همان است که در متن کتاب بدان اشاره نموده­ایم. [↑](#footnote-ref-7)
8. - صحيح بخاري با فتح الباري (1/60). [↑](#footnote-ref-8)
9. - امام احمد در مسندش روایت نموده و بيهقي آن را صحيح قرار داده است و ابن كثير در تفسير آيه­ی 15 سوره­ی اسراء آن را ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-9)
10. - روایت ترمذي (4/49) شماره (3540) و آن را غريب دانسته است يعني تنها از همين يك طريق به او رسيده است. نگا: صحیح سنن ترمذی (3/175) شماره (2805) تألیف آلبانی. [↑](#footnote-ref-10)
11. - صحیح مسلم (4/2068) [↑](#footnote-ref-11)
12. - صحيح بخاري (1/519). [↑](#footnote-ref-12)
13. - صحیح مسلم: (1/94) شماره (94). [↑](#footnote-ref-13)
14. - صحیح بخاری (13/474). [↑](#footnote-ref-14)
15. - صحيح بخاري: (1/72). [↑](#footnote-ref-15)
16. - روایت ابو عبید القاسم بن سلام در كتاب الایمان ص(98) تحقیق شیخ ناصر الدين الباني. محقق می‌گوید: سندش بر اساس شرایط مسلم، صحیح می‌باشد و راوی حدیث ؛ابو سفیان؛ از تابعین می‌باشد. [↑](#footnote-ref-16)
17. - قابل یادآوری است كه گروه ديگری به نام معتزله وجود دارد که پيروان واصل بن عطا هستند؛ آنان بر اين عقيده و باورند كه مرتکب گناهان كبيره نه مؤمن است و نه كافر؛ بلكه در ميان كفر و ايمان قرار دارد؛ اما در قيامت در آتش خواهد ماند. [↑](#footnote-ref-17)
18. - صحيح مسلم (1/80). [↑](#footnote-ref-18)
19. - صحیح مسلم: (1/76) شماره (64). [↑](#footnote-ref-19)
20. - صحیح مسلم (1/86). [↑](#footnote-ref-20)
21. - صحیح مسلم (1/74). [↑](#footnote-ref-21)
22. - صحیح مسلم (1/99) شماره (101). [↑](#footnote-ref-22)
23. - صحیح مسلم: (1/101) شماره (102). [↑](#footnote-ref-23)
24. - مشکاة المصابیح. [↑](#footnote-ref-24)
25. - صحیح مسلم (1/82). [↑](#footnote-ref-25)
26. - صحیح مسلم (1/79). [↑](#footnote-ref-26)
27. - صحیح مسلم: (1/80) شماره (64). [↑](#footnote-ref-27)
28. - این عبارات از سخنان ابو عبید می باشند که از کتاب الایمان (90-96) وی نقل شده است و شیخ ناصر الدین البانی در ضمن چهار رساله تحقیق نموده است. [↑](#footnote-ref-28)
29. - صحیح بخاری (2/277) شماره (793) و صحیح مسلم (1/298) شماره (397). [↑](#footnote-ref-29)
30. - نقل از کتاب الایمان ص(94) تألیف ابوعبید القاسم بن سلام که همراه چهار رساله­ی دیگر که پخش و منتشر گردیده است. [↑](#footnote-ref-30)
31. - کتاب صحیح ا لجامع الصغیر (1/583) ش (3039)واین حدیث در الجامع الصغير با این لفظ آمده است که: «سه عمل از اعمال دوران جاهليت هستند كه مسلمانان نیز آ نها را رها نمي كنند: طلب باران از ستاره ها، عیب جویی از نسب ديگران و نوحه خواندن بر اموات». و صاحب الجامع الصغیر این حدیث را به بخاري در تاريخش و طبراني در الكبير، و امام احمد در مسند، و ابن حبان در صحیحش نسبت داده است. [↑](#footnote-ref-31)
32. - صحیح بخاری (1/89) شماره (33) و صحیح مسلم (1/78) شماره (59). [↑](#footnote-ref-32)
33. - محقق کتاب الإیمان در صفحه (96) میگوید: این حدیث، صحیح است و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم آن را در صحیح خود به نقل از ابوموسی اشعری آورده­اند. همچنین ابوداود و ترمذی نیز شبیه این الفاظ را روایت نموده­اند و آن را صحیح دانسته­اند. [↑](#footnote-ref-33)
34. - صحیح بخاري (1/51) شماره (9) و صحیح مسلم (1/63) شماره (35) و عبارت این حدیث از صحیح مسلم می‌باشد. [↑](#footnote-ref-34)
35. - کتاب الدین تألیف دراز صفحه (59 و60). [↑](#footnote-ref-35)
36. - الدين، تألیف دراز صفحه (67). [↑](#footnote-ref-36)
37. - كتاب «الله» تألیف عقاد ص (129). [↑](#footnote-ref-37)
38. - کتاب «الله» تألیف عقاد ص (129). [↑](#footnote-ref-38)
39. - کتاب"الله، تألیف: عقاد. [↑](#footnote-ref-39)
40. - راجع به این موضوع به مجموعه فتاوای شیخ الاسلام ابن تیمیه (2/1، 25) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-40)
41. - دررابطه با این موضوع به کتاب: الدین تألیف، دراز صفحه (69) و بعد از آن، مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-41)
42. - در این زمینه به کتاب «خصائص التصورالاسلامی» صفحه (16) تألیف سید قطب مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-42)
43. - بسیاری ازمتکلمین و فلاسفه به خطا رفته اند؛ چرا که به گمان آنها دلایل قرآن و سنت تنها جنبه ی خبری دارد و عقل را به قناعت نمی رساند؛ اما واقعیت این است که قرآن دلایلی را برای علم و آگاهی نسبت به وجود خدا و وحدانیت او آورده است که نه آنها و نه هیچ کس دیگری توانایی ارائه چنین دلایلی را ندارد. آنچه که متکلمین ذکر نموده اند چیزی است که قرآن به روشی نیکوتر و کاملتر، آن را بیان داشته است. مانند ضرب المثلهایی که خداوند آنها را در قرآن بیان داشته و در مورد آنها می فرماید: «ولقد صرّفنا فی هذا القرآن للنّاس من کلّ مثل» [کهف:54] وضرب المثلها همان قیاسهای عقلی می‏باشند. [↑](#footnote-ref-43)
44. - مجموعه فتاواي شيخ الاسلام ابن تیمیه (4/50). [↑](#footnote-ref-44)
45. - کتاب «الصواعق المرسلة» تألیف ابن قیم صفحه (7) وکتاب «اعتقادات فرق المسلمین» تألیف فخر الدین رازی ص (23). [↑](#footnote-ref-45)
46. - الفتاوى الحموية الكبرى شيخ الاسلام ابن تیميه صفحه (7). [↑](#footnote-ref-46)
47. - کتاب «نهایة الإقدام فی علم الکلام» تألیف شهرستانی صفحه (3). [↑](#footnote-ref-47)
48. - مجموع فتاوی تألیف شیخ الإسلام ابن تیمیه، ونگا: الفتاوی الحمویه صفحه (7). [↑](#footnote-ref-48)
49. - به کتاب معتقد امام ابي الحسن الاشعري و منهجه تألیف مؤلف مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-49)
50. - این، حدیث ضعیفی است که طبری آن را در تاریخش (2/326) روایت نموده، است و بیهقی نیز آن را در کتاب دلائل النبوة (2/187) از ابن اسحاق نقل نموده و سند آن، منقطع می‌باشد؛ نگا: السیرة النبویّة (1/330) تألیف ابن هشام. [↑](#footnote-ref-50)
51. - کتاب فیض الخاطر، تألیف احمد أمین که از کتاب (ایمان وحیات) د.قرضاوی آنرا نقل نموده است. [↑](#footnote-ref-51)
52. - برای تفصیل بیشتر این موضوع به کتاب «بنیان ایمان» تألیف بنده مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-52)
53. - حدیث متواتر به حدیثی گفته می­شود که جمع زیادی از ابتدا تا انتهای سند آن را روایت کنند طوری که اتفاق چنین جمع بزرگی بر دروغ گفتن محال باشد. وحدیث یا خبر واحد به حدیثی گفته می­شود که چنین شرایطی نداشته باشد. [↑](#footnote-ref-53)
54. - حدیث موضوع یا ساختگی به حدیثی گفته می­شود که در سند آن فرد دروغگویی وجود داشته باشد؛ و حدیث ضعیف، آن است که دارای شرایط حدیث صحیح و حسن نباشد. [↑](#footnote-ref-54)
55. - کتاب "الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة (441) تألیف شوکانی. [↑](#footnote-ref-55)
56. - نقل از کتاب **«الاسلام عقیدة وشریعة»** صفحه (53) تألیف شیخ شلتوت. [↑](#footnote-ref-56)
57. - منظور از قطعی الثبوت، قرآن و سنت متواتر می‌باشد. و منظور از قطعی الدلالت نیز این است که آن نص احتمال معنی دیگری را نداشته باشد و تأویل بردار نباشد؛ به همین جهت، نصوصی را که دال بر رؤیت خداوند برای مؤمنین در قیامت می­باشند، رد نموده­اند. اما احادیث اگر چه قطعی الدلالت هم باشند باز آنها را آحاد دانسته اند، و درباره­ی نصوص قرآن هم گفتهاند که: قطعی الدلالت نیستند و آن را به گونه­ی دیگری تأویل نموده اند. به کتاب «الاسلام عقیدة وشریعة » تألیف شلتوت مبحث انکار رؤیت خداوند توسط بندگان، مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-57)
58. - به کتاب «الحدیث حجّة بنفسه» و «وجوب الأخذ بأحادیث الآحاد فی العقائد والأحکام» تألیف شیخ ناصر الدین البانی، و کتاب «بنیان ایمان» بنده مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-58)
59. - التمهيد ابن عبد البر (1/7). [↑](#footnote-ref-59)
60. - صحیح بخاری (627) و صحيح مسلم (1/465) ش (674) و متن حدیث از بخاری است. [↑](#footnote-ref-60)
61. - صحیح بخاري (2/110). [↑](#footnote-ref-61)
62. - صحیح مسلم (4/1888 ش2419). و در صحیح بخاری آمده که پیامبر اکرم ص او را به سوی مردم نجران فرستاد؛ نگا: صحیح بخاری (7/93) شماره (3745) و (13/232) شماره (7254). [↑](#footnote-ref-62)
63. - کتاب "الرساله" (412) تألیف امام شافعی. [↑](#footnote-ref-63)
64. - نقل از کتاب"الإبانة عن اصول الدیانة صفحه­ي (6) تأليف ابو الحسن اشعري. [↑](#footnote-ref-64)
65. - نقل از کتاب "الإبانة عن اصول الدیانة" صفحه­ي (75) تأليف ابو الحسن اشعري. [↑](#footnote-ref-65)
66. - مقالات الاسلامیین صفحه­ي (340) تأليف ابو الحسن اشعري. [↑](#footnote-ref-66)
67. - همان منبع [↑](#footnote-ref-67)
68. - حتي كمونيست­هاي عصرحاضر كه تمام سعي وتلاششان اين است که خود را از قید بندگی خدا رها سازند، در عین حال، آنان نیز پايه گذاران مسلک خود را معبود خود قرار داده­اند؛ چنانکه ما مشاهده می­کنیم که در برابر مجسمه­ی خدای ساختگیشان در ميدان سرخ به مناسبت يادبود و بزرگداشت روز وفات رهبران خود به حالت فروتني و ذلت جمع می­شوند طوری که آنرا معبود خود قرار داده­اند و به جاي اينكه آفريدگار انسان را عبادت كنند، انسان مرده­ای را پرستش می­کنند. وای به حالشان و تاسف براي آنان. [↑](#footnote-ref-68)
69. - صحیح مسلم (4/1712) شماره (2175). [↑](#footnote-ref-69)
70. - مسلم (4/2197). [↑](#footnote-ref-70)
71. - صحیح بخاری (8/603) شماره (4854). [↑](#footnote-ref-71)
72. - الاسماء و الصفات (1/391) تألیف بيهقي. [↑](#footnote-ref-72)
73. - به امید خدا در بیان نشانه­های هستی از این مسئله به تفصیل سخن خواهیم گفت. [↑](#footnote-ref-73)
74. - الاسلام یتحدی ؛ تألیف وحید الدین خان ص (29-31). این کتاب به زبان فارسی ترجمه شده است و توسط انتشارات حرمین بنام «اسلام به مبارزه می­طلبد» به چاپ رسیده است. [↑](#footnote-ref-74)
75. - کتاب"التوحید" تألیف شیخ عبد المجید زندانی (3/81). [↑](#footnote-ref-75)
76. - روایت احمد و ترمذی و ابو داود؛ نگاه مشکاة المصابیح (1/36) شماره (100). [↑](#footnote-ref-76)
77. - صحیح مسلم (4/2016) شماره (2611). [↑](#footnote-ref-77)
78. - روایت از ترمذی؛ نگا: مشکاة المصابیح (2/542) شماره (4662). محقق کتاب "مشکاة المصابیح" میگوید: حاکم این حدیث را صحیح دانسته است و امام ذهبی نیز رأی او را تأیید نموده است. و این حدیث همانگونه است که آنها گفتهاند. [↑](#footnote-ref-78)
79. - صحیح بخاری (6/362 ش 3326) و صحیح مسلم (4/2183ش 2841)؛ و عبارت این حدیث از صحیح بخاری است. [↑](#footnote-ref-79)
80. - همان منابع گدشته؛ اما الفاظ این قسمت از صحیح مسلم می‌باشد. [↑](#footnote-ref-80)
81. - فی ظلال القرآن؛ تفسیر سوره­ی ق؛ آیه: (8). [↑](#footnote-ref-81)
82. - کتاب "شفاء العلیل" ص (101). آنچه که از ابن قیم نقل نمودیم توجه مرا به این نکته معطوف می­دارد که گذشتگان این امت (سلف صالح) توجه ویژه­ای به تأمل و تفکر در آفریده­های خداوند داشته­اند؛ همچنین از علم و آگاهی بالایی برخوردار بوده­اند؛ اما در این میان، دچار اشتباهاتی نیز شده­اند؛ لذا متوجه نشده­اند که زنبورهای عسل ملک ندارند بلکه ملکه دارند. [↑](#footnote-ref-82)
83. - شفاء العلیل ص (101). [↑](#footnote-ref-83)
84. - مطالبی که در اینجا ذکر شده است از کتاب "النحلة تسبح الله" تألیف محمد حسن حمصی نقل شده البته با اندک تغییری در سبک آن. [↑](#footnote-ref-84)
85. - ابن تيميه در المنتقی ص (579) اين روايت را به احمد و ابو داود و ابن ماجه نسبت داده است. [↑](#footnote-ref-85)
86. - صحیح بخاری (6/154) شماره (3019) و نگا (6/356) شماره (3318) و صحیح مسلم (4/1759) شماره (2241). [↑](#footnote-ref-86)
87. - صحیح بخاری (3663) و صحیح مسلم (6334). [↑](#footnote-ref-87)
88. - صحیح بخاری (3663) و صحیح مسلم (6334). [↑](#footnote-ref-88)
89. - مشکاة المصابیح (1/726) حدیث شماره (2364). [↑](#footnote-ref-89)
90. - مشكوة المصابيح (1/693) حدیث شماره (2264) [↑](#footnote-ref-90)
91. - التوحيد ابن خزيمه ص (21). [↑](#footnote-ref-91)
92. - فتح الباری شرح صحیح بخاری (1/519) حدیث شماره (425) وصحیح مسلم (1/455). [↑](#footnote-ref-92)
93. - صحیح بخاری (13/388) حدیث شماره (7406). [↑](#footnote-ref-93)
94. - روایت ابوداود. [↑](#footnote-ref-94)
95. - ابوداود در سنن خود این حدیث را آورده است. نگاه "صحیح سنن ابی داود (3/961) حدیث شماره (4260) وشیخ آلبانی در مورد آن میگوید: این حدیث، حسن و صحیح است. همچنین بیهقی در کتاب الاسماء و الصفات (1/306) آنرا روایت نموده است. [↑](#footnote-ref-95)
96. - روایت ابن خزيمه در «التوحيد» ص (12) و نسائي. نگا: صحیح سنن نسائی(1/280) حدیث شماره (1237,1238). وسند این روایت صحیح می‌باشد. [↑](#footnote-ref-96)
97. - الاسماء والصفات ص (308) تألیف بيهقي. [↑](#footnote-ref-97)
98. - صحیح مسلم (1/163) شماره (180). [↑](#footnote-ref-98)
99. - صحيح بخاري (13/423) شماره (7444) و (8/623) شماره (4878) و صحيح مسلم (1/163) شماره (180). [↑](#footnote-ref-99)
100. - صحیح مسلم (1/161) حدیث شماره (179). [↑](#footnote-ref-100)
101. - صحیح بخاري (13/487) حدیث شماره (7518). [↑](#footnote-ref-101)
102. - صحیح بخاري (11/388) حدیث شماره (6530) و صحیح مسلم (1/201) شماره (201). [↑](#footnote-ref-102)
103. - صحیح مسلم (1/534) حدیث شماره (771). [↑](#footnote-ref-103)
104. - صحیح مسلم (1/841) حدیث شماره (1184). [↑](#footnote-ref-104)
105. - صحیح مسلم (4/2113) حدیث شماره (276). [↑](#footnote-ref-105)
106. - مشكوة المصابيح (3/69) حدیث شماره (5572). [↑](#footnote-ref-106)
107. - روایت مسلم (4/2043) حدیث شماره (2652). [↑](#footnote-ref-107)
108. - صحیح سنن ابی داود (3/891) حدیث شماره (3934)وصحیح سنن ابن ماجه (1/20) حدیث شماره (65). [↑](#footnote-ref-108)
109. - صحیح بخاری حدیث شماره (6614) وصحیح مسلم (4/2042) حدیث شماره (2652). [↑](#footnote-ref-109)
110. - صحیح بخاری (13/522) حدیث شماره (7554) و صحیح مسلم (4/2107) حدیث شماره (2751). [↑](#footnote-ref-110)
111. - سنن ابن ماجه؛ نگا: صحیح سنن ابن ماجه (1/37) حدیث شماره (156). [↑](#footnote-ref-111)
112. - کتاب السنة تألیف ابن ابی عاصم (1/270) حدیث شماره (608). [↑](#footnote-ref-112)
113. - صحیح مسلم (1/176) حدیث شماره (189). [↑](#footnote-ref-113)
114. - صحیح بخاری (8/551) حدیث شماره (4812) و صحیح مسلم (4/2148) حدیث شماره (2787). [↑](#footnote-ref-114)
115. - صحیح مسلم (4/2841) حدیث شماره (2788). [↑](#footnote-ref-115)
116. - صحیح مسلم (4/2841) حدیث شماره (2788). [↑](#footnote-ref-116)
117. - الاسماء و الصفات (1/324 ) بيهقي. [↑](#footnote-ref-117)
118. - صحیح مسلم (3/1458) حدیث شماره (1827). [↑](#footnote-ref-118)
119. - صحیح مسلم (4/2040) حدیث شماره (2655). [↑](#footnote-ref-119)
120. - صحیح بخاری (8/595) ش (4848و4849) و صحیح مسلم (4/2187,2188) ش (2848) و این لفظ از مسلم است. [↑](#footnote-ref-120)
121. - صحیح بخاری (8/595) ش (4850), و صحیح مسلم (4/2186) ش (2846) و لفظ این حدیث از مسلم می‌باشد. [↑](#footnote-ref-121)
122. - مختصر العلو امام ذهبي. [↑](#footnote-ref-122)
123. - صحیح بخاري (8/664) ش (4419) و صحیح مسلم (1/167) ش (183) و این لفظ از بخاری است. [↑](#footnote-ref-123)
124. - فتح القدير شوكاني (5/3019). [↑](#footnote-ref-124)
125. - فتح القدير شوكاني (5/320). [↑](#footnote-ref-125)
126. - صحيح بخاري (13/404) حدیث شماره (7423). [↑](#footnote-ref-126)
127. - صحيح بخاري (11/367) حدیث شماره (6517 و 6518) و صحیح مسلم (4/1834) حدیث شماره (2373). [↑](#footnote-ref-127)
128. - صحيح بخاري (13/405) حدیث شماره (7427). [↑](#footnote-ref-128)
129. - در مباحث گذشته ذکر گردید. [↑](#footnote-ref-129)
130. - صحیح سنن ابی داود (3/895) حدیث شماره (3953). [↑](#footnote-ref-130)
131. - روایت محمد بن ابی شیبه در کتاب"العرش" و بیهقی در "الأسماء والصفات"و ابن جریر طبری و دیگران. و این حدیث با مجموعه­ی طرقش، صحیح است. در مورد سند آن به سخنان شیخ ناصر الدین آلبانی در سلسله­ی احادیث صحیحه (109) رجوع نمایید. [↑](#footnote-ref-131)
132. - به کتاب"شرح الواسطية " هراس ص (80) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-132)
133. 1- مقالات الاسلامیین ص (211,157). [↑](#footnote-ref-133)
134. - مقالات الاسلامیین ص (290،211). [↑](#footnote-ref-134)
135. - لسان العرب (2/249). [↑](#footnote-ref-135)
136. - روایت بیهقی؛ و ذهبی آنرا صحیح دانسته است. نگا "مختصر العلو للعلی الغفار" تألیف ذهبی ص (141) شماره (131). [↑](#footnote-ref-136)
137. - نگاه "مختصر العلو" ص (141) و حدیث شماره (142). [↑](#footnote-ref-137)
138. - تفسير قرطبي (2/219). [↑](#footnote-ref-138)
139. - صحيح بخاري (8/46) شماره (4351) و صحیح مسلم (2/742) شماره (1064). [↑](#footnote-ref-139)
140. - صحیح مسلم (1/382) حدیث شماره (537) و نگا صحیح سنن ابوداود (1/157) شماره (823). [↑](#footnote-ref-140)
141. - سنن ابو داود: (4/16) حدیث شماره (3892). «قابل یادآوری است که این حدیث را علامه آلبانی در ضعیف الجامع (5422) بسیار ضعیف دانسته است؛ همچنین شعیب ارناؤوط سند آنرا در تعلیقاتش بر مسند احمد(24003) ضعیف دانسته است». ناشر [↑](#footnote-ref-141)
142. - سنن ترمذي (2/180) حدیث شماره (1569) و نگا صحیح سنن ترمذی (2/180) شماره (1569)؛ و ترمذی هم آنرا حسن و صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-142)
143. - صحیح مسلم (4/2084) حدیث شماره (2713). [↑](#footnote-ref-143)
144. - روایت ابو داود: (1/358) حدیث شماره (1905). اصل این حدیث در صحیح بخاری و مسلم می‌باشد؛ اما من این نکته را در این دو کتاب نیافتم که پیامبر اکرم ص انگشتش را به سوی اسمان بلند کرده و آن را تکان داده باشد. آری، در صحیح بخاری (3/573) شماره (1739) آمده است که آنحضرت سرش را بلند نمود و فرمود: «خدایا! آیا رساندم...». [↑](#footnote-ref-144)
145. - صحیح بخاري (6/39) حدیث شماره (2826) و صحیح مسلم (3/1504) حدیث شماره (1890). و عبارت آن از صحیح بخاری است. [↑](#footnote-ref-145)
146. - صحیح بخاری (8/631) شماره (4889) و صحیح مسلم (3/1625) شماره (2054) و عبارت آن از صحیح بخاری است. [↑](#footnote-ref-146)
147. - صحیح بخاری (13/420) شماره (7437). [↑](#footnote-ref-147)
148. - صحیح مسلم (1/175) حدیث شماره (187). [↑](#footnote-ref-148)
149. - صحیح بخاری (3/29) شماره (1145) و صحیح مسلم (1/521) شماره (758) و عبارت آن از صحیح بخاری است. [↑](#footnote-ref-149)
150. - روایت ابن منده، و امام ذهبي سند آن را تحسین نموده است و تعدادی از حافظان و ناقدان علم حدیث امثال حاکم، منذری و هیثمی آنرا صحیح دانسته اند. [↑](#footnote-ref-150)
151. - صحیح بخاری (13/461) ش (7485) و صحیح مسلم (4/2030) ش (2637). و عبارت آن از صحیح بخاری است. [↑](#footnote-ref-151)
152. - صحیح بخاری (13/453) حدیث شماره (7481). [↑](#footnote-ref-152)
153. - صحیح بخاری (13/452). [↑](#footnote-ref-153)
154. - خلق افعال العباد ص (149). [↑](#footnote-ref-154)
155. - صحیح بخاری (13/453) حدیث شماره (7483) و (8/441) حدیث شماره (4741) و صحیح مسلم (1/201) حدیث شماره (222) و عبارت آن از صحیح بخاری است. [↑](#footnote-ref-155)
156. - صحيح بخاری (13/487) حدیث شماره (7518) و صحيح مسلم (4/2176) حدیث شماره (2829) و عبارت آن از صحيح بخاری است. [↑](#footnote-ref-156)
157. - صحيح مسلم (1/353) حدیث شماره (486). [↑](#footnote-ref-157)
158. - تفسیر ابن کثیر (5/394). [↑](#footnote-ref-158)
159. - صحیح بخاری (11/206) حدیث شماره (1406) و صحیح مسلم (4/2072) حدیث شماره (2694). [↑](#footnote-ref-159)
160. - صحیح مسلم (3/1685) حدیث شماره (2137). [↑](#footnote-ref-160)
161. - صحيح مسلم (1/48) حدیث شماره (17). [↑](#footnote-ref-161)
162. - صحیح مسلم (4/2065) حدیث شماره (2684). [↑](#footnote-ref-162)
163. - صحیح بخاری (13/180) حدیث شماره (7188) و صحیح مسلم (4/2054) حدیث شماره (2668). [↑](#footnote-ref-163)
164. - صحیح بخاري (7/113) حدیث شماره (3783) و صحیح مسلم (1/85) حدیث شماره (75). [↑](#footnote-ref-164)
165. - مسلم (1/159) رقم (177). [↑](#footnote-ref-165)
166. - صحیح بخاری (13/419) شماره (7437) و صحیح مسلم (1/163) شماره (182) و عبارت آن از صحیح مسلم است. [↑](#footnote-ref-166)
167. - صحیح بخاری (13/419) حدیث شماره (7434). [↑](#footnote-ref-167)
168. - صحیح مسلم (1/163) حدیث شماره (181). [↑](#footnote-ref-168)
169. - صحیح بخاری (13/423) حدیث شماره (7444) و صحیح مسلم (1/163) حدیث شماره (180). [↑](#footnote-ref-169)
170. - صحیح بخاري (13/368) حدیث شماره (7383). [↑](#footnote-ref-170)
171. - صحیح مسلم (1/162) حدیث شماره (179). [↑](#footnote-ref-171)
172. - صحیح بخاری (3/3) شماره (1120) و صحیح مسلم (1/532) شماره (799) و عبارت آن از صحیح بخاری است. [↑](#footnote-ref-172)
173. - تفسير ابن جرير طبری (15/232). [↑](#footnote-ref-173)
174. - این قسمت را امام بخاری (13/372) بصورت معلق روایت نموده است. علامه ابن حجر در فتح الباری (13/372)   
     می‌گوید: «امام احمد، نسائی و این ماجه این روایت را با همین لفظ بصورت متصل روایت کرده اند». [↑](#footnote-ref-174)
175. - بنابر قول حافظ ابن حجر در فتح الباری (13/372) این قسمت را نیز امام احمد، نسائی و ابن ماجه روایت نموده­اند. [↑](#footnote-ref-175)
176. - بخاري (13/372). [↑](#footnote-ref-176)
177. - صحیح بخاری (8/562) حدیث شماره (4817). [↑](#footnote-ref-177)
178. - مؤلف كتاب مستقلي درباره­ی اسما و صفات خداوند بر اساس عقيده­ی اهل سنت و جماعت نوشته است؛ در صورت نياز به مباحث بيشتر، به آن کتاب مراجعه نمایید. (این کتاب هم توسط انتشارات حرمین ترجمه و چاپ شده است.) [↑](#footnote-ref-178)
179. - صحیح بخاري (11/214) شماره (6410) و صحیح مسلم (4/2064) شماره (2677) و عبارت آن از صحیح مسلم است. [↑](#footnote-ref-179)
180. - روایت احمد بن حنبل (1/391) و علامه ابن حجر آنرا در فتح الباري (11/220) به احمد و ابن حبان نسبت داده است. (آلبانی این روایت را صحیح دانسته است.) ناشر [↑](#footnote-ref-180)
181. - صحیح مسلم (1/353) حدیث شماره (486). [↑](#footnote-ref-181)
182. - به کتاب «تلخيص الحبير» (4/172) مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-182)
183. - معارج القبول (1/77). [↑](#footnote-ref-183)
184. - مشكوة المصابيح (1/703) شماره (2289) و سند آن صحيح مي­باشد. [↑](#footnote-ref-184)
185. - مشكوة المصابيح (1/704) شماره (2290) و محقق مشكاة سند آن را صحيح دانسته است. [↑](#footnote-ref-185)
186. - به سلسله احادیث صحیحه (2/383) شماره (746) تألیف شیخ آلبانی مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-186)
187. - در این باره به کتاب معارج القبول (1/84) مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-187)
188. - مجموعه­ی الرسائل (444-447) و شیخ حسن البنا این مطالب را در رد آنها نوشته است. [↑](#footnote-ref-188)
189. - مشكاة المصابيح (1/734) شماره (2390). و آلبانی آنرا در سلسله­ی احادیث صحیحه (2753) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-189)
190. - صحیح مسلم (1/347)حدیث شماره (477). [↑](#footnote-ref-190)
191. - صحیح مسلم (1/414) حدیث شماره (592). [↑](#footnote-ref-191)
192. - صحیح بخاری (11/145) و صحیح مسلم (4/2093) حدیث شماره (2730). [↑](#footnote-ref-192)
193. - روايت صحيح مسلم؛ نگا مشكاة المصباح (1/706) حدیث شماره (2694). [↑](#footnote-ref-193)
194. - صحیح بخاری (7563) و صحیح مسلم (2694). [↑](#footnote-ref-194)
195. - در این زمینه به کتاب "منهج و دراسات لآیات الاسماء والصفات" تألیف شیخ محمد امین شنقیطی رحمه الله مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-195)
196. - گفتنی است که این، مذهب ابوالحسن اشعری نیست؛ ما در صفحات آینده عقیده ی او را درباره­ی صفات خداوند متعال بیان خواهیم نمود. [↑](#footnote-ref-196)
197. - مجموعه فتاواي شيخ الاسلام (3/17). [↑](#footnote-ref-197)
198. - مجموعه فتاواي شيخ الاسلام (3/17). [↑](#footnote-ref-198)
199. - مجموعه فتاواي شيخ الاسلام (3/35). [↑](#footnote-ref-199)
200. - الجهمية المحضة. نگا: مجموع فتاوي (3/39). [↑](#footnote-ref-200)
201. - در این زمینه رساله­ای بنام **«التأویل خطورته وآثاره»** نوشته شده است که می­توانید به آن مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-201)
202. - روایت احمد، نسائي و ابن ماجه؛ نگا منتقی الاخبار ص (492) شماره (3177). [↑](#footnote-ref-202)
203. - روایت بخاري، ابوداود و احمد؛ نگا منتقی الاخبار ص (492). [↑](#footnote-ref-203)
204. - روایت ابوداود، ترمذی، ابن ماجه و احمد؛ نگا منتقی الاخبار ص (539) شماره (3452). [↑](#footnote-ref-204)
205. - مجموعه­ی فتاوی (3/3). قابل یادآوری است که تعداد زیادی از دانشمندان، عقیده­ی سلف را تأیید و بیان نموده­اند که از میان آنها طحاوی را می­توان نام برد. همچنین محمد بن محمد بن ابی العز حنفی شرحی را بر کتاب او بنام «شرح العقیدة الطحاویة» نگاشته است. ابو الحسن اشعری نیز کتاب ارزشمندی بنام «الابانة عن اصول الدیانة» تحریر نموده است. محمد علی صابونی نیز کتاب «عقیدة السلف» را نگاشته است. همچنین تعداد زیادی از علما در این زمینه قلم زده­اند و این اندیشه­ها را تأیید نموده­اند. ما نیز در این راستا از آنها پیروی نموده­ایم و به راه و روش آنها رفته­ایم و از خداوند عز و جل مسئلت می­نماییم که ما را روز قیامت با آنها حشر نماید. [↑](#footnote-ref-205)
206. - معارج القبول (1/88). [↑](#footnote-ref-206)
207. - به کتاب «مقالات الاسلامیین» ص (290-297» مراجعه نمایید. قابل یادآوری است که ما تنها آنچه را که مربوط به صفات الهی بود، نقل نمودیم و از نقل بقیه­ی اعتقادات اهل سنت که مورد تأیید ایشان هستند، خودداری نمودیم. [↑](#footnote-ref-207)
208. - بنده در این زمینه، رساله­ای بسیار ظریف و ارزشمند نگاشته­ام که در آن معتقدات ابو الحسن اشعری و منهج و راه و روش ایشان را بیان نموده­ام. [↑](#footnote-ref-208)
209. - توحيد حق عبارت است از: یکتا دانستن خداوند در ذات و صفاتش و بعد از آن هم عبادت خداي يگانه و بی همتا بخشی از توحید بشمار می‌رود. متأسفانه امروزه این مفهوم، تحريف شده است؛ خيلي­ها تصور می­کنند كه توحيد به معنای نفي صفات خداوند است؛ چرا كه اثبات صفات از دیدگاه آنان، مستلزم متعدد شدن واجب الوجود است. بعضي از   
     صوفي­ها هم معتقدند که توحيدی را که ما بیان نمودیم، ویژه­ی عموم مردم است؛ اما توحید خواص آن است که با حقایق اثبات گردد؛ همچنین آنان معتقدند که نوعی دیگر از توحید وجود دارد که ویژه ی خواص خواص است. ما باید بدانیم که همه­ی اینها گمراهی هستند. [↑](#footnote-ref-209)
210. - صحیح مسلم (1/55) حدیث شماره (26). [↑](#footnote-ref-210)
211. - صحیح مسلم (1/57) حدیث شماره (27). [↑](#footnote-ref-211)
212. - صحیح مسلم (1/60) حدیث شماره (31). [↑](#footnote-ref-212)
213. - صحیح بخاري (1/226) حدیث شماره (128). [↑](#footnote-ref-213)
214. - صحیح بخاري (1/193) حدیث شماره (99). [↑](#footnote-ref-214)
215. - صحیح بخاری (1/519) حدیث شماره (425). [↑](#footnote-ref-215)
216. - صحیح بخاري و صحیح مسلم؛ نگا: کتاب «مقاصد المکلفین» ص (519). [↑](#footnote-ref-216)
217. - نگا: جامع الاصول تألیف ابن اثیر (1/ 289) حدیث شماره (75). [↑](#footnote-ref-217)
218. - صحیح بخاری و صحیح مسلم و نگا: مشکاة المصابیح (1/21) شماره (49). [↑](#footnote-ref-218)
219. - صحیح بخاری (6/28) شماره (281) و صحیح مسلم (3/1512) شماره (1904). [↑](#footnote-ref-219)
220. - صحیح مسلم؛ نگا جامع الاصول (4/545) شماره (2651). [↑](#footnote-ref-220)
221. - نگا مشکاة المصابیح (2/687) شماره (5334). [↑](#footnote-ref-221)
222. - این کتاب توسط انتشارات دار الهلال در قاهره به چاپ رسیده است. نگا ص (10) و بعد از آن را. [↑](#footnote-ref-222)
223. - مصطفی محمود یکی از کسانی است که در کتاب «الله» خودش به این نظریه گرایش پیدا نموده است. [↑](#footnote-ref-223)
224. - نمی­دانم این چه عقیده­ای است که این چنین تغییر وتحول پیدا کرده است؟ آیا عقیده­ی تحریف شده­ی یهودیها است یا عقیده­ی تغییر یافته­ی نصاری است یا اینکه عقیده­ی فلاسفه می‌باشد؟ همینجا باید بگویم که این عتقادات صرفا مجموعه­ای از انحرافات و کج اندیشی­ها هستند و نمی­توانند نماینده­ی یک عقیده­ی صحیح باشند. [↑](#footnote-ref-224)
225. - روایت ابن حبان (6190) و شیخ شعیب ارناؤوط آنرا صحیح دانسته است. نگا: البدایة والنهایة (1/101). [↑](#footnote-ref-225)
226. - نگا: البدایة والنهایة (1/101). [↑](#footnote-ref-226)
227. - (و گفتند: معبودهاي خود را وامگذاريد؛ و وَدّ، سُواع، يَغوث، يعوق و نَسر را رها نکنید). [↑](#footnote-ref-227)
228. - صحیح بخاری (8/667) شماره (4920). [↑](#footnote-ref-228)
229. - صحیح مسلم (ج1 ص185) شماره (194). [↑](#footnote-ref-229)
230. - صحیح بخاری (ج 6ص478) شماره (3443). [↑](#footnote-ref-230)
231. - به کتاب «حقایق الاسلام وأباطیل خصومه» مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-231)
232. - برگرفته از «خصائص التصور الاسلامی» ص (11) تألیف سید قطب با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-232)
233. - آنچه بیان گردید فقط گوشه­ای از ترهات و خرافات فراوانی است که یهودیان در «تلمود» نوشته­اند. [↑](#footnote-ref-233)
234. - صحیح بخاری (8/283) شماره (4623). [↑](#footnote-ref-234)
235. - صحیح بخاری (8/283) شماره (4624). [↑](#footnote-ref-235)
236. - «بَحيره» به معني گوش شكافته است؛ و آنان به شتری مي‌گفتند كه پنج شكم مي‌زایيد و پنجمين آنها نرينه بود. در اين صورت، گوشش را مي‌شكافتند و بار كردن، سوار شدن و خوردن گوشت آن را حرام مي‌دانستند و از هيچگونه چراگاه و آبي آن را باز نمي‌داشتند.

     «سَآئبه» هم به معني رها است؛ و آنها به شتر ماده‌اي مي‌گفتند كه صاحبش نذر مي‌كرد كه اگر به سلامت از سفر برگردد، آن را رها كند. چنين شتري مانند بَحيرَه براي وفاي به نذر معاف و آزاد مي‌شد.

     «وَصِيلَه» به معنای واصله يعني رسيده و پيوسته است؛ و آنها به برّه­ی مادينه‌اي می­گفتند كه به صورت دوقلو همراه نرينه‌اي متولّد مي‌گرديد و به خادمان بتان داده مي‌شد.

     «حَامٍ» به معني حامي و حافظ است؛ و به شتر نري گفته مي‌شد كه از نژاد آن ده نسل متولّد مي‌گرديد و در اين صورت، همچون بَحِيرَه و سَآئِبَه آزادانه مي‌چريد و از باربري و سواري معاف مي‌شد. مشركان با حیوانات اینگونه رفتار می کردند تا به خدایانشان نزدیک شوند. [↑](#footnote-ref-236)
237. - السیرة النبویة (1/121) تألیف ابن هشام. [↑](#footnote-ref-237)
238. - البدایة والنهایة (2/187). [↑](#footnote-ref-238)
239. - سیره­ی ابن هشام (1/122). [↑](#footnote-ref-239)
240. - [نجم:19] يعني آیا چنین می بینید و اینگونه معتقدید که لات وعزی.... [↑](#footnote-ref-240)
241. - صحیح بخاری (7 /142) شماره (3826). [↑](#footnote-ref-241)
242. - صحیح بخاری (7/142) شماره (3827). [↑](#footnote-ref-242)
243. - صحیح بخاری (7/143) شماره (3828). [↑](#footnote-ref-243)